بیطلبه را که دشمن او دوست با خود میبرد اگر کسی اندک چیزی می بیند بهزار زبان تشریح میکند و
اگر خود مصدر هزاران قبایح شود در دلش هم خطور نکند تا به بیان چه رسد مردان همیشه
از خطاب قارونی رهند خود در طلب سیم و زر رنجت الثری حرص رفود خداوندان جاه را
از حشم را به نخواه نمرودی نوازد و خود بطلب برودت و تکبر بآسمان تجبر می پرد خدا عزوجل
دوست داشته هیچ تن با او امر و نواهی وی نمی دهد شیطان را دشمن انگاشته اند
حکم او بیرون نمی رود دنیا را بیوفا دانسته ثواب باقی بزر فانی نمیخرد و قیامت را حق
پنداشته از باز پرس آن اندیشه نمیکند قطعه آگاه فارغست ز ویرانه جهان ؛
تعمیر کارخانه دنیا بغفلت است ؛ ای بسته دل بهیچ و همه رفته از کفت ؛ امید پایداریت
از عمر و دولت است ؛ از خون داغ خاک گل سبز کرده ؛ شاخی که میوه حسرت و برگش
ندامت است ؛ در بزم قدس بهر تو مسند نهاده اند ؛ تو داده تن بجاه ضلالها اینچه
حالت است خاتمه لله الحمد و المنة این نامه نذرت علامه که مسمی بزبدة الاخبار است
بعنوان اختتام معنون و بزیب اتمام مزین شد و سال تاریخ هجری ازین رباعی هنر گردید
رباعی چون زینت اختتام شد نقش بیان ؛ در معنی تاریخ قلم خواست زجان ؛ گفتا
چو فکر پای اندیشه بسود ؛ آمد برقم زبده اخبار جهان ؛ اگر بچشم انصاف دیده شود
گلستانیست مملو از انواع ریاحین مضامین دلنشین و مشحون باقسام گلهای رنگین عبارات
در عذوبت و سلاست سلسبیل نسیم آسا و اشارتش در لطافت چون نسیم شمال وصف
ترش نره نره را از اوج اعتبار انداخته و نظمش نظم ثریا را بیمقدار ساخته لیسانهای

بودی همراه کشتی در پرواز باشند و هر[illegible] ینه به محل خوف ناک رسد و یا بجائی منتهی
گردد جانوری ضرری متصور است سه نوبت بانگ کند و ملاحان کیفیت دانسته بتدارک
اشتغال مینمایند و دیگر گاهی جانوریست اتفاقاً شاهین رو بسر جهاز می نشیند تا برج
تیر که ایستاده می باشد آن را ذبوس گویند فی الحال سفینه غرق میشود و هر چند با
توپ و تفنگ زنند ممتنع نمیشود شخصی صادق القول در نزد راقم حروف نقل کرد
بر جهاز ما نشست اما از حیات نومید شدیم و جهاز آغاز ته شدن نمود که یکبار آن
جانور آوازی کرد از سر جهاز برفت و بخیال انداخت و ملاحظه کردیم مثل غایط آدمیان [illegible]
و دیگر از غرایب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کور از بیضه بر در حسان بیا[illegible]
و مرغان دیگر بجهت گنجشکی هم از یک صنف می آیند و مگس و پشه بگیرند و با آن مرغان می دهند
چون روز آخر رسد آن طیور این مرغان ضعیف مضیف را هم بگیرند و دیگر در ولایت
رنگ و فلیت که بر درخت کافور بیضه می نهد هر گاه مار قصد بیضه او کند او بیضه را
چنان بر چشم مار میزند که دیده اش از حدقه بیرون می افتد و بیضه او نمی شکند و چون
بچه بیرون کند ماده پوست بیضه را نزد بچه خود می نهد و مار بواسطه دیدن پوست بیضه
گرد بچه آن جانور نمیگردد و آن مرغ تربیه درختی آشیانه نمیسازد الا درخت کافور و دیگر در جزیره
سقلاب طایریست که هر گاه راه اهل کشتی مشتبه شود آن مرغ می آید و در پیش کشتی پرید
ملاحان در عقبش میرانند به لطف آن به مستقیم میرسند و دیگر در هندستان مرغیست که دهن
بزرگ دارد و آن مرغ دهن خود را پر آب سازد و برکهی می نشیند دیگران جانوران بوی سیرابی [illegible]
و آب از دهانش میخورند و چون آب تمام شود باز بر سر شغل خود رفته و [illegible]

بالنست که در جائی جفت شود که هرکس نبیند و نداند و لهذا بعضی علما بران رفته اند که مجامعت
نمیکند بمجرد آنکه طعمه منقار خود بر ماده دهد وقناعت کند و آنچه متفق علیه است که النست
غراب بایکماده مکرر جمع مواصلت جایز نمیدارند و ازینجهت ببعهد و فا منسوب اند لهذا در تشبیه
معشوق بیوفا را بزاغ مثل میزنند دیگر ۰۰ غرایب آنکه چون بچه زاغ از بیضه بیرون آید در
نظر پدر و مادر آنقدر کریه منظر نماید که چند روز گرد ش نگردند و دران ایام رزاق علی
الاطلاق پشه را با آشیانه کلاغ فرستد تا قوت بچگانش گردد هرگاه زاغ بچه پر برآرد پدر و
مادرش تعهد حال نمایند دیگر آنکه کمال الدین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکه گیر کلاغی
بر دست خود نشانده بود گفت یا غراب وحدالله کلاغ بزبانیکه خوب مفهوم میگشت
لااله الاالله محمد الرسول الله گلنگ جانوریست ابله و دنگ زیراکه در آنوقت که در هوا میپرد
چون کسی دست جنباند و اشارت کند متوهم شده بطرف دیگر رود و آنا یک صنف بیک دیگر
که چون مادرش پیر شود او را ضایع نگذارد و بهر جا رود او را همراه برد و در طعمه دادن تقصیر
شعری تو اگر بهشت خواهی : جنت پای مادرانست : حق گفت رضای مادران جوی
زیراکه رضای مادر است جبار اورا بفارسی لغدری گویند و وی مرغیست تیز
پرواز چنانکه نوبتی در بصره لغدری صید شده از چینه دانش سیاه دانه که در بلاد شام
میباشد بیرون برآمد و وی در طلب دانه حیله بسیار مینماید و آخر الامر از گرسنگی میرد ضرب
المثل شده اگر پری از جناح لغدری کنده شود و دیر تر بیرون آید از غصه بمیرد و گوشت
لغدری باتفاق صیادان لذیذ ترین لحوم طیور است بط در وقتیکه بط ماده بر سر تخم نشیند
اکثر مرغ نر از ماده دور نگردد در آخر ماه بچه از بیضه بیرون آورد و بط نوحه را دوست دارد

بران نگذرد طلب جا موضع کند کبوتران   مثل آدمیان نیز با یکدیگر تعشق ورزند. و در وقت
جفت شدن سر و روی هم میبوسند لهذا در اصطلاح شعرا کبوتر دم و بوسه و قبله گویند
ارسطو منقولست که عمر کبوتر به هزار سال میرسد طوطی باصناف اوصاف متصوف است
از انجمله در زمان معز الدوله. دیلمی طوطی سفید نزد او آوردند که منقار و پای وی سیاه
بود و بر سر اکلیلی فستقی داشت و در زمان سلطان ابو سعید میرزا طوطی سرخی بوا
او از هند آوردند طوطی سفید که منقارش سیاه بود نیز دیده شد که پایش سرخ بود
گویند هر کس زبان طوطی خورد فصیح گردد و هر کس زهره او تناول نماید لکنت در. با
پیدا آید طاوس بحسب صورت بهترین طیور است در شایستگی رنگ و رونق ا
و زیب و زینت پرهای وی بکمال رسد و ماده وی در سالی یک بار دوازده تخم ما نهد
باز خود بسیاسازی کند و تخمش نشکند بنابراین بیضه او را در زیر ماکیان بنهند و ماکیان
ازان بیضها زیاده از دو عدد محافظت نتواند کرد و در رسالة الصید آورده که از عجایب
آنکه طاوس نر و ماده با یکدیگر مجامعت ننمایند بلکه چون نر مست شود در گرد چشم او
پدید طاوس ماده آنرا بخورد و این سبب بیضه نهادنش گردد اما از بسیاری ثقات
شنیده شد که با چند نوبت جفت شدن طاوس را مانند زوجیت خروس و ماکیان
مشاهده نموده ایم و از غرایب آنکه چون چشم طاوس بر طعام مسموم افتد آغاز
رقص کرده فریاد کند غلام علی ..... شاه دهلوی   از زبان میرزا
مظهر جانجان نقل میکند که طاوسی بر زن جمیله عاشق بود و گرد سرش میگشت
و زن در افواه ملازمان افتاده که معشوق جانوریست از طعنه

منسوب است بالهام کارساز بیچاره نوازی بوی مهربان گردد و از راه طعمه دهد تا کلان شود فرو
خدای قادر توانا است که هر بیچاره را چاره ساز است : از عجایب آنکه بعضی از اهل
رجال گفته اند که تمامی عقابان ماده می باشند و با غیر جنس جفت میگیرند دیگر آنکه چون
پیر میشود بچگانش او را برداشته بهندستان برند و در چشمه که بعین العقاب مشهور است
غوطه دهند آنگاه در آفتاب نگهدارند تا پرهای کهنه ریخته پر نو بیرون آورد و دیگر آنکه
چون در جگر عقاب قصوری پیدا شود جگر خرگوش خورد صحت یابد چرغ بعضی
از اهل بیطره گفته اند که باز نر نمی باشد و نر وحش از طیور دیگر بود چنان مشهور است که هیچ
یک از طیور شکاری آهو را صید نتوان کرد مگر چرغ و مزاج چرغ مرتبه سرد است که هرگز
میل آب خوردن نکند [illegible] از دهنش ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنند که اول
کسیکه بچرغ شکار کرد بهرام گور بود و نیز گفته اند که حارث بن معاویه بن ثور بن
[illegible] است که بچرغ صید نموده بوم در شب اصلا خواب نکند و روز از آشیانه
بیرون آید بغفلت که نوشیروان کسری یکی را فرمود که بدترین مرغان شکار را بکند و بهترین
[illegible] بهترین هیزم آتش باشد کباب نماید و بدترین مردمان دهد آن کس بومی را گرفت
و بهیزم تاخ کباب کرد و بظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او کشاده ماند
و یک چشم او پوشیده هر که آن چشم گشاده را با خود دارد خوابش نبرد موش گیر
او را غلیواج نیز گویند و خاد و حدا نیز خوانند در رسالة الصید بدین عبارت مذکور است که موش گیر
نر چنین جانور است و تخم نهد و گاهی سه تخم نهد بهر حال سه بچه بیرون آرد و اینست در غایت
عزت [illegible] گویند موش گیر بهترین [illegible] است در حق همسایه زیرا که از گرسنگی

مبتلا بودم الحال آن شکایت نماند و ششمی گفت که مرا بواسیر مؤلم بود و تا این وقت الم مفارقت
کرده در بدن من نشاط و قوت پیدا شده هفتمی گفت که از زمان بعید بر ساقین مرد
ترم و خیشه بود که همیشه آب متعفن از آنها میرفت اکنون آن همه رو بخشکی نهاده به صحت
مبتدل شد و بحالت اصلی آمد هشتمی گفت که از مدت دو ماه درد سر عظیم حادث شده بود
که از شدت آن می نالیدم اکنون بعد از خوردن آن سنگ شدت غلبه کرد و درد
زیاده شد حکیم ارسیاسیوس پرسید که بعد از خوردن آن سنگ چه چیز خورده بودی
گفت یک نارنج را بتمام مکیده بودم حکیم گفت این شدت درد از خوردن نارنج بود نه از
آن سنگ چرا که ترشی نارنج بارد و یابس است و برودت مستلزم جمع و قبض است
چنانکه یبوست موجب امساک و حفظ و این هر دو صفت مانع اند از انتشار حرارت
این حجر و ظهور آثار آن لهذا حکما بالکلیه در دوا ترشی منع فرموده اند و در هیچ دوای
ذی خاصیت مثل بازهر و تریاق فاروق و غیر آن تجویز هیچ قسم ترشی نکرده اند اما
وجه تسمیه این سنگ به بازهر آنکه گفته اند چون آن شخص هشتم که نارنج مکیده بود بنجانه
رفت درد سر او بمرتبه اشتداد یافت که ظلمت بر چشمهای او مستولی گشت بنا بر آن از روی
اضطرار و سراسیمگی بر در سرای ملک خرم زاد آمده فریاد بر آورد که مرا بازهر دهند چون
آواز او بگوش ملک رسید فرمود که نام این سنگ بازهر قرار باید داد و معروف
آن نماد زهر است و طریق خوردن و مقدار شربت از آن در هر مرض از امراض در کتب
معتبره طب مفصلاً مسطور است آهو چند نوع می باشد از آنجمله قسمی است که از ناف
او مشک بحصول می پیوندد و در رنگ آهوی مشکین بسواد مایلست و بحسب جثه و

درون گوزن بیرون آید و آن تریاق اکثر سموم است و مؤید این معنی احمد بن نصر الله در
خلاصة التجربة از کتب معتبره حکما نقل میکند بملاحظه اطالت کلام ترک کرده بتحریر آن گستاخ
میرود حکایت آورده اند که در زمان حکومت ملک خرم زاد که یکی از اجداد مادری
بهمن بن اسفندیار بود اخنوش نام شخصی که ادویه و عقاقیر از کوه ها به شهر می آورد گوزنی
دید که بر قله کوه دست و پا و دم خود بر زمین میزد و آغاز میکرد و حرکات عجیبه و حالات
غریب ازو بظهور میرسید اخنوش از کمینگاه بر او حمله نمود و او را پایان افکند و ذبح کرد
در اثنای ذبح دید که در دهن او سر افعی بزرگ است که نیم جاویده در دهنش مانده اخنوش
بمشاهده این حالت زیاده تر متعجب شد در حال شکم او بشگافت و چون روده های او را
ملاحظه نمود در روده که او را به پارسی هزار خانه گویند سنگی املس هموار یافت
آن سنگ بخدمت ملک خرم زاد آورد و آنچه از احوال گوزن مشاهده نموده بود
بعرض رسانید و ملک خرم زاد ارسناسیوس را که از اجداد امام الحکما بقراط
و از تلامذه حکیم اقلیدس صاحب تریاق صغیر و برادرزاده او بود و منصب وزارت
چنانکه رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند باو تعلق داشت طلب
نمود و حقیقت را واضح داشت ارسناسیوس بعد از اندک تاملی رو باخنوش آورد و
پرسید که دهن آن گوزن هیچ کف داشت یا نه اخنوش گفت آری کف بسیار داشت
باز پرسید که هیچ جراحتی در دم او بود یا نه اخنوش گفت در دم او گرهی سبز رنگ بود
معلوم میشد که از آن موضع پوست کنده اند ارسناسیوس حکیم چون این علامات
شنید متوجه خرم زاد شده گفت یا ایها الملک خوراک این گوزن افعی است و کف

عقبا کرده و مفرد شنیده و حکایات کینه ورزی نیل و شتر مشهوراند زرافه جانوریست
دستهایش از پا درازتر و سرش شبیه بسر شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پوستش بمجموع ست
دمش شبیه بدم آهو و در وقت رفتار نخست پای چپ بالا بردارد و بخلاف حیوانات
دیگر در مؤلفات بعضی از فضلا مسطور است که گفتار با ناقه جمع شود و از حیوانیکه بعضی از
اعضایش مشابه بدو باشد و بعضی شبیه باو بوجود آید هرگاه آن حیوان با گاو
دشتی جفت میگردد زرافه بحصول می پیوندد و شتر گویند شتر را زهره نباشد و
چون چشمش بستاره سُهیل افتد بمیرد و شتر جانوری نهایت کثیر المنفعت است و باید که
خوردنی قناعت کند اگر مهار او کودکی گشته همراه بلکه وقتی موشی شتر را مهار
گرفته بسوراخ خود رسانیده و باوجود اینهمه کینه در دل او پایدار می ماند و بتدریج از
خصم خود انتقام کشد اسپ بهترین مراکب است بحسب صورت و سیرت چنانکه در کتب
علما ثبت تحریر یافته و در شان او احادیث صحیحه مرویست و سواری اسپ
نه پنج ساله خوب نیست نظم اسپ باید که پنج ساله بود : دم صراحی و سم پیاله
بیش آنکه او خر رنج است : چار در خار و پنج در گنج است : در نگارستان
کیقباد شاه سیستان و تاشکند برسم تحفه بخدمت امیر منصور سامانی اسپی فرستاد که
سه دست و دو پای بهر دو پایش و هر که بدان طران سیمرغ و حمار
باشد یکی اهلی و دیگر وحشی گویند که اگر خر اهلی بر بالای بلندی باشد و آ
نمود از ترس بپایین اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما خر وحشی
گرداند و بعضی بابت حیاتش را هشتصد سال گفته اند یکی از تو

باشد و مار از آدمی برهنه بگریزد واگر اورا
...ت انکه دیده اش در حدقه نگردد و محکم
...ینه که بعرق اسپ آلوده باشند بزنند بمیرد **گژدم** بقول صحیح از دهان وضع
...ل نماید و اورا بچه بسیار آید از عجایب آنکه گژدم آدمی مرده را نگزد تا وقتیکه بیست شعر ضر...
...شود نگزد و چون گژدم افعی را بگزد فی الحال بمیرد **گرگدن** صورتش بگاو میش...
...ماند و یک شاخ بزرگ بر سر دارد و بر پشت بینی و با آن شاخ با فیل حرب کند چون شاخ ...
...شکافند اندرون منقش بود بنقوش غریبه و نزد سلاطین چین شاخ گرگدن غریب باشد...
...و از ان کمربندها سازند و هندوان نیز از شاخ وی انگشتریها نمایند و قوائم گردن و د...
...و پای وی از جمیع حیوانات بری و اهلی بزرگتر است و گرگدن آنقدر قوت دارد که فیل را
بشاخ خود بردارد و نگاه دارد تا هلاک شود و در گدازش آید و چربیش از روغن
فیل بر شود و اینمعنی سبب هلاکتش گردد رُخ جانوریست که هرگاه گرگدن و فیل را با...
...بیند هر دو را از زمین برداشته بمنزل خویش رساند و بگوشت شان اوقات گذارند
گویند گرگدن هرگاه حامله شود بچه در شکمش بقولی چهار ساله و بروایتی هفت سال ماند...
بعد از ان سر از فرج مادر بیرون آورده چندگاه بهمان دستور بوده چرا کند و چون...
کند خود را از انموضع بیرون اندازد و از مادر بگریزد زیرا که مادر نسبت باو در غایت شفقت...
باشد که بزبان درشتی که دارد چندان لیسد که گوشت و پوستش از هم فرو...
جانوریست بغایت ذکی الحس و ترس و بنجالی بهفت میل نماید و ماده اش...
و در دو سالگی حامله گردد و وضع حمل در جایکه چشم کسی بر آنجا نیفتد کند صد سال و...
نکرود و فیل برباده بغایت غیور باشد و عمرش بقولی تا چهار صد سال و...

یین درکابل هم هست لقلعت که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وصحبه
شخصی بتی داشت وپیوسته نان وسکه می آورد وبر سر آن بت می نهاد ناگاه روبا
نجا رسید نان وسکه را خورد وبر سر صنم نشاشید بت پرست اینحال را دید بت را بشکست
مسلمان شد **شغال** جانوری مشهور است گویند زبانش را در سرای گذارند ساکنان
آنموضع را نزاع شود **خرگوش** بعضی از مردم گمان برند که آنجانور سالی نر وسالی ماده است
واینسخن اصلی ندارد واما حایض شود وخنثی می باشد وگویند که جنیان از خرگوش می
گزید چون چشم خرگوش بر دریا افتد بمیرد وبدینجهت هرگز بدریا نرود **سوسمار** هرگز آب
نیاشامد وباستنشاق هوا گذراند لاجرم در هر چهل روز یکقطره بول کند وبقا
بیضه آید ونرش را نیز ذکر وماده اش ذو فرج باشد وعمرش هفتاد سال رسد **بوزینه**
از تمامی جانوران بآدمیان شباهت دارد وبخندد وخوردنی طلب نماید وبر باده
بغایت غیور باشد وصنعتها آموزد چنان استماع افتاد که بوزینه شطرنج آموخته بود
روزی صاحب خود درامات کرد آنشخص متغیر گشته شاه شطرنج بر سرش زد چون دست
دیگر باختند بوزینه غالب شد در وقتی که حریف باتخانه رسانید طبقی کلان که در
مجلس بود بر سر آورده گشت او را مات ساخت از آن باز ضرب المثل شد گویند اگر از
پوست بوزینه غربالی سازند وبآن گندم وجو بیزند وآن را بکار برند محصول از آفت
بلخ امین باشد **بوتیمار** عرب او را مالک الحزین گویند جهت آنکه پیوسته بر کنار دریا
باشد وهرگاه قطرهٔ از آب دریا کم شود محزون گردد وآب نخورد تا از تشنگی بمیرد وسگ
بوفاداری وحمایت صاحب خود ومحافظت او مشهور است در نگارستان

وحوش بمنزلهٔ پادشاه است و از آواز خروس و گربه و چوب زدن بر طرف یمین در دلی
و نقاره هم نماید و دیگر از زنی که موی کشاده باشد نیز متوهم گردد بچهٔ شیر در وقت تولد
قطعهٔ گوشتی باشد بی حس و حرکت بعد از آن سه شبانروز مادر او را محافظت کند بعد از آن نر
بیاید و نفس در روی دمد تا صورت شیر پیدا شود و در جنبش آید و شیر بچه تا هفت شبانروز
چشم باز نکند و چون شش ماه گردد شکار نماید و شیر پس ماندهٔ هیچ جانوری را نخورد و پس
باز ماندهٔ خود نیز و از ارسطاطالیس نقل میکنند که گفت نوعی از شیر دیدم بشکل و رنگ
گوش که شاخهای دراز داشت بدرازی یک وجب و چون شیر را قسم بشیخ علی ابن
عضنفر گیتی دهند متعرض نشود و این معنی اکثر مردم را بتجربه رسیده و میر سید علی
تنگ‌ترین جانوران سباع است و چون سیر شود شبانروز خواب کند و از دهانش
بوی خوش آید بخلاف شیر که بدبوی بود هرگاه پلنگ مریض شود نجو خورد تا
نیک شود و پلنگ را آنقدر محبت با شراب که اگر بخمخانه رسد چندان بیاشامد
که او را شعور نماند **فرد** اگر از میکده ام بوی می آید بمشامم ٭ روم از آن که دگر باد
نیایم با خویش ٭ یوز بشکل مانند پلنگ است و عجب مزاج شبیه سگ و وی چون
پیر شود ترک شکار گیرد و با یوز جوان مصاحب گردد و از صید وی خورد و یوز و
پلنگ خواب بسیار کند اول کسی آن جانور را ببرد و ساغری ساخته یزید بن معاویه علیه اللعنة
بود گرگ چون آن جانور در خواب شود یک چشم وی باز بود و یکی پوشیده در صحرا فریاد کند
هرگاه او را بگیرند هر چند چوب و شمشیر زنند آواز بر ندارد تا بمیرد و گرگ از مسافت یک فرسنگ
بوی مردار شنود هرگاه خوردنی نیابد با استنشاق هوا قناعت نماید گویند که چون

باشد چنانکه کشتی را از رفتن باز دارد آنچون اہل سفینہ خون حیض آلودہ بدریا اندازند آن
ماہی بار برد و اگر زن حائضہ در کشتی باشد ہمین خاصیت ظاہر گردد دیگر در بعضی
لذ بحار ماہی میباشد کہ طول آن یکصد و بیست گز است و عرض او بیست ارش دیگر در آن
بحر ماہی است کہ میپرد و در وقت طیران ماہی از و بزرگتر در عقبش در پرواز نماید
و او گرفتہ میخورد و دیگر در یکی از دریاہا ماہی میباشد کہ بر روی دریا در طیران می
باشد تا خود را حیوان بحری کہ بر سطح آب دہان باز داشتہ باشد میرساند و در دہانش
می آید و این حیوان آن ماہی فرو برد در تحفۃ الغرایب مسطور است کہ در ہندوستان
دریائی است کہ شش کروہ طول آنست در آن دریا حیوانات بہیات انسان چون
شب شود از آنہا بسیاری از آب بیرون آیند و بر ساحل بحر باہم ملاعبہ نمایند و رقص کنند
در میان ایشان زنان خوبصورت باشند وقتی از آن زنان زنی بر مردی از لشکریان
عاشق شدہ بود و چند دانہ مروارید بزرگ برای او آوردہ و در اندیا دیگر حیوانات
نیز باشند بر صورت آدمی کہ از آن بیرون آید و مردم آندیار در شبہای مہتاب زنک
آندیار وند و در گوشہ نشستہ نظارہ ایشان گرفتند دیگر در شجرۃ الہیہ مذکور است
کہ ہرانامس نام جانوری در بعضی بحار ہست کہ از سرش تا بناف شبیہ آدمی و از ناف
تا بقدم مشابہ اسب است و ہموارہ از ایشان نغمات دلاویز و فقرات شورانگیز مطابق
قوانین موسیقی سر میزند کہ ارباب این فن از استماع آن تعجب تمام میکنند و گاہ باشد کہ
بکمال التذاذ بیہوش گردند ہرچند استادان ماہر تتبع آن مینمایند برادای آن باشند
ایشان قادر نتوانند شد دیگر صاحب حبیب السیر گوید کہ در سنہ ۹۰۶ نہصد و شش کہ سلطان

نهنگ را نتوان کشت مگر از زیر بغلش و ماده هر گاه خواهد جفت شود از دریا بیرون آید و
ماده را بر پشت خویش اندازد و تخم در خشکی کند و از بچه گانش آنچه به آب برود نهنگ شود
و آنچه در خشکی ماند سقنقور گردد و چون شکم نهنگ از فضلات پر شود از آب بیرون آید
و دهن باز کند مرغکی که حکیه در دهن وی در آید آنچه در اندرون وی از فضلات
باشد بخورد و بیرون آید و اگر نگسا چیزیست بر سر مانند خار هر گاه نهنگ دهان خود
برهم نهد آن خار در کامش خلیده باز دهان را بگشاید و [illegible] فرس البحر جانوریست
نر گردنش مشابه گاومیش و دندانش مانند دندان خوک از دهنش بیرون جدا
رسته دندان دارد و دندان برابر تخم مرغ و دست و پای چون شتر ولی کوتاه دارد
دایم قصد کشتی کند و هر جانور که بیابد هلاک سازد و قوت صلابت جسمش بمرتبه ایست
که نوبتی در مصر هزار مرد مسلح خواستند که او را هلاک سازند ایشان را [illegible] بسر نشد
سگ آبی جانوریست که از پوست او پوستین سازند و خایه های او که جند بیدستر است
جهت تقویت باه بطلا دارند گویند بعضی خایه ها از و کشیده او را رها کنند باز دیگر اگر
کسی قصد او کند هر دو پای را از هم گشاده نشان می دهد که این خایه ندارم قطع
هرگاه باران ببود بخانهٔ خویش نه باشد و هم اسیر خانهٔ خویش تا بود و باید بخانه رود و
[illegible] اندر پی دیگر در عجایب البلدان مسطور است که نوبتی در ساحل
دریای [illegible] مشاهده افتاد که جانوری ماهی سپید رو که مانند سپری گرد و پهنا و
بالهٔ دراز بایک داشت و در میان پشتش دو چشم گشاده بود و دهان در شکم میانه [illegible]
و هو عجیب دیگر و نیز نوعیست از ماهی که آنرا حوت الحیض گویند و آن بسیار بزرگ

ند و آنقدر باحتیاط گرفتند که در خواب بود وصلا و مطلقا بیدار نشده چون آن جا
ند از خواب در آمد هر چند دست و پا زد و شور نفیاد و ابر فیلان کوه پیکر بار کرده در
لشکر پادشاهی آوردند و از نظر گذرانیدند پادشاه از بوالعجبی های صنایع قادر قدیر
عبرت گرفته تفاول با سیر کردن هند سنگه نمود گفت این دیو پیکر را زنده نگاه دارید و در ا
همچنین گذاشتند تا آنکه او بچهل روز در قید حیات بود و آخر بمرد و زحمت بر نوکر بعضی

از غرایب اموری که نقل است از حیوانات آبی و وحوش و طیور

البلدان مسطور است که در رود نیل مصر جانوریست که در سایر انهار و بحار نیست
و نهنگ و فرس البحر قَرَش جانوریست بهیأت وزغ و طول و عرض او یک گز باشد
و نقطه های گرد و ملون بر بدن دارد و راکبان سفینه و مسافران دریا بغایت از او هر
باشند و برای او طعمه در آب اندازند تا بخوردن آن مشغول گشته از قصد کشتی بگذرد
نهنگ جانوریست که در اندامش بجز از یک سوراخ دهانش منفذ نیست خوردن و بیرون
آوردن و فضله افکندن او از همان منفذ است مولانا سیف الدین احمد تفتازانی د
رسالة الصید آورده که نهنگ بصورت سوسمار است و دهان گشاده و زبان در اندرو
و نصف دندان پیش در زنخ اسفل و در میان هر دو دندان پیش او دندان خورد
گوشت است و بعضی گفته اند که نهنگ را هشتاد دندانست یعنی چهل بالا و چهل پایین
جانور را چون در دهان گیرد دندانهایش از یکدیگر گذشته تنگ شود اصلا آنجانو
خلاصی نباشد و پشت نهنگ شبیه سنگ پشت آهن بر وی کار نکند و نهنگ
جاهای است و دم دراز دارد و گاه باشد که طول آن به ده گز رسد و پهنای

نه کاغذی بوی داد که این را آنجا بینداز زن احضر نموده عمل نمود چنانکه در مسجد از و غلغله و شور
و ولوله برخاست و آن طفل جای مانده بسخن آمده که دیدن آغاز کرد از گوشه مسجد آواز
مندکهای بسیار اگرچه تا غایت مهمان آدمیان بودی الحال پیش پدر و مادر خود قدم و هم اورد
سنگ کردی آن طفل یکبار دستک زنان از نظر غایب شد زن را بمشاهده این حال
ت طاری گشت چون بافاقت آمد کسی آنجا ندید و از طفل مذکور و یکی
همیان نشانی نیافت اما چند اشرفی در دامن خود مشاهده کرد و برگرفت و روانه شد
و دیگر چون محمد معظم بهادر شاه ابن عالمگیر پادشاه برادر خود اعظم شاه را بقتل
رسانیده بر تخت گورگانی نشست بعد چندی باراده استیصال نهال اقبال برادر دیگر
شاهزاده کامبخش بطرف حیدرآباد دکن بحرکت آمد او را نیز مقتول ساخت در
اثنا خبر شورش بنده سنگه که جانشین گرو گوبند سنگه بود از اخبار لاهور بسمع بهادر شاه
رسید معظم شاه باراده تنبیه و تادیب بنده سنگه با لشکر ظفر اثر در حرکت آمده
طرح چرگه شکار کرده طی منازل مینمود و در سمت رود هر طرف امرا
مشغول بودند تا آنکه فتح الله خان بهادر همه دو هزار سوار در دره کوهی رفت و
بقامت خود هفتاد درعه طول و همین قسم دست و پا و سایر اعضا بعرض
برابر سرش مانند خره و امثش چون آدمی راست هنوز دندان شیرخواره
در خواب بود و خان مذکور بکسان خود حکم کرد که ریسمان توپ کشی آورده
پیچ درست نموده در گلویش انداختند و بسرعت تمام یکبارزد هر دو دست
او قایم کرده مضبوطش بگیرند سیصد کس ریسمانهای سطبر محکم آورده دفعه

و دندان زیرین نداشت، نعش مفهوم میشد مردم میگفتند که با درستش با خرس جمع
و این تحفهٔ غریب آورده **و دیگر** از عجایب البلدان مسطور است که بر ساحل
یط کوهیست و بر آنکوه جمعی ساکن اند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور سایر آدمیان
ردی ایشان نیز چشمها موجود اند **و دیگر** در تفسیر گاذر از شافعی مرویست که ارم بن جلن جا
سال در شکم مادر ماند چون تولد یافت دندانش تمام برآورده بود **و دیگر** در جمیلا الاول
سنه نهصد و شانزده در هرات پسری تولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دهان داشت و
و تا فس و دندان بسته و بر پشت او پارهٔ گوشتی مثل کوهان شتر و در همان سنه در هرات
سک نکم چهار فرزند آورد یک پسر بسته و دختر پسر در ساعت فوت شد و دختران مادر
نبان نیز پس از چهار روز وفات یافتند **و دیگر** محمد صادق خان ممور مولف اقبال
مائه تا جهانی می آرد که در اول سال جلوس سنه یکهزار و سی و هفت ۱۰۳۷ از وقایع کشمیر بعرض
رسیده که در خانه میرزا حسین نام در کشمیر دختری متولد گشت روز هفتم بزبان آمده گفت
مایه تعلیم بر مردم شهر نازل است مردم شهر را بگوئید که از نافرمانی خدا باز آمده
مستحق در استغفار نمایند و دیگر در سنه یکهزار و دو صد و سی ۱۲۳۰ در ملک کشمیر زنی را
طفلی ضعیف الجثه و نحیف الاندام متولد شد و آن پسر شیر میخورد تا سن او بدوازده سال ۱۲
سه آنقدر لاغر بود که در تن و توش طفل یکساله می‌نمود و زبان او گنگ بوده اصلا
سخن آشنا نکرده روزی فقیری در خانه آن ها وارد شده مادر آن طفل نزد او خ
دزاری های بسیار کرد که این پسر بزبان آید و از سخافت نجات یابد فقیر گفت که فردا
علی الصباح دیگی مجان بخته این طفل را در مسجد عیدگاه کشمیر رسانان و دیگ

چون آتش در ظرفی کنند از اول حمل تا میزان بگدازند تریاقی :: گردد بغایت نافع و اگر تا آخر
حوت بماند زهری قاتل گردد چاه خوزدر شهر خوز در میان حوضی است و بر سر آن چادر
سنگی از مس نهاده اند و در بن آن دیگ سوراخی کرده از آن سوراخ که بغایت تنگ است آنقدر
آب بیرون می آید که جوی بزرگ میشود و بعضی از هوشمندان گفته اند که اینصورت از جمله طلسمات
و الا شهر خوز از کثرت آب ویران میشد چاه سوزان در نواحی فارس است پیوسته در آنجا
بخار نیست که اگر مرغ بر بالای آنجاه پرواز نماید بسوزند دیگر از غرایب صور معشر
بشر اول عوج بن عنق است عنق مادر عوج دختر آدمست علیه السلام و او نیز جثه عظیم
داشته چنانکه هر انگشتش سه گز طول داشت و در تفسیر کاذر منقولست که ارتفاع قامت عوج
بن عنق بیست و سه هزار و سیصد درعه و ثلث درعی بود در طوفان نوح که آب از سر تعمیرین
کوهها در گذشته از زانوی او تجاوز نکرده و چون موازی طول و عرض لشکر بنی
اسرائیل کوهی بالای سر خود آورد بعزیمت آنکه بیک دفعه موسویان را در زیر آنکوه پاره
گرفته نابود سازد جناب موسی بحسب حی سماوی عصا بر شتالنگ وی زد او را از پای
آورد عوج عمر و ساق پایش را چند سال بر روی رود نیل انداخته بودند و عبور و مرور
مردمان بر آنجسر بود دیگر آنکه در حدود چین قومی هستند بشکل آدمی اما موی آنها شبیه بموی
بوزینه است و آنقوم از درختی بدرختی میپرند و نسناس بصورت آدمیست چنانکه در زینت
القلوب و سیر النبی و قصص الانبیا آورده که نسناس نوع حیوانیست و ایشان را مالوف
خوانند شکلی زیبا دارند و اما ناطق متمیز نیستند و مردم ایشان را گیرند و با ایشان
دخول کنند و از ایشان فرزند آیند تا آلان میباشند و در ولایت مصر نوعی بوزنه

وهان متغیر بلکه متعذر است زیرا که بر کناره آن سنگهای بسیار است بعضی مکشوف
وبعضی مخفی و اینجوی میمنت دارد و هر چه از حیوانات در وی در آید بسلامت بیرون
رود نهر موسیجه رود بزرگست نزدیک بصره و بر آن پلی عظیم بسته اند و یکطاق
که کمان آن یکصد گز است تمام از سنگ رخام هر قطعه سنگی ده گز در پنج گز نهر
اندلس آبیست که کشتی در آن نتوان رفت در کنار آن آب هیکلی در موضع بلند
نهاده اند از مس خالص و بر جبین وی نوشته اند که یا ایها الرجل تجاوزنی
فانک لم ترجع جوی جیحانی بدایت آن از جبال چین باشد و آنجوی در غایت
سامیست و اکثر اوقات کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون
در کشتی روند از اموال آنها غافل چیزی در ربایند و در آب غوطه زده بدر روند
جوی طبریه آبی بزرگ است نصفی سرد و گرم و در بحر طبریه ریزد والله اعلم اما چاه
های غریب الاحوال چاه توفیق در مغرب زمین است و بخاری عظیم از آن ظاهر
شود چنانکه اگر سنگی بزرگ در وی افکنند بیرون اندازند البته بقعر چاه نرسد چاه
زرق در زمین طبرستان است هر که آب آن خورد بیعقل شود چاه سامسن بشکلوا
دارد و چون خشت خام در آن چاه افکند آوازهای مهیب بر آید و بعد از سه روز لتکین باید
چاه اصوات در حدود تبت واقعست و هر که نزدیک آنچاه رود آوازهای عجیب
شنود و سخنان عجیب استماع کند بلغت تازی و ترکی و هندی در وقت باران آن آوازها
انقطاع یابند و هرگاه باران ایستد باز ظاهر شوند چاه سنگ آلیده هرگاه کسی در قعر آن گرد
سنگی را مانند تیر بر وی لیش خورد و هر جسمی آنرا کسر نماید چاه صمغر در دیار سقد

از کوه بیستون انفجار یابد و بغایت صافی بود و گویند چون نهر اندرم در روی افکنند روز دیگر
بیرون آرند یکی از رویک باشد چشمهٔ دیب در زمین قبچاق است هر گاه آفتاب طلوع
کند آب آن بطرف مغرب روان شود و بعد از غروب بازگشته بجانب مغرب جریان
یابد و سبب آن معلوم نیست و دیگر بولایت ارمن چشمه ایست که آب آنچنان بقوت جهد
که از مسافت بعید آواز اش توان شنید هر جانوری که در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و
خوردن آن آب اسهال قوی آرد و دیگر در مراغه دو چشمه است متصل بیکدیگر از یکی
آبی در غایت عذوبت و برودت و از یکی آبی در نهایت حرارت ترشح نماید ذکر بعضی
از انهار چون ذکر بعضی از انهار در اوراق گذشته بتقریب مذکور شد و قدری از
چند جوی که غرابتی دارد بقلم میرسد نهر اتل ابتدایش از جبال روس و بلغار و
حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر
بآن شعبات باشد و مع ذلک نقصانی در آب او پدید نیاید و نصف این دریای
آبسکون است و میان آب اتل و آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا بآن آب در
نیامیزد جوی آذربایجان آبی خوشگوار است و منبعش جبال آن ولایت و در بحر
طبریه ریزد و جدولی از و جدا شود و در زیر زمین نفوذ کند و سنگ مرمر گردد نهر
الذهب در زمین شام است در صفت آن گفته اند هو نهر یباع بالمیزان و اجره
بالکیل که از جداول آن بسیار مزارع سیراب است و آن نهر چون بآخر رسد در زمین نفوذ کند
و نمک شود و آب نهر الذهب هیچ ضایع نشود جوی ارس از مشرق بمغرب جاری
باشد و ابتدای آن از ولایت ارمنیه است و آبش نهایت سریع الجریان و سلوک کشتی

آن نزول نماید همه را سیراب گرداند و نقصانی در آب آن نشود و چشمهٔ بار در نواحی ارجان که
بود اگر چوب در آن اندازد در ساعت بسوزد و چشمهٔ موش نجد و مصر بود در مرغزاری و
در آن ناحیه خاکیست که چون از آب آن چشمه گل شود موش تکوین گردد و چشمهٔ سیم در دیار
مغرب است و پاره های نقره بوزن یکمثقال در وی پیدا شود و چشمهٔ انگور در نواحی بیلقان است
چون قدری از آن در پیچ طاق خشک ریزند سبز شود و چشمهٔ درخت گویند این چشمه در
پایان کوههای طبرستان است و آب آن در غدیری جمع آید که در آن یک تیر پرتاب است
و در میان غدیر درختی بزرگ در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب شود و سبب
آن ظاهر نیست نوبتی یکی از ملوک آن درخت را میخهای آهنین استوار گردانید چون
اوان غیبتش در رسید آن مسامیر بگسیخت و شجر ناپدید شد و ماهی را جهت تحقیق آنحال
بآب فرستادند بعد از مدتی باز آمد و گفت قریب هزار گز فرو رفتم بر حقیقت حال اطلاع
نیافتم چشمهٔ مغرب صندوقی مقفل بر سر آن موضوع است هرگاه صندوق را بگشایند
از آبی که در آن مجتمع باشد بیابان شور شود تا قطراتی که از آن ترشح کند شیرین باشد
بر این آب قصبات و رساتیق مزروع و معمور است و چون آب صندوق کم شود مردم آن
بدانجا آیند و مقدار طعام ترتیب نمایند هر کس را کفاف باشد و از جرایم و آثام توبه کنند
باز آب صندوق بسیار شود و تمامی آن ناحیت را سیراب سازد و چشمهٔ سنگ در حدود
بخارا از قرای دامغانست اگر تنوری در آن افکنند بسنگی منقش شود و چشمهٔ [illegible]
در مملکت چین ... نزدیک بقصر فغفور روان آب آن بغایت شیرین و لطیف میباشد اما
چون از آنجا بیکم سنگ دور برند زهر هلاهل و سمی قاتل گردد و چشمهٔ نقره آب آن

بسیار اند و کسی متعرض آنها نمیشود و کوه کوکیان نزدیک اصفهان واقعست
و بر آن دو قصر است که هیچکس راه آنها نمیداند و عقیده بعضی مردم آنکه آن دو قصر را
از جواهر ساخته اند زیرا که در شب بغایت درخشنده و تابان اند کوه عظیم کوه ولایت
در زمین حلبه در آنجا مساجد و مواضع واقعست و در آن کوه مقابر است که اجساد مردگان
در آن پوسیده نگردد و همچنین در ولایت قاین و در حدود جنگجتو نیز در مقابر مرده ها
سالم اند و همچنین در بیابان منسوبه در حدود قهستان جنسی از گزدم است بغایت
سیاه و شب در هوا طیران نمایند و زخم آنها مهلک بود و در ترکستان کوهی است
و در آن کوه غاریست که هر که در آن غار رود در ساعت بمیرد و از همه غریب تر آنکه هم
در آن نواحی غاریست که هر که از پیش آن بگذرد روح از بدنش مفارقت نماید
و دیگر در یکی از بلاد خطه اسقوا کوهیست و بر آن مناره از سنگ ساخته و بر آن مرغی هم از
سنگ انجیری در منقار ساخته اند و در آن حوالی درختان انجیر بسیار اند و مرغان
بصورت آن مرغ سنگین بی پایان و چون انجیر پخته شوند هر روز از آنجا جانوران یکی هر
انجیر در منقار گرفته بیایند در طغاری که آنجا است اندازند که مترصد بعضی
آن انجیرها را بخورد و باقی را بفروشد مشهور است که این طلسم ساخته تا فقرا از آن
استفاده کنند بعضی از غرایب عیون و انهار علی سبیل الایجاز [illegible]
بر خاطر دریا مقاطر پاک نهادان روشن تواند بود که در جوف زمین منافذ
بسیار است و البته در آن آب بود و یا هوا که بنابر امتلا [illegible] محال است و هرگاه که هوا
بر وقت غلبه کند هوا نیز آب گردد پس اگر این آب از [illegible] بدو برسد [illegible]

موضع یارو قلم بورشته ایست که پنج شش ساعت نجومی برود و در آن میتوان گشت لیکن

کسی بران بر آید و خواهد که از یکسر تا سر دیگر رود و تا ماهها با وجود قطع منازل نمیرسد و آن

راه به پایان نمی آید ارتفاعش زیاده از صد درعه نیست یکی از دوستان راقم در ایام

بهار بران کوه رفته بود و گلبنی دید پر از گلها خواست که برای گلقند لختی پاره ازان بچیند

چون کرباسی که همراه داشت پر از گلها کرد آن را از جای نتوانست برداشت لاچاری قدری

کم کرد هنوز گران بود و رفته رفته تمام انداخت هنوز یک گل باقی بود آن را هم الف

گران یافت که از حمل آن عاجز آمد و در انجد و نیز عجایبات دیگر است کوه لبنان

گویند در انکوه اشجار میوه دار بسیار است ولی انکه کسی متعهد شود میوه دهند تا

طعم آنها چندان لطافتی نمی باشد و چون آن میوه ها را به بلخ رسانند نهایت خوش طعم

و خوشبوی گردند کوه آهن در دیار هند است و از انکوه آهنی سرخ بحصول پیوند

که چون زخمی ازان بر کسی نشتر از موضع جراحت خون ترشح نماید تا کسی ناگا

شود که آنجای را داغ کرده اند کوه انهلد در اقصای مغرب است و این کوه سه جه

جوی عظیم بیرون آید قریب هزار قنطره بر جوها بسته اند و یاقوت سرخ و زرد و

از انکوه بحصول پیوند جبل الروضه کوهیست مبارک نزدیک بصره و دامن

که در انکوه روضه ایست از ریاض جنت در زمان خلافت حضرت فاروق اع

رضی الله عنه اهل کتاب آنرا به هفتاد هزار دینار طلا خریداری کردند عمر رضی ا

عنه قبول نکرد و فرمود که روضه جنت در تصرف اهل اسلام اولیست او

مسلمانا . در آنجا مدفون شد حامی سامری بود و گویند در انکوه گو

آب فرو آید و اگر هزار کس باشند بمقدار آب چاه که همه را کفایت کند کوه [illegible] تا
بلاد اندلس [illegible] می‌یابد آنجا شکافی در وی پدید آید که در میان آن تیری آهنین بود هرگاه
قصد کنند که آن تیر را بگیرند غایب شود و چون دست از آن عزیمت بردارند باز پیدا
شود حقیقت آن حال بر کسی ظاهر نیست کوه طایل در میان دریای هند است
و همیشه آنجا آواز دف و چنگ شنوند و بی بفاصل آن نبرند کوه تبت کوهیست
که چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن بیرون آید و آتش بمیراند در وقتی از
اوقات پادشاهی جهت امتحان از دیار تبت بر آن کوه بر آمد و فرمود تا نفط و گوگرد
و هیزم بسیار بر قله کوه جمع آوردند و آتش زدند همان ساعت آب ظاهر شده آتش را فرو
نشاند کوه [illegible] کوهیست در ملک کشمیر و هیچکس بر آن کوه صعود نتواند کرد چه
در وقت عروج زنبوران سرخ ظاهر شده میگزند و اگر متقاعد نشود هلاک کنند
و اگر چنانچه [illegible] بسیار زند برف شدید بارد و از قله کوه آبی فرو می آید و هندوان در سالی
یک وقت بغسل [illegible] از آن کوه می آید و آن را گنگ خوانند راقم حروف
ابو محمد حسن [illegible] از بزرگی صادق القول شنیده که بر بالای آن کوه چهار قبه و مناره
از یک لخت سنگ دیده که آب گنگ از قله آن مناره میچکیده و هندوان این کوه
بسیار حکایات میگویند و هم دیگر در کشمیر کوهیست [illegible] وقت
عصر اول [illegible] استجابت میکنند و از آن آواز ملایمی
خاطر خواه [illegible] مسموع میشود و اکثر اوقات شعر
تازه مختلف الاوزان بزبان کشمیری مفهوم میگردد ایضا و نیز در کشمیر در پرگنه [illegible]

وکان قدیم را بواسطهٔ ملاحظهٔ ظلم حکام اینوقت معطل داشته‌اند بلور در حوالی هند و ایران
و کشمیر بسیار حاصل میشود و اکثر مانند خیارهای خورد از زمین میروید و در اقصای کشمیر
بطرف تبت سنگهای کلان بلور که ازان طبقه‌ها میتوان ساخت بهم رسد لیکن بواسطهٔ
ظهور شیشه‌های سفید که آنرا شیشهٔ فرعون گویند از درجهٔ اعتبار افتاده و همچنین شیشه‌گران
ماهر آلات طلسم عملی از شیشهٔ آن نوع میسازند که تمیز نمیشود و چون منقب اندیشه جواهر
الفاظ و معانی در بیان معدنیات سفته شد از بعض جبال نیز عبارت را متانت دهم
آنکه کوه دماوند در حدود طبرستانست دوازده میل ارتفاع دارد و بر بالای قطعهٔ
زمینی هست ده گز مسافت در آن سوراخهاست که در شب ازانها شعاعی چون نور
آفتاب ظاهر میشود و بروشنایی آن مسافتی توان دید و بروز دخانی ازان متصاعد گردد
عوام گویند که حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام صخرهٔ جنی را در این کوه محبوس داشته
و از علی بن رزین منقولست که من و جماعتی از سیاحان عازم کوه دماوند گشتیم بر قلهٔ
آنکوه هفتاد موضع یافتیم که دخانی کبریتی ازانها متصاعد بود و چون احتیاط کردیم سایر
جبال در جنب آن بغایت حقیر مینمود و بر سر آنکوه ابریست که در زمستان و تابستان
اصلا منکشف نشود کوه نهاوند نزدیک بآن بلده است در این کوه دو طلسم ساخته‌اند
یکی بصورت گاو و دیگری بهیات ماهی ازانها آبی بیرون آید و منقسم میشود و بدو قسم قسمی
بنهاوند میرود و قسمی بدینور کوه تصویر در نزدیکی کرمانشاهانست چون قدری از سنگ
آنکوه بسایند و در ظرف کنند البته بر صورت انسان قرار گیرد کوه فرغان در زمین فارس
و در آنکوه غاریست و آبی ازان متقاطر اگر یک کس در آن غار باشد بقدر احتیاج وی آب

ظفر یابد و از جمیع بلیات محفوظ ماند و هر زنیکه وقت وضع حمل عقیق یمنی بر زبان گیرد کار
بر او آسان شود و در معجون مبهی نهایت امساک آرد قوت گرده و باه بیفزاید و سنده
آن مولد لثه و دندانست و بوی دهان را نافع است و بجهای دندان را محکم کند و زردی
آن ببرد و اگر کسی در نگین عقیق یا قوتی لا اله الا الله نقش کنده در انگشت کند در
دوست و دشمن عزیز نماید و منافع دیگر هم دارد و یشم بدانکه در حوالی ختن
خانه ایست که آب آن باندجان میرود و سنگ یشم از آن می برآید و سوای آن
رود در جای دیگر نیست در رنگ یشم هفت نوع است اما سفید انگوری و زیتی از دیگر
اقسام بهتر است و یشم سنگ مبارکیست و حکما آن را برابر جوهر داشته اند در ختا
عزت تمام دارد که امرا و بزرگان آنجا بغیر کمربند یشم نمیگذرانند و چون در فن حکاکی
ماهر اند اقسام جانوران و عطردانهای خوش ترکیب از آن میسازند هر یکی بقدر حوصله
وصله یشم تراشیده باخود می دارند اگر تاجری یا مسافری دارد آنجا شود و اگر یشم
با او نباشد چندان نزد شان اعتبار ندارد و چون در حدود ختای صاعقه و برق
بسیار می افتد و ضرر کلی از آن لاحق میشود و یشم را باخود می دارند که این سنگ
خاصیت خود جهت دفع طاعون و برق و صاعقه بسیار نافع و سودمند است هر که
یشم را باخود دارد از علت خفقان و بواسیر نجات یابد و بهق را و برص را زائل کند
رنگ رو را ام سرخ دارد و سنگ شاه مقصود معدن آن در حوالی قندهار است
و شاه مقصود نام بزرگی باعث شهرت دارد و بهترین آن شربتی شفاف است و داشتن
تسبیح آن را باخود اسباب دولت شمرده اند چند جایی انا نکوه سنگ مستخرج میشود

ساییده در چشم کشند امراضی که تعلق بچشم دارد دفع کند و نور بصر افزاید **مرجان**
بدانکه مرجان در طونس که شهر اعظم بلاد مغرب است و بر سواحل دریا واقعشده بدست
می آید غواصان ریسمانها گرفته بقعر فرو میروند و مرجان را بدانها بیرون می آرند و مرجان
طونس شاخهای بزرگ دارد و رنگین است از همه انواع بهتر و کرم هم درو کمتر می افتد و در بنادر
هرمز شاخهای سیاه و سفید از دریا میرود تا سفید خود هیچ بکار نمی آید و سیاه را اشکسته
و تسبیح میسازند و مرجان ناتراشیده درست را نزد کفار ختایی اعتباری تمام است و
و مرجان تراشیده ریزه در خراسان و جیلان و سمرقند مقابل نقره است و خواص آنکه
تعلیق آن در گردن مصروع دافع العلت و داشتن آن باخود صاحب نقرس را سود
و دافع کید و مکر اعادی موجب مزید روشنائی چشم در اکتحال و در مفرحات نیز استعمال
آن سودمند است **عقیق** بدانکه از سه جا حاصل میشود اول در صنعان که اعظم
بلاد یمن است ثانی در بروج که از شهرهای گجرات است و در آنجا بسیار بهم می آید و ثالث
در کلمبایات و آن ادنا ترین عقیقها است و عقیق بروج اگرچه رنگ خوب دارد اما برابر عقیق
یمنی نیست که از همه خوشرنگ و خوب می باشد خواصی که در شان عقیق گفته اند مخصوص
است بعقیق یمن که در ربع مسکون بسبب عزت و میمنت نقش او در دست [illegible]
حکمت و دولت نظر کردن در آن نهایت مبارک داشته اند و احادیث صحیحه در باب
عقیق مروی است و حضرات صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین بخاتم تختم
که عقیق داشته میکردند و الحال صلحای مکه و مدینه و مصر و شام بجهة تبرک باخود
می دارند و در بلاد حبشه از هر جا که بکرست هر که عقیق را باخود دارد و بر جمیع خصمان

ن آشیانه دارند و عسل بسیار در دریا می ریزد و موم بر روی آب افتاده می باید بعد از آن
آفتاب و انوار سهیل و باقی ستارگان این رنگ و بوی و خاصیت در وظاهر میشود
چون مد و جزر از طرف جنوب آب دریا را در حرکت می آرد سوج بجهت اشفاع بنی آدم قطعه
قطعه بکنار می اندازد و جماعتی پیوسته در سواحل بجهت همین امر میگردند و نصیب خود قطعه
می یابند و مشهور است که جماعتی را در حدود جنوب کشتی بظلمات جنوبی افتاد و آخر باشر ...
عنایت الهی ایشان از آن ورطه مهلکه بیرون کشیده آنها در آن حوالی در جزیره لنگر انداختند
تا آب بگیرند چند نفر بجامه شستن مشغول شدند و بر سنگی که بغایت بزرگ بود جامها با فتاب
گذاشتند چون رخوت آنها خشک شدند دیدند که بوی عنبر نهایت معطر و بو یافته
آن سنگ بود که عنبر خوش رنگ بود از غنایم گرفته با همدیگر وصله وصله تقسیم رسانیدند و به
بهای خاطر خواه فروختند مالی کثیر و زری خطیر بدست آوردند و عنبر چهار نوع است شمامه
خشخاشی و طبقه و فستقی و عنبر شمامه خشخاشی وصلهای مدور می باشند و در محل
لی نم سه چهار روز بهار می اندازد بعنی سفید میشود چنانکه گمان بر میکنند آنرا در میان آرد انداخته
اند و چون بشکنند میان او نیز سفید مثل خشخاش ریزه باشد آنهم تو در تو بهار میکند و طبقه
سنگ بر یکدیگر محکم شده و فستقی فرود ترین این سه نوع است در لون و مثل مغز پسته
کم رنگ میباشد و خواص عنبر بسیار است اول رایحه طیبه فی الواقع بوی بهترین بوهاست
دیگر جهت رطوبت دماغ بخلاف دیگر روایح در دفع سودا و مالیخولیا و تقویت دل و قوت
باه و در دفع خشکی بدن و دنبل و خارش بدن اندام آیتی است بامر فاعل حقیقی و حکما گفته اند
که هر که عنبر با خود نگهدارد هرگز در چشم نبیند و در مردم عزیز باشد لاجورد به آنکه ...

زمین بغیر از کوه شبانگاه جای دیگر نیست مومیای کانی هم در انحوالی هم از سطح غاری میچکد
و در تحت ضبط حکام است در اینچند سال پاره از دیوار آن غار نیز ریخته سنگها ظاهر
شدند پر از مومیائی لهذا در این ایام بسیار ارزان شده اما پازهر تعلق ضبط و ربط دیوان
ندارد و تا این نوع جانور بدست کدام صیاد افتد و پازهر نیز در شکم هر کوهی نمیباشد هما
بازی که پازهر در شکم اوست بغایت ضعیف و لاغر می باشد چنانکه گوشت او بحال نحافت
نمیتوان خوردن و پازهر یکه بوزن بیست مثقال باشد نهایت قیمتی ست فاما آنچه
دو مثقال و سه مثقال است چندان قیمتی ندارد و در ملک شبانگاه جماعه پازهر جعلی
میسازند اگرچه فرق کردن مشکلست لیکن علامتی است که آنرا بر روی سنگ با یک
آب بسایند اگر پایۀ آن سفید رنگ باشد اصلست و اگر سبز باشد جعلی عنبر اشهب
اگرچه عنبر اشهب را بجوهر مناسبت نیست اما بظهور خواص موفور آن را در سلک جواهر
داشته اند بدانکه در باب عنبر وجوهات بسیار نوشته اند چنانکه گذشت بعضی گویند
درختی است و عنبر صمغ آنست و برخی را عقیده اینکه در قعر دریا چشمه ایست بر میجوشد
و بر روی آب می آید و عنبر از آن بحصول می پیوندد و قومی را ظن اینکه سرگین دابۀ
بحر است اما اصح آنست که مومی است بر روی بحر عمان فراهم آورده بر خاطر عاطر
دانشمندان مخفی نماند که در انتهای دریای عمان در دهنه ظلمات که اقصای ممالک
یمین است چند جزیره واقع شده و در شش ماه که آب دریا بطرف قطب شمال میل دارد آن
جزایر خشک می باشد و شش ماه دیگر که آب را گشتن بجانب قطب جنوبی است آنجزایر در زیر آب
می آیند در آنجزیره ها از هر جنس اشجار بسیار است و مگسان عسل بعد قطرات دریا بر آن

وگفته اند فیروزه در خاصیت بهترین احجار است و حکما آن سنگ را نهایت مبارک دانسته اند
و نام او سنگ فرح نهاده تا غایتی که در بارگاه پادشاهی بر یکی از مقربان خود غضب کردی حکما
آن شخص را فرمودندی که فیروزه را با خود نگاه دارد و خشم و قهر پادشاه برحمت و عنایت
مبدل شدی و هر که را اول وقت صبح چشم بر فیروزه افتد در آن روز هیچ مکروهی حوال
او نشود و آن روز بشادی گذرد و حکما گفته اند که چون ماه نو بینند اول نظر بر فیروزه اندازند
نهایت مبارک باشد و نگریستن فیروزه موجب تزاید عمر و افزایش نور بصر و کثرت اموال
است و هر که آنرا با خود دارد خوابهای پریشان نبیند و از هیچکس نترسد و پیش سلاطین
و حکام عزیز و مکرم باشد ٭ و استعمال فیروزه در کحل بغایت نافع است پازهر حکما با
زهر حیوانی را البتیار نفع نکرده اند و پادزهر را مادت الحیات حقیقی گفته اند و کیفیت ظهور
پازهر بعد از این در ذکر گوزن می آید و اطبا گفته اند هر که در هر هفته یک نوبت شش قیراط پا
زهر حیوانی بخورد بعمر طبیعی رسد و مدت العمر مرضی نه بیند و از امراض مزمنه شفا یابد
هر که آنرا با خود دارد در شجاعت افزونی باشد و از چشم زخم گزندی نیابد و از هیچکس
نترسد و دشمن بر او مستولی نشود و هیچ جانوری گزنده طریق خوردن آنچنان است که آن را
بر سنگی صلایه کنند با گلاب پس با انگشت بر روی زبان بلع کنند که بدندان نرسد که بغایت
مضر است و پازهر از درون بز کوهی که او را پازن نیز گویند می بر آید اگر چه این جانور در هر جا
می باشد اما همچنانکه مشک نافه منحصر با هوی ختایی است پازهر نیز منحصر است بر بز کوهی
بلوکستان آنجا که از اعاظم مضافات شیراز و فارس است و او هیچ چیز نمیخورد بجز مخلصه
بدلیل آنکه هیچ پازهری نیست که از میان آن چوب مخلصه نمی آید و پازهر حیوانی در روی

بعد از آن مروارید در شکم او با مرور ایام بزرگ میگردد و زردی و تیرگی مروارید بسبب فساد
مزاج صدف است که گاهی بغیر میعاد بر روی آب آید و اگر بخارات واقع چند
کرده مروارید آبدار شاهوار حاصل میشود و اگر حرارت غلبه کرد بدرنگ و تیره می افتد و اگر کمتر
بود سیمی و گاهی صورت خواهد گرفت و قیمت مروارید بدستور جواهر دیگر به هر نسبت مختلف
می باشد هر که غائبانه تخمینا قیمتی مقرر نماید خالی از کذب نخواهد بود چرا که بهای جوهر تعلق
برنگ و شکل دارد و بعد از آن به بایع و مشتری پس هرگونه قیاس محسوس بر غیر محسوس جایز نه
باشد و نیز بدانکه طبیعت مروارید سرد و تر است برای قوت باصره و حدت نظر اثر تمام است و
در چشم کشیدن آن دافع خشکی و شبکوری و خارش و نزول است و همچنین با سرمه
سائیده بر بهق سیاه و سفید مالیدن نافع است و دافع آتشک است و خوردن آن برای
تولید رطوبات اصلی قوت قوی دارد **فیروزه** بدانکه معدن اول اصل فیروزه از
نیشاپور از قدیم تا اکنون فیروزه بواسحاقی و سبز فام قیمتی آبدار شاهوار حاصل میشود و مشهور
و معدن ثانی در حوالی خجند که فیروزه ها در درجه وسط آنان برآید و معدن ثالث در حوالی
کرمان نزدیک بقصبه [illegible] است که فیروزه نرم از آن حاصل میشود و باندک زمان
بسبب نرمی بدرنگ و ناقص میشوند و چندان قیمتی ندارند و معدن رابع نزدیک زنبت
فیروزه آن معدن هم بسبب نرمی زود متغیر میشوند و بقائی ندارند و نیز چون محاصل آن
معدن بسیار است و بوفور بدست می آید از قیمت افتاده و همچنین در حوالی تبت هم
بدست می آید و آن برنگ فستقی است والقصه فیروزه اصلی خوشرنگ سبز فام بواسحاقی
عبارت از نیشاپوری است اگر از آن بر پوست [illegible] و کافور هم زمین نگاه دارند البته متغیر نشود

چشم او بیفزاید از علت صرع و مالیخولیا ایمن باشد و درازی در عمر او واقع شود و شب کوری نبیند
حکما برآنند که زمرد پازهر همه زهرهاست اگر کسی را از زهر هلاهل و سم قاتل داده باشند
نیم دانگ مروزنانی خوش رنگ سائیده با شیر پیش از آنکه زهر در و تاثیر کرده باشد بخورانند
زهر کار نکند و سمیت بعرق از مسام او بیرون رود و دافعی بدیدن زمرد کور شود و دیگر
جانوران گزنده مثل مار و کژدم وغیره اگر کسی را بگزند مقدار قیراطی زمرد سائیده با گلاب
در موضع زخم بمالند در حال زهر را جذب کند و نجات بخشد مروارید بدانکه مغاص
مروارید اول قطیف و بحرین ولایت هرمز است که مروارید شیرین نخمی از انجا بدست می
آید بتخصیص قیس ملکان جزیره ایست قریب لقطیف که در تیم از انجزیره شده و میشود
و مغاص دیگر در تحت الزنج است قریب . مملکتی است اهالی آن همه مسلمان اند مروارید
بسیار از انجا بدست می آید اگرچه اکثر مدور و سفید است اما کم از یکمثقال بهم میرسد مروارید
هندستان از مغاصهای بنگاله است فقط تا انتهای دریای عمان و حوالی مصر مغاص
مروارید نیست اگرچه در بعض جا مروارید می براید رنگ آن سبز فام و شمعی است و سفید و
آبدار اندک بحصول می پیوندد و وجهش آنکه درینحال از روی آب تا صدف زیاده از ده
و دوازده گز نمی باشد هر قدر از صدف تا سطح آب بعد ارتفاع و بعد بیشتر است مروارید آبدار و خوبتر
بر طبله ظهور میرسد و صدف جانوریست که گوشت او بلذت سفیدی تخم مرغ است او نیز مانند
ماهی تخم میریزد و بچه بسیار ازو حاصل میشود چون بچه ساله شود در اول حمل بوقت باران
بر روی آب آید و قطره باران بدسیار و چون آفتاب بجوزا رسد دیگر بار بر روی آب آید هر طرف
آفتاب بیگردد و همرو با آفتاب گردش میکند بوقت غروب بقعر دریا فرو میرود اول سلطان

بعد از آن مروارید در شکم او با مرور و بر قدر تجربه بزرگ و درو رو می و تیرگی مروارید بسبب فساد
مزاج صدف است که گاهی بغیر سیاه و بر روی آب [illegible] و اگر بخارات واقع چند
کرده مروارید بد برشاهوار حاصل نشود و اگر حرارت غالب گردد بدرنگ و تیره و ناقص و ناگرد
بود و سمی و گاهی بصورت خواهد گرفت و قیمت مروارید بدست جواهر دیگر در هر زمانه مختلف
می باشد هر که نایاب تخمینا قیمتی مقرر نماید خالی از آن نیست زیرا که بهای جوهر تعلق
برنگ و شکل دارد و بعد از آن ببایع و مشتری پس چگونه قیاس محسوس بر غیر محسوس جائز
باشد و نیز بدانکه طبیعت مروارید سرد است برای تقویت حدت نظر الآنی است و
در چشم کشیدن آن دافع خشکی و شب کوری و خارش و نزول است همچنین با سرمه
سائیده بر بهق سیاه و سفید مالیدن نافع است و خوردن آن برای
تولید رطوبات اصلی قوت قوی دارد فیروزه بدانکه معدن اول اصل فیروزه از
نیشاپور از قدیم تا اکنون فیروزه بو اسحاقی و سبز فام همین آبدار شاهوار حاصل میشود
و معدن ثانی در حوالی خجند که فیروزه نادر و خیلی از آن برآید و معدن ثالث در حوالی
کرمان نزدیک قصبه شبانکاره است که فیروزه نرم از آن حاصل میشود و باندک زمان
بسبب نرمی بدرنگ و ناقص میشوند و چندان قیمتی ندارند و معدن رابع نزدیک زنجان است
فیروزه آن معدن هم بسبب نرمی زود متغیر میشوند و بقائی ندارند و نیز چون محاصل آن
معدن بسیار است و بوفور بدست می آید از قیمت افتاده و همچنین در حوالی تبت هم
بدست می آید و آن برنگ فستقی است والقصه فیروزه اصلی خوشرنگ سبز فام بو اسحاقی
عبارت از نیشاپوری است اگر آن را در [illegible] خشک و کافور و زمین نگاه دارند البته متغیر نشود

چشم او بیفزاید از علت صرع و مالیخولیا ایمن باشد و درازی در عمر او واقع شود و شب کوری نبیند
حکما بر آنند که زمرد پازهر همه زهرهاست اگر کسی را زهر هلاهل و سم قاتل داده باشند
نیم دانگ زمرد زبانی خوشرنگ سائیده با شیر پیش از آنکه زهر در و تاثیر کرده باشد بخورانند
زهر کار نکند و سمیت بعرق از مسام او بیرون رود و دافعی بدیدن زمرد کور شود و دیگر
جانوران گزنده مثل مار و گژدم و غیره اگر کسی را بگزند مقدار قیراطی زمرد سائیده با گلاب
در موضع زخم بمالند در حال زهر را جذب کند و نجات بخشد مروارید بدانکه مغاص
مروارید اول قطیف و بحرین ولایت هرمز است که مروارید شیرین نجمی از آنجا بدست می
آید و بتخصیص قیس ملکان جزیره ایست قریب لقطیف که درتیم از آنجزیره شده و میشود
و مغاص دیگر در تحت الزنج است قریب به مملکتی است اهالی آن همه مسلمانند مروارید
بسیار از آنجا بدست می آید اگرچه اکثر مدور و سفید است اما کم از یکمثقال بهم میرسد مروارید
هندستان از مغاصهای بنگاله است فقط تا انتهای دریای عمان و حوالی مصر مغاص
مروارید نیست اگرچه در بعض جا مروارید می براید رنگ آن سبزفام و شمعی است و سفید و
آبدار اندک بحصول می پیوندد و وجهش آنکه در ینحال از روی آب تا صدف زیاد ما زده
دوازده گز نمی باشد هر قدر از صدف تا سطح آب ارتفاع و بعد بیشتر است مروارید آبدار خوبتر
بر طبایع ظهور میرسد و صدف جانوریست که گوشت او بلذت سفیدی تخم مرغ است او نیز ما
هی تخم میریزد و بچه بسیار از و حاصل میشود و چون بنحاله شود در اول حمل بوقت باران
بر روی آب آید دهن را بالا باز بدسیار و و چون آفتاب بجوزا رسد دیگر بار بر روی آب آید هر طرف
آفتاب میگردد او هم رو با آفتاب گردش میکند بوقت غروب بقعر دریا فرو میرود اول

اگر قطعه دو قیراط باشد نباتی یا بلوری خوش آب که هیچ نقطه سیاه و زرد و سرخ درون نباشد اگر بکف بدست آید قیراطی در شام لسبی اشرفی هم فروخته میشود و اگر قطعه بیست قیراط باشد تعلق بمبالغه بایع و رغبت مشتری دارد و بتراشیدن الماس در ربع مسکون بجز مردم فرنگ کسی او قدرت نیست و حکاکان آنجا الماس بی جلای کم رنگ را با دویه های مناسب کوفته و بیخته صحیح بسیار سفید و نهایت لایق و ثمین می سازند و الماس صلب ترین احجار و جمیع سنگها را با و سوراخ توان کرد و آتش او را التغیر نمیکند طبیعت او سرد و خشک است بدرجه چهارم و داشتن آن با خود دافع سنگ مثانه است و موجب اعزاز و اکرام در نزد سلاطین و حکام قبول سخن او و بخش با مردم و عدم خوف و هراس و شفا از اعتراض متضمن مثل برص و جذام و صرع و مالیخولیا و ظفر بر دشمن و امان از چشم زخم و صدمه برق و صاعقه و خواص دیگر **یاقوت** بدانکه اصل یاقوت چهار نوع است سرخ و کبود و زرد و سفید و یاقوت سرخ بچند لون است رمانی و ارغوانی و زرد و خمری و حلی و لحمی و یاقوت کبود نیز انواع است مثل طاوسی و نیلی و کحلی و سبز فام و یاقوت زرد هم شمعی و ترنجی و کاهی است و یاقوت سفید بلوری است اگر چه بسیار حاصل میشود و لیکن قیمت ندارد و یاقوت تمام عیار در دیار عرب و روم و خراسان و هند از جزیره سیلان است و یاقوت کبود در مملکت شروان به بهای شروان به بهای تمام میخرند یاقوت زرد را در واقع طاعون خواص عجیب است اما شناختن آن مشکل است که حکاکان فرنگ بلور صلایه کرده مثل آبگینه آتش می دهند برنگ یاقوت سرخ و زرد داده مربع سوراخ میتراشند

یاقوت فرق نتوان کرد ... مگر کسی که مهارت کلی داشته باشد تا عین آبره و ترملی
ز جواهر معدن یاقوت سرخ

بود بیشتر اوقات بر بالای درختان بسر می برد و طایفه از ملاحان نیز درین جزیره اند که چون در آب
شنا و سباحت میکنند ورق را در یابند جزیرة العقارب هم از جزایر بحر خضر است و در آن
گژدمان باشند صاحب جهان نامه گوید از معتمدی شنیدم که چشم آن گژدمان بر سر ایشان بود
جزیره زنگبار در دریای زنگ است و در آن زنگیان سفید پوست باشند که موی سر و
ابروان و ریش و مژگان آنها سفید بود و اصلا در بدن آنها خال سفید نتوان یافت جزیره
آل در دریای فارس است گاه گاهی که آن بحر مد کند ماهی عظیمی بخشکی اندازد و آنسال مردم
آن نواحی بوسعت معیشت اوقات گذرانند زیرا که آن ماهی را گرفته بجوشانند و روغن
آنرا ذخیره سازند گویند آنقدر روغن از آن ماهی بحصول پیوندد که معارف و اکابر را تا
یکسال جهة سوختن و آحاد الناس را برای خوردن کفایت کند و این روغن را در ظروف
چوبی محافظت نمایند و الا در هر ظرفی که کنند مترشح گردد جزیره ورس در دریای فرنگ
است و دور آن یکصد و هشتاد و نه کروه است و در آنجا حیوانیست که اعضای او مشابه
آدم است مگر سر و گوش وی ذکر بعضی از جبال غرایب احوال آنکه در آفریدن جبال ایزد
متعال را حکمت ها است از آنجمله طلا و نقره و سایر فلزات است که در جوف آنها تکون یابد و سبب
وجود معادن آنکه چون آب برف و باران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت آفتاب
درمیان مغارات مستحیل ببخاری لطیف گردد و طلب خروج نماید و چون راه بیرون شدن
نیابد بخاری آن بخار کثافت پیدا کند و تا مدتی دراز بر آنحال بماند و صفا و غلظت او یا امتداد
زمان زیاده میشود و از آن سیماب بسته گردد و بسبب آمیزش با اجزای ارضی متلونه و متنوعه
بواسطه طبخ و نضج هوا از آن اجناس جواهر مختلف الطبایع و الالوان بوجود آید و آنجواهرات را

طلسمیست هر حاجتیکه در آن مسجد کنند اکثر مستجاب شود و بر گنبد صورت اعرابی از طلسم ساخته اند
که هر کس از زایران بتفرج و زیارت آن مسجد و گنبد رود آن صورت که بگنبد در آرد و آواز دهد
که فلان مهمان آمده است پس در آن گنبد گشاده شود و طعامی کافی جهت آن شخص بیرون آید
باز در آن گنبد بسته گردد و پیوسته آن حال بر همین منوال باشد جزیره خالطه در دریای روم
است در این جزیره غیر گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان بنهایت بزرگ اند و تاجران اکثر
کشتی ها در آنجا رسد توقف کنند و بی مانعی هر چند گوسفند خواهند تصرف نمایند جزیره
خارستان در دریای باختر است اقلیم هفتم و آن جزیره ایست بنهایت معمور و خلق بسیار در آن
وطن دارند و طول و عرض آن جزیره را یکصد و شصت فرسنگ گویند در آن جزیره درختیست
بنهایت بزرگ که چون آفتاب در حمل آید هر سؤال که از آن درخت نمایند مطابق آن
جواب شنوند و در غربی آن جزیره چهار جزیره دیگر است هر یک را پنجاه فرسنگ طول
و همین قدر عرض در دو جزیره از آنجا مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و
در میان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت است از دریا و آن مردان در وقت معین
در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت داشته بعد از آن که زنان
آبستن شوند باز گردند و چون آن زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزیره مردان
فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند جزیره رامنی در بحر اخضر است و در آن جزیره نوعی
از درخت اقسام است که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و در این جزیره گاو میشی باشد
که از آن دم نبود و در آنجا جنسی از آدمی است کوتاه قامت هر یک از ایشان یک گز است و موی های
ایشان سرخ باشد و مجموع برهنه باشند و سخن ایشان مفهوم نشود و موی سر ایشان کوتاه

وحوش وطیور است و در بعضی طلا و نقره و جواهر بسیاری از آن متبدل اند که بر چگونگی آنها اطلاعی
هیچکس را دست نداده است چون ذکر بعضی از آنها گذشت قدری باز از برخی دیگر مذکور
میشود جزیره واق در بحر محیط است در آنجزیره درختیست که میوه مانند سر آدمی بار
می آرد و چون آن ثمره پخته میشود او از واق از و بر می آید جزیره بیلا در اینجزیره از نتایج
قوم عاد جماعتی باشند که طول قد ایشان یک گز باشد و موی اعضای ایشان
بغایت دراز شود و آنمردم گوشت آدم بخورند جزیرة البرق در این جزیره سه موضع است
که تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد و سبب آن
معلوم نیست جزیرة الاشقر ساکنان اینجزیره اشقر اللون اند و روی آنها در سینه آنها
است و نارجیل و عود و شکر در آنجا بسیار است جزیره کالوس در آنجا جمعی از هند توطن
دارند هرگز لباس نپوشند مال ایشان آهن و نارجیل باشد جزیره محرقه از جزایر دریای
زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان آنجزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت
الراس ایشان رسد آفتی عظیم پیدا میشود و مال و متاع آنها از شدت حرارت بسوزد لاجرم
آنجماعت پیوسته مترصد و مترقب باشند آنوقت را چون آن زمان رسد از آنجزیره رحلت
کنند هرگاه کوکب از آن محل تجاوز نماید باز بجای خود آیند جزیرة النسا که از جمله جزیرهای
بحر زنگ است و ساکنان آن یک گز قامت دارند یکچشم ایشان کور است و یک دیده بینا
ایشان مفلوج گویند با اینجزیره قسمی است از جانوران که هر سال بهیات اجتماعی در این
جزیره رسیده با جماعت بسیار در که و متقار چشمهای ایشان کور سازند جزیره
الکنیسه در بحر مغرب است در اینجزیره کنیسه است از سنگ تراشیده در برابر آن کنیسه

نه لیت هر دعایکه در آن مسجد کنند اکثر مستجاب شود و بر گنبد صورت اعرابی بطلسم ساخته‌اند
که هر کس از زایران بتفرج و زیارت آن مسجد و گنبد رود آن صورت که بگنبد در آرد و آواز دهد
که فلان مهمان آمده است پس در آن گنبد گشاده شود و طعامی کافی جهت آن شخص بیرون آید
باز در آن گنبد بسته شود و گرد بر گرد هم بسته انجال برین منوال باشد جزیره خالطه در دریای روم
است در این جزیره غیر گوسفند چیزی نباشد و آن گوسفندان بغایت بزرگ کنند و تاجران اکثر
کشتی چون آنجا رسد توقف کنند و بی مانعی هر چند گوسفند خواهند تصرف نمایند جزیره
خاربناد در دریای باشر است اقلیم هفتم و آن جزیره ایست بغایت معمور و خلق بسیار در
طلب دارند طول و عرض این جزیره را یکصد و شصت فرسنگ گویند در این جزیره درختی
بغایت بزرگ که چون آفتاب در حمل آید هر سال که از آن درخت نمایند مطابق
جواب شنوند و در غربی این جزیره چهار جزیره دیگر است هر یک را پنجاه فرسنگ طول
و همین قدر عرض در دو جزیره از آنجا مردان ساکن اند و در دو جزیره دیگر زنان و
در میان ایشان سی و پنج فرسنگ مسافت است از دریا و آن مردان در وقت معین
در کشتی نشسته بجزیره زنان روند و چند روز با ایشان صحبت دارند بعد از آن که زنان
آبستن شوند باز گردند و چون آن زنان وضع حمل نمایند اگر پسر باشد بجزیره مردان
فرستند و اگر دختر باشد پیش خود نگاه دارند جزیره رامنی در بحر اخضر است و در این جزیره نوع
از درخت بقم است که بیخ آن تریاق زهر افعی و سایر سموم بود و در این جزیره گاو میشی باشد
که آزاد هم بود و آنجا جنسی از آدمی است که قامت هر یک از ایشان یک گز است و موی‌ها
ایشان سرخ باشد و مجموع برهنه باشند سخن ایشان مفهوم نشود و موی سر ایشان کوتاه

و وحوش و طیور بسیار است و در بعضی طلا و نقره و جواهر بسیاری از آن مستعمل اند که بر چگونگی آنها اطلاعی
هیچکس را دست نداده است چون ذکر بعضی از آنها گذشت قدری باز از برخی دیگر مذکور
میشود جزیرهٔ واق در بحر محیط است در آنجزیره درختیست که میوه مانند سر آدمی بار
می آرد و چون آن ثمره پخته میشود او از واق واق از و بر می آید جزیرهٔ بیلا در اینجزیره از نسل
قوم عاد جماعتی باشند که طول قد ایشان یکصد گز باشد و موی اعضای ایشان
بغایت دراز شود و آنمردم گوشت آدم بخورند جزیرة البرق در این جزیره سه موضع است
که در تمامی لیالی فصول اربعه در یکی برق جهد و در یکی باران بارد و در یکی باد وزد و سبب آن
معلوم نیست جزیرة الاشقر ساکنان اینجزیره اشقر اللون اند و روی آنها در سینه آنها
است و نارجیل و عود و شکر و اینجا البلد است جزیرهٔ کالوس در اینجا جمعی از هندو طوائف
دارند هرگز لباس نپوشند مال ایشان آهن و نارجیل باشد جزیرهٔ محرقه از جزایر دریای
زنگبار است و مردم کمتر بدانجا رسند و ساکنان آنجزیره را سالی یکنوبت از کوکبی که بسمت
الراس ایشان رسد آفتی عظیم پیدا میشود و مال و متاع آنها از شدت حرارت بسوزد لاجرم
انجماعت پیوسته مترصد و مترقب باشند آن وقت را چون آن هنگام رسد از آنجزیره رحلت
کنند هرگاه کوکب از آن محل تجاوز نماید باز بجای خود آیند جزیرهٔ النسا که از جمله جزیره‌های
بحر زنگ است و ساکنان آن یک گز قامت دارند یکچشم ایشان کور است و یک نیمه بدنشان
ایشان مفلوج گویند در اینجزیره قسمی است از جانوران که هر سال بهیات اجتماعی در این
جزیره رسیده باینجماعت بیازرند که بمنقار چشمهای ایشان کور سازند جزیره
الکنیسه در بحر مغرب است در اینجزیره کنیست از سنگ تراشیده در برابر آن گنبد

پادشاهی خواست که عمق آن معلوم کند لنگری بطنابی بسته در آب گذاشت چون بقعر نرسید
ریسمانی دیگر اضافه کرد همچنین تا بچهار هزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده بر
بالای هم نشسته باشد آنرا کشیده سنگ آسیائی بر طناب بست و خرلطیه تخم مرغ در زیر سنگ
آسیا نهاد تعبیه نموده و طناب فرو گذاشتند و دیگر باره کشیدند چون بیضات درست بود
دانستند که بعمق بحیره نرسیده دست از کار باز داشتند بحر الصخره دریاچه ایست در حدود
شمال در حوالیش سورها از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق است یکطرف آب این دریا
چنان سیاه است که از آب جوانب دیگر بحر ظاهر فرق توان کرد چون اینجا آب با این آب
گل سازند و در آفتاب گذارند سنگ گردد گویند یکی از ملوک خواست که عمق این دریا معلوم
کند چهار هزار گز رسن فرو گذاشت و بجائی نرسید و آب این بحر چنان روشنست که با
وجود آنهمه عمق قعرش چنان نماید گویا سه چهار گز عمق دارد و در کشمیر تالاب دل که بحیره
جائیکه سدره کهن گویند و آنهم بهمین دستور عمق دارد و ذکر بحیرات کشمیر در ذکر آن
گذشت بحیره صروان در حدود مغرب است و بغایت بعید العمق در یکی از کتب بنظر آمده و
العهده علی الراوی که کعب الاحبار از خضر علیه السلام روایت میکند که شخصی در زمان نوح [illegible]
دریا رفت تا اکنون بقعر آن نرسید والله اعلم از شخصی که راکب این بحر بود پرسیدند که درین
دریا امور غریبه چه مشاهده نموده گفت سلامت نفسی اعجب مهارات بحیره اخلاط نزدیک
بآن بلده است گویند و ماه دراین دریاچه ماهی است و دو ماه نباشد سبب آن معلوم نیست
بدانکه درمیان بحار جزایر بسیار اند بعضی بتصرف آدمیان و بسیاری مساکن جنیان و در بعضی
جزایر حیوانی چند توطن دارند بصورت انسانی و در حقیقت ایشان از جنس [illegible] متفرد

طول آن یکصد و شصت فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش یکصد و شصت ...
و کفاین دریا بخلاف دریاهای دیگر سکونت انعقاد یابد و از انجا باطراف برند جهة تصفیه و ...
رخسار و ادویه چشم استعمال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست می آید ...
تر از سواحل آن بحصول میپیوندد مشهورست که عنبر فضلهٔ گاو دریای است و آن دابه ایست
بسیار کلان مشابه گاو و بعضی گویند که در آن دریا چشمه ایست و از ان چشمه کفی منعقد شود
که عنبر است و برخی را اعتقاد انکه در حوالی آن دریا عسل است که اتفاقاً از درختان ...
سیر ریزد و موم آن بر بحر منعقد میشود و صبا ازان بحصول می پیوندد و هذا صحیح **بحر فارس**
این دریا را بحر امیره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند دریای کثیر المنافع است اکثر کشتیها
ازان بسلامت بیرون می آیند زیرا که اضطرابش از سایر بحار کمتر است و در ولاو ...
از وخیز و طولش چهارصد و شصت فرسنگ است و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ **بحر
الشمال** دریائیست در زیر قطب شمالی و ساکن است قعر او معلوم نیست چون کشتی
دروی افکنند اضطراب آغاز کنند و متلاطم شود و ازینجهة تجار ازان تقاعد ورزند
و مردم آبی در این دیار بسیار است **بحر السحاب** دریایست در ولایت زنگبار بوم
دهقانی و نجاری بران ایستاده است **بحر اشرير** در حدود اذربایجانست و ازان بحیره ...
باآفاق برند که بغایت لذیذ میباشد و استخوان ندارد **بحر تبلس** در زمین بصره است
متصل بدیار روم یک شعبه از رود نیل در این دریا ریزد و در این بحیره ماهی است آینا ...
المو حیث یاد تی فهم و ادراک است و ماهی دیگرست که چون او را بخورند خوابهای هایل
بینند و غم ناک از خواب در آیند **بحر الافاقیه** در حدود شام نبات ...

چه در زبان و زمره با مردم ولایت تا مردم انگلند درجه مساوات دارند مدارس مکتب جات
القدر قصه سنجاب بسیار است که در آن زمین ناخوانده و نادان نخواهد بود و جهة غربا و مساکین
مدرسهای وقف جابجاست بیشتر سیزده صوبه خورد بوده الحال نوزده صوبه کلان
شده در شمالی امریکا سه چهار شهر بتصرف سپانیا است که در آنجا معدن نقره و طلا است
هر سال مبلغ هشت کرور روپیه در آنجا بواجبی ضبط کنند و طرف شمالی آن پنج شش شهر
بتصرف انگلندیا است و در این عملداری آنها زیاده از پنجاه هزار مردم نخواهند بود و
در آن نزدیکی دو ملک دیگر بتصرف انگلندیا است که حالات آنجا چندان لایق تحریر نیست
چند جزیره هم دارد اول گویا که سیصد و بیست کروه طول و شصت و دو کروه عرض
بتصرف سپانیا دوم ساندومینگو که الحال مستقل در تصرف خود است و آن سیصد و
پنجاه کروه طولاً و هشتاد و هشت کروه عرضاً سیوم جامانیکا در تصرف اهل انگلند یکصد و
بیست کروه دراز و پنجاه و پنج کروه پهنا و جزیره چهارم در آسخدو و بتصرف سپانیا
و چند جزیره دیگر متفرقه و در جزایر آن شکر سفید و تماکو و مدرلو و غیره اجناس در معرض
تجارت انگلندیا است جانب جنوبی امریکا مسافت آن سه هزار و پانصد میل طولاً
و دو هزار و چهار صد و چهل میل عرضاً این سواد اعظم در تصرف اهل سپانیا و مردم پرتگال
و در آنجا از جمیع دنیا کوهستان وی زمین و کوههای عجیب است اول دریای آمازون چونکه به
مسافت دو هزار و هشتصد میل سایل شده بحر اتلانتک ملحق میشود دیگر دو سه دریا
که نسبت بدریای آمازون در درازی قدری کمتر اند در آنجا قطار کوه اندیس بسیار بلند است
که قله بلند آن سیزده هزار و پانصد و بیست درعه دستی از آب دریای شور مرتفع است و

چه در زبان و زمره با مردم ولایت با مردم انگلند درجه مساوات دارند مدارس مکتب جابجا
القدر در پنجاب بسیار است که درانزمین ناخوانده و ناداران نخواهد بود در جهة غربا و مساکین
مدرسهای وقف جابجاست بیشتر سیزده صوبهٔ خورد بوده الحال نوزده صوبهٔ کلان
شده در شمالی امریکا شش چهار شهر بتصرف سپانیاست که درانجا معدن نقره و طلاست
هر سال مبلغ هشت کرور روپیه درانجا بواجبی ضبط کنند و طرف شمالی آن پنج شش شهر
بتصرف انگلندیانست و درین عملداری آنها زیاده از پنجاه هزار مردم نخواهند بود و
دران نزدیکی دو ملک دیگر بتصرف انگلندیانست که حالات آنجا چندان لایق تحریر نیست
چند جزیره هم دارد اول گوبا که سیصد و بیست کروه طول و شصت و دو کروه عرض
تصرف سپانیا دوم ساندومینگو که الحال مستقل در تصرف خود است و آن سیصد و
پنجاه کروه طولاً و هشتاد و هشت کروه عرضاً سیم جامانیکا در تصرف اهل انگلند یکصد و
بیست کروه دراز و پنجاه و پنجکروه پهنا و جزیرهٔ چهارم دراسند و بتصرف سپانیا
و چند جزیرهٔ دیگر متفرقه و در جزایر آن شکر سفید و تماکو و مدراو غیره اجناس در معرض
تجارت انگلندیانست جانب حد جنوبی امریکا مسافت آن سه هزار و پانصد میل طولاً
و دو هزار و چهارصد و چهل میل عرضاً این سواد اعظم در تصرف اهل سپانیا و مردم پرتکال است
درینجا از جمیع دریاها و کوهستان روی زمین و کوههای عجیب اول دریای آماچونکه به
مسافت دو هزار و هشتصد میل سایل شده ببحر اتلانتک ملحق میشود دیگر دو سه دریا
نسبت بدریای آماچون در درازی قدری کمتر اند درانجا قطار کوه اندیس بسیار بلند است
که قلهٔ بلند آن سیزده هزار و پانصد و بیست درعه دستی از آب دریای شور مرتفع است و

متصف بود ممالک دور و نزدیکی و مسخر گردانید جمعی کثیر در ظل رافتش بر رفاهیت تامی
گذرانیدند لیکن سلاح اهالی آن ملک همگی تیر و کمان که پیکان از سنگ چماق یا خارهای ماهی بود
دیگر سپره خورد از نی و چوب که سر آن باریک کرده بودند هنگام رزم آن را بر مخالف می انداختند
و از آهن و فولاد شمشیر و خنجر و سایر اسلحه ساختن نمیتوانستند و از باروت و گوله
تفنگ و سایر سامان جنگ مطلقاً آگاه نبودند بلکه اسپ هم گاهی ندیده و ندانسته
بودند خلاصه سخن آنکه فرمانده و کارنر با فوجی که مرقوم شد در شهر میکسیکو رسیده اقامت
کردند چند نفر از سکنه آنجا بتواضع و تملق پیش آمده ضروریات از ماکول و ملبوس و مشروب
و مفروش حاضر آوردند سرداران فرنگ هم بتواضع منافقانه پیش آمده بعضی از تحائف
فرنگ بآنها داده ارتباط محبت و اختلاط مودت پیدا کردند تا آنکه بزبان آنها آشنائی
بهم رسانیده و چگونگی ملک دریافته چون وسعت از ممالکت و کثرت دولت و وفور اسباب
مکنت و سامان ثروت آنها آشنائی بهم رسانیده چگونگی ملک دریافته اراده تسخیر آن ملک
نمودند و مردمان ناتجربه کار و نادان آن شهر به پادشاه خود از کیفیت محبت و الفت ایشان
و حسن اخلاقی که درباره خود می دیدند آگاه خبر می دادند و حکمای ایشان گفته فرستادند
که از کتب قدیمه چنین معلوم گشته و نیز سینه بسینه از سلف بخلف رسیده که این مملکت
در دست کسانیکه پسران آفتاب باشند مسخر خواهد شد حالا که این مردم از اولاد آفتاب
اند که باین شکل و صورت پسندیده و اخلاق حمیده متصف اند چون ساکنان آنجا
هرگز جهاز را ندیده بودند پنداشتند که جهاز جانوریست کلان و زنده بر روی آب روان
و این گروه نبوده بی شکوه از شکم آن جانور برآمده اند در وقت سر دادن توپ که صوت

نمودند و پایهٔ تخت آن ملک موسوم به پیگو شهری بود
بغایت وسیع و نهایت آباد و در وسط شهر کولابی عظیم و راه
آمد و شد مردمان شهر آن کولاب بود و بر چهار طرف آن پلهای
سنگین در غایت متانت و نهایت استحکام ساخته عمارات شهر
همگی از گچ و سازج اکثری رنگین و سنگین و رفیع و منیع تا شش هفت
طبقه ساخته و پرداخته دکاکین از اصناف و انواع تحایف و نفایس
روی زمین آراسته و پیراسته و چهار طرف سوی اسواق نیکو عجیب و
غریب تعمیر یافته و مملو از طلا و نقره و جواهر زواهر روح افزا در تمام
شهر سامان لابدی و ضروریات زندگی و اسباب عیش و آلات ساز و
هر وقت بر وجه دلخواه مهیا و در وسط معموره عمارات پادشاه هفت طبقه
در غایت متانت و بنای ستونها همه از سنگ نیلم مرصع بجواهر زواهر
مینا و کاخ های آن فزای دلکشا بعضی از طلا اکثر مطلا از اندرون تمام
منقش بنقوش غریب و مصور بصور عجیب و در آن فن مهارت
تمام بکار برده پادشاه آن عهد موسی رومه نام داشت در غایت
شوکت و حشمت که دوازده هزار پیاده هر وقت بحراست او
قیام داشتند و بهنگام سیر و سواری بر تخت مرصع نشستی امرا
والاتبار و وزرای عالیمقدار آن تخت را بر دوش میکشیدند و منصب
فخر میدانستند متصف بعلو همت و سخاوت و شجاعت و عدالت

چنانکه مزاج پادشاه را از خود مطمئن ساخته بدستور باعزاز موفور
بحال و برقرار ماند بعد ازین واقعه در سنه ۱۴۹۴ یکهزار و چهارصد
و نود و چهار عیسوی کلمبس از جزیره اسپانیوله بر جهاز سوار گشته
هفده شبانروز بسمت مغرب شتافت و بجزیره زنیدا درسید
پس قدری دیگر بطرف مغرب رفته دو جزیره دیگر جانب
خانه از ولوکو یافت و باز بسمت مغرب روانه شده درانجا
طولانی از امریکه دید از جهاز فرو د آمده آنجزیره را بسیار آباد
یافت و مردم آنجا سفید پوست مایل بسرخی خوبصورت و پاکیزه
سیرت بودند و کلاه از پرهای رنگین بر سر داشتند و لباس نیز از
پرهای مختلف الالوان در بر کشیده باستر عورت بودند حلقه‌های
زر با مروارید در گوش و بینی داشتند و آنها با دب تمام و احترام
ملاکلام با طلای موفور و مروارید نامحصور و تحایف بسیار و
طرایف بیشمار پیش کلمبس حاضر گشتند و کلمبس نیز انواع و اقسام
تحایف و نفایس فرنگ با ایشان تواضع کرده فیمابین رابطه
مودت و ضابطه محبت القیام و استحکام تمام یافت پس کلمبس چند
کس از مردمان آنجا را نیز همراه گرفته باسپانیول معاودت کرد چون
انتشار این واقعه حیرت افزا شهرت بسیار پیدا کرد سایر پادشاهان فرنگ
... شده سرداران خود را معه جهازات تفحص و تجسس

می اندیشیم کلمبس جواب حکیمانه داد که من از مرگ نمی ترسم که روزی آمدنیست لیکن
اگر شما چنین کنید دیگر کیست که شما را بمنزل و مقام رساند ناگاه بنصایح مشفقانه براه
حقه گفت که یکماه دیگر صبر کنید که عنقریب بمنزل مقصود خواهید رسید القصه
بعد یک ماه و شد و زقریب بیکی از جزایر باهاما رسیده لنگر کرد چون
مردمان آنجا سیاه چرده و عریان و مفلس دید دانست که این همه مستان نیست
که بتجسس و تفحص آن اینهمه مشقت و محنت کشیده شد اما ساکنین آنجزیره
هرچه که از ماکولات و مشروبات داشتند بتواضع تمام پیش آوردند کلمبس
نیز قدری از تحایف فرنگ بایشان داد بعد چندی که در آنجا توقف
کرده بود باز سفر بجهاز کشید از سر بار به طرف جنوب رفته بجزیره کلا
که الحال آن را اسپانیوله می نامند رسید در آنجا همه اسباب ضروری و سامان
لابدی از ماکول و مشروب و ملبوس مرتب و مهیا یافت چون ساکنان
انجا در مروت و مردمی و اخلاق و آداب و راستی و درستی و نرم گوئی و
تواضع و فروتنی ممتاز و بی انباز بودند باحضر دلخواه پیش آمدند و تحایف
آنجا چون مروارید و ریزه های زر سرخ گذرانیدند کلمبس نهایت از انها راضی
و خوشنود شده چند نفر از مردمان خود در آنجزیره گذاشت و مرکز ملک فرما
داد و دو سه نفر از ساکنان آنجا با طلای لب بلعو مروارید و فواکه و اثمار و
بعضی اشیا که از هر قسم در آنجزیره بود با خود گرفته برای سرانجام بعضی از ضروریات
براه ریز بجانب اسپین عزیمت کرد و بخدمت پادشاه و ملکه پیوست آنجه و

این حصص ثلاثه از هیچ جا دریای شور در میان نه و تفرقه کرده والا در جمع جزایر محسوب و داخل
به چهار صد وسعت و مساحت زبان زد جهانیان بوده و از حصه چهارم که امریکا است کسی وقوف
نداشت که زمین امریکا در عالم است یا نه بعد از آن در سنه ۱۴۹۲ یکهزار و چهار صد و نود و دو عیسوی
مطابق سنه ۹۴۷ نهصد و چهل و هفت هجری علی صاحبها السلام معلوم شد و کیفیت آن این است
که از ابتدای پانصد و پانزده بعثت مسیح علیه السلام تاجران ونیس و جنوه که دو جزیره است
از تجارت متاع هندوستان منتفع بوده مال وافر و متکاثر بدست آورده بودند خصوصاً ساکنان
جزیره ونیس که تمام تجارت هندوستان باختیار خود داشتند و متاع هند از کاروان عرب
که از راه مصر و بحر قلزم می آمد بفرنگ میرسید طریقش چنان بود که سوداگران فرنگ
راه خشکی مابین مصر و اسکندریه تا به بندر سوئس که منتهای بحر احمر و قهست رسیده تحایف فرنگ
بدست تجاران فرنگ میفروختند و از نها اجناس هند و ایران و غیره آن میخریدند هر سال
بماه معهود که اجتماع سوداگران فرنگ با تجار عرب میشد جهت آوردن اشیای مطلوب طرفین
میبود فیمابین عهد و پیمان موکد میگردید و فرنگیان دیگر با تجارت هند دخل نیافتند مستنبا
هند البقیمت خاطر خواه نهایت گران بها میفروختند چنانچه در آن ایام قیمت ابریشم خام هم
وزن طلا بود چون مدت مدید بمنوال باقتدار سید تجار مذکور نهایت متمول و
دولتمند شدند و فرنگیان دیگر بوفور مال و طرفه حال ایشان حسد می بردند و کسی از راه دریای
شور واقف نبود جهاز را دور از کناره بردن نمیتوانست بسبب خیال حکیم واجب التعظیم کلمبس مستنیر
ساکن جزیره جنوه بعد تامل در حال کره ارضی دریافت که البته از راه دریا بهند
میتوان رفت و بر خواص سنگ مقناطیس که گشته قطب نما ساخت و در سنه و قوت

از طوسجات آن زمین متصل دریای شور بشوب و تکرهی و گوهنی که آن منبع آغاز دریای تلیت و مویاکه
شهر کنده از دار السلطنت است مردمان آنجا سی لکهه بسنند فوج کمتر دارند و جهاز ندانند و پادشاه
آنملک سکهی است و نصفه کوهستان دارد و بسبب کوه بند سر راهم دارد و در آنملک شش ماه برشکال میشود و
موسم بارش است و در شب بسیار سرما میباشند . فاما ملک مصر در حوالی آن سواد دریای شور میانه
زمین است با همه ملک یورپ جدا شده است و حد شرقیش نیز دریای شور است به همین سبب از سر
آسیا انفرف دارد طرف جنوبی آن ریگستان و جانب غربی نیز ریگستان ملک مصر تا چهار هزار سال
معمور و آباد بود و در رواج علم و فضیلت بهم داشت بعد از ان تصرف پادشاه بابل آمده در معموری
نقصان نهاد و مردم مصر در دین باطنیه بکمال حماقت دیوان آمی پرستیدند بلکه ستهها
زمین و سیر و پیاز و نباتات و اشجار را پرستش میکردند و مانند هندوان که بهگو پوجا میکنند
ذکر و آلت نیز پرستش میکردند بعد آن بعضی یهود شدند بعد چندی جماعه نصاری گشتند
آخر چون در زمان خلیفه ناطق بالحق و الصواب حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه ظلم
ظلمانی بنور هدایت نورانی شد در آنملک مجاهدین کرام متصرف گشتند تمامه ساکنین بشرف
اسلام مشرف شدند شمار مردم آنجا سی لکهه حساب آمده الحال آنملک در تصرفه کاسنت حاکم
آنسر زمین یک کرور روپیه است کان دریای مصر رود نیل است آنقدر مزروعات بکار می آید
تا عقوبات باران ندارند و ما بین مصر و دریا کوهستانی است آنا بلند نیست و از عجایب مصر گنبدها
و اهرام و صنمهای کلانست که بیان آن در تواریخ بتفصیل مرقوم است بنیز گذشت و سرزمین
نوبیا مابین مصر و حبش است طول آن زمین بالفعل دو صد و سی میل و عرض چهار صد و چهل میل
و آن سرزمین که غربای پنجره و سیر و سامان هستند همه مسلمانان و بیشتر صحرانشین

آنها است همچنین لقبهٔ دو صد ضلعه را نیز متصرف اند فاما صوبجات اتالی شرقش دریای شور و جنوبی
و غربش دریای شور و میانه زمین شمالی ملک بهر النس طول آنملک یا پنصد و بیست میل و عرض یکصد و پنجاه میل
ساکنان آنجا یک کرور و سه لکهه نفر اند چند دریا دارد اما قابل تعریف نیست کنک آن شهر روم تعریف شده و
درینجا هم کوه الپس و دو کوه دیگر هم دارد یکی کوه سوس دوم کوه اتنیا که ازان هر دو آتش نیز
دو که کوه اتنیا از سطح آب دریای شور زیاده ده هزار درعه دستی بالاتر است و حلقه دهنه آنکوه همیشه باز
می باشد و در دهانش سه مثلیت در بعضی اوقات از درون آنکوه آتش می بر آید همچو آب روان
گرده تا سه میل گذر میکند در راه هر چیزی شهری یا درختی و غیره چیز که در پیش آید سوخته خاکستر
میسازد و از صوبجات اتالی اول صوبه پالیرس که طول آن سیصد میل و عرض یکصد کروه در آنجا
بیست لکهه مردم اند و تابوسیلی دارالسلطنت آنجا دو لکهه و دیگر تابو بالتاین درمیان دریای شور میانه زمین
دوره آن پنجاه میل است درینجا پنجاه هزار کس مردم باشند و آن در تصرف انگلند یا نیست و
هفت صوبه کلان و چند صوبه خورد دارد و در هر صوبه که کلان است زیاده از سه لکهه و پنجاه هزار نفر
از مردم نخواهند بود و آنکه خورد تر است دران کمتر از پنجاه هزار نفر نیستند در ایام سابقه وقتی
مردم اتالی بر تمام روی زمین بوده الحال بجز نامی باقی نمانده روز بروز در تنزل دارد درمیان دریای
شور میانه زمین متصل ملک اتالی سار دنیا است که طول آن جزیره یکصد میل و عرض چهل و پنج میل
دارالسلطنت آن کالناری است والله اعلم بیان ممالک یورپ که حصه دوم زمین است انجام یافت

بیان حصه سیم از چهار حصه زمین که افریکا است

اکنون در بیان حصه سیم که افریکا است
شروع میرود بدانکه افریکا جانب سرحد غربی و جنوبی هندوستان است از حصه یوروپ بسیار کلان
لیکن نسبت وسعت و فور مردم و تعلیم علم کمتر است درینجا زیاده از دو کرور و پنجاه لکهه نفر نخواهند بود

کرانش به دریای شور چهار هزار درعه بلند است آباد نمارک شمالی و غربیش دریای شور اتلانتک است
شرقیش سویڈن و جنوبیش دریای شور بالتک در اینجا عالم بزرگ کسی نیست اما اکثر نفر
متوسط العلم اند سلطنت اینجا مستقل است بقدر بیست و پنج لکهه مردم اینجا خواهند بود حاصل اینجا
مبلغ یک کرور روپیه است شمار سپاه پنجاه هزار قلم بند گردیده در ایام سابقه جهازهای
جنگی داشتند الحال کمتر از آن دارند یک دو شهر خوب هم دارد کبیع و شهر در اینجا بخوبی میشود در اینجا
کوهی که کلان توان گفت نیست دریای کلان در اینجا اند الکت چهار پنج جزیره دارد از آنجمله
اسلند که درازی آن جزیره دو صد و بیست کروه و پهنا یکصد و هفتاد کروه و آن از دنمارک
درمیان دریای شور دو صد کروه دور است در اینجا پنجاه هزار مردم خواهند بود در اینجا اکثر
کوهستان اینچنان اند که سر قلهٔ آنها همیشه از برف پوشیده میمانند در اینجا کوهیست هیکلا که از آن
آتش همچو دریا می برآید هر که نزدیک میرود میسوزد فاما ملک پرتگال شرقی این ملک سپانیا
جنوبی و غربی آن اتلانتک است طولاً سیصد و هفت کروه عرضاً یکصد و بیست کروه در اینجا
نوزده لکهه مردم بود و باش دارند باوجودیکه آن ملک مختصر است لیکن بواسطه سوداگری
و جهازات ملک آنها آبادی بود در اوایل پرتگالیان در هندوستان آمده آغاز عملداری
داشتند تا در آن ایام بادشاه سپانیان بر آن غالب شده بود لیکن الحال مالک خود متصرف
دارند و بادشاه آنها از خوف بونابارت جانب جنوب امریکا در شهر براجل رفته بود
تا حال معاودت نکرده انتظام سلطنت آنها متعلق به تن واحد بادشاه است سپاه اینجا تخمیناً
پنجاه هزار خواهند بود در زمان سابقه جهازهای جنگی بسیار داشتند الحال کمتر دارند خراج ملکِ
آنها یک کرور و پنجاه لکهه روپیه است ذکر دیگر ملکهای پرتگیز آنکه در اطراف غیر ذلک تصرف عظیم

سوی یکی و آن شنید چهار پنج شهر و باد شاه آنجا کارپردازان خوب دارد بمشوره آنها امور سلطنت
حسن انصرام پذیرد دار السلطنت آنها بیارن والوکان که در آنجا یک و نیم لکهه مردم باشند و شهر دیگر
نیز دارد و در آنجا صناعات بچندان رواج ندارد و در ایام پیشین سپاه و لشکر ولایت بروکهیا بقدر
مردم بود فارغ البال سپاکمی و نهایت هم ندارد و خراج سالیانه آنها چهار کرور روپیه است چهار دریا
کلان در آنجا است که بقدر سیصد و چند کروه سیلان کرده بدریای شور میریزد فاما ولایت
سیام آن ولایت در قدرت و شوکت کمتر است و جنوبی و شرقی آن دریای شور میانه زمین است و عرض
ولایت بنگال شمالی دریای شور است آنکه یکجانب است درازی زمین با یکصد و بیست و هشت کروه
و پهنا چهار صد و چهل کروه و ساکنان آنجا یک کرور همه ملت نصاری علمای بزرگ آنها هشت
نفر چهل و هشت تن علمای میانه و راهبان یک و نیم لکهه انتظام امور سلطنت بر تن واحد پادشاه
است و چندان تعلیم علم را رواجی نیست و در آنجا معدن طلا و نقره نشان میدهند ملک زر
خیز است لیکن بسبب خدا ناترسی حاکمان آنجا افلاس و نکبت در آنجا کثیر است زیاده از پنج
کرور افیون باج آنجا نمی آید و سپاه هم کمتر دارند و جهاز هم کم است چون بحث علم و فنون در آنجا
کمتر سوخ دارند زیاده از بیست مدرسه در آنجا نیست آنهم تصرف راهبان کذابیه روز بروز
تعریف کتب خود سعی کرده مسائل قدیمه را کم میکنند تا مردم از اطلاع بی بهره باشند دار السلطنت
آنها شهر ماوه است در آنجا بقدر یک و نیم لکهه مردم اند و در شهر مالاکا چهل هزار و دیگر جزیره
متصل آنجا است که یک لکهه مردم در آنجا ساکن اند و در سرزمین سوهل شش هزار مردم
جانب جنوبی ملک کو قلعه ایست که در عرض چند سال بتصرف انگلیسان در آمده چهار دریای کلان
دارد از صد کروه ... دریای شور میریزد کوهستان آنجا چندان ارتفاع ندارد

قلم هند بر شش صد جهاز هم کمتر ندارند مگر بر انگلشیان چهارم حصه یعنی برابری هم نیست خراج المملکت
مبلغ هشت کرور روپیه هست و جزایره قاپو هم کم بیش است چنانکه جزیره ایست که ابتدای دو ماه
هم آفتاب تحت الارض است و نظر نمی آید و الا دو ماه هشت ماه روز و شب روز آفتاب غروب
نمی کنند و بسبب هوای سرد مردم در انجا بود و باش نمیتوانند کرد و در انجا یک قسم درخت زیاده از
شش انگشت نشو و نما ندارد و فاما ملک استریا حد شرقی آن ترکستان شمالی آن ملک روس غربی آن
جرمنی حد جنوبی آن ... میانه زمین مسافت آن سرزمین طولا ششصد میل و پهنا چهار
کرور در انجا تخمینا دو کرور و سه لکهه مردم باشند چهار و پنج شهر دارد حکم و تسلط آن ملک بر
واحد پادشاه است و مشورة جماعه مجلسیان نیست پادشاه استریا بسیار فوج و سپاه جمع کردن
می تواند چنانکه در ایام سابقه سه لکهه فوج جنگی داشت اما یک منزل جهاز جنگی هم ندارد خراج
انجا تخمینا هشت کرور روپیه می باشند کوشش و سعی علم رواج ندارد و دار السلطنت آن شهر
ویانا است در انجا تخمینا دو نیم لکهه مردم باشند دیگر شهر میلان در انجا یک لکهه و
سی هزار مردم بود و باش دارند دیگر شهر پراگ در انجا قیاسا ... هزار مردمان باشند شهر
در انجا سی هزار مردم باشند و دو سه دریای کلان و چندین رود و چشمه ها دارد و چند کوه هم
یکی الپ که قصه آن گذشت دیگر جولیا و دیگر و سه کوه متفرقه بلندترین آن کوه از دریا
شور هزار و هفتصد و ده دستی بلندی دارد و در انجا معادن طلا و نقره و مس و غیره است
اما و اکثر ... سلطنت انجا از یکصد سال رونق پذیر شده است و در زمان گذشته قلیل البضاعت
و ضعیف الاستطاعت بود و شرقی و جنوبی آن استریا و ترکیا غربی آن جرمنی شمالی بعض دریا
... طول آن یا نصد و بیست کروه پهنا دارد و پنجاه کروه شمار مردم انجا ساکنان ملک

شهریور تا ماه بهمن شش ماه کامل تراکم و انجماد و وفور باریدن برف و حایل شدن ابرها از صحوع آفتاب
بنظر نمی آید از اردی بهشت تا خورداد چهار ماه بکمال آفتاب غروب نمیکند در آن سرزمین تا دو ماه برف
می بارد سلطنت روس بذات واحد پادشاه متعلق است اجرای امور ملک بحکم پادشاه و تدبیر
وزیر منوط است هر چه با رعیت میکند میتواند مشاوره مجلسیان و آئین مقرر نیست و رعیت هیچکار
نمیتوانند کرد زبان آنها علیحده است بهیچ زبان موافق نیست در زمان سابقه بر گناهگاران
سیاست بجید واقع میشد الحال قدری طریقهٔ مجلسیان مرعیست در عقوبت مستمره لعبد تحقیق است
دار السلطنت روس مسکو بوده چون بونا پارت پادشاه فرانسیس در سنه یکهزار و هشتصد و
دوازده آن را سوخته و خراب کرده پادشاه روس در پیتر بورگ ریخته بود بعد انهزام بونا پارت پیتر
بورگ مذکور را دار السلطنه ساخته مسکو را تجدید بهتر از سابقه آباد ساخت درین عهد و پیتر بورگ است
که در آنجا بقدر دو لکهه مردم باشد و نیز شهری دیگر است که در آنجا شانزده هزار مردم خواهند بود
دریای کلان روس یکی ولگا است که یکهزار و چار صد کروه مرور کرده بدریای شور میریزد
دیگر دون هفتصد کروه عبور کرده و نیز وان هشتصد و هشتاد کروه عبور کرده و چهارم نیستر که
روس از سلطنت ترک علیحده است و آن نیز پانصد و سی کروه سایل شده دیگر دریای دنیابر
آن چهار صد و چهل کروه سیلان کرده بدریای شور میریزد و غیر از آن رود بار و نهرها بسیار
زمین روس بسیار کوهستان ندارد و چندان بلند نیست چنانکه کوه مالزی از دریای شور زیاده
از هشتصد درعه دستی بالا نیست و قطار جبال اورالیا هفتصد کروه دراز است و نیز کوه که
از آن بالاتر آمده از دریای شور دو هزار و هفتصد درعه دستی بالا نیست اهل روس بسیار لشکر جمع
میتوانند کرد عرصه و مدت قلیل گذشته که در مقابلهٔ فرانسیسان بقدر شش لکهه مرد سپاهی

در عرض دستی بلند نیست چهار طرف بسیار جزیره‌ها اند و کشت کار و تجارت آئین موافق انگلندیان
جزیره بیست هفده کروه طول و یازده کروه عرض و گرنسی و جرسی و الدرنی و سارک از جزیره بیست شصت
کروه دور اند دیگر لقد صد جزیره خورد بتفاریق در اطراف است فاما فرانسیس که غربی انگلستان
بحر کلان است و جنوبی دریای شور میانه زمین سرزمین فرانسیس پانصد و بیست و دو کروه طول
و پانصد کروه پهنا دارد شمار مردم آنجا دو کرور و هشتاد لکهه بحساب آمده اند و علمای کلان آنها بیست
تن اند و متفرقه یکصد و سی نفر علمای دیگر و یک و نیم لکهه فقرا که مرشد آنها اند یکی جاگیر و مدد معیشت
بوده الحال برشوه خوری و ظلم و بدنهادی و علمای آنجا تمام املاک فقرا فروخته و ضبط شده اند
الی الآن چیزی نمی یابند و بفحوای خسر الدنیا والآخرة بذلت میگذرانند عرصهٔ پنجاه سال شده که مردمان
بر پادشاه خروج کرده بسبب ظلمی که کرده بود او را بقتل رسانیده بونابات شخصی که از سرداران
کلان بود پادشاه شده با سلاطین اطراف جنگها کرده همه را پست و پایمال کرده بود
بعد از آن خسروان اطراف با انگلندیان اتفاق کرده او را در جزیره محصور ساختند تا آنکه
در سنه یکهزار و هشتصد و بیست و دو عیسوی بمرد و برادر پادشاه اول اکه حالا کشته بود
پادشاه ساختند لیکن اکثر مردم از و ناراضی اند در زمان بونابات بقدر ده لکهه مردم بودند
چون در سلطنت از و زوال رسید بهر عنوان کمی شد هنوز بقدر نیم لکهه سپاه دارند بیشتر
جهازات آنجا برابر جهازات انگلندیان بود الحال انگلندیان زیاده تر دارند و فرانسیس از زیاده
نگهداشتن مقدور نیست از ینجهة الحال جنگ کردن نمیتوانند و مردم دولتمند مدرسه دارند
و برای غربا مدرسه نیست لهذا مردم زبان پیشوایان خود غنیمت دانسته همچو نابینایان سیاه
و سفید را امتیاز نکرده دروغ و راست هرچه می‌فهمند قبول میگذارند و در فرانسیس بناء

زآب و آهن سرخ کرده و ازو شبش کرده از موی اعضا سنگاره تراشیده ریش و خراشیده روی
دماغ و زنار و بغل غرق موی سر سبزی آنجا که دارد اسید که شیطان سرخ اند و دیو سپید دشمن
ملاحی و ناخدایی و دشمن را در جهازات به توپخانه براندن محاربه بسیار بهم رسانیده اند آنقدر جهازات توپخانه
بزرگ و مستحکم که اگر بالفرض آنها را با جهازات تمام عالم اتفاق محاربه افتد در هر امر فایق باشند و دستهٔ زیاده
از اخبارات سنه یکهزار و هشتصد و سی و یک معلوم شد که یکصد و بیست و نه جهاز بسیار بزرگ اند که در هر
سه طبقه هر یکی از آنها از هفتاد و چهار ضرب توپ کلان گرفته تا یکصد و سی ضرب توپ البرز کوب منصوب اند
و ششصد نفر سپاهی برای حرب مهیا یکصد و شصت جهاز دیگر اند کمتر از آنها از شصت و چهار ضرب توپ گرفته تا
دو ضرب موضوع است و در هر یکی چهار صد و پنجاه کس و اینها نهایت سریع السیر و سیصد و سی و
منزل جهاز قدری از آنها خورد تر اند که از آنها قلعه ستانی میکنند و شهرهای لب دریا از آن تسخیر میکنند
و در ممالک دیگر آمدنی و عواید از سایر است و در انگلند خراج آن چیزها که ضروری و لابدی روز
مره است محصول نمیگیرند و آنچه سامان دولت مثل اسپ بگهی و کاڈی و سلیس خدمتگار وغیره
مثل کرسی ها دروازه باد و دریچه هاست البته محصول گرفته داخل خزانه میشود و در انگلند جهازات
تجارت بیست و یکهزار اند و ناخدا و معلم و شاگرد پیشگان آنها سه لکه نفر و در صنعت ماهی گیری عجایبها
اند که نوشتن آن و بیان اقسام ماهی طولی دارد و بقدر یک لکه و بیست هزار نفر بصنعت ماهی گیری
مشغول اند که باطراف برده و فروخته مبلغی حاصل مینمایند محصول آن صنعت هشت کرور روپیه کا
حاصل میشود دیگر بدانکه تجارت کمپنی آن را گویند که شخصی چند موافق عهد پارلمنٹ یک امری خاص
و مختص باشند چون بکثرت خراج و احتمال خساره بسیار و وفور اشغال از عهده اهتمام یک کس بیرون
باشد آن امر در میان چند کس مشترک میگذارند این دستور کمپنی سوداگران در انگلستان بسیار اند

دارارسال افواج بری و بحری و صلح و نزاع و موقوف دن صاحبان مجلس پارلمنٹ و معزو
انها لیکن بغیر از سر رشته قانون کسی پا گشتن نمی تواند و سوای تجویز مجلسیان و کونسل
و قانون آنها هیچ کاسه اجرای قانون جدید نمیکند و از رعایای مملکت خراج گرفتن قدرت
و برای مشوره مجلسیان فیصله مقدمات و بحالی و موقوفی هر امر و انتظام قوانین سلطنت
مقرر است چنانکه کپتان چونانهان اسکاٹ نوشته که برای مصارف خاص پادشاه در سال
۲۰۰۰۰۰۰
و رو نیمیت لکهه روپیه مقرر است سوای آن مال واجبی از ممالک محروسه بضبط می آید
ضبط و ربط ملک و مشاهیره سپاهیان و مصرف سلطنت بخرچ میرود و بقیه داخل خزانه میشود
و پادشاه بغیر تجویز مشیران و صاحبان کونسل یعنی پارلمنٹ زیاده از وجه مقرره مذکور الصدر
بمصرف نتواند رسانید در وقت مهم جنگ و رو نداد فتنه هر قدر خرچ سپاه و ضروریات
جهازات جنگی حاجت افتد از رعایا بنحوی تحصیل میکنند که هیچ تکلیف و آزار بآنها نرسد چنانچه
در ۱۷۸۲ع مطابق سنه ۱۱۹۶ هجری علی صاحبها السلام که انگریزان را با فرانسیسیان جنگ روی داد
۳۰
مبلغ سی کرور روپیه از رعایا تحصیل شد و در سنه حال نیز ملکهٔ انگلستان حکم تحصیل چند کرور
روپیه برای تیاری ریل سود یعنی سرک آهنی برای مرور گاڑیان دخانی داده بود طریق وصول
چنانست که پادشاه منادی و اشتهار میکند که اینقدر مبلغ بکار است که هر که خواهد بقرض
دهد پس رعایا بطوع خاطر زر را داخل خزینه کرده حجت و میعاد نامه بطریق دست آویز میگیرند
۱۰۰ ۵
و منافع آن فی ماه هزار روپیه پنج روپیه است چون قواعد سلطنت بس درست است کسی مضایقه نمیکند
و دولتمند و تجار عالیشان میدهند بآهستگی از رعایا تحصیل کرده بمردم سپاه و متصدیان سرکار
پادشاه حساب خرچ بپارلمنٹ میدهد اگر خرچ . پابند پارلمنٹ نبود و در سال آینده

مخصوص بیک کار نیست و دیگری را اصلاً دخل ندارد تا آنکه هر یکی در فن خود مهارت پیدا میکنند و بسیاری
پیشه‌ور و مردمان آنجا در هر ملک بتجارت میروند و خبرهای لابدی می برند چنانکه از سمت امریکا یعنی
دنیای نو تنباکو و برنج مهین و السی و سن و پٹوا و آهن و دهونا و کهار و شکر و شراب و پنبه و قهوه
و زنجبیل و فلفل سیاه و سرخ و مهاگنی که امراء آن کرسی‌ها میسازند و صمغ و اقسام ادویات و غیره می آرند
و از ملک افریقا طلا و عاج و صمغ و غیره می آید و از هندوستان و چین برنج و مصالح چاره و چای و
و سایر ادویات و اجزای رنگ و روغن و ابریشم و پنبه و شوره و پشمینه کشمیری و مخمل می آرند و از
ممالک محروسه یوروپ فرنگستان اقسام شراب و میوه‌ها و بعضی اجناس فرحت می آرند و بعضی ضروری
آن از صنایعی که در انگلنڈ تیار میشود خریده بممالک دیگر میبرند و حاصل انگلنڈ این است که
در سنه ۱۸۱۳ یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی پنجاه و پنج کرور و هفتاد و شش لکهه و ده هزار روپیه محصول
اجناس در تحت ضبط در آمد و نیز معلوم باد که در سنه ۱۸۳۱ یکهزار و هشتصد و سی و یک عیسوی در آباد
گریٹ برٹین مطابق نقشها دو کرور و سیزده لکهه و سی هزار و هشتصد و دو نفر بشمار آمده بودند و اگر
اینها چهار کرور و پنجاه و هفت لکهه و هفتاد و پنجهزار را که باینطرف دریای شور و جزایر سیلون اند و
رعیت انگریز اند نیز جمع کنیم پس شش کرور و هفتاد و دو لکهه و پنجهزار و هشتصد نفر میشود که رعیت خاص
بادشاه انگریز اند و در چند سال مملکت پنجاب نیز افزوده که لفظ اقتدار قوی صاحبان انگریز
از تاریخ آن خبر میدهد و آن سنه ۱۲۶۲ یکهزار و دو صد و شصت و دو هجری است الحال بدان که
سایر ممالک آنچه بادشاه کند آن قانون و دستور العمل کارداران است و در انگلنڈ بر عکس است
که بادشاه خلاف قانون آئین حکم نمیکند و دو دربار در انجا است نام آنها پارلمنٹ است تا وقتیکه
امر بادشاه با حکم آنها مطابق نباشد دخل قانون ملکی نمیگیرد و بادشاه را بهر صورت احتیاج است

زراعت و کشت کار میکنند و چهل و پنج خانه تجارت و صنعت و دستکاری و بیست خانه فقیر و
معلم و طبیب و سپاهی صاحب معاش اند و صاحب خانمانان در لندن و تمامی مملکت انگلند در شمار
چهل لکهه خانه اند از جمله آن یک لکهه چندان دولتمند اند که در کل عالم دولتمندی مثل آنها کمتر
بوده باشد مینداران توانگر اند که آمدنی سالیانه آنها زیاده از دخل سلطنت خورد دست و صاحبان
متمول و دولتمند که پادشاهان فرنگستان و حکام امریکا کرورها روپیه بطرز قرض می دهند و
جهازات آنها در تمام عالم بتجارت میروند و اهل حرفه تا به دارکه از سرمایه آن نه هزار هزار
بصورت معاش دارند شامل آن گروه اند دیگر متوسطین و متمول که آنها نیز سامان دولت
و حشمت فراخور حال دارند پنج لک خانه اند و باقی سی و چهار لکهه در مرتبه ادنی و صنعت
و تجارت آن مملکت نیز که حصه در بیان نمی آید و آن اینکه در انگلند هر سال یکصد و چهارده کرور
یعنی یک ارب و چهارده کرور روپیه را دستکاری تیار میشود و بدین تفصیل که پارچه و پارچه های
رنگ و بیست و شش کرور و از ابریشم و نبات و پتو و گل و غیره مختلف الالوان سی و شش کرور
و سایر سامان مثل صنادیق و ساز اسپ و کفش و غیره پانزده کرور و از آهن و فولاد
و برنج نیز پانزده کرور و پارچه های ابریشمی یازده کرور و زیور و آلات سیم و زر و ظروف
نقره و طلا و چینی و شیشه آلات و کاغذ و غیره از یک کرور گرفته تا چهار کرور روپیه تیار میشود
این همه صنایع را یازده لکهه و هشتاد هزار آدمی تیار میکنند در انگلند بخلاف ممالک دیگر
یک نفر باعانت آلات و اسباب و اوزار کار هزار آدمی میکند مثلا پنبه پارچه صاف
نمودن و پنبه دستکاری و ندافی کردن و تار کشیدن و بافتن و تهان به طول و عرض
ساختن و مانند آن بوسیله یک آلت کل می نامند مرتب میشود و هر یکی بموقع خبر گیر است

و چراغ و لمپ تن بر گاوی و بگهی و کوچ سوار و پیاده در کوچه ها آمد و رفت میکنند و اینچنین چراغان
بر شاه راه و برزن ها و بیرون شهر تا مسافت دو کروه از سر شام تا طلوع صبح صادق بجمال زرق
برق میماند و در اوایل بجای تیل سیاه در چراغ ها میسوختند تا در این ایام بعوض روغن سیاه دود
کاس می سوزانند و کاس چیزیست در خرچ نهایت کم و در روشنائی زیاده بمنزله مهتاب
مشابه آفتاب باری و اجرای ساختن آن بسیار چیزیست و اخراجات اینقدر چراغان فی یوم
رسانیدن آب در هر خانه مبلغی بسیار و گرانست می طلبد لیکن آن بحکم پارلمنت بر ذمه رعایا است
بالقاعده که هر که از راه میرود و چیزی موجب آئین قرار داد باز ها می دهد لهذا تخفیفی در
خرچ رعایای آنجا میشود والا فلا و حساب ماه های ایشان شمسیست و اسامی شهور انگریزی
انگلیسی که درمیان آنها متعارف و مروج است اینست که مارچ سی و یک یوم است و اپریل
سی یوم مئی سی و یک یوم جون سی یوم جولائی سی و یک یوم و آگست نیز سی و یک
یوم و ستمبر سی یوم و اکتوبر سی و یک یوم و نوامبر سی یوم و دسمبر سی و یک یوم و جنوری
سی و یک یوم فروری بیست و هشت تا سه سال بقاعده اعتبار کنند و در سال
چهارم همان کسر ربع زایده را یک روز تمام گرفته در آخر فروری افزایند و بیست و نه
فروری آن روز کبیسه باشد و قاعده دریافت کبیسه اینست که سنه عیسوی را بر چهار تقسیم نمایند
اگر خارج القسمت صحیح بلا کسر باشد آن سنه را سال کبیسه دانند اگر یک باقی ماند سال اول
از سنه سال بلا کبیسه بود و اگر دو ماند سال دوم اگر سه ماند سال سیوم و چون مبدا این تاریخ
از زمان ولادت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گرفته اند لهذا تاریخ
عیسوی نیز گویند و از آبادی ایرلند و انگلند دریافت شد که مثلا از حد لیسبوی تا خانه

ست فرش تمام آن از سنگ مرمر ساسو انها مکان جشن بادشاهی و مکان صـ
و مکان خزانه و ڈاک خانه و مکان برٹش میوزیم که در آن نوادر روی زمین نهاده اند و
کتب خانهٔ نامی و دوازده مدرسهٔ کلان که برای طلبه خوراک و پوشاک از خزانه مقرر است و
بادشاهی علیحده و چهارده مدرسه دیگر فقه عیسوی و هجده مکان کلان برای کتب و پنجاه
مکان برای جلوس صاحبان و نوزده مکان برای محبوسان و چهل و هشت مکان دواخانه
دار الشفا که در انجا دوا مفت بغربا داده میشود و هجده مهمان سرا که مفلسان پیر و ضعیف و دست
شکسته که در جنگها صدمه‌ها برداشته اند در انجا میگذرانند و خوراک و پوشاک ضروریه بطور سالانه
می یابند و جز آن مکانات دیگر هم هست که کور و کر یتیم و بیوه زن و مرد بیدست و پا خوراک و
پوشاک می یابند و دار التجارت دیگر هم هست که در تمامی آنها زیاده از سه کرور روپیه در سال
بمصرف میرسد و ساکنان لندن از چهارده لکهه زیاده تر نوشته اند در سالی یک لکهه
شصت هزار گاو و یک لکهه و شصت و شش هزار گوسفند و مرغ و بط و غیره جانوران
بیشمار فروخته می شوند و ترکاری و سبزی در سال بقیمت ده لکهه روپیه بمصرف میرسد اما
چون وفور مردم است اجناس بسیار گرانهاست که برنج فی روپیه پنج شش آثار افیون آثار
از پنجاه تا شصت روپیه و ابریشم هم بهمین قیمت و مرچ سرخ فی آثار هشت روپیه سیاهی
[..]ما آثار دو روپیه زرد چوب فی آثار دوازده روپیه و اناس و خربوزه و تربوز و هر یک بنیم
فی فروخته میشود اما بسیار تر و لذیذ تر از هند است و کاله‌های مس در زیر زمین نصب
اند که از آن آب شیرین بخانه‌ها میرسانند و هر شب زیاده تر و خوبتر از شب دیوالی که هندوان
[هندو]ستان میکنند روشنائی و چراغان در لندن میشود که امرا و بزرگان بعیش مشغول

انگلستان سرد است و بقیاس معلوم میشود که نسبت بخطهٔ [illegible] در سردی یکدرجه زیاده است در
سرماهای اینجا تالاب و حوض یخ می بندد و مردمان دچار پایان و گاڑی و بگهی بران یخ
میگذرند و اصلاً نمی شکند و برف خوب می بارد و اشجار را که بکشمیری توت [illegible] میگویند برود خشان
می بندد و از ماه کاتک تا ماگ موسم سرمای اینجاست مگر گاه گاه [illegible] بسبب یخ سرد و سمور و از
ابتدای پهاگن که بهار است شگوفه و سبزه و ریاحین در صحرا مثل نمد و قالین ابریشمی
متلون الالوان میکنند و مانند هندوستان برشکال و اندهی و جهکر ندارد بلکه بعید دو
روز گاه بگاه باران می بارد و اراضی اینجا نشیب و فراز دارد گندم و جو و آلو و بقولات از هر قسم
و بکثرت در اینجا می شود و مصالح چاره مثل دارچینی و فلفل وغیره و جوار کلان و برنج و خربوزه و
هندوانه و لیمو و اناس و انبه و کیله نمیشود لیکن آنقدر در جهازات میرسد که بکثرت بدست
می آید و آنچه بغایت نزاکت و لطافت قابل نقل نیست مثل انبه و خربوزه و اناس آن را اشخاص
صاحب هوس بطرز حکمت در مکان گرم میرسانند که مکانی وسیع از چهار طرف و سقف از
شیشه‌ها بنیان استوار میکنند که هوای سرد در آن نرسد تا تابش آفتاب بوساطت شیشه‌ها
افتد و طرف شمال در زیر آن گلخن میگذارند و در زیادتی و کمی گرمی رعایت فصول موافق عجمی
میدارند بایصورت هر قسم میوه بخوبی پخته و شیرین میشود که از ملکهای دیگر لذیذتر میباشد
و بعضی گل که در آن ملک نیست هم همین روش بهم میرسانند و بغیر ازین میوه‌ها نحو درو در باغات
و میدانها و درختهای پیوندی از هر قسم بسیار است و از نوادر گلها باغات امرا و تکیه‌های فقرا
آراسته می باشد و گلاب اینجا بسیار بدیاست و الوان مختلف دارد چون رنگ معروف و گلنار
و شفتالو و زرد با نکهت موفور تا ماهها دوام میکند و تا مدتها گل میکنند و سوسن و نرگس و دیگر

انگلستان سرد است و بقیاس معلوم میشود که نسبت بکشمیر خطه لطیف در سردی یکدرجه زیاده
سرما دریای انجا و تالاب و حوض یخ می بندد و مردمان دچار بایان دگاڑی و بگهی برا
میگذرند و اصلا نمی شکند و برف خوب می بارد و اشجار را که بکشمیری پوتر میگویند برد
می بندد و از ماه کاتک تا ماگ موسم سردی انجاست مگر گاه گاه و جهت هم ابر و میبود
ابتدای جیساکه بهار است و شکوفه و سبزه و میادنه و صحاری را تحمل نرمز و قالین ابریشمی
متلون الالوان میکنند و مانند هندوستان برنگال و اندیری و آندی و چهکر نا ابر بلکه بعدد
روزگاه بگاه باران می بارد و اراضی انجا نشیب و فراز دارد و گندم و جو و آلو و بقولات از هر قسم
و بکثرت درینجا می شود و مصالح گرم چاره مثل دارچینی و فلفل و غیره و جوار کلان و برنج و خربوزه و
هندوانه و لیمو و اناس و انبه و کیله نمیشود لیکن آنقدر در جهازات میرسد که بکثرت بدست
می آید و انچه بغایت نزاکت و لطافت قابل نقل نیست مثل انبه و خربوزه و اناس آن را
صاحب هوس بطرز حکمت در مکان گرم میرسانند که مکانی وسیع را چهار طرفش و قطعه از
شیشه اچنان استوار میکنند که هوای سرد بدان نرسد تا تابش آفتاب بوساطت شیشه ا
افتد و طرف شمال در زیر آن گلخن میگذارند و در زیادتی و کمی گرمی رعایت فصول موافق عمل
ی دارند بایصورت هر قسم میوه بنوعی پخته و شیرین میشود که از ملکهای دیگر لذیذتر میباشد
بعضی گل که در انملک نیست هم بهمین روش بهم میرسانند و بغیر ازین میوه ماکو ورد و دربانات
ند انبار و درختهای پیوندی از هر قسم بسیار است و از نوادر گلها باغات امرا و تکیه های فقرا
ته می باشد و گلاب انجا بسیار با بو با الوان مختلف دارد چون رنگ معروف و گلنار
ر زر انگبت موفور تا ماه ادوام میکند و تا مدتها گل میکند و سوسن و نرگس و دیگر

کیش خود را بمجالس تا ولایات و در نظر پادشاه جلوه می داد و رغبت بآئین مسیحی کرده اصطباغ یافت
و در کوچه و بازار لندن منادی می داده که هر کس بدین عیسوی گراید مورد انعامات است رعایای
لندن بملاحظهٔ این امر همه بکیش عیسوی شدند و ضوابط دین و ملت و روابط ملک و دولت بر [illegible]
عملی نهاده باختراع آئین حکمت عملی انتظام دادند و بنای عملی روز بروز ترقی و شوکت [illegible]
و ملکهٔ تهذیب اخلاق بجایی رسانیدند که آئین خود را بالایت و انصاف در انگلند [illegible] عالمیان
مشهور دادند بعد ازان پادشاه اسکاتلند دختر پادشاه انگلند بعقد آورده پسرش در سنه یک هزار
و ششصد بود [illegible] در هر دو ملک پادشاه بوده هر دو سلطنت یکی شد مردم انگلند
و ایرلند یک کرور و شصت لکهه بحساب آمده اند بهمین حساب که در یک کروه مربع مسافت زمین
دو صد و بیست و دو نفر بود و باش کردن میتوانند سرزمین [illegible] سال تصرف
انگلند یافت زبان آنها با زبان اهل انگلند تفاوت بسیار دارد و اسکاتلند نیز با انگلند یکی شده
چنانچه در صد [illegible] و سرزمین انگلند شهر کلان لندن است که در آنجا تخمیناً چهارده لکهه
مردم بود و باش دارند و در شهر دیگر سوای یک لکهه نخواهند بود و در میان دار السلطنت لندن
دریای شیرین تیمس نام جاریست در نفس شهر شش پل کلان عظیم الشان که جهازات از زیر آن
بخوبی میگذرند از جملهٔ آنها حقیقت یک پل بتحریر میرسد باقی را بران قیاس باید کرد و آن نه
طاق است و وسعت یک طاق هشتاد دست و ارتفاع بیست و نه دست و پایهٔ او سیزده دست و
و راه مرور بالای آن برای آمد و رفت کوچ و بگهی و ارابه ها عرضاً بیست و نه دست و هر دو
طرف آن جهت مرور پیادگان چهار چهار دست ساخته اند و این پل با این استحکام بخرج یک کرور
روپیه تیار شده و این نهر تیمس از لندن یکصد کروه [illegible] کروه بدریای شور میرسد [illegible]

بود یانه دو ماه و هشت روز گذشته از دو صد و پنجاه کرورد فی یوم زیاده تر داک جهاز رفته ظاهر است
بر باد سبک سیر نیز پیشی گرفته انجزایر مرقوم الصدر متصرف ملکه انگلستان بالفعل موسوم
بگریت برتن است پنجاه سال قبل از تولد حضرت مسیح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بن جزایر را قیصر
روم متصرف گشت قبل ازان ساکنان آنجا از علم و هنر بوجهی واقف نبودند و اوقات بکار
خوردن گوشت و شکار ماهی و پوشش از پوست جانوران بشم دار کردن صرف مینمودند بر
کنار چشمها و آب وان که جای قابل چرای مواشی بود خانها از خس و برگ درختان میکردند
و مویهای دراز عقب سر میگذاشتند و پرستش آفتاب و مهتاب و رعد و برق و انواع بتان
میکردند آدمی را قتل کرده قربانی میگذرانیدند و دزدی و سیاه روئی و بیرحمی و بیوفائی و بد
اطواری پیشه ایشان بود ملخص الامر آنکه تا چهار صد انگلند متصرف رومیان ماند بعد ازان
بسبب حوادثات زمانه رومیان از انگلند کناره گرفته بروم رفتند لیکن از صحبت رومیان
و ضوابط و روابط و انتظام ملک داری آنها مردم انگلند ملکه سیاست مدن بهم رسانیده و
آراستگی تمام یافتند و در ششصد مسیحی دین عیسوی در انگلند رسید باین وجه که قسیسان
و راهبان و پادریان چند نفر از روم نزد پادشاه انگلند آمده دلالت بدین مسیحی گردند او در جواب
گفت که دین قدیم آبا و اجداد چسان گذارم و بدون اثبات دلایل عقلی باین دین جدید چگونه روم
آرم اما چون مطلب شما خیرخواهی است زحمت و مشقت آمدن کشیدید در ملک ما سکونت ورزید
موجب و مشاعره بمدعای خاطر پیدا خیانا اگر کسی میل بمذهب آئین شما کند از طرف ما
مزاحمتی نیست اما پادشاه مذکور پیش از چند سال از نیمصد مد ختر پادشاه فرانسیس که متقلد
علاوه ملت عیسوی بوده در عقد ازدواج کشیده بود بخر الامر باغوای زوجه خود

کم کمی خود را

دو شکوه میانه در سرزمین یوروب چهارده سلطنت بپا اند ازانجمله سلطنت آ[...]
گویند دوم انگلند سیم روس که طرف شمالی و جنوبی یوروب واقعست چهارم فرانسیس که [...]
انگلند است پنجم [illegible] ششم گریس که از صد سال و چندی مستقل شده هفتم سپانیا هشتم ها
لنڈ نهم سویڈن دهم ڈنمارک یازدهم پرتگال دوازدهم سیوٹجرلنڈ سیزدهم [...]
جرمنی چهاردهم اٹالی مملکت ترکان سوای ملکهاییکه در افریکا و غیره که در تصرف آنهاست در
زمین یوروب اینقدر وسعت و آن طولا هشتصد کروه و عرضا سیصد کروه از
دریای شور و کسپین جنوبی دریای شور میانه زمین غربی ولایت ایشیا است چندین شهر
کلان درانجاهست و از ممالک دیگر نیز در انسرزمین بقدر هفت صوبه یافته میشود این همه ملک
[...] نهصد و هفتاد و پنج در تصرف ترکان یعنی سلاطین علیه عثمانیه آمده و در کستان دین
محمدی رواج بسیار بعد دیگر نصفی رعایا عیسوی ملت اند و مفتیان شهر کسینانٹ نوپل یعنی
قسطنطنیه که باستنبول شهرت دارد کاران دین مسلمانان اند و در سنه یکهزار و چار صد و
پنجاه و سه عیسوی که موافق هشتصد و هفتاد و پنج هجری است و از لفظ بلدهٔ طیبه تاریخ است
این شهر عظیم بتصرف رومیان درآمد در شهر استنبول اکثر درویش و فقرا و خداپرستان و
علمای ربانی بود و باش دارند و به عظمت آنشهر بروی زمین نظیر نیست بادشاه انجا را
[...]وندگار و قیصر و سلطان نامند فرمانروای آنملک یکی است اگر زر و مال رعایا بتاراج برد قدرت
و لیکن خلاف دین داری نمیکند قضات با دین و دیانت فیصله قضایا موافق شریعت
و تعلیم انواع علوم میکند اما مدارس علم بسیار ندارند اگرچه ممالک بزرگ و وسیع و زرخیز
[...]ست عظمت و نهایت ابهت و عساکر و لشکر بیحد و شمار و خزاین و دفاین بسیار دارند لیکن

میان ریگستان و جوسلمیر واقع است و دیگر حصار و نرور دارد و جانب حد شرقی و جنوبی آنملک
مرشد و سیندیهه است که حد جنوب غربی آنملک تا گجرات است و شمالی و شرقی آن تا رود چنبل
دار القرار آن گوالیار و شهرپست گرد آن انا گره شصت کروه دور است و جانب شرق رود بار
سند هو و ملک سند بسبب حایل بودن ریگستان از راجپوتان علیحده شده است سواد ملک
سند سیوراری سیصد و شصت کروه و پهنا یکصد و بیست کروه حیدرآباد دو قسمت یکی در ضلع
جنوبی هندوستان در تصرف نظام علیخان دوم در ضلع غربی بر لب دریای سند دار الحکومت
حاکم سند است فقط و ایضاً بدانکه حد شرقی نیپال سواد بوتن است و جانب شمالی و غربی آن
شهر کمکوت و از انجا گذشته در اطراف آن سام بدهو و منتی و منی پور در تصرف ملک
برهما است و در انجا و اکثر مردم امی و بی علم اند و بعضی عریان می باشند و جانب
جنوبی و غربی ملک بنگاله جگناته دیوتا است که اکثر مردم هنود بان معتقد میروند بس و بسبب
آنها آنقدر مردم بسبب بهم نرسیدن آذوقه و خوردن آب شور و بیماریها بنا موافقت
هوا میمیرند که توده توده استخوان از لاشهای مردگان افتاده است و این شهر خیلی نغزد و دانا
در لب دریای شور مندرج است و از انجا گذشته بندر بمبئی است و از انجا گذشته ملک ست ساره
و بیجاپور و سکار خاندیس و ناگپور و حیدرآباد و سرنگپتن و سرپورست جانب جنوب
مندرج تلنگ است و از انجا گذشته مهونا و چیری کلان که مکان فراسیسا و دیگر شهر گوا
که از سیصد و چند سال در تحت علم نصارای پرتگیس آمده در تصرف آنها است و جانب
جنوبی مندرج جزیره سنگلدیپ که اکثر امرا و ندیب نیز گویند طول آن دو صد کروه و عرض
یکصد و ده کروه تخمیناً در انجا الکهه مردم خواهند بنسبت بدیگر ملکها در انجا مرواریدهای خوب و گران

انها افکار دیگر ایشان بسیار است تفرقت در میان انها اعتباری نیست فقط علم را اعتبار است
مطبع چنانچه کتابها در آن منطبع کنند بسیار است و کتب علوم و اخبار بعضی جراید نیز در تصرف
انهاست و جانب خط استوا تا بوجاپان و چهار پنج بلاد دیگر فا مانگن و چند بلاد دیگر در تصرف
بادشاه انگلستان است و انها هم مذهبی دارند و خط انها نزدیک با خط چینیان است و غربی کامبوج
سیام نام ملکی کلان است و نیز شرقی ملک بنگاله ملک برهما است مسافت آن زمین در
طول [illegible] کروه و در عرض ششصد کروه بقیاس می آید که ساکنین انجا یک نیم کرور مردم
خواهند بود نسبت بسابق الحال غلبه انها زیاده شده است آن سرزمین مشتمل بر چند ملکت است
کلانترین همه پیگو است زبان روزمره انها مطابق چینیان است پادشاه انجا بر رعایا بسیار
ظلم میکند دارالسلطنت آن امرپوره که جانب شرق جاتگام واقع است و اراوتی نام رودبار
بر لب [illegible] گنگا در انجا است فا ممالک بلوچستان که جنوبی آن بحر هند است و غربی آن پارس و شمالی
آن کابل [illegible] طولاً یانصد کروه و عرضاً سه صد و پنجاه کروه و در آن زمین هیچ رود
کلان نیست مسلمانان بسیار در آن و تنومند می باشند چند سرگروه و سردار دارند اکثر خوراک
انها گوشت گاو میش اند و در انجا انگوزه پیدا می شود و میوه درختان انجا قابل تعریف است
چون همه مسلمانان متعصب‌اند و بغیر مسلمانان و حاجیان کسی در میان انها رفتن نمی توانند
ملک کابل جانب شمالی بلوچستان واقع شده شمالی کابل قطار کوهستان همالا است و غربی
آن قندهار و جنوبی هرات فا ممالک پارس طولش یکهزار و یانصد کروه و عرضش هشتصد و هشتاد
کروه پارسیان اول حال در سنه بیست هجری بهدایت خلیفه ثانی رضی الله عنه بشرف
اسلام مشرف شده بودند فا ممالک عرب در حد جنوبی و غربی پارس است جانب شرقی عرب

معلوم شده و نیشکر دراز تر از روی زمین در انجاست و این کپتان کوک صاحب سند کرت تا
رو زمین را گردیده در انحوالی در جزیرهٔ او دیهی بمرد و دیگر جزیرهٔ مارکیا جانب شرقی بمسافهٔ چهار
صد کروه و دیگر جزیرهٔ سوسیتی اقید رینفا و بلاد است در انجا انصاری مذهب پرستان انجا را آنند
خوانده رفته اند و بغیر ازین نیز جزایر بسیار اند [illegible] بانتخاب تجربه رسیده که فایدهٔ متعدیه بران
مرتب نبود در بیان حصهٔ دوم از حصص اربعه یوروپ الحال از حصهٔ دوم
زمین که یوروپ است آغاز می شود اول طرف آسیا زمین آباد شده بعد آن یوروپ هر قدر
مردم در حصه‌ها اند نسبت بآن ثلثی در یوروپ خواهند بود و سرزمین یوروپ جانب غرب آسیا است
بین این دو سوا هیچ دریا حایل نیست بنابرین حد غربی دریای شور اتلانتک شرقی یوروپ است
جانب شمالی یوروپ دریای شور یخ بسته است جانب غربی دریای شور اتلانتک واقع بانجهت
از سرزمین امریکا جدا گشته جانب جنوبی دریای شور میانه زمین بانجهت از زمین حصهٔ فریکا
متفرق شده شمار مردم انجا بقیاس پانزده کرور است بیشتر در یوروپ آفتاب و ماهتاب و
دیوانرا می پرستیدند مذهب باکه پادشاه پرستی بنوعی است نیز رواج داشت الحال بعضی
بشرف اسلام مشرف شده اند و بعضی عیسوی گشته و بعضی بر طریقهٔ مذکوره و غیره مسلک
دور یوروپ دریای شور مداخلت دارد که سبب منافع ساکنین است یکی بحر میانه زمین که یکهزار
و ششصد و شصت کروه طول دارد همین بحر سرزمین یوروپ را از زمین افریکا جدا می سازد
دوم بحر بالتیک سیم بحر سفید که دران اکثر جزایر اند و جهاز در جانب شمال یوروپ نمی رود که
آب بر آن مثل آهن یخ بسته مدام روا نیست همین که بجهاز رسد بیک لطمه بشکند و در یوروپ
الپ نام کوهی است از همه کوههای انجا بلند تر که ده هزار و پانصد ذرع ارتفاع دارد و دیگر

پنجاه کروه در زمان سابقه مردم هنود در آن بودند چنانکه بتخانه های عظیم و بتان بسیار در آنجا
موجود اند اما چون در تصرف مسلمانان آمده الحال در آنجا اسلام مروج است و جزیره تابوریکی
هشتصد کروه دراز و پانصد کروه پهنا دارد و مردمان آنجا سیاه فام همه یکفرقه مسلمانان اند
و جزیره مانیلا در تصرف اهل سپانیا و پنج شش جزیره دیگر که سیلی و جز آن از آنجمله اند و تابومکا
و پنج شش جزیره دیگر که اکثر اهل چین در آنجا هستند قاعده چینیان آنست که زنان اینها از
شهر چین در بیگانه ملک نمیروند و مردم چین از ملکهای دیگر زن میگیرند لهذا اینهمه جزایر
مردم چین معمور است دیگر جزیره نوهند که درازی آن دو هزار و چهار صد و سی کروه و پهنا
یکهزار و هشتصد کروه است این جزیره تا سنه یکهزار و هفتصد عیسوی ظاهر نبود بعد آن معلوم شده
در این اثنا کپتان کوک صاحب آن زمین را در تصرف انگلندیان در آورد و در آن سواد شهری
بنا کرده اند که روز بروز آبادان میشود و در آن نزدیکی جزیره بهاندیمین است طول آن
یکصد و چهل کروه و عرض یکصد کروه و جزیره تاهوا که طول آن یکهزار و پنجاه و شش کروه
و عرض یکصد و هفتاد و شش کروه و در اطراف اربعه آن جزایر خورد نمود و خوش آب و
آبادان قابل زراعت و جزیره ساگر نیز است که حقیقت آن بخوبی معلوم نشده و از طرف
شرق آن چهار صد کروه دور از دنیای چند جزیره است که ...
حقیقت آنها تا حال مفصل چنانکه باید دریافت نشده و نیز طرف شرقی آن جهاک نام
جزیره هست مردمان آنجا تیر اندازی کامل اند و طرف جنوبی و شرقی آن بفاصله [illegible]
[illegible] و چیلند و جزیره اند مسافت آنها پانصد و سی کروه و دیگر جزایر متفرقه در بحر عظیم مثل
آبوانا [illegible] کپتان کوک [illegible] حقیقت آنها

اعظم هندستان برود حصه منقسم میشود شمالی و جنوبی و جانب جنوب شمالی هندستان متصل
گجرات بحر است و رود نربده و جانب غرب شمالی هندستان رود دریا سنده و جانب شمالی آن
اقطاع کوه همالا و جانب حد شرق آن ملک برهما و جانب رود نربدا و دریای شور تا ملتان
ته صوبه است جانب غرب ملک بنگ و جانب شمال رود گنگ یکی ملک متهلا است که آن را ملک ترهت
نیز گویند و جانب غربی متهلا لکهنو است جانب جنوبی و غربی آن رود گنگ جانب شمال آن
نیپال است و رود بار کلان گهاگرا نام از کوه همالا بر آمده قریب بحر چهپره بار رود گنگ می پیوندد
و رودی دیگر گومتی نام متصل لکهنو بر آمده جانب شرق کاشی با این گوبال او به سرحد زمین
ملحق گشته طرف غربی آن بانس بریلی است که بتصرف افغانان بوده و میانت رود گنگ
بهار است و جانب غربی آن عظیم آباد است که تخمیناً در انجا دو لکهه مردم خواهند بود و در زمان
شیر من گیا نام زر معابد مشهوره هنود است و در آن سواد شخصی مسمی بوده او بار شده بود و جانب
غربی کاشی بنارس است که در انجا علم شناسی بسیار رواج دارد و جانب جنوبی و غربی و کاشی
بندیل کهند است و در انجا پنا نامی جای معدن الماس است جانب شمالی و غربی بندیل کهند متصل
است لب رود بار جمن بعد تصرف مسلمانان شهر اگره یعنی اکبرآباد و در آن نزدیکی دار السلطنت
شده و از انجا گذشته شمال رود گنگ دوابه است و از کلان امصار آن ضلع بریلی و
قنوج و فرخ آباد و علی گده و برج نام ملکی است که زبان روزمره انجا نیز برج گویند و
طرف شمالی مملکت کشمیر است که چار حدش را کوه همالا محاصره کرده است و در اتصال ملک
پنجاب است و از شهرهای کلان آن لاهور و امرتسر است و جانب جنوبی ملک پنجاب ملک
جیوت است و کلان امصار انجا نگر و کانپور و لودهیانه و جانب غربی راجپوتان و زمین کانپور

که از کوه کلان برآمده با رود ستلج و بیاسا و راوی و چندربهاگا و بهت و چناب وغیره بکهر گرد
سیلان کرده به بحر هندوستان منتهی می شود سیم دریای برهما از کوه برهما برآمده در زمین تبت
و آسام گردیده و در کوهستان شمال و شرق بنگاله آمده جانب هندوستان نزدیک
چاتگام در بدماد در آمده بخلیج بنگاله داخل شده غیر ازین رودها مثل جمنا و نربدا و گوداوری
وری و کرشنا و چنبل نیز جریان دارد تقرر شمار مردم هندوستان کسی نکرده لیکن بقیاس
معلوم می شود که ده کرور خواهند بود اصل زبان هند سنسکرت است و زبانهای دیگر از آن
مستخرج و باقسام علوم و انواع فنون کتب آن فرقه مملو اکثر علوم از آن قبیل اند که به
وقوف و مهارت بران ارتقا بمدارج مطالب علیا دست می دهد و لیکن بسا متعذر است
قبل ازین قریب نهصد سال گذشته که مسلمانان در اینجا آمده اند زبان فارسی و خط
و تعلم العلم عربی مروج شده و الفاظ فارسی و عربی به تصرف فصحا در آن آمیخته قدری فصاحت
پیدا کرده و در هندوستان تخمینا مع زبان کشمیری و کهاسی چهل زبان باشد در هندوستان
سه مذهب و آئین مروج اند اول مسلمانان دوم هنود سیم نصاری مذهب هنود را اسکلی تمام
رواج یافته و خلاصه کیش و آئین آنها کم آزاری جمیع اقسام حیوانات و ارتکاب ریاضات
شاقه و تزکیه و تصفیه نفس و تسخیر و انقیاد روحانیات علوی و سفلی و استمداد و اعانت
از آنها و التزام صدقات و خیرات مقرره و تعیین ایام و ساعات و تطیر و تفاول در امور و مشقت
و تکلیف در اختیار ماکولات و مشروبات و صورت معاش بحد افراط و استماع افسانهای
سلف و اعتقاد مفرط در حق پیشوایان خود است و بعد آن گرو نانک در پنجاب مذهب نو
طرح نهاد و گوبند سنگ رسومی چند بر آن افزوده رواج داد و الحال بنابر آنکه سواد

الی آن کتاب افغانستان بیان بجانب باب سیم کما وعدناه فی العنوان کتاب هذا المسمی بزبدة الاخبار
نوشته آید بعون الله تعالی **باب سیم در بیان مساحت تقسیم اربعه زمین که آشیا**
و یوروب و افریکا و امریکاست مطابق اخبارات انگریزی فقیر
ابو محمد حسن شعری بعرض مخادیم میرساند که حکمای فرنگ تمام روی زمین را منقسم به سه قسم
که آشیا و یوروب و افریکاست کرده بودند و از امریکا که حصه چهارم است واقف نبودند
بعد مدتی چون از آن حصه هم ایشان را وقوف دست داد آن را داخل حصص ثلاثه ساخته چهار قسم
قرار دادند چنانکه در حصه چهارم نوشته آید الحال با قدری از روی اخبارات آن فرقه بتحریر می‌آیم
تا به لب فطن حقیقت احوال طرفین که متضمن فواید کثیر است واضح شود اگرچه در بعضی
مواضع تکرار مطلب اتفاق افتاد لیکن چون آن معنی هم موید اقوال سابقه بود مستحسن نمود

بیان حصه اول از حصه‌های اربعه آشیا نام بدانکه ابتدا از زمین حصه
آشیاست که اول مردمان از انجا بوجود آمده اند و نسبت به سه حصه دیگر کلانست طول
این حصه شش هزار و ششصد و شصت کروه است و جاییکه عرض مسافت بسیار دارد از انجا چهار
هزار و ششصد و بیست کروه است اگر با مطابق اقوال حکمای هنود از زمین خط استوا
تا شمال اقلیم پس اول آنها ملک هندوستانست و درمیان بنگاله و بهار و غیر آن بسیار ملک
و در جانب شمال آن بهوت و تبت و جانب شمال تبت تاتار و طرف شمال بنگاله اندک مایل
بغرب پریجا و نیپال و کشمیر و کابل و جانب شمال بنگاله آشام است که بطرف شرق آنچین است
جانب شمال و شرق چین جاپان نام سه جزایر اند و متصل بنگاله جانب جنوب و شرق
ملک برهما است و جانب شرق برهما سیام و تنگن است و جانب غرب هندوستان

اندهشت و تا بالغایت بلند بود و در دامن آن کوه سوراخی بود در سنگ کنده بهیئت بر بالای کوه
رفتیم آنجا جایی عظیم بود کشاده مانند غاری و عمق بسیار دودی داشت و کشادگی آنجا قریب
صد گز بود و در چاه نظر کردیم از زیر آن میلیمو و از کوه نزدیک آن چاه شدیم آن سوراخی بود کشاده
درون رفتیم بقدر بیست و پنج صد قدم و در آنجا جایها در سنگ کنده و ستونها از سنگ تراشیده همه
از آن جاها بمقدار پنج گز بود که جز و بان آنجا می بایست رفت چون خواستیم که برویم نگهبانان با هم
شدند که بهر که ایشان را ببیند بوی آفتی تا بسخن آنها التفات نکردیم شمعی گرفته درون شدیم سیزده
شخص را دیدیم خفته و یکی از ایشان کودک امرد بود و بر ایشان جامه بود از جنس گلیم لعاب
بوسیدیم تا تن ایشان بر جایی بود خشک شده دست بر سینه آنها نهاده یم اثر موی و در
آن باقی بود چون برکشیدیم بر نیامد از آنجا برآمده متوجه دار الخلافه شدیم پاطلی بلده است
بعضی پاطلی نیز گویند و مردمش بیکدیگر مشفق و مهربان باشند چون متهم بدزدی با هم
دیگر شوند قدری آهن بآتش گرم کنند و چیزی از انجیل بر خوانند و دو چوب فرو برند و آهن را
بانبوره گرفته بالای آن دو چوب نهند و تهمت زده آن آهن را بردارد و چند قدم ببرد و
بیندازد و پس دست وی را به پارچه بسته کنند. اگر او را آبله شده باشد مجرم و گنهکار بود و الا
بی گناه باشد و جماعه دیگر از آنها تهمت زده را دست و پا بسته در آب بدوانند اگر در آب فرو رود
گناه ندارد چه آب او را قبول کرده و اگر فرو نرفت گناهکار است که او را قبول نکرده آن شخص را
ببیم بسانند جاپلقا شهر است. نهایت ولایت مغرب اهل آنجا یار از اولاد جاودا
و عظمت شهر گرفتن آن شهر بست اهالی آن مسلمان اند و انشاء الله حالم چون گذشت
قلم در عرصه تحریر کیفیت اقالیم سبعه و ایراد حکایات مناسبه اینها سازد و مسلک آن

از انموضع اثری ندیده و از انجا نیز بیشتر بیست و هفت منزل دیگر طی کردند بحصنی رسیدند نزدیک
که سد یاجوج و ماجوج بر شعب است اگرچه پادشاهی اندک بود اما صحرا و اماکن بسیار داشت و از جمله آن سرزمین ج
از حصنی بغایت حصین که مستحفظان سد یاجوج و ماجوج در انجا بودند و همه دین اسلام داشتند
و در مذهب حنفی بودند و زبان عربی و فارسی میدانستند اما از سلطنت خلفای عباسی بیخبر
بودند بهر تقدیر سلام را از روز نگهداشتند و بضیافت قیام نمودند و روز دیگر بر داشته نزدیک
سد بردند سلام کوهی دید و رودی که بر انکوه هیچ قسم گیاه نروئیده بود در پیش آن و در میان دو تره
چنان قلعه و سدی بلند آورده بودند که زیاده گنجایش نداشت و حقیقت سد بنوعی که سابق
بتحریر آمد معاینه کرد و بعد از ملاحظه عنان مراجعت بطرف خلیفه بر تافت و در مدت دو ماه در موضعیکه
نامش سمرقند هفت فرسنگ بود بابادانی رسید و از انجا براه خراسان بسامره بغداد باز آمد و مدت
غیبت سلام در آنسفر پر خطر دو سال و چهار ماه بود افسوس شهریست در شمال بلاد روم و یکی
از شهرهای او قیانوس است و اصحاب کهف که سبب ایمان آوردن و گریختن آنها در تفاسیر مذکور
و مسطور است از انملک بودند و در یقین عدد ایشان اختلافست و از شهر تا غار ایشان شش
کروه است و در غار بجانب شمال است و آفتاب در ان نتابد و بر در آنغار مسجدیست که دعا در ان مستجاب
و در شب بالای آنغار نوری عظیم ظاهر شود چنانکه در شهر مرئی میگردد و در تاریخ عباسی مرقوم است
که واثق ابن معتصم را داعیه شد که بدستور سد سکندر حال اصحاب کهف و موضع غار معلوم کند
محمد بن طوسی منجم را که از خواص او بود فرستاد محمد مذکور تقریر کرد که در اقلیم شهر السین که میان عموریه
و رومیه است چند روز راه های سخت بریدیم و کوههای عظیم پیمودیم تا بصحرای رسیدیم که
در انکوهی بود مفرد که بهیچ کوه دیگر پیوسته نبود و خورد بود که قطر دامن انرا اگر زیاده

و دیگری را گیرند و خراب کنند قوی تر خون ضعیف تر خورد و رنگ ایشان بسیار سفید باشد تا
برف و بینی ندارند و چشمهای خورد دارند و موی جز بر سر ایشان نیست عمر ایشان زعمر سایر
بنی آدم دراز تر است و در حدود ایشان سرما و برف بسیار است هر سال بر ایشان از ابر اژدهای
کلان بیفتد او را صید کرده بخورند و چندین ماه بگوشت او بگذرانند و صاحب روضة
الصفا از مورخان دیگر نقل میکند که سد یاجوج را ذوالقرنین اکبر بسته و بعضی گفته اند که
بمجدبات ذوالقرنین اصغر است که سکندر رومی باشد بهر تقدیر ذوالقرنین فرمود تا خشت
های آهن بزدند و با مس گداخته آن خشتها را باهم مضبوط کرده ساخت طول آن سیصد
کروه است و عرض آن یکصد و پنجاه کروه و بنای آنرا باب رسانیده اند ارتفاع برابر
کوهی و دروازه بران نشانیده اند که دو لخت دارد و هر لختی را عرض شصت گز است و ارتفاع
هشتاد گز و ستبری و ضخامت هر دروازه پنج گز از روی گداخته ریخته اند و قفلی برین دروازه
زده اند که طول آن هفت گز است و کلید هم نیز آویخته آن هم بقدر هفت گز و بیست و
چهار دندانه دارد و هر دندانه برابر دستهٔ هاونی و پادشاهی که در آن حوالی است هر جمعه مقرر
کرده که با جمعی از قوم قوی هیکل در سنجار و دو گرزهای گران همراه برده یکبار آن گرزها
را بران در زنند و قفل در را بجنبانند تا دلالت بران کند که این در را پاسبانی دارد
و این سخن نیز شهرت تمام دارد که یاجوج و ماجوج هر روز یکبار پیش سد آیند و سد را
به نیش و چنگال و زبان بجایی رسانند که اندکی باقی مانده چون مانده و کوفته شوند آنرا
بگذارند که صبح آمده سوراخ خواهیم کرد چون سحر شود بقدرت الهی آن سد را بر شکل اول
بینند گویند در زمان حضرت سید رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آن سد را سوراخی شد

وگوش دیگر چون گلیم بر خود بپوشانند و قد ایشان یک شبر و نیم است و در رنگ سباع چنگالها دارند
و مانند سنگ فریاد کنند یاجوج و ماجوج باعتقاد بسیاری از اهل تاریخ از نسل یافث
بن نوح علیه السلام اند و چون هر یک از اولاد یافث بقطری از اقطار زمین رفته آغاز زراعت نمودند
یاجوج و ماجوج باقصای اراضی مشرق رفته بجایی که سد سکندر ساخته شد مقیم گشتند
و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که چون از اقلیم هفتم بگذری بجایی رسی که شش ماه روز باشد
و شش ماه شب آنجا نتوان بود و بعضی بازرگانان که از آنجا روند و بجانب چین و هند باشند
که دران نواحی گذر کنند از نسل یاجوج و ماجوج جمعی کثیر بوجود آمده است و حضرت عبد الله
ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت میکنند که بنی آدم ده جزو اند و از آنجمله نه جزو یاجوج
و ماجوج اند و یکجزو سایر اهل عالم و در بعضی اخبار آمده است که یاجوج و ماجوج دو طایفه اند
هر طایفه منقسم بچهار قسم میشوند و یکنفر از ایشان نمیرد تا هزار کس از نسل خود نه بیند و تمام
طبقات یاجوج و ماجوج بحسب طبقات منحصر در سه صنف باشند اول جماعتی اند که
هر یک از ایشان یکصد و بیست گز قد بود و عرض بدن بهمان مثابه باشد دوم زمره اند که
هم طول قامت و هم عرض بدن ایشان یکصد و بیست گز است سیم گروه اند که طول و
قصر قامت ایشان از یک شبر تا چهل میکشد این صنف را گلیم گوش گویند و فیل و کرگدن
با یاجوج و ماجوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس و اقسام وحوش و سباع و
حیوانات ضاره هیچ یک با ایشان بزخور و نجات نیابد و هر که از ایشان بمیرد گوشت او را خورند
و ایشان را ملتی و مذهبی نباشد و در رنگ حیوانات معاش کنند و صورت ایشان مانند آدمی است
و خوی و عادت دد و دام دارند و بغیر از شکار صنعتی دیگر نمیدانند و ایشان را کاری نباشد

ی فتح میسر شدی وخصم هزیمت یافتی واهل بلغار جمله مسلمانان اند ودر مذهب حنفی اتباع
یدار و باسیرتی پسندیده باعث اسلام آنجا را چنین گفته اند که وقتی یکی از بزرگان بلـ
یل وارد گشته قضارا پادشاه آن ناحیه را عارضه بود که جمیع اطبا از معالجه آن بعجز معترف بو
دست برداشتند آن بزرگ بعرض رسانید که اگر ملک عهد نماید که بعد از صحت یافتن
مسلمان شود من متعهد دفع آن عارضه میگردم پادشاه بعد از شفا یافتن مسلمان گشته
وبتدریج مردمش نیز مسلمان شده اند از اولیای آن ملک یکی حضرت شیخ حسن بلغاریست
که قطب وقت بوده ودیگری حضرت خواجه احمد است که حکیم سنائی غزنوی نامه بنام او گفته
ودر غزنین بربالای قبر سلطان محمود آسوده رحمة الله تعالی علیهم صقلاب در غربی اقلیم
سادس افتاده اگرچه داخل اقلیم سابع است اما بیرون از اقلیم توطن دارند چنانکه ایمائی
ازان رفته وصقالبه چند قوم اند از غایت شدت وصولت هر قوم را پادشاهی علیحده است
همواره لوای منازعت بر یکدیگر می افرازند اگر ایشان را با یکدیگر خلاف ونزاع نبودی
هیچکس طاقت مقاومت ایشان نداشتی وآنجماعت مذهب نصاری دارند وبعضی
آفتاب را معبودی می پرستند وپسر ایشان چون بسن بلوغ رسد تیر وکمانی بدو داده او را رخصت
نمایند تا بجهة خود اسباب معیشت بهم رساند وزنان آنها سر وپا برهنه بیرون می آیند
وگرد بازار وبرزن گردند ودختر را بر سر راهی گذارند هر که را سیلی بهم رسد معجری آورد
برسر وی می اندازند ونام زنی بوی می گذارند وآن دختر از منزل نرود تا بوقت
شوهر بیند ودر مذهب ایشان تا بیست وپنج زن جایز وشایع است ودر نزدیکی ایشان
ایست که قوم آن موضع از جنس یاجوج وماجوج اند چنانکه یک گوش را بجای فرش زیر خو

تسلشبون شهر بزرگیست بعضی شلشق و بعضی شکشون خوانند بر کنار محیط واقع است
مردمش مذهب نصاری دارند و در آنجا نوعی از شمع سازند که چون در چشم کشند سیاهی آن زائل
نشود و مذهب ایشان اختیار طلاق در دست زن باشد و در آنجا چشمه ایست که هرکه بر آن سر
بمیرد لهذا کسی را در آنجا لالی موکل کرده اند که مردم را از رفتن بآنجا و مانع آیند تا هیچ حیوانی
در آن چشمه نگذرد **فرشته** از بلاد فرنگست بعضی فرشنه نیز گفته اند و در آنجا صنفی از مردم
باشند که نصف روی ایشان در غایت سفیدی و نصفه دیگر در غایت سیاهی است
زره گران و **تیر سران** دو ولایت اند در اطراف تل باب الابواب که ذکر آن گذشت با
قامتهای طویل و رویهای پهن و چشمهای کبود بغیر از زره صنعت دیگری ندانند اما نهایت
غریب دوست میباشند و درین باب مبالغه از حد میبرند چنانکه اگر شخصی بخانه یکی
از ایشان مهمان شده باشد و پس از ده سال بدان ولایت وارد شده خواهد که جای دیگر
منزل گزیند بر سر مهمان مهم بجدال و قتال انجامد قبل از این آنها را مذهبی و ملتی نبوده و حکم
قرب جا عمل تل باب الابواب که گوشتهای مردگان طعمه کلاغان ساخته و استخوان
در سرا گذاشتندی در میان آنها هم معمول بوده اما یکصد سال همه بشرف اسلام
مشرف شده اند و از ان محل شیخ نجات یافته بر دل حقایق منزل سالکان مسالک
سخنوری و مالکان ممالک خردپروری محجوب نماند که چون شمه از کیفیت اقلیم ششم بنوک
خامه اداء آمد واجب است که اکنون شمه از کیفیت اقلیم هفتم نیز بزبان قلم حواله کرده
ختم این باب نماید **نظم** چو بزم ششم گشت آراسته : بآن رنگ و بوئی که دل خواسته
همان به که این دم بعیش و نشاط : کنم رو بترتیب هفتم بساط : بنزم سخن کامرانی کنم

الانبیا صلی الله علیه وسلم کشیده اند پنداری که در آدم نظر میکنند و گرداگرد آن بقصد
زرین است و بر هر ستونی جرسی و زنگولها از طلسم که هرگاه دشمنی قصد آنجانه کند جرس
خود بخود بر هم خورند تا مردم آگاه شده دشمن را دفع کنند و این عمارت اگرچه پیشتر کنیسه بود
اما اینوقت آنرا مسجد ساخته اند از ولید بن مسلم نقل است که در شهر رومیه بازار بیطاران
رسیدم نردبانی ظاهر شد چون بالای آن برآمدم بازاری دیدم عظیم و طویل که صرافان
نشسته بودند چون قدری راه رفتیم بازارینه ها ظاهر شدند فرود آمدم فضای دیدم
قریب ششش کروه که مردم در آن بیع و شرا و سود و سودا مشغولی داشتند و کنیسه در میان
آن فضا ساخته بودند که دری بسوی مشرق و دری بجانب مغرب داشت و برین دو دروازه
...های هفت رنگ و زربفتهای مصر و فرنگ آویخته بودند و دیگر تکلفات بکار برده
...کتاب عیون الانسان فی طبقات الاطبا مسطور است که در شهر رومیه هیکل الشمس جای
...آنرا بزبان یونانی هیکل ایلو یعنی آفتاب میگفتند و هیکل اسقلیبوس نیز میخوانده اند
...بجا صنمی بصورت انسان ساخته بودند هرچه سوال کردندی جواب گفتی و آنصنم
...اسقلیبوس بوده و زعم مجوس رومیه آنست که آن صورت بنابر آن بود که او را
...حرکات سبعه سیاره در غایت مناسبت وفاق کرده بر وجهی نصب نموده
...از روحانیت کواکب در وی حلول کرده لهذا هرچه سوال کردندی جواب
...با آن صورت مقابلین بوده اینچه در تنزل روحانیات کواکب سبعه
...صابیه متعارف است و مؤید همین است و تفاصیل این مقام در کتب اهل
...تنجیمات مسطور است من اراد الاطلاع علیها فالیرجع الی کتبهم والله اعلم

میکرد و چون وفات یافت ارطغرل پسرش هم آن را در [illegible] نشست و چون ارطغرل
درگذشت پسرش بجای پدر در آنجا حکومت نمود لیکن پسرش عثمان که بود عقل
و فراست وافر و فی تدبیر و کیاست ممتاز و مستثنی بود بر بعضی ولایت دست یافت
بعثمان خان و هم ابتدای سلطنت این دولت علیه را از آن سال گیرند چه کلمهٔ عثمانیه
تاریخ اوست و هم در آن اثنا باسم وی خطبه و سکه جاری شد و کار او روز بروز بالا گرفت
او را فتوحات بزرگ دست داد و بر بسیاری از آن ولایت دست یافت در سنه ۷۲۶ هفتصد
و بیست و شش داعی اجل را لبیک گفته در برساند مدفون گشته و او چند امور بالکه ضبط و ربط
و نظم و نسق رسانید جمهور قواعد تازه و قوانین بی اندازه بر نهج خوب و بر اسلوب مرغوب
بنیاد نهاد چنانکه تا حال که این سواد به بیاض میرود آن رسوم و قواعد در میان
اولادش مستمر و سالک است و سر موی از قواعد آئین عثمانی تجاوز نمی نمایند تا که
علی روز بروز مبادی جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلال آن سلسله در تزاید و افزایش است
فهو [illegible] دانش کسیکه راه رود ، اگر بچاه بود بر فراز ماه رود و چون اول
بر عثمان اسم پادشاهی و سلطنت اطلاق شد لهذا دودمان عالیشان اسلاطین
عثمانیه گویند پس از عثمان اورخان شخص و بدلک [illegible] از سلاطین و هم دست به تسخیر و
و بعد ازو خوندگار سلطان مراد فتح بسیار از امصار منوط شد بعد از وفات
او ایلدرم بایزید که معاصر امیر تیمور گورگان بود سایر پادشاهان فرنگ را هزیمت داده و بسیار بلاد
مسخر ساخت و بعد ازو سلطان محمد فتح قسطنطنیه نمود و بعد ازو سلطان بایزید یلدرم
ثانی که مولوی جامی سلسلة الذهب بنام او کرده بسیار ولایات فرنگ مستخلص ساخت

غیرت باغ و راغ است از جملهٔ بقاع آن مسجدیست بدار الامان که بنای آنرا از حضرت سلیمان
علی نبینا و علیه السلام می دانند و در اطراف آن نیز عمارات عالی تعمیر یافته که الحال موسوم
به باصوفیه گردیده اگر کسی خواهد که مفصلا احوال آن شهر عظمت بهر مذکور سازد هر آینه از مطلب
باز ماند عزیزی که درین ایام از آن شهر بمقام آمده بود نقل میکند که در استنبول شصت مسجد است
که در آنها در روزهای جمعه جماعت کثیر نماز بجماعت میگذارند و ایضا نهصد حمام راحت انجام
[illegible] انتهای شهر که هر طرفی شش کروه است و بازار و دکاکین است از آنجمله هفت هزار
دکان قهوه فروشانست که در هر دکان چندی از جوانان گل اندام صنوبر خرام سمن سینه و
بنفشه موی بذله سنج لطیفه گو نشسته می باشند و مانند مقناطیس جذب دلها اگرچه آهنین باشد
مینمایند نظم دلبرانی بشوخی و شنگی * رومی رومی و گیسوان زنگی * ترک
نازی شان بلم بازی * برده دل را ز ترکی و تازی * چشم ایشان چو ترکی آغازد * شام
هندوی چین همی سازد * و ایضا هفتصد میخانه است که متضمن چندین خمخانه است
اصل شهر [illegible] محله است و هر محله شصت هزار خانه باعث آبادانی آن شهر را بعضی از قسطنطین
بن ستولوس می دانند و برخی را اعتقاد اینکه سام بن نوح بر بنای آن همت گماشته و اصل
شهر بر کنار بحر واقع شده از جملهٔ بحر کلان بحر مسکه است و آن بحر اطراف بحر روس
نیز خوانند از عقب قسطنطنیه جاری بوده بزمین روس و صقلاب منتهی میشود طول
این دریا بقول صاحب نهایة الادراک چهارصد و سی و سه فرسنگ است و درین بحر
جزایر بسیار است که در اکثر آن مواضع حیوانات غریب الاشکال عجیب الصور میباشند
و از جزایر این بحر بحار بمنابع میرسد و ازین دریا گوشهٔ چند و یکی بحر [illegible]

بسیار است و الماس نیز در رودخانهای آن ولایت بهم رسد و ایشان از عبادتی نیست
د شاهی در میان آنها نمی باشد هر کسکه از هشتاد سال گذشته وی را پیر و مرشد خود میدانند
وی را پیر ستانند و اتراک آنجا گوشت حیوان ماده نخورند و در آن ولایت قسمی از انگور است که نصف
آن سیاه است و نصفی سپید و هم در آنجا سنگی است که چون آن را در آب اندازند البته باران
آید و در یکی از بازارهای آنجا حوضیست که بمقدار یک شبر یعنی یکدست آب دارد اگر لشکری
ازان حوض آب خورند و فا کنند هیچ کم نشود **خزر** هم از بلاد ترکست و مردمش و زنهایش
حسن و جمال میباشند و بدستور مردم بقراج چون پادشاه آنها را عمر از چهلسال بگذرد
معزول شود و اعتقاد آنگروه این است که شب و روز و باد و باران زمین و آسمان آنها را معبودی
علیحده است اما معبود آسمان از دیگران بزرگتر است **اسفنجاب** از شهرهای شرقی
و از ثغور معتبر ترکستانست در آنشهر طایفه از خداوندان عقل و دانش می باشند **قسطنطنیه**
شهریست معروف و مشهور در غایت وسعت و نهایت نزهت و عظمت و بیشگر فی الشهر امروز
شهری در تمام روی زمین نیست همواره دار الملک قیاصره بوده الحال دار السلطنه سلاطین
خلیفه عثمانیه است و باستنبول شهرت دارد و سه طرفش را دریا احاطه نموده بنای آنشهر
مدور نهاده اند و حصاری در غایت استواری و نهایت محکمی دارد چه سه باره بر
یکدیگر کشیده اند و ما بین آن را از خاک انباشته که بهیچوجه چوب گیر نیست ارتفاع باره
بیست و یکدرعه است و آنشهر را بساتین ارم تضمین و عمارات خورنق آیین
چندان قصر عالی در آنشهر ساخته و پرداخته شده که از قیاس و حساب بیرون است
نفس شهر چند کوه پاره هم است از زیر تا بالا غرق عمارات در وقت شام از

انچهار صد نفر کنیزکی می باشد که هرگاه میل مجامعت و هوس مباشرت دارند در حضور
بادشاه با کنیزک صحبت میدارند و بتصرف باب اول ثلاثی مزید مشغول میشوند و بادشاه را نیز چهار
صد جاریه است که از اهل فرنگ می اند و تختی کلان مکلل بجواهر قیمتی ساخته اند که با وجود
محبوبه مرغوبه می نشینند و مجلس میسازند و هرگاه بادشاه را نیز میلی و رغبتی بسوی حضور
امرا و وزرا با آنها صحبت میدارد و این امر را هیچ قبیح نمیدانند و بادشاه ایشان هرگز از بالای
تخت پائین نمی آید هرگاه اراده سواری دارد اسب را در پیش تخت کشیده از بالای
تخت سوار میشود و در وقت فرود آمدن از اسپ نیز بالای تخت بهمین طریق فرود آید
و بغیر از صحبت و میخوردن و تماشا کردن کاری ندارد و مردمان نیک و علما و فضلای
شان با غث و ثمین و تلخ و شیرین توجه نمی نمایند و کامرانی میکنند و اکثر کتب را مکروه می
شمارند و بارکیسه و از آنها هر سه طرح تنگ و فراخ که در آید عیبی نمی پندارند و کتابت آنها
و مقامات ملک هم گویند با نام است خصوصاً کتان و دار الملک که کیا ده هم نام دارد
و از شهرهای معروف و مشهور یکی مسکو است و دیگری کیتر بورگ که دار الملک اندازه کمیسهم
ناموز روس یکی ضرسک است و دیگری ضرقه که هر کی از ایشان بیمار شود او را
از آبادانی بیرون برند قدری آب و نان پیش او میگذارند اگر صحت یافت بمیان ایشان
می آید و الا فوت شده سباع و درنده او را میخورند و اگر شخصی باشد که جمعی خویشان
و ملازمان داشته باشد هر چند روز مردم بیرون رفته از وی خبری میگیرند و چون او
بمیرد میسوزند و بدین نوع که او را اول ده روز در قبر میگذارند و مال او را منقسم به سه قسم
میسازند یک قسم از برای دختران و زنان و یک قسم از برای پوشش میت بکار میبرند

دارید و چنین شهرت دارد که در زمان میرزا ابابکر در اصل شهر و مضافات آن دوازده
هزار باغ احداث شده و ایضاً حصاری در آن شهر ساخته که ارتفاع دیوارش سی ذرع
و در تمام کاشغر بحسب انهار و اشجار و باغات جنت آثار بهتر از یارکند جائی نیست و آب و آتش
بهترین آبهای آن دیار است و از عجایب آب آنکه در اوایل بهار که وقت زیادتی دیگر آبهاست
نهایت قلت و کمی دارد و چون آفتاب به برج اسد میرسد غایت شدت و بلندگی پیدا
میکند و سنگ یشب در این آب بسیار یافت میشود اما با این همه صفات هموار
و گذری بر هوای یارکند مستولیست و مملکت کاشغر آب و هوای نیک دارد و بسیاری از
دیار نهایت کم واقع میشود و هوایش سرد است و اگرچه فواکه و میوه اش فراوانست اما
ارتفاعاتش در غایت مشقت و زحمت بحصول می پیوندد و مردمش منقسم بچهار قسم اند
اول تومان که مراد رعایا باشند دوم قوچین که عبارت از سپاهی باشند سیم ایماق چهارم
ارباب مناصب شرعیه و متصدیان و اتباع [illegible] یارکند تا لاچوف که سه منزل است نهایت
اشجار و بساتین است و از آن گذشته تا ختن ده روز راه است بغیر از منازل دیگر
آبادانی نیست و [illegible] تا تبت چهل روزه غیر آباد است ختن از جمله بلاد
مشهوره است و اکثر اهالی آن [illegible] بغیر [illegible] لشکر [illegible] نماند
ختن دو رودخانه است که یکی بقراقاش و دیگری بارنگ تاش موسوم است و
[illegible] دو رودخانه است [illegible] میان اهل ختن سودا و معامله
[illegible] کرباس و ابریشم و گندم میشود چه بهر متاعی را که در زیادتین [illegible]
[illegible] متبرکه جمعه قریب [illegible] هزار آدمی از اطراف و اکناف بختن جمع شده

واسپان فرو دنیاید آنعمل نتیجه آمد که باران فراوان بارید آخر بروز برقی جهانسوز درگرفت چنانکه از دستبرد برد و صاعقه و سرما دست و پای لشکر ختای از کار رفت تولی چون بر ضعف دشمن واقف شد با آنکه در روز چهارم همچنان برف می بارید کورکه جنگ فرو کوفت و بر سر یورت ایشان تاخت بیشتر ختاییان بتیغ بیدریغ از هم گذشته و بعضی اسیر و دستگیر شدند و لشکری چنان بعلتی چنین مستاصل و نابود شد و چون اینخبر به بادشاه ختای رسید آتشی عظیم برافروخت و خود را با اهل و عیال بسوخت و بآن یک تدبیر آنولایت کثیرت تسخیر پذیرفت و چون قدری از خصایص ترکستان بقلم رسید شمه از بعض ممالک آن بتحریر رسد **فاریاب** اسم ولایتی است و عرصه آن گذر نام دارد صاحب مسالک آورده که طول و عرض ولایت وی یکمنزل در یکمنزل است و جاهای استوار بسیار دارد و بعضی گفته اند فاریاب شهریست بالای چاچ نزدیک ببلاد صاغون و از فحول رجال آنولایت معلم ثانی ابو نصر محمد بن محمد الترکی است و دیگری اسمعیل بن حماد الجوهری و اسحق بن ابراهیم **جند** بفتح جیم و سکون نون شهری معروف بوده و الحال خراب است شیخ بابا کمال از مریدان شیخ حضرت کبری و شیخ موید از انملک اند **کاشغر** ولایتی است در غایت نضارت و نزاهت حد شمالیش کوههای مغولستان و از ان جبال رودخانه ها بجانب جنوب و انست و انتهای بچاچ دارد و حد شرقی از طرقان آن بزمین قالیماق در می آید و آنطرف را بغیر قالیماق کس ندیده و از چاچ و طرقان تا هم راه است و حد غربیش هم کوهی است طولانی که کوههای مغولستان و از کوه جرمون ازین کوه منشعب میشود و ازین کوهستان نیز رودخانها از شرق و

ی زمین بوده بعد ازان بقدرت الهی آن برآب امتزاج شده طیران نماید سیحون
روی عظیم است و منبعش در ترکستان جانبی است که آنرا یغوب خوانند وآن آب نیز
بسیاری از ولایت را قطع نماید به بحیرهٔ خوارزم منتهی شود و جیحون العبضی همغان
بعضی آب شهرخته خوانند و صاحب مسالک و ممالک آن را آب چاچ خوانده چنان
دارالملک ماوراءالنهر سمرقند است هرآینه ابتدا ازان بنماید سمرقند از بلاد معظم توران است
و آثار البلاد آمده که اول آن شهر را کیکاوس بنا نهاد پس ازان سکندر رومی سور
محکم بر آن بسته در صدد معموری آن خطه گردید و در اختتام روضة الصفا آمده که در زمان
سابق قلعه داشته که مسافت دورش پنجاه هزار قدم بوده و بمرور شهور و دهور منهدم
گشته چون جهان پهلوان گرشاسب بدانجا رسیده گنجی یافته فرمود تا ازان گنج
قلعه را ساختند پس ازان گشتاسب ابن لهراسب بار دیگر آن قلعه را آبادان ساخته
در میان ولایت ماوراءالنهر و ترکستان کشیده چون نوبت بسکندر رومی رسیده در
آن افزوده تا شمر نامی که از اهل تبع یمن بود آن شهر را ویران گردانیده چنانکه از آثار عمارت
اثری نگذاشت پس ازان شمرکند اشتهار یافت عرب آنرا معرب ساخته سمرقند گفت و بعضی
برین وجه توجیه کرده اند که چون ابو کرب شمر بن افریقیس بن ابرهه بجانب مشرق
نهضت نمود و تخریب بلاد سغد که در آن وقت آبادانی تمام داشت امر فرمود و
بجای آن شهر دیگر احداث کرد که ترکان آن شهر را شمرکند گفتند یعنی ده شمر
نام ده است و بعد ازان در زمان ولید بن عبدالملک قتیبه بن مسلم الباهلی
بجانب سمرقند آمده محاصره کرده و ابتدا از پنجماه عرکس حاکم آنجا ملک صلح کرد ... و قبول

شیخ نجم الدین کبری و شیخ مجد الدین بغدادی که بزعم بعض فضلا از بغداد خوارزم بوده است
و آن ناحیتی است منهما و شیخ علاء الدین قدس الله سرهم از فضلا و علما الصیر از آن
محمود بن منظفر و ابو القاسم محمود زمخشری صاحب کشاف و زمخشر دهی است از اعمال
خوارزم و ابو الفتح ناصر بن مکارم صاحب شرح مقامات حریری از خلفای زمخشری
و ابو بکر محمد بن عباس است و از وزرای مشهور صاحب محمود یلواج وزیر چنگیز خان و
منکو بیک پسرش و از شعرا علاء الدین اوزجندی و حسامی قرکوکی ما وراء النهر
ولایتی است در غایت معموری و آبادانی شرقیش فرغانه و کاشغر و شمالیش تاشکند
و جنوبیش بلخ و بحسب کثرت خلایق و افزونی غله و بسیاری میوه و خوبی هوای و ملک
ترجیح بر بسیاری ولایات دارد یکی از علامات معموری آن دیار است که هرگز قحط آنجا نشود
و اگر شود چندان نپاید مردمش از رعیت و اصناف شجاع و سپاهی اند معادن
بسیار دارد و ما بین جیحون و سیحون واقع است منبع جیحون باستقاد صاحب مسالک
و ممالک کوهستان بدخشان است بعقیده دیگران جبال چغانیان و جیحون دریان
مغرب و شمال واقع شده بعد از مضافات بسیار آب وخش بدو منضم گشته بولایت
قبادیان آید در انجا پنج آب دیگر بر آن افزوده جیحون نام بحصول می پیوندد و آنرا جمعا
پنج آب می نامند و بعد از آن کنار بلخ و ترمذ گذشته ببحیره خوارزم منتهی شود و در
زمستان رود جیحون یخ بندد و منجمد شود که چند ماه الوس و احشام مع کله
قبیله بر آن نشینند که اصلا ضرری لاحق نشود و در عجائب البلدان آمده که بدریای
جیحون کوهی است و بر آن نهری که در ایام مهرگان بر کوه آن فرو ریزد و در وی بخته

م سوختم قصه مختصر کردم گفتم یا الهی تو میدانی که شوهر من کاسب پیشه ور بود
ت هر روزه سرانجام مینمود و چون امروز وی شهید شده واسطه معیشت من که خوا
ـد در این اثنا بانگ نماز شنیدم و برخواستم و نماز گزاردم و تضرع کنان سر بسجده
نهادم مرا خواب در ربود در خواب می بینم که من در زمین درشتی ام که سنگ بسیار
دارد و من افتان و خیزان طی آن وادی مینمایم و شوهر خود را میجویم ناگاه منادی ندا کرد
که ای زن چه میطلبی گفتم شوهر خود را میجویم او دست خود را دراز کرد و گفت دست من
بگیر چون دست او گرفتم مرا بزمین پاکیزه رسانید که نهایت لطافت و صفا داشت قصر
دیدم که هرگز ندیده بودم و نهرهای آب دیدم که بر روی زمین جاری بودندی آنکه
کنده باشد مردم حلقه ها بسته بودند و جامهای سبز در پوشیده از سر و فرق
ایشان علمهای نور میدرخشید سفره ها در پیش افکنده طعام میخوردند چون نیک نظر کردم
جمعی را دیدم که شهادت یافته بودند نزدیک ایشان در رویهای آنجماعت می نگریستم
از شوهر خود آوازی شنیدم که گفت بیا چه چون نظر کرد شوهر خود را دیدم که با آنجماعت
طعام میخورد و بعد از آن روی باهل مجلس کرد و گفت این عورت گرسنه را اگر رضا باشد
قدری ازین طعام دهیم آنجمع گفتند روا باشد پس مرا پارچه از آن نان که در دست
داشت بداد و نانی دیدم در کمال سفیدی و نرمی و طعم از عسل شیرین تر و بچربی از مس
چرب تر آن نان بخوردم و گفت برو تا در دنیا باشی نیازت بخوردن نباشد
طعام تو همین بسنده است چون بیدار شدم خود را سیر طعام یافتم و از آن روز
دندان [illegible] شده و بوی طعام که می شنوم آزرده میشوم و از اولیای خوارزم

شدند و هوای خوارزم نوعی سردست که اگر در بامداد از شهر بیرون روند بیم آن باشد
ست و بینی ضایع گردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود هر کس پارچه زمینی را
عمار شتروان باشد متصرف گردد و سر بوته خار را قلم کرده و شگاف نموده و تخم
خربوزه در آن شگاف گذارد و هر آینه خربوزه در غایت شیرینی و تازگی بحصول می
پیوندد و این نوع خربوزه احتیاج دارد که سوراخی در او کند و صمغی از وی برآید
مانند عسل که از بسیار خوردن آن سستی بنیه بدن واقع میشود و مضافات خوارزم
یکی ارگنج کبری است که دار الملک است و الحال شهر خوارزم عبارت از آنست و دیگر
ارگنج صغری که آنرا جرجانیه خوانند و جرجانیه از امهات بلاد جیحون است و در فضل آن
احادیث در کتب مسطور است چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول صلی
الله علیه و سلم نقل میکند که شب معراج در آسمان چهارم قصری دیدم که در حوالی آن
قنادیل نور آویخته بود از جبرئیل پرسیدم که اینچه مقام است جواب داد که این شهر است
نزدیک بجیحون که امت تو در آن مقام خواهند کرد پرسیدم که جیحون کدام است گفت
نهریست که هر کسیکه در آن بر فراش میرد در روز قیامت شهید برخیزد و دیگر کات و در عمان
وجنوبی مقام قدوة الاولیا حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره الاسنا
و هزار اسپ از محلات است هزار اسپ شهریست در غایت محکمی و آب آمویه آنرا احاطه
کرده یک راه بیش ندارد و انسز خوارزم شاه عمارات آن حصن حصین امامن خود سا[خته]
و با سلطان سنجر مخالفت ورزیده و لشکر سلطان تا پنجاه [روز] محاصره نموده تا
دست یافته و جنیب[؟] آمده که لشکر مغل زیاده و دویست هزار بودند چون ف[...]

روضة الصفا مذکور است که امیر تیمور گورگان بعد مراجعت از روم و صدد آبادانی بیلقان گردید
و نهر برلاس را اخراج نمود و در حبیب السیر آورده که میرزا شاهرخ ولد او خواست که آن شهر را
عمارت نماید بعضی مانع آمده وجوهات گفتند هر آئینه بحفر جوی آبی اشارت فرمود تا حال
جاریست و آبادانی بیلقان از آن بحصول پیوسته بهر تقدیر امروز دیهی آبادی دارد
و مجیر الدین بیلقانی شاعر از آنجاست خوارزم ولایتی است و اطراف آن
بیابان است و باعث آبادیش چنین نوشته اند که یکی از ملوک باستان بر جماعتی
غضب کرده فرمود که ایشان را بموضعی بعید برند که از آبادی دور باشد بموجب فرموده
آنها را در اینوقت که الحال خوارزم است که در آنوقت چون تیه بنی اسرائیل از آبادی
دور افتاده آورده گذاشتند و آن جماعت در آخر زوبوم نقد عافیت را غنیمت شمرده
دل بر اقامت نهادند و غریبانه هر کسی رو بکاری نهادند تا بعد از چندگاه ملک از
احوال ایشان پرسید حقیقت اظهار کردند ملک را رقت شد کس بتفحص احوال ایشان
فرستاد و آن شخص چون بدان مکان رسید دید که جهت خود خانها ساخته اند و هیمه
بسیار جمع آورده اوقات بگوشت ماهی میگذرانیدند چون بزبان آنجماعت خوار نام
گوشت و رزم نام هیمه بوده هر آئینه بخوارزم اشتهار یافته چون ملک بر کیفیت حال
ایشان مطلع شده چهار صد زن ترک برای ایشان فرستاد چه آنجماعه چهار صد
نفر بودند و بعد از آن توالد و تناسل آنگروه بهم رسیده شمار آنها از تعداد در گذشته
و اهل خوارزم اکثر لشکری اند و در شجاعت و صف شکنی لاثانی مشهور است که وقتیکه
سلطان محمد بن تکش خان شکست یافته به شهربند گور در آمد تا صبح سی هزار سوار

العباس احمد بن هارون از انشهرهاست **تفلیس** نیز از شهرهای معروف آران است و بانی آن
انوشیروان بوده و در انشهر چشمه‌های آب بسیار است و در عجایب المخلوقات آمده که یکی از انچشمه‌ها را
خاصیتی است که اگر ده بیضه در ان گذارند نه بیضه پخته گردد و یکی معدوم شود و در تفلیس
حمامی بر بالای چشمه گرم ساخته اند که بغیر آتش افروختن هوایش در غایت گرمی است و
آن حمام با اهل اسلام اختصاص دارد و در ان بلد اهل اسلام و نصاری ساکن اند چنانکه
ازیکجانب آواز اذان بسمع میرسد و از طرف دیگر آهنگ ناقوس و سرحد دیار نصاری [illegible]
[illegible] شهریست نزه و خطه ایست دلکشا و بسیار فضلا تعریف آب و هوای گنجه نموده اند و الحق
قابل تعریف است و حضرت شیخ نظامی عمر گرامی در شهر گنجه گذرانیده در آن زمین مدفون
شده و از شعرای انجا مهستی شاعره بوده اگرچه مشهور نیشابور است اما اصح آنست که از گنجه [illegible]
و دیگری ابو العلا که استاد خسرو خاقانی بوده و هر دو باهم مناظرات و مشاجرات دیگر [illegible]
ابن خطبت **بیلقان** از ابنیه عباد بن فیروز است قلعه در غایت حصانت داشت [illegible]
در زمانی که هلاکو خان بران دست یافت مردمش را که اکثری فضلا و سادات بودند [illegible]
رسانید عمر آبادان نگشت در صور الاقالیم آمده که اراک ایلخانی بمدتی بیلقان را محاصره [illegible]
اما تسخیر صورت فتح چهره نمود چه جهت منجنیق سنگ یافت نمی شد نزدیک بود [illegible]
خاطر ترک محاصره نمایند در این باب با نصیر طوسی که ملازم شبانروزی وی بود [illegible]
نمود نصیر گفت تا درختانرا بصورت سنگ تراشیده درون آن را از زیبق [illegible]
بدرون قلعه بر منجنیق و عراده افکندند و باین حیله آنشهر را بگرفت و بر هیچ آفریده [illegible]
حیات نگذاشتند و نقش آبادی از لوح آنشهر تا کنون بداد و فساد حک [illegible]

یعنی [illegible]

ایشان مخالف بود قضارا یکی مریض شده بمرد بعد از چند روز تعفن کرده دیگری در
قید حیات بود و آن عذاب و جانی سکشید تا آنکه وی نیز بمرد و از قید محنت خلاص گشت
فاما بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر گرگان و دریای باب الابواب و بحر خزر
خوانند طول این دریا از مشرق تا مغرب دو صد و شصت و شش ۲۶۶ فرسنگ است و
عرض دو صد ۲۰۰ فرسنگ و این دریا را از آبسکون امتداد یافته بطرف دیلم و طبرستان
و باب الابواب منتهی شود و ارباب مسالک گویند که رکوب این دریا خطری عظیم دارد چه
امواجش پیوسته در تلاطم باشد و درین دریا مد و جزر وقوع نیابد و این بحر هفت جزیره
دارد که از آن جزایر نفط سیاه و سفید حاصل شود اران ولایت مختصری است
در برابر موغان واقع شده و از کروه سنگ بر سنگ تا کنار آب ارس ولایت
موغانست هوای این ولایت ناحیه بگرمی مایل است و در آن گیاهی است بر شکل اد[illegible]
که گیسو دارد حکما آن را داخل سمیات شمرده اند و حدود آن ملک تا ولایت ارمن و
شروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است و صاحب مسالک و ممالک شروان و [illegible]
را نیز داخل اران شمرده و در آن چند شهر است مثل تفلیس و سلیمان و شابران و گنجه و
بردع آباد دار الملکش بردع بوده و بردع از بناهای قدیم است و اسکندر رومی بعد
خرابی آن بار دیگر آن را تعمیر کرده و قباد بن فیروز نیز بتجدید عمارت آن پرداخته و نوبه
در زمان اسکندر ویران بوده هوای آن بغایت نیکو است چنانکه در سکندرنامه تعریف آن
هوای آن بسیار است و تا این وقت از آن گل خیر خاری و از آن گل جعفر خاری نمانده
سر و از آن شیشه گل فتاده و شد خورده باد آمده و آنگل از میان برده و [illegible]

سرابه یکی مخصوص برجال و دیگری منسوب بنسوان و جماعه از آنها جهت ساختن کار اموات
متعین اند و کارسازی ایشان چنان است که چون یکی از ایشان مرده را بسرابه که مخصوص
برجال باشد برد بکارد تیز اعضایش را از یکدیگر جدا گرداند و مغز از استخوانش بیرون آرد
و استخوانها در خریطه اندازند اگر میت توانگر باشد در خریطهٔ دیبا و یا فقیر بود در خریطهٔ
چرم و آن خریطه را در آن سرابه آویخته نام میت و اسم پدر و مادر او و تاریخ ولادت و سال
وفاتش را بر آنجا نقش کنند آنگاه گوشتهای مرده را از سرابه بیرون آورده بجای بلندی
برند که خارج آن قریه است و آنجا بیفگنند و کلاغی چند که بر آن پشته آشیانه دارند بیایند و
گوشتها را از هم بربایند و هیچ مرغی دیگر نگذارند که بر آن پشته بنشیند و برین قیاس
آن جماعت نسوان مرده را کارسازی نمایند و همچنان سرابه زنان علیحده است و پشته
مطرح گوشت ایشان غیر پشته ایست که گوشت مردان بر آن اندازند و نیز در عجایب
المخلوقات آورده که پادشاه باب الابواب در حضور سلام که واثق بن معتصم او را جهت
استکشاف احوال سد ذوالقرنین فرستاده بود بشکار رفت و ماهی بزرگی صید
و در درون آن ماهی کنیزکی صاحب جمال یافتند با پیراهن با شلوار هم از پوست آن
تا زانوی او و آن کنیزک دست بر روی میزد و موی میکند و نوحه میکرد و بعد از
بمرد و قزوینی می گوید که صاحب تاریخ مغرب تصدیق این روایت کرده و در جامع
و تاریخ دیالمه آورده و ابن جوزی هم نوشته که در شهور سنه ۳۵۲ سیصد و پنجاه
شخص که پشت آنها با هم چسپیده بود و دیگر اعضا و جوارح علیحده و در سن
بودند از ارمن نزد ناصر الدوله دیلمی آوردند و در اکل و شرب و خواب و بیدا

جهة اختصار باین چند شهر که عظیم اند و مشهور اختصار مینماید باکو از شهرهای مشهور شروان است
و بر کنار دریای خزر واقع شده در اطرافش قریب ده فرسنگ اتصال خاک بهم نرسد و گیاه
و درخت در آن زمین نروید و چون آن زمین شخ است اسنک ذرع که حفر کنند بخاک رسد و در بعضی
از آن خاصیتی است که سنگش را بجای هیزم بکار برند و از مضافاتش یکی علیانست که
قریب پانصد چاه دارد و در آنجا چشمه عظیم نفت و خاک آنجا آنقدر گرمی دارد که مردم در صحرا
چون جانوری صید کنند در ظرفی نهاده در زیر خاک دفن نمایند بعد از ساعتی اگر برآرند
پخته شده باشد ارمش از ابنیه نوشیروانست هوایش نهایت گرمی دارد و قلعه گلستان
که بر شرفات باره اش اندیشه را قوت پرواز نیست از توابع آنجاست شماخی با وجود
مختصری نهایت معموری دارد چنانکه قریب بیست هزار خروار ابریشم هر سال در آنجا بیع
و شرا میشود و از میوه انار و سیب و به دانه در آنجا خوب میشود و قلعه ابنا ابنیه قباد بن فیروز
ساسانی است آب و هوای نیک و از مضافاتش دره ایست در کمال خضرت و سبزی
دارد و در غایت حرارت که بخار آن مانند شعله آتش گدازنده و سوزنده است چون
قدمی چند جریان می پذیرد و در منافذ سنگها فرو میرود بمقدار یک تیر پرتاب ظاهر میشود از
بزرگان شروان سلطان الشعراء حسان العجم افضل الدین بدیل خاقانی و افصح المتکلمین
فلکی و عز الدین و غیره حکایت در عجایب البلدان مسطور است که در حد دو باب
الابواب تلی است و فیه ستونان القمری بلند قامت و سرخ چهره و سبز چشمی باشند
و بغیر از دهقانیت صنعتی ندانند و هیچ پادشاه سلاطین باجی و خراجی نمیدهند و تابع
و مطیع کسی نمی باشند و هر خانه از آن قوم دو خانه بزرگ باشد و در بعضی

ترتیب داده و بلیناس حکیم در انجا حمامی ساخته بود که بمجرد افروختن یک چراغ گرم میشد و برقی
موضعیست در بلاد روم و در انجا غاریست و در انجا عدهٔ از شهدای صحابه و تابعین اند که
مراجعت شمشیر و نیزها دارند و پنج نفر از انجمله پنج دست بر دیوار زده قایم استاده اند و باقی
خفته جراحتهای آنها در جامه های ایشان اثر نکرده و بدن شان اصلا متغیر نشده است

شروان در زمان سابقه نام شهری بوده امروز چند شهر بآن ملحق شده نام
ولایتی است از کنار آب کر تا ولایت باب الابواب ولایت شروانست و باب الابواب را که
نوشیروان بنا کرده باعث انکه مردم خزر همیشه بحد موصل و همدان آمدندی و غارت
کردندی چون نوبت حکومت به نوشیروان رسید کس بملک خزر فرستاده دختر وی
برنی بخواست و صلح بدان نسق افتاد که یکدیگر را ببینند و نوشیروان جماعتی از لشکریان با
داشت تا مردم خزر را غارت کردند خاقان گله نموده پیغام فرستاد و نوشیروان از آن
استبعاد کرده گفت مرا ازین قضیه خبری نیست بلکه مفسدان میخواهند که بنا بجانبین
خصومت در است سازند هر آینه بصواب اقرب می نماید که دیواری حصین و
متین در سرحد سازیم تا ولایت ما و شما فرق شود و ایمن از حوادث یکدیگر باشیم پس
خاقان رضا داد و نوشیروان باب الابواب را از سنگ رخام در غایت استحکام عالی
کرده و دروازه آهنین بر آن ترتیب داده جمعی را بران بگماشت تا به که دولت قایم باشند
و در بعضی نسخ آمده که اصل شهر شروان کما از ابنیهٔ نوشیروانست و از آن باب الابواب وقعت
از اقالیم ششم است و باقی توابع او را داخل اقلیم پنجم گرفته اند چون امر دراز انچه از شروان
شهرت دارد باکو و شماخی دار سس و فره اند مرآینه شروان از اقلیم پنجم نوشته میشود

رك انجا به زنان باشند لغایت دلاور و جنگی اگر کسی در انجا رسد آن زنان شبانه پنهانی
با او صحبت دارند و پیش از صبح برآیند اگر فرزندی آرند او را بکشند اگر دختر را نگهدارند
مجلماسه شهری مشهور است و هفت دروازه دارد و از هر دروازه که بیرون روند
میدان و اشجار و باغات باشد و در میان بلاد عرب و بلاد سودان واقعست چنین گویند که
اهل شهر سگان را فربه کرده تناول فرمایند **تونس** شهریست بر ساحل دریای مغرب
و سور دوی هزار ارش است و از انجا اندلس شش فرسنگ است در دست اولاد ستم ال ا
کلاه را امیرالمومنین خوانند **قلعه البجاریه** قلعه ایست در حد مغرب سر آب ساخته اسکندر
رومی با لشکر خود انجا رسیده چندانکه نزدیکتر میرفتند قلعه دورتر میرفت و آواز سگان
مسموع میشد بهمین دستور چندین ماه رفتند تا شخصی بر اسپی سوار آمده گفت ای
سکندر ترا چه مقصود است گفت انکه بخدا تعالی ایمان آرید و اگر نه با شما حرب کنم آن سوار رفت
و پیش ملک خود بیان کرد وی کس فرستاد به دین حنیفی ایمان آورد سکندر باز گردید
و نیز گویند که موسی بن نصر شنید که شهریست که در میان آب میرود و غرق نمیگردد
رفت تا انرا ببیند چون بدریای اعظم رسید شهری دید و بر در شهر الوانی و قنطره و برا
صنمی همی بدرو ... بکلانی و سری هرکه نزدیک رسید دیرا تیر زدی و هلاک کردی
و بر در شهر نوشته که هر که به قصد کند هلاک گردد **فارس مغرب** شهری
بزرگ است از بلاد بربر نزدیک مغرب سیزده دروازه دارد و در جانب غربی آن
شهر انهار بسیار است و در هر جا دهها و قصبهای لطیف بسیار است و در مسجد جامع آن
بالهای و ... مناره است و در درون شهر چند چشمه است و بعضی ...

وہ آلت جرا که غرض از منطق تحصیل مجهولات است و آن منحصر است از تصور و تصدیق پس غرض
منطقی باید که منحصر باشد در موصل تصوری یا تصدیقی و نظر در موصل تصوری یا باعتبار نفس
آن موصل خواهد بود یا باعتبار مقدمات قسم ثانی را باب ایساغوجی یعنی کلیات خمسه خوانند و قسم
اول را قاطیقوریس یعنی باب معرف قول شارح و همچنین بحث از موصل تصدیقی یا باعتبار
مقدمات آن خواهد بود و آنرا باب باریمیناس یعنی باب قضایا گویند یا باعتبار نفس
موصل تصدیقی و آن نیز باعتبار صورت موصل تصدیقی خواهد بود و آنرا انولوطیقیا
یعنی قیاس گویند یا باعتبار ماده و آن منحصر است در صناعات خمسه که عبارتست از برهان
و جدل و مغالطه و خطابیات و شعریات و بعضی باعتبار مباحث الفاظ باب تسعه مذکور
ابواب علم منطق را ده اعتبار نموده اند یابسه جزیره ایست در بحر شام و بآنجزیره شهر
و قریه های بسیار اند و آنجا مار و کژدم و سباع نمی باشد اگر در آیند چون هوای آنجا
بمشام آنها رسد فی الحال بمیرند شعشعه از بلاد مغرب است بر کنار دریا گویند حضرت موسی
و یوشع بن نون ماهی بریان همراه داشتند نصف آنرا خورده بودند و نصف باقی مانده زنده
شده در دریا در آمد و الحال آن ماهی باقیست که همه در جثه چون نصف ماهی اند و ملقو
آنها از یکدیگر متنفر است صقلیه جزیره ایست در مغرب معادن نقره و طلا و نحاس و ارزیر و
آهن و شب یمانی و زاج و نوشادر و سیماب در آنجا است و در آنجزیره حیوانات گزنده
و درنده نباشند و در صحرای آنجا زعفران بسیار است و در آنجا کوهیست که جبل النار
گویند شبها در آن کوه آتش بسیار مشاهده میشود و در روز دخان مرئی میگردد با وصف این
[illegible] انگور و انار و برف گاهی خالی نباشد شهر [illegible] در جزیره بحر مغرب شهریست [illegible]

اجرام علویه و اجسام سفلیه از جهة حرکت از روی اندازه و ترتیب و جهة و صفت و تمامه آنچه که بحث کرده
میشود از روی دوری چهارم علم موسیقی که بحث میکنند از احوال نغمات از جهة اتفاق و اختلاف
و تالیف لحن ها از آن و هر یکی ازین اقسام اربعه اصول ریاضی فروع چند هست مثلا علم جبر
و مقابله و علم جمع و تفریق اهل هند از فروع علم عدد است و علم مساحت و شاوری و علم جر
ثقیل و علم مناظره و مرایا و علم نقل میاه و علم موازین و علم اکر متحرکه از فروع علم هندسه است
و استخراج تقادیم و استنباط زیج از رصدها و امثال آن از جمله فروع علم هیأت است و علم ساختن
آلات سازها مثل ارغنون و قانون و ستاره و رباب و سهرنگی و مانند آن از جمله فروعات
علم موسیقی است اما اصول علم الهی پنج است اول نظر در امور عامه مثل هویت و وحدت
و کثرت و قوت و فعل و علت و معلول و امثال آن دوم بحث از اصول و مبادی خواه از
علم طبیعی باشد خواه از ریاضی و منطق سیم نظر در اثبات ذات باری تعالی جل شانه که
واجب الوجود است و اثبات تفرد و وحدانیت وی و بیان اتصاف او بجمیع صفات
کمال و تنزه او از جمله سمات نقص و زوال چهارم نظر در اثبات جواهر روحانیه که مبادی عالم
الهی اند و اقرب بموجودات اند با و نظر در اختلاف مراتب و طبقات ایشان پنجم دانستن
کیفیت تسخیر و انقیاد اجسام علوی و اجسام سفلی آن جواهر روحانیه را و کیفیت ارتباط سفلیات با
علویات و کثرت با وحدت از فروع علم الهی است و دانستن کیفیت وحی و [illegible]
حقیقت معجزات انبیا و کرامات اولیا و همچنین معرفت معاد از جمله فروعات علم الهی است
تفصیل هر یکی در کتب مبسوطه حکمت مبین و مبرهن است اما اقسام علوم منطق
که نزد بعضی از اقسام علوم حکمت نیست بلکه آلت علوم است و نزد جماعه از اهل علوم [illegible]

وکیفیت توالد آن و قسم ششم باب نباتات است که بحث کرده میشود دران از احوال اجسام
نامیه من حیث النمو و قسم هفتم باب حیوانست که غرض ازین معرفت احوال اجسام است من
حیث الحرکة والحس و قسم هشتم را باب النفس الحس والمحسوس خوانند درین قسم بحث کرده
میشود از احوال نفس ناطقه انسانی و قوای دراکه محرکه آن اما فروع طبیعی هفت است
اول علم طب که بحث میکنند از احوال بدن انسان از جهة صحت و مرض و غایت ثمره آن
حفظ صحت حاصله و رد یا اعاده زایله است دوم علم نجوم که ثمره آن استدلال است از اشکال
و اوضاع و حرکات کواکب بر حوادث عالم سفلی و بر وجه ظن و تخمین سیوم علم فراست
مقصود ازان استدلال است از خلق بر خلق چهارم علم تعبیر رویا و غرض ازین فن استدلال
بطریق تخمین از تخیلات نفس و مشاهده آن صور برزخیه را در حال تعطیل حواس ظاهر
بر حوادث کونیه پنجم علم طلسمات است و مقصود ازان تحصیل افعال غریبه است بواسطه امتزاج
قوای اجرام علوی با اجرام سفلی ششم علم نیرنجات است و ثمره آن نیز ظهور افعال عجیبه
بسبب امتزاج قوای سفلیات با همدیگر هفتم علم کیمیا است و غرض ازان ایجاد طلا و نقره
باین کیفیت که از بعضی اجساد معدنی خواص آنها را سلب نمایند و ترکیب و امتزاج آنها با
یکدیگر طلا و نقره حاصل میشود اما اصول حکمت ریاضی چهار است اول علم عدد که
باحث است از احوال انواع عدد مثل زوج و فرد و تام و ناقص و زاید و استخراج نموده میشود
مجهولات عددیه از معلومات آن دوم علم هندسه است و درین علم بحث کرده میشود
از احوال خطوط و سطوح و اشکال و نسبت کلیه مقادیر را با یکدیگر مییابند و بر اصول این
دو علم مشتمل است کتاب اقلیدس صوری سیوم علم هیأت است که بحث میکنند از احوال بسایط

وجود خارجی محتاج بمادهٔ معینه اند اما در تعقل احتیاج بمادهٔ معینه ندارند مانند خطها و سطح
ها و دایره ها و این علم را ریاضی بانجهت گویند که ابتدا در تحصیل آن ریاضت بیشتر حاصل
میشود و قسم سیم علم طبیعی که آن را علم ادنی نیز گویند و آن علمیست باحث از احوال
اموریکه در هر دو وجود خود محتاج اند بماده مثل علم باحوال اعیان و حیوان و نبات و جز
ازین اقسام ثلثه منقسم میشود باصول و فروع اما **اصول علم طبعی** هشت است قسم
اول را سمع الکیان گویند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال امور عامه که شامل جمیع
طبایع است مثل ماده و صورت و حرکت طبعی و امثال آن و قسم دوم را باب السماء و العالم
خوانند و درین قسم بحث کرده میشود از احوال آسمان و زمین آنچه درمیانهاست و احوال عناصر
اربعه و طبایع ایشان و قسم سیم را باب الکون و الفساد گویند و درین قسم بحث کرده میشود
از احوال بسایط اجسام جهت کون و فساد و تولد و توالد و امثال آن و قسم چهارم را آثار علوی
گویند و درین علم بحث میکنند از احوال عناصر اربعه قبل از امتزاج ایشان با یکدیگر و آنچه
آنها را عارض میشود در حرکات از تخلخل و تکاثف باعتبار تاثیر علویات در ایشان
و تحقیق احوال مرکبات غیرتامه مثل شهاب و نیازک و رعد و برق و قوس قزح
و هاله و امثال آن باید دانست که نزد حکما مرکب است بر دو قسم تام و غیر تام و تام آنست
که لفظ صورت نوعیه خود کند در زمان متعدد مثل معادن و نبات و حیوان و غیر تام
آنکه در زمان متعدد فقط صورت نوعیه خود نمیکند مانند کائنات جو که شیر و عسل و
آن نیز داخل مرکب غیر تام است فلا محالة حصر المرکبات التامة فی الموالید الثلثة فیه
از اصول طبعی باب معادن است و درین قسم بحث کرده میشود از احوال مرکبات

بوجود او بقدرت و اختیار ما نیست و غایت این ثمره تحصیل اعتقادات حقه است و باید
دانست که اقسام حکمت اولی باین دو قسم بنابر آن است که نفس انسانی از میانه سایر نفوس
مختص است بقوت نطقی و این قوت را باینجهه که متوجه است بدانستن حقایق موجودات
و احاطت معقولات عقل نظری خوانند و از انجهه که متوجه باشد بتصرف در موضوعات
و تمیز میان مصالح و مفاسد و استنباط صناعات جهه انتظام امور معاش عقل عملی
گویند پس باعتبار تقسیم قوت نطق باین دو شعبه علم حکمت را نیز دو قسم کرده اند و هر
یکی ازین دو قسم حکمت منقسم میشود بسه قسم اما اقسام ثلثه حکمت عملی که یکی تهذیب
اخلاق است که علم فرهنگ و طب روحانی باشد دوم تدبیر منزل است که آنرا علم کدخدائی
نیز خوانند سیم سیاست مدنی است که آنرا علم مملکت داری نیز گویند و بعضی این قسم اخر را
نیز بر دو قسم کرده اند یکی آنکه مربوط و منوط بود به نبوت و شریعت که آنرا علم نوامیس
خوانند و دیگری متعلق است بآرای ملوک که آنرا سیاست مدنی گویند اما اقسام ثلثه حکمت
نظری یکی الهی است که آنرا علم اعلی و مابعد الطبیعة نیز و علم کلی و فلسفه اولی نیز گویند
و آن علمی است که بحث کرده میشود در ان از اموری که در هر دو وجود خارجی و وجود ذهنی
محتاج بماده نباشد مثل ذات باریتعالی و مجردات و بعضی این قسم را نیز بدو قسم ساخته اند
چه اگر ان امور با وجود استغنای ذاتی از ماده در هر دو وجود مقارن ماده شوند آنرا علم
کلی و مابعد الطبیعة و ماقبل الطبیعة و فلسفه اولی گویند مثل علم وحدت و کثرت و مانند
آن و اگر از مقارنت ماده منزه باشد مثل ذات باریتعالی و صفات کمالیه آنرا الهی و علم اعلی
و علم اعلی خوانند دوم قسم ریاضی و آن علمیست که دران بحث کرده میشود از اموری که

و هر شب هزار قندیل زرین بر سر قبر او روشن میکردند و دوازده هزار شاگرد داشت و اکثر ملوک یونان
از نسل او بودند و اکثر حکمای یونان مثل اقلیدس و افلاطون و ارسطو از اولاد او بیند و بقراط
در بطن شانزدهم از اولاد اوست تبیینه نافعه بر ارباب بصایر و اصحاب نظایر مخفی نماند و مستور
نماناد که چون پاره از احوال جزایر یونان بقلم آمد و بتقریب نام فحول حکما نیز بر زبان خامه گذشت
اگر نکته چند در بیان اقسام حکمت اصولاً و فروعاً ایراد کرده شود دور از حکمت نتواند بود
بدانکه حکمت عبارت از دانستن حقایق موجودات است چنانکه هست بقدر طاقت
بشری و اسمای او مختلف میشود بحسب اختلاف حرفی تعلم آنچه اگر معرفت حقایق موجودات
حاصل شود بی تعلم بشر و صاحب معرفت مامور باشد از حضرت الهی باصلاح بنی نوع انسانی
بتمهید شریعتی که مستلزم نظام بنی نوع باشد و این معرفت را نبوت و صاحب آنرا نبی و پیغمبر
خوانند و اگر بتلمذ و استفاده از بنی نوع خود باشد و آنرا حکمت و صاحب آنرا حکیم خوانند
و این حکمت در اصطلاح حکیمان عبارت است از دانستن اشیا چنانکه هست و قیام نمودن
بکارها چنانکه باید و شاید بقدر استطاعت بشری تا نفس انسانی بکمالی که مقصد اوست
واصل گردد و بقسمت اولی منقسم میشود بدو قسم عملی و علمی که آنرا نظری نیز گویند قسم
اول یعنی عملی عبارتست از ممارست حرکات و مزاولت صناعات جهت بیرون آوردن آنچه
در قوت باشد بحد فعل و بعبارتی دیگر حکمت عملی آنست که باعث بود از احوال امور
که وجود آن بقدرت و اختیار ماست و غایت ثمره این حکمت اکتساب خیر و اجتناب از شر است
و حکمت نظری عبارتست از تصور حقایق موجودات و تصدیق باحکام و لواحق بر وجهی
که مطابق نفس الامر باشد بقدر طاقت بشری یا علمی است که بحث میکند از امور یکه

باز آوازهای مهیب چنانکه هاتف لشکر رسیده وان و لوله تا سه روز کشید دیگر بر چند موسی
ترغیب نمود و مبالغه میکرد کسی را جرأت نمیشد آخر الحکم آن تبلیغ را مضاعف ساخت گشته
دیگر قدم تهور در میان وادی تحیر نهاد مقرر کرد که ریسمانی بر کمرش بستند که اگر خواهد که خود را
در آنجا اندازد موکلان ریسمان را بکشند و بر آورند القصه شخصی بر آنجا بر آمد بست
که خود را در آنجا انداز دو موکلان ریسمان را بقوت تمام کشیدند قامت آن شخص دو پاره گشت
و بموجب النصف لی و النصف لک نامش از صفحه حیات حک شد آخر الامر موسی از استعمال
آن نومید شده و باز گشت در حین مراجعت لوح های بسیار هر یک بارتفاع بیست ارش
تخمیناً از سنگ سفید ملاحظه نمود که در آنجا نصب کرده بودند و بر آنها اسامی انبیا
و سلاطین رقم کرده و از انجمله لوحی بود از نحاس بر آن نوشته که زنهار از اینجا نگذری که
بیم هلاک است چون موسی بر آن نوشته مطلع گشت و از عجب آمده دو سوار که اسپان
جلد رهوار داشتند بدان طرف فرستاد چون از آنجا در گذشتند قدری راه رفتند
ناگاه جانوران بر هیأت مردان از میان آن درختان ظاهر شدند آن سواران را با اسپان
ایشان پاره پاره کردند و آنجا را وادی النمل خوانند جزایر ثلاثه از جزایر یونان که عبارت
از جزیره رودس و قبرس و قوکنا کن که مولد بقراط بود و بزعم احمد بن نصرالله صاحب
خلاصة العجوبة از اقلیم چهارم اند و بگمان مورخین از اقلیم پنجم اولاد والد الحکما اسقلیبوس
حکیم که از شاگردان هرمس الهرامسه یعنی حضرت ادریس بوده بموجب وصیت
او در جزایر ثلاثه بودند و چون اسقلیبوس وفات یافت بعد از مرگ او یونانیان
جهت شفای امراض مهلک که اطبا از آن عاجز می آمدند توسل بقبر وی می نمودند

خواسته بموسی بن نصیر که از طرف او حاکم مغرب بود حکم فرستاد که بآن موضع رود و آنچه از غرایب
آثار بوی ظاهر گردد اعلام نماید موسی بن نصیر با چندی پیر صاحب تجربه تا مدت چهل روز در قطع
آن بیابان بی پایان نمود بمقصد معهود رسید یعنی شهری دید در غایت نزهت و
نهایت لطافت موسی در حوالی آن بنای عالی هر چند احتیاط نمود دری یا دریچه که توان
درون رفت نبود یکی از امرای خود را با هزار سوار بحوالی آن فرستاد که شاید کسی پیدا شود
که از وی استفسار حقیقت توان کرد و آن جماعه هر چند شرایط تفحص بجای آوردند که کسی را
نشان نیافتند آخر الامر رای امرا بر آن قرار گرفت که نقب زنند تا بخانه در آیند چون آن حجر را
باب ساییدند دیدند که آن بنا از مس و ارزیز ریخته تا آب ساییدند معلوم نیست که
کجا است از آن نیز مایوس شده بخاطر آوردند که در پهلوی یکی از آن بنا دیواری که محاذ
آن باشد بر آورند پس دیواری بارتفاع سیصد گز از چونه و سنگ ساختند دیگر امکان
نقل آلات نبود و وضع دو ده گز دیگر می بایست که مساوی آن شود پس معماران بر بالای
آن گوشکی بارتفاع یکصد و هشتاد گز از چوب ساختند و سی گز نردبانی بران تعبیه کردند
پس موسی منادی داد که هر که بدانجا رفته از حقیقت حال اعلام نماید هزار مثقال طلا
جایزه بگیرد و غلامی گرسنه را طمع بر آن داشت که بالا رود چون بسر نردبان رسید قهقهه زد و
بخندید و خود را بدانجا انداخت بیکبار از درون آن حصار جوش و خروش و غوغای
عظیم برخاست تا سه روز آن احوال بود روز چهارم اقوام آن شخص بحوالی انحصار
رفتند هر چند آواز دادند اصلاً جواب نشنیدند موسی آن ندا را بار دیگر تکرار کرد و غلامی گر
دیگر را داعیه آن سفر شد او نیز بدستور شخص اول خود را بدرون آنجا انداخت

چون مورخین عرب ازین معنی آگاهی نداشتند و باخذ اصلی لفظ اندلس او زنیا فلند در وقایع
خود چنین نوشتند که یکی از فرزندان یافث بن نوح اندلس نام داشته یکی از جزایر مستقل از صحرای
بطریق میراث یافته در انجا و بوم طرح سکونت انداخته و آنرا باسم خود موسوم ساخت در کتاب
تقویم البلدان موافق این قسم پذیرفته در اندبار کنیسه ایست در پیش آن درخت زیتون و چشمه
که یکبار آب از آنچشمه بیرون آید و درخت را سقی کند و هم در آن روز آن درخت بارور شده بمقدار
زیتون حاصل شود که یکسال اهل کنیسه را وجه معاش باشد و آب آنچشمه را مردم جهت تداوی
در ظروف نگاه دارند شتره شهریست در اندلس بر ساحل بحر در آن بلده سیب ها
حاصل شود که دور آنها سه شبر باشد و شتره را در پانصد و چهل هجری فرنگیان متصرف
شدند طرسوس شهریست نیز از اندلس بر ساحل دریای شام مهدی عباسی آنرا در یکصد و شصت و
هشت بنا نهاده درون آنشهر بسیار بنا باشد و در بیرون آن بسیار عمارت در حوالی آنشهر
که در آن همیشه آتش ظاهر نیست و چوب و هر چیز را که در آن غار اندازند بسوزد قسطون
شهر قدیم است باندلس و در کوه آن غاریست که از سقف آن آب میچکد و در جائی تنگ
جمع میشود اگرچه جمعی کثیر از آن آب بردارند اصلا کم نشود و هم در آن غار میتی است که هیچ
تغیر در وی پیدا نشده مدینة النحاس شهریست در بیابان اندلس بقرب بحر ظلمات که دیوار
او را حضرت سلیمان ساخته بطریق طلسم از مس ترتیب داده و دور آنشهر چهل فرسنگ
وارتفاع قلعه پانصد ذرع بعضی را اعتقاد آنست که آنشهر را ذو القرنین اکبر ساخته
و برخی از مفسران برآنند که مراد از آیه و اسلنا له عین القطر چشمه ایست که از آنچشمه روی
بیرون می آید و انحصار را باتمام از آن ساخته اند و عبدالملک بن مروان استفسار احوال

از زمان عیسی علیه السلام نهصد و پنجاه و چار سال پادشاه روم بود تا آنکه اغطسطس قیصر که
اول قیاصره روم بود بر مملکت یونان استیلا یافت و بلاد ایشان آنرا بلاد روم منضم ساخته
حکم گردد مملکت را روم گویند چنانکه اهل فارس وقتیکه بر کلدانیان استیلا یافتند مملکت بابل را
با فارس منضم ساخته بر همه فارس اطلاق میکردند چنانکه بحال اکثر بلاد عرب را که در تصرف
رومیان است باعتبار حکومت ایشان بلاد روم میگویند بعد از آن مدینه و منیه عظمی را
بلاد روم و یونان می بود تا زمان قسطنطینوس قیصر که بر ساحل دریای یونان شهر قسطنطنیه که
باستنبول شهرت دارد بنا کرد آنرا دار السلطنت روم گردانید و نیز رومیان قبل از آن صلیبیه
بودند چون قسطنطوس دین نصاری اختیار کرد جمیع رومیان بدین خود آوردند و پنجاه و شش
سال حکومت کرد در عجایب البلدان مسطور است که هر کس هر چیز در یونان حفظ کند هرگز
از خاطرش فراموش نشود اگر چیزی از خاطرش رفته باشد چون آنجا رسد بیادش آید اندلس
مملکت عظیم چنانکه گذشت مشتمل بر عجایب و غرایب بلکه او لکه از مضافات ملک اسپانیول
و السلطنی است از سلطنت های مستقله فرنگ و جمهور مورخین عرب تمامی ملک اسپانیول را
اندلس نام گذاشته اند سببش آنکه چون در سنه ۸۶ هشتاد و شش هجری در عهد تسلط عبد الملک
بن مروان آن ملک مسخر اهل اسلام شد اول ملکی که بدست آمد ملک اندلس بود و بمرور
دهور سایر مملکت اسپانیول میان مسلمانان باین نام شهرت یافت چنانکه تواریخ بان ناطق اند
و از کتب تواریخ انگریزی میگردد که ماخذ لفظ اندلس اندلوس است و آن بزبان اسپانیول
نام طایفه ایست که مولد و موطن آنها قریب بحدود روس بود و در سنه ۴۰۹ چهار صد و نه مسیحی
قبل از شروع سنه ۲۱۳ قدس هجری بدو صد و سیزده آنها بر ممالک اسپانیول استیلا یافتند لیکن

و بعد از آن یونانیان را در این جزیره جای نخواهد داد چون ملک فرنگ واقف شد اسپانی
گشته تا بعد از مدتی در ایام حکومت ولید بن عبد الملک طارق مولی عبد الرحمن بن موسی بن نصیر که
از قبل ولید حاکم دیار مغرب بود جزیره اندلس فتح در طریق به العقل سنه [illegible] و بر آن ولایت مستولی گشت
بدانکه فاضل شهرزوری در تاریخ الحکما آورده که گمان بعضی آنست که جمیع حکمای قدیم یونانی اند
و بعضی همه را رومی اعتقاد کرده اند اما احمد بن نصر الله [illegible] صاحب [illegible] که در تذکرة الحکما است
به ثبوت رسانیده که اکثر و معتبر ایشان یونانی اند و بعضی رومی و از [illegible] قرب بلاد ایشان بعضی
را التباس شده صاحب حیوة الانبیا آورده که یونان جزیره حکما است و یونانی با جمله منسوب
و ابو معشر بلخی در کتاب الوف آورده که در قدیم در مغرب زمین شهری بود که آنرا افسس گفتندی
و اهل شهر بعضی آنرا اغریقی خواندندی بعد از مدتی آنرا یونانیان نام کردند و اهل آن را یونانیان
آخر بکثرت استعمال در تصرف السنه کلمه یا که متوسط میان الف و نون بود ساقط شده و لفظ
یونانی باقی مانده و نیز در تاریخ الحکما مسطور است که عامه اهل یونان صابیه اند و بعضی
بت پرست و لغت یونانی که او را افریقیه گویند اوسع لغات بنی آدم است و زبان روم
که او را لطینیه گویند مخالف لغت یونان است همچنانکه بلاد ایشان از بلاد یونان ممتاز است
چه حدود بلاد یونان آنست که سابقه قلمی شد اما بلاد روم آنست که از جانب جنوب ایشان
دریائی است که منجر از مغرب تا بشام کشیده که الحال آن دریا را بحر روم گویند و حد شمال
ایشان بلاد روس و سقلاب است و پاره از بحر مغرب که مشهور با وقیانوس است نیز در جانب
شمال ایشان واقعست و حد مشرق ایشان تخوم بلاد یونان است و حد مغربی اقصای
بلاد اندلس است تا بحر محیط او قیانوس و دار الملک ایشان رومیه عظمی بود که بانی آن قبل

مناسب طلسمی ساختند و درادر تابوتی از رخام وضع کرده آن تابوت در بیت الملک مدینه
طلیطله که دار الملک ایشان بود نهادند و در انخانه مقفل ساخته گفتند با این طلسم در اینخانه
مقفل خواهد بود هیچکس را اراده گرفتن این دیار نخواهد شد بنابراین ملوک یونان در حفظ
آن طلسم داد مبالغه می دادند و هر پادشاهی که در دار الملک طیطله بودی بر در آن قفل
دیگر زدی تا آنکه بیست و شش نفر بحکومت رسیدند هر یکی قفلی بنام خود بر در آنخانه
استوار زد و بیست و هفتم آنها ملک زریق بود که در زمان تسلط بنی امیه حکومت آنجا
باو متعلق بود چون حکمت الهی اقتضای آن کرد که عرب بر تمام عالم استیلا یابند
ذریق را استفسار آنخانه مقفل بخاطر رسید حکما و فضلا مانع آمده گفتند ایها الملک تو نیز
قفلی مجدد بدستور آبا بر در آنخانه زن که مبادا حادثه رو نهد که تلافی ممکن نه بندد اگر مها
ملک تخمینی کنند که در آنخانه زر و مال و جواهر باشد ما در میان خود برابر آن توجیه نموده
بخزانه واصل سازیم القصه هر چند آنها ازین باب سعی و اهتمام ورزیدند بمقتضای
الانسان حریص علی ما منع ملک ذریق بیشتر جد و رزید و چون او پادشاه جبار و
قهار بود هیچکس را یارای منع صریح او نبود القصه آنخانه را کشودند دیدند خوانی بزرگ
مکلل از طلا بجواهر نهاده و بر آن نوشته که از سلیمان بن داود است و تابوتی مکلل
در گوشه آن نهاده و چون تابوت را کشادند غیر از صورت سواری چند بطرز عربیان
که اسپان عربی سوار و کمانها بر دوش و شمشیرها حمایل چیزی دیگر نیافتند چون نیک
ملاحظه نمودند طوماری نوشته از گوشه آن تابوت ظاهر شد مضمون آنکه هر گاه در این
خانه را قفل بگشایند جماعتی بصورت این سواران بجزیره اندلس را از یونانیان بستانند.

بتحصیل علوم و تکمیل نفوس بود و بنابران از جنگ و جدل که لازمه طبیعت سباعیت است بسیار
متنفر بودند از میانه فرس بیرون رفته بتوطن آن جزیره که از معموره برکنار بود مایل
شدند و بعد از مدتی آن جزیره را آنچنان معمور و آبادان ساختند که موجب شماتت
جمیع مرزها گشت انها بعضی از فضلا که جزیره اندلس مشاهده کرده بودند از لطافت آب
و هوا و کثرت اشجار آنجا تعجب نموده گفته‌اند ظاهر آن ظاهری که معموره ارض بان تشبیه
کرده بودند اندلس بوده که مثل جبال بود در روم است القصه یونانیان در انجزیره
عمارات عظیمه بنیاد کرده جمیع بناها در دار الملک ایشان اطیطلیه گفتندی که در
وسط آن جزیره واقعست این شهر بالای کوهی است بلند و هوا لطیف دارد و در نزدیکی
شهر سنگیست طلسم هرگاه محتاج باران باشند آن سنگ را قایم سازند باران آید
چون کفایت شد آن سنگ را بیندازند باران بایستد القصه چون آوازه لطافت
و نزاهت اندیار شایع گشت و مردم از اطراف و جوانب بآنجاها آمدند یونانیان از
اختلاط مردم ترسیدند که مبادا آنجمعی را هوس گرفتن این دیار پیدا شود و از دفع
آنها عاجز باشند اکثر ترس ایشان از دو طایفه بود یکی عرب دوم اهل بربر که میان بربر
و ایشان فاصله همین دریا است پس چون اهل بربر جماعتی حیوان طبیعت و طالب
جنگ و فتنه بودند و یونانیان از آشنائی اختلاط ایشان بسیار انکار و استنکاف
مینمودند لهذا اهالی یونان از ایشان بربریان عداوت عظیم میداشتند از ینجهه ملوک یونان
یونان حکمای خود را جمع کرده التماس نمودند که طلسمی ساخته شود که هیچ دشمن اراده
گرفتن این جزیره پیدا نشود و اگر قصد کند نتواند گرفت پس حکما اتفاق نموده دامنها

بلاد ارمینیه و باب الابواب و خلیجی که معروف است میانه بحر روم و بحر نیطس شمال که مدور
بلاد یونان بدو قسم شده قسم اعظم بجانب مشرق بلاد ارمینیه و باب الابواب و خلیجی که متصل
به بلاد یونانست و قسم اصغر بجانب ایشان در باب اصل و نسب یونانیان اختلاف بسیار است
جماعتی را اعتقاد آنکه یونان پسر اسحق ابن ابراهیم است علیهما السلام و گروهی را اعتقاد آنکه
یونان پسر ارس بن ثادان بن یافث است و اکثر بر آنند که یونان برادر قحطانست از
فرزندان عابر بن شالخ و تولد ایشان در بلاد یمن بود چون نسل ایشان بسیار شد در میان
هر دو برادر نزاع رسید یونان با فرزندان و حشم از یمن بیرون آمده بجانب بلاد مغرب
رفت و متوطن شد بعد از مدتی زبان افرنجی و رومی که متعلق آن ولایت بود یاد گرفتند
و زبان اصلی خود فراموش کردند و در مدینه افریقیه که در آن زمان بمدینة الحکما اشتهار
داشت و در لطافت آب و هوا از سایر بلاد مغرب امتیاز تمام بود متوطن گشتند و در
وفیات الاعیان چنین آورده که یونانیان جماعتی بودند مشهور بحکمت قبل از بلاد سکندر
ذو القرنین مسکن آنها بلاد مشرق بود چون سکندر بر بلاد فرس استیلا یافت یونانیان
از بلاد خود بجزیرهٔ اندلس انتقال نمودند اول آنجزیره را اندلس بن یافث بن نوح
علیه السلام آبادان ساخته بود بعد از طوفان نوح تا زمان اسکندر هیچکس میل بعمارت
آنجزیره نمیکرد و باستماع آنکه بعد از طوفان نوح روی زمین معمور شده بود مردمان آنرا
تشبیه بمرغی نموده بودند که سرش مشرق و دمش مغرب و هر دو بال او جنوب
و شمال یا بین جنوب و شمال شکمش باشد و چون مغرب اخس اعضای آنمرغ بوده
هیچکس یا بین آنکه در آن دیار میل نمیکرد تا آنکه این جماعه یونانیان که همت آنها مصروف

بحال نمیتوان آورد درایام دولت قایم عباسی ابوطاهر منجم شیرازی بتبریز افتاد حکم کرد که در شب
جمعه چهاردهم صفر سنه ۴۳۴ چهار صد و سی و چار ما بین شام و خفتن زلزله عظیم میشود و این شهر خراب
میگردد بنابران داروغه بخروج مردم از دیوار بست تبریز حکم داد و اکثر مردم در آن شب بسر خاک
رفته بجانب شهر نظاره میکردند که یکبار بمقدار وقت مذکور زلزله شد که بمقصد وقوع زلزله
نزول آن شهر بلا هویدا گشت و حکیم ناصر خسرو در سفرنامه خود آورده که من در آن تاریخ در تبریز
بودم جمعی که سخن منجم را خوار داشته بودند زیاده از چهل هزار کس بودند همه هلاک گردیدند و
دیگر حاکم آذربایجان متصدی عمارت آن بلده گشته هم ابوطاهر مذکور ساعتی اختیار کرد که طالع
وقت برج عقرب بود و آن وقت آغاز بنا نهاد گفت من متعهد خرابی زلزله هستم اما سیل را متضمن
نیستم تا غایت آن بنا باقیست و در زمان هلاکو خان و اولاد او شهر تبریز دار السلطنه گشته
عمارات عالیه چندان ساخته شد که از شرح بیرونست لیکن از آن الی یومنا هذا بواسطه زلزله
انهدام مبانی آن خطه راه یافت و در تبریز باغستان فراوان اند و اکثر اشجار و اثمارش در غایت
خوبی میشود اما هوایش در زمستان نهایت سرد است چنانچه در بعضی سنوات برودت هوا و کثرت
بارش برف بمثابه میشود که دو سه ماهی مردم بسهولت تردد نمیتوانند کرد بنابراین تبریزیان
در زمستان آذوقه و سایر ضروریات اکثر در سردابه ها که در زیر زمین ساخته اند ترتیب
مینمایند و در وقت دم سردی دی و هنگام استیلای برودت وی در آنجای نشسته بفراغت
اوقات میگذرانند **نظم** در زمستان دم بی‌تیغ دو دم ؛ پای رفتار را کند چو قلم
اهل تبریز همگی چون مور ؛ مانده در زیر خاک زنده بگور ؛ چون اکثر مردم تبریز افیون
میخورند در صبح هر کس با ایشان سخن گوید جواب درشت میشنود و بعد از پیشین کیفیت

رشید بمغرب خاص بوده بفرمان او ملوک مغرب جا افتاد و اندلس بودند و سلیمان
پسری بود ابراهیم در دیار مغرب خلافت کرد و نسل او در آنجا است و امراء و شرفای حجاز از
نسل سیدی عیسی الجون اند و اکثر ایشان بحکومت گذرانیدند و چون همیشه از عباسیان
متهم بودند سید عبدالله که جد حضرت غوث اعظم است بعلاقه خلافت حضرت سید
یحیی که در دیلم داشت بطرف جیلان افتاده عمر گرامی در آنجا گذرانید و بعد از وفات او
اولاد امجاد و احفاد نیز در جیلان سکونت داشتند تا نوبت به شیخ صالح بن موسی
که والد ماجد حضرت محبوب سبحانی است و حضرت شیخ سید صالح دو فرزند داشت یکی
سید محمد که در جیلان گذرانید و دیگری قطب الاقطاب شیخ السموات والارضین
سید عبدالقادر که بتاریخ غره ماه مبارک رمضان سنه چهار صد و هفتاد و یک در
جیلان تولد فرمودند و در سن هژده سالگی ببغداد تشریف بردند و در آنجا سکونت
ورزیدند رضی الله تعالی عنه و عن آبائه الکرام و اولاده العظام اینچند سطر تبصره
ذکر جیلان در باب سکونت سادات مذکور آمد بار نوشته شد باقی بنابر خوف اطالت
کلام موقوف بر تالیف نسخه دیگر داشته عنان قلم بصوب دیگر گردانیده آمد آذر
بایجان ملکی است وسیع مشتمل بلاد معموره و قصبات موفوره و دار الملک آن ولایت
تبریز است بعقیده صاحب نزهت القلوب و مولف عجایب البلدان از اقلیم
چهارم است و صاحب تقویم البلدان آنرا از اقلیم پنجم گرفته و در تاریخ نگارستان
که تبریز را زبیده خاتون منکوحه هارون رشید در سنه یکصد و هفتاد و پنج بنا
نهاده و در سنه ... و چهل و چهار بزلزله خراب شده باز در زمان متوکل عباسی

رساند گویند در جبال آن چند روز پیوسته باران بارد و کار مردم باضطرار انجامد اگر در شب آواز شغال شنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته باد و باران تسکین یابد و هوا منکشف گردد زکریا بن محمود القزوینی در عجایب البلدان آورده که من اینحکایت را شنیده بودم و قبول نمی نمودم تا بدان ولایت افتادم و بکرات اینمعنی امشاهده میکردم دانستم که مطابق واقعست مخفی نماند که چون حضرت امام همام حسن مجتبی را از دو پسر عقب مانده اول حسن مثنی که فاطمه صغری بنت امام حسین در عقد داشت و جد حضرت غوث اعظم است فرزند دوم زید است و ابن زید بن حسن را از یک پسر عقب مانده که او را حسن بن زید گویند و حسن ابن زید را هفت پسر بوده که امام زاده عبد العظیم که ذکرش گذشت از آنجمله بود بالجمله حضرت حسن مثنی را پنج پسر بود ابراهیم و حسن مثلث و داود و جعفر و عبد الله محض که جد حضرت محبوب سبحانی است فابراهیم فرزندان بسیار داشت از ایشان جمعی بنوبت تا یکصد و سی و سه سال در یمن خلافت کردند نقبای شیراز و اصفهان همه از اولاد ویند و فرزندان حسن مثلث در مصر و نوبه و حوالی شام اند و فرزندان داود در عراق تنبیر اند و نقیب بن طاوس از نسل اوست و فرزندان جعفر نقبای بصره اند و عبد الله محض را شش پسر بود از همه اولاد ماند اول سید موسی الجون که جد حضرت قطب الاقطاب است و سلیمان و محمد و ابراهیم که زکیه عبارت ازوست و در مدینه منوره در حجار الزیت شهید شده و این قصه در تواریخ و سیر مشهور است و حضرت یحیی که در خلافت در دیلم کرد و بحبس هارون رشید افتاد و قصه ملاقاتش با ابن زبیری در تاریخ عباسی نگارش یافته مذکور است و ادریس که در زمان هارون در حوالی مغرب جنبا نیست

وباغات رجحان بر باقی دالات دارد و قرا تین   درزمان سابق حاکم نشین بوده ولهذا
غایت حصانت دارند گویند از بناهای شاپور اکتافست الحال ابتدا از طهران در ری
محلی از آن سنگ فرشتین است و از میوه انگورش بر انگور تمام ولایت رجحان دارد و
مضافاتش همه نیک اند چنانکه یکی از آن موضع خاوه است که حاصلش قریب به بیست هزار
تومانست و اکثر ارتفاعاتش یک من چند من میشود و ایضا حسن آباد که حاصل آن
از دو هزار متجاوز است و همچنین چند موضع دارد که حاصلش بانصد تومانست
باشش صد تومان مازندران ولایتی است با قصبات و ارتفاعش نیک می شود ولیکن
اگر در آنجا بارش میباشد بازارهایش کمتر از گل ولای خالی می باشند و مردم
مازندران اکثر از قوت مردی عاطلند و قدرت بر ازالت بکارت نسوان ندارند و در زمان
سابقه مردم مازندران و رستمدار موی سر مگذاشتند و دستار بر سر نمی بستند
از شعرای آنجا سعیدای اشرف است گیلان ولایتی است مشتمل بر جبال سپهر آثار
و عقبات بسیار و در کوهستان آن ملک کثرت اشجار بمرتبه ایست که ستر راه مسافر
شمال و صبا میگردد و اطرافش کوهسار و عقبات است و چون آن ولایت متصل است ابدریا
در کوه و دشت آن چشمه های بلا انتها است و بارش باران در آن دیار در لیل و نهار زیاد
زیاده از سایر بلاد و امصار است و مملکت گیلان منقسم بدو قسم است قسمی لاهیجان
و توابع آن و قسمی رشت و فومن و لواحق آن و در هر یک ازین دو ولایت حاکمی علیحده است
دائم مردم گیلانیان در اغلب اوقات برنج و ماهی و کباب و گوشت مرغ ترتیب
می یابند و خوردن گوشت گوسفندان و دسومات در آن ولایت ضرر بسیار رساند

بشرف زیارت شرف شنند ومرادات ومقصودات فایز میگردند چنانکه از زبان حضرت علی ابن
موسی الرضا رضی الله عنهما روایت میکنند که فرموده اند که من زار اخی عبد العظیم بالری کمن
زار جدی اباعبدالله رضی الله تعالی عنهم وعن کل اہل البیت در اقتسام روضۃ الشہداء
دکتب ما اہل تشیع وبعضی اہل سنن آمده که امام زاده عبد العظیم بسه واسطه بشاهزاده منتجو
سبط اکبر امام حسن میرسد وحسن بن زید که والد آنحضرت بوده در زمان ابوجعفر دوانیقی
امارت مدینه داشته باتفاق برادر خود اسمعیل که داعی کبیر و داعی اول میگویند و مدتی
در طبرستان سلطنت کرد در ری آمده وفات یافته رضی الله عنهم واز شهر ری بسیار
اولیا و علما برخاسته اند مثل حضرت یحیی ابن معاذ و یوسف بن الحسین و شیخ نجم الدین
معروف بدایه وشیخ ابوبکر بجلی وشیخ ابوالقاسم وابو عبدالله بن ... و عبدالله محمد
خرانه وشیخ ذرعه رحمهم الله واز علما عبدالرحمن ابن ابی حاتم حنظلی وابو ذرعه قرشی
وابومسعود ابن احمد القرات وامام فخر الدین رازی وبن ذکریا محمد ابن احمد دولانی
از انجاست وابن عباد وزیر آل بویه هم از انملک است واز شعرا ابوزید محمد العصاری
وبندار وعماد شهریاری وجلال الدین جواری وابوالمفاخر وبدر الدین قوامی ومسعود
وابوالمعالی وشاه صفی الدین وغیره اند وولایت قریه سیت از اعمال ری و میوه وغله
موفور دارد الضاد ولایت شهرسیت در یمن که آنرا سوق لفرج خوانند وتبر دیهی است
در نواحی طایف که عبدالله ابن عمر ابن عثمان بشاه منسوبست بدان موضع ودیگر قریه ایست
میان مکه ومدینه همچنین دیهی است در ولایت اهواز در بغداد نیز محلی بوده شهریار
بلوکیست از بلوکات ری متضمن قریات معمور و آباد ان وعجب مرغزار بستان

دربی نزول کند البته چند روز بیماری کشد الا ماشاء الله. شهر دنیا چو ران ری غریب و غریبم من
ای وای من غریبی من. در نزهت القلوب طبیعت آورده که اصفهانی و رازی در باب خوبی
شهر با هم مناظره افتاد هر یکی اهم تعصب شهر خویش عرض میکردند اصفهانی گفت خاک اصفهان
مرده را تا چهل سال نریزاند رازی گفت خاک ری مرده را چهل سال بر دوش کشان دارد و از روی
دارد و در اکثری از کتب معلوم شده که اهل ری همیشه مخالف یکدیگر باشند و همیشه چند روز
اهل شهر ری در حادثه چنگیز خان چنانکه گذشت نوعی خراب گردید که اثر آبادانی با
از روی محو گشت امروز دار الملک ری یکی طهران است و دیگری قریه آهنین است که ذکر آن کرده
خواهد شد انشاء الله تعالی طهران در زمان شاه طهماسب صفوی بصفت شهر پذیرفت
و بعد از وفات نادر شاه در زمان دولت خواجه محمد خان قاجار و فتحعلی شاه و محمد شاه نیز
دار الملک بوده امروز پسر محمد شاه ناصر الدین نام در انجا دار الملک دارد و طهران بحسب
انهار و اشجار و باغات بهشتی از دیگر بلاد است و بر شمال رویه اش کوهستانی است
موسوم بشمران که قطعه بانضارت و خضرت است و در ایام سابق این کوهستان را شمر
ایران میگفته اند و در مضافات آن اقسام میوه میشود خصوص گیلاس که نهایت خوب
و بسیار میشود و همچنین برف و سردی آن کوهستانیت مشهور بکند و ساقان که آن نیز
از بسیاری آب روان و کثرت درختان و میوه های الوان جای لا ثانی است و از خواهش
امرود و شفتالو نوعی خوب میشود که مردم میخواهند که چون زبان همیشه در دهان داشته
باشند و در شهر ری روضه سید الشهدا امام زاده عبد العظیم بن حسن بن زید بن حسن
مجتبی است حضرت عبد العظیم قاضی حاجات خلایق است و مردم از اصاغر و اکابر و مقیم و مسافر

ابهام ۳ سیورقرحر ۴ خوار رزند ۵ صفحان ۶ شمیران ۷ شهریار ۸ مساوخ ۹ ایلاغ درنزهت
القلوب آورده که رودبار قصران نیز از توابع ری بوده و در عهد غازان خان تعلق بولایت
رستم وار گرفت و درین ایام چهار بلوک نخستین را از ری ۱۱ اعتبار کرده اند و باقی را علیحده
ساخته و آنقدر در ارتفاعات او افزونی است که اکثر ضروریات قزوین که قریب چهل سال
پای تخت سلاطین صفویه بود از ان ولایت بحصول می پیوست و ایضاً غله و سامان
حلاوه مردم کاشان نیز از ری بحصول می پیوندد و اهل رستم وار و ساوه و قم نیز
از انشهر بخشی دارند و میوه نیز در آنجا بسیار میشود خصوص خربوزه و انگور که ضرب
المثل است و همچنین انار ملیسی که برنگی از ترشی با اوست و انجیر و زرد آلو امرود که آنرا نظر
[illegible] شفتالو که هلو خوانند در غایت نزاکت و شادابی است آنقدر حکومت ری در اوایل
[illegible] ابن زیاد ملعون با وجودیکه اول از دوستداران و متعلقان شاه ولایت کرم
[illegible] طمع ری کمر بر قتل حضرت شاه کربلا رضی الله عنه بسته دین ابد بباد داد
[illegible] اتا اوصاف ری نوشته آمد پاره از دیگر اوصاف آن نیز تحریر
[illegible] که ابتدای اختلاف آب و هوا و طوفان دولت اطبا است مردم از شوم
[illegible] در ری تب لرزه مبتلا می شوند و لیکن این تب لرزه
[illegible] یاده نیست و بعد از ان برخاسته هرچه خواهند
[illegible] مشهور است که جمعی از دوستان با همدیگر برای
[illegible] التماس کرد شما ساعتی توقف نمائید تا من بهفته
[illegible] دکانات بخارست واقع میشود و به مسافه

از دار اسلام بعد ہیچ شہری بزرگتر و آبادان تر از ری نبوده مگر نیشاپور که عریض ترین و اقشله
و اصمعی آورده که الری عروس الدنیا و بنای شہر ری اختلاف بسیار کرده اند بعضی برین اند که
زیرا رازی بن اصفہان بن فلوج بنا کرده و بعضی گویند رازی بن خراسان ساخته و بعضی از
ہوشنگ نیز نقل میکنند و آحمد الله مستوفی آورده که شہر ری شہر شیث پیغمبر است
علی نبینا و علیه السلام گویند در زمان مہدی بالله عباسی عمارات شہر ری بانیم ول بوده مدرسه
و خانقاه ششہزار و چار صد و حمام یکہزار و سیصد و مساجد چہل و ششہزار و چار صد
و آسیا یکہزار و دوصد کاروانسرا دوازده ہزار و ہفتصد کاریز ہای جاری ہژده ہزار
و نود و یک و خانه نیز بسیار بوده و محله ہا نود و شش و در ہر محله چہل و شش کوچه و در ہر
کوچه چہل ہزار خانه و ایضاً در ہر کوچه ہزار مسجد و در ہر مسجد ہزار چراغ و آن از طلا و نقره
و غیره بود که ہر شب روشن میکردند و مجموع خانه ہا ہشتاد لک و سیصد و نود و شش خانه
بود که مردم می نشستند لا یعلم الغیب الا ہو مگر از عقل بعید است و در معجم البلدان و کتاب ہفت
پیکر آمده که ری در زمان بہرام گور چنان آباد بود که باغستان ری و اصفہان بیکدیگر
پیوسته بودند و مورخان چنین نوشته اند که بکرات و مرات آنشہر بقتل عام و زلزله ویرا
شده باز عمارت یافته تا آنکه در زمان سلطنت ابوجعفر منصور دوانقی عباسی عمارت بر
اصل یافت و روز بروز در تعمیر و آبادی آن می افزودند تا حادثه چنگیز خان بوقوع آمده
کرت دیگر بقتل عام ویران گشت و شیخ نجم الدین دایه رحمة الله علیه در کتاب مرصاد
العباد آورده که دران فتنه در شہر ری ہفتصد ہزار نفر از مردم صاحب اعتبار بدرجه شہادت
رسیدند و مردم اسافل را اندازه نبود و ولایت ری مشتمل نه بلوک بوده غار فشار و

مقبرهٔ شاه صفی و اولادش در انجاست **قزوین** در سلک اعاظم بلاد عجم منتظم است
و مؤلف عجایب البلدان و صاحب تاریخ گزیده در شان آن بلده احادیث روایت کرده اند
اما نزد محدثین بصحت نرسیده و باغات و بساطین در آن بلده بسیار اند و مردم آنجا
بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین مقبرهٔ علیحده دارند
و چون چارپایان آن ها را درد شکم پیدا شود و آنجا برند و بجهت زیارت بگردانند و آن
دابه سرگین کند و از آن الم نجات یابد و در تاریخ گزیده مسطور است که مرزبانان قبیله
معروف و مشهور در قزوین بوده اند در میان ایشان علما و اهل حدیث بسیار نشو و نما
یافته چنانکه در تدوین که مشتملست براحوال قزوین مذکور است که شبی از منابی که
درین حوالی بود آوازی آمد که رحلوتی یا اهل مرزبان همان شب چهل دانشمند نامی
از قبیلهٔ ایشان درگذشتند و صاحب حبیب السیر میگوید که در زمان ما در قزوین شخصی
خربوزه پاره کرد نوری از آن بر آمد چنانکه خانه روشن گشت و تا سه شبانه روز نور
از آن خربزه میتافت و مردم فوج فوج بزیارت آن می آمدند و همچنین میگوید که در
قزوین زنی دختری زائید که نیمهٔ زیرین او بر شکل دختر بود و نیمهٔ علیا از ناف بالا دو
پیکر و چهار دست و دو سر همه متحرک بود قریب پنج شش ماه آن طفل زنده بود
عبد الله آباد موضعی است بنزدیک قزوین و در آنجا چشمهٔ آب گرمی است
که عمق آن بمقدار قامت آدمی است و اگر تخم مرغ در ظرفی نهاده در میان این
آب نهند و تا ساعتی گذارند پخته شود و بیماران چون از آن آب غسل کنند شفا
یابند **ری** ولایتی با نام است و در مسالک و ممالک آمده که از خراسان و عراق و غ

همدانی و شیخ فخر الدین عراقی و ابو عبد الله و احنف قدس الله تعالی اسرارهم و نیز
حضرت ابو الحسن بن الجهضم صاحب بهجة الاسرار قدس سره از آن دیار برخاسته و از
علما شیخ حافظ ابو علی و حافظ التمیمی و مسروق و ابو الفضل جعفر و از شعرا مسعود بن
سعد سلمان و اثیر الدین دمانی و میر مغیث محوی و حیرانی و ضمیری و هلالی و آتشکده
و آقا میر و عبد الغنی و قصیری و بزمی و حیدر و مشربی و پناهی و طالب کلیم از آن
ملک اند نهاوند شهریست قدیم و در زعم صاحب عجایب البلدان آنکه آن بلده از بناها
حضرت نوح است علی نبینا و علیه السلام و نامش نوح آوند بوده و بکثرت استعمال
نهاوند شده و در حبیب السیر آورده که در کوه نهاوند سنگی است عظیم و هر کس آنجا
باشد و یا مرضی خواهد که از خاتمت حال شان وقوف یابد نزدیک آن سنگ رود
به نیت استکشاف احوال شب آنجا بسر برد البته سر انجام کار بخواب ببیند و این معنی تخلف
نکند و صاحب مجموعه نوادرات می آرد که در آن نزدیکی چشمه ایست در شکاف
کوهی که چون کسی محتاج آب باشد آنجا رود و به آواز بلند بگوید که محتاجم به آب [illegible] و
فی الحال روان شود چون زراعت و از آب مستغنی شود باز بهمچنین رود و گوید که آب
کفایت است فی الحال آب منقطع شود اگر باین دستور عمل نکند و نرود بعیده از شهر هلاک شود
اردبیل بلده ایست به لطافت هوا موصوف است و بکثرت اشجار و انهار معروف
و در بیرون اردبیل سنگی است دو صد من تخمیناً و در متانت بمثابه که آهن تاب آن
نکند هرگاه اهل اردبیل بباران محتاج شوند آن سنگ را بر گاوان بار کرده به شهر می برند
ما دام که آن سنگ در شهر باشد باران می بارد و چون باز بیرون برند بارش [illegible]

درانجا مجال دخل نیابد و پدر نصیر الدین طوسی از ساوه است اما چون در طوس نشو نما شده بطوسی مشتهر گشته و در قلعهٔ الموت که یکی از قلاع معتبرهٔ رودبار قهستان است بتجویز مستعصم عباسی محبوس شده هلاکو خان او را خلاص کرده با خود گرفت و در دار السلام بغداد قتل عام کرده خلیفه را با اکثر علما و سادات بشهادت رسانید و از شعرای با کمال ساوه خواجه سلمان ساوجی است همدان از شهرهای قدیم جهانست و آن شهر را همدان بن سام بن نوح بطالع ثور بنا نهاده و صاحب نزهت القلوب آورده که آن را جمشید بطالع حمل ساخته هوایش سرد است و آبش از کوه است و اطرافش بغایت سبزه و جلگاه و بر دامن کوه آن نمونهٔ کشمیر و نشانهٔ باغ جنان است گویند هر که غمگین در آن شهر درآید شادمان گردد و در عجایب البلدان مسطور است که در ازمنهٔ سابقه در آنجا هوائی در غایت برودت بوده و یک نیزه یا در ماند یا برف می افتاد حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام صخرهٔ جنی را گفت که حیلتی بساز که شدت برودت و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود صخرهٔ جنی شیری ساخته بطلسم بجانب سرما و برف را از همدان مندفع گردانید و بعضی فضلا را عقیده آنکه طلسم مذکور از جملهٔ اعمال بلیناس حکیم است و کوه الوند بر یک فرسنگی همدان بجانب غرب واقع شده دور آن را دوازده فرسنگ دیده اند گویند دوازده هزار چشمه از اطراف آن جریان می پذیرند و هیچ وقت قلهٔ آن از برف خالی نباشد و بلشار و دکه از رهگذر درختان سایه گستر و انهار روح پرور حکم خلد برین دارد و از متعلقات همدان است و از اولیای محل همدان حضرت خواجه یوسف همدانی و حضرت عین القضات و حضرت امیر کبیر میر سید علی بن شهاب الدین محمد و فرزند ارجمند ایشان میر محمد

هارون الرشید آنشهر الطالع سنبله بنا نهاده الحق شیرینی و پاکیزگی آنشهر در تمام
ایران شهری نیست و متوطنان انجا اکثری بصنعتی و شغلی مشغولی دارند و
شعر بافی را بکمال رسانیده اند در هفته سه روز صرف سیر و صحبت نموده بدستور
مرسوم کشمیر بساط انبساط بقدم نشاط می سپرند سالی دو نوبت سیر و اجتماعی مشخص
دارند اول در آوان ربیع متوطنان انجا پیر و برنا و اعلی و ادنی از شهر برآمده قریب
یکماه بر کنار سبزه و صحرا خیمهٔ اقامت برپا کنند و باهم صحبت میدارند فرد
در فصل گل ز خانه نشستن چه فایده :: زاهد شوی تو کور نه بینی چه فایده :: دیگر سیر
گل و رفین است و رفین چشمه ایست عظیم که از یک سنگ بر می آید چنانکه سیاحان
جهان مثل آنچشمه کمتر نشان داده اند و اکثر زراعات و باغات کاشان ازین چشمه تمام
دیگر آنچه قابل تعریف باشد جوانان سرو قد و لاله خد آنشهر است که بهر گامی دلارامی
و در هر قدمی صنمی ملاحظه می افتد نظم همه خورشید رویان مه جبینان :: همه
زرین کمر سیمین سرینان :: توان جان داد اگر زیست در دست :: پی یک
بوسهٔ آن نازنینان :: و از قسم میوه و فواکه آنچه در زمستان آنشهر میسر است در هیچ
شهری نیست و خربوزه نوعی نگاه می دارند که اگر بعد نوروز هزار من احتیاج
افتد شخص واحد سامان می نماید و آنقدر از حشرات عقرب قتاله در آنشهر شدید
است که لفظ کاشان و عقرب در حساب جمل برابر است و عجب آنکه بر غریب مضرت
نمیرسانند و مردم نیک از کاشان در زمان سابقه بسیار برخاسته اند حضرت عزالدین
محمود صاحب ترجمه عوارف و شرح قصیدهٔ تائیهٔ فارضیه و شیخ کمال الدین

نیز از اصفهان بوده عماد الدین کاتب و لیث بن سعد و صعلوکی و ابو عبد الرحمن
نافع که یکی از قرای سبعه است و ابو بکر بن داود فقیه و یحیی بن عبد الله و شمس الدین
محمود و ابو عمر موسی از علمای ربانی آن ملک برخاسته اند از حکما حکیم ناصر خسرو و علوی
نیز از آنجاست و از شعرا محمد سعد و جمال الدین عبد الرزاق و پسرش کمال الدین
اسمعیل و رفیع الدین مسعود لبنانی و فرید احول و شیخ اوحدی و خواجه جم و شمس
الدین و حمزه اصفهانی و قاضی نوری و صاعدی و صلاح جزنی و ضمیری و صبری
و شکیبی و بابا طالب و صفیا و غیاثا و ملا وفا و خلی و فخری و ابو علی و وفا
کورد و امیر ماهی و مذاقی و کلامی و سلامی و بذلی و غیرهم نطنز ولایتی است
نزه و باطراوت است مشتمل بر آبهای روان و اشجار فراوان قریب سی پاره
ده دارد و شیخ نور الدین عبد الصمد از مریدان نجیب الدین علی بن بزغش از آن ملک است
نزواره نیز سی پاره ده دارد و نزواره برادر رستم زال همت بر بنای آن گماشته
اردستان ولایتی است متضمن پنجاه پاره ده چون زمینش ریگ است ارتفاعش
خوب بحصول نمی پیوندد و آب و هوایش نیک میشود خصوص انار که هر قدر صفت
کنند گنجایش دارد و حمد الله مستوفی در نزهت القلوب می آرد که بهمن بن اسفندیار
آتشخانه در آنجا ساخته بود که مردم از اطراف و اکناف عالم آمده بزیارت آن
قیام نمودند و مولانا محمد زالی و قاسمی و غباری از آنجاست کاشان شهری است
آراسته تر از رخسار شاهدان و پیراسته تر از زلف محبوبان عمارات پاکیزه و اسواق
مصفا دارد و کاشان از شهرهای جدید است زبیده خاتون بنت جعفر منکوحه

ازگران وکوشک وجور وباره باشد وچند فرار عزیز داشته که بعضی طهمورث پیشدادی
وچندی را جمشید ساخته بود چون کیقباد آزادار الملک کرد و چهارده موضع دست داده
شهری بحصول پیوست اتصال آن دهها موسوم بکوجه دیده چون رکن الدین حسن بن
بویه برآنشهر استیلا یافت فرمود تا روزیکه قمر در قوس باشد آنشهر را باره کشیدند امروز
آن بحال خود است و دور باره بیست ویکهزار گام است و در تمام ایران نخیل گرده
شهر اصفهان برکنار آب زنده رود واقعست و از زنده رود هزار و یک نهر جدا میشود و هنوز بلوک
کفایت کرده فضلات آنکش بزمین ریگی فرو میرود و از کرمان که تصت فرسنگ است
بیرون می آید و بعض ولایات را نیز منفعت رسانیده بدریای شور میرود نظم
هوای بهار و لب زنده رود ٭ جهان از شادی رساند زود ٭ لب اهل عشرت چو خندان
شود ٭ در و خرمی نقش میدان شود ٭ و در اصفهان بسبب لطافت آب و هوا مار و کژدم
و هوام کمتر باشند و در هوا گرم گوشت زود متعفن نشود و میوه اش تا دیر وقت
تازه بماند و هرچه از قسم غله در آنخاک دفن کنند چون زمین نخیلا نیست نیکو نگهدارد و زلزله
و صاعقه و باد تند و بیماری مزمن کم اتفاق می افتد و حمامات عمارات و باغات نیکو
در آن شهر بسیار اند خصوص باغ نقش جهان و باغ نقش میدان که از باغات نیک
ایران است و از بزرگان سلف آنطرف اول حضرت سلمان فارسی است رضی الله
تعالی عنه و عن کل الصحابه و حضرت شیخ علی سهل و شیخ نجم الدین مجاور مکه و
ابراهیم بن عیسی و ابو غریب است و ابو مسلم مروزی در آنجا تولد یافته و چون در زمانی
خروج کرده بمروزی مشهور شده و جمال الدین که آثار خیر او در حرمین شریفین بسیار است

العارفین شیخ ابویزید و شیخ ابوالحسن خرقانی است قدس الله سرهما الاقدس که بآن بر سایر
بلاد جهان بمزید فضل رجحان دارد و از اعمال درجوار بسطام شهریست و در انجا چشمه ایست
که هرگاه لته حیض دران افکنند باد پیدا شود و بعضی در وقت خرمن کوبی اینکار کنند و هرکه
ازان آب خورد قولنجش منقطع گردد و آن چشمه را باد خوانی گویند و از بزرگان دامغان شیخ ابوجعفر است
رحمة الله علیه از شعرا منوچهری مداح سلطان محمود غازیست رحمهم الله بنابر خاطر
وضمیر منیر مخادیم پوشیده نماند که تا حال آنچه خامه تحریر بر طبق تسطیر جلوه داده اعلی تحریر ساخته
مگر چند شهر از ماوراءالنهر وغیره که درین اقلیم باین سمت واقع شده بعد ازین هرچه قلم
تعلق بعراق عجم خواهد داشت اصفهان از بلاد معظم جهانست و اگرچه بعضی حکما آنرا
بحسب طول و عرض از اقلیم سیم شمرده اند و هوا آن مایل بگرمی است اما صحیح آنست که
داخل اقلیم چهارم است و در بنا آن اصفهان اختلاف بسیار کرده اند و بعضی گفته اند
اصفهان بن فلوج بن لوطی بن لوسان بن یافث آنرا بنا کرده و برخی از ابنیه اصفهان
بن سام بن نوح میدانند و جمعی برین اند که اصفهان لفظ مرکب است از اصب که بمعنی شهر است
و هان بمعنی سواران که معنی تمام این لفظ شهر سواران بوده باشد و نیز گفته اند که اصفهان
را نام قدیم سپاهانست در عجایب البلدان آورده که این شهر را در قدیم یهودیه میخواندند باعث
آنکه چون بنی اسرائیل از بخت نصر گریختند پاره از خاک بیت المقدس را برگرفته گرد عالم
میگردیدند چون خاک اصفهان را موافق خاک بیت المقدس یافتند در انجا شهری بنا کرده
موسوم بیهودیه گردانیدند و صاحب آثار البلاد آورده که آن شهر را اسکندر بنا کرده اما صحیح
نیست و در نزهة القلوب مسطور است که اصفهان ابتدا چهار پاره ده بود که عمارت شد

او در قلعهٔ الموت باز خروج کرد چون مغولانِ تاتار واقف شدند لشکر بسوی فرستاده و
او را با خاک برابر ساختند تا در قرای طبرستان بحال اختفا بمرد و بعد ازو کسی از اہل آن فرقہ
مدعی امامت نماند و قلعهٔ آلموت را داعی کبیر حسن بن زید در شہور سنه ۲۴۶ دو صد و چہل
و شش احداث کرده بود آلموت در اصل لغت آلہ موت است یعنی آشیانهٔ عقاب از اتفاقات
آنکه حروف آن بحساب جمل موافق سال استیلای حسن صباح بود واللہ اعلم در
طبرستان چشمه ایست بالای کوہی که اگر بانگ بروی زنند بایستد چون مردم بیہا
شوند روان گردد و اگر ضدّ با چنین کنند بعمل آید و در تاریخ قوام الملکی مسطور است که
روزی در طبرستان چیزی بوزنِ رُمان از آسمان بیفتاد که نه سنگ بود نه آہن
و از شعرای قہستان و رودبار نزار که بر کیش حسن صباح بود باین جهة نزاری تخلص داشته
و کوشکلی و ابن حسام و آصفی و ولی دشت بیاض و خسروی است بسطام قریب
بدامغان شہریست مختصر و از خواص آن شہر آنست که کسی در انجا عاشق نشود و اگر
عاشقی در انجا رسد عشقش زایل شود و در آنملک در چشم نبود و مرغ آنجا نجاست
نخورد و عود در انجا بوی ندہد ولیکن از آن شہر ہمیشه بوی خوش بمشام میرسد و در انجا
آب تلخی است که دفع بوی دہن نماید بواسیر را بعکنند و چون بسطام از جاہای با نام است
و آن مرزبومیست که از غایت لطافت رشک جنان و بوفور فیض و ہوا غیرت روضهٔ
رضوان است و دیگر از مضافاتش ایرنام چاہی است که اگر پاکی در آن اندازند باعث
باد و طوفان گردد مادام که آنرا بر نیارند تخفیف نشود و باین جهة قطرهٔ آب وضوی است
که سلطان العارفین در آن انداخته و از ہمه بہتر و خوشتر مسکن و مولد حضرت سلطان

کنایه از حضرت

العارفین شیخ ابو یزید و شیخ ابو الحسن خرقانی است قدس الله سرهما الاقدس که بآن بر سایر
بلاد جهان بمزید فضل رجحان دارد و اشعار و در جوار بسطام شهری است و در آنجا چشمه ایست
که هرگاه لته حیض در آن افکنند باد پیدا شود و بعضی در وقت خرمن کوبی اینکار کنند و هر که
از آن آب خورد تشنگی منقطع گردد آن چشمه را باد خوانی گویند و از بزرگان آن اعمال شیخ ابو جعفر
رحمة الله علیه از شعرا منوچهری مداح سلطان محمود غازی است رحمهم الله بر ناظران خبیر
و ضمیر منیر مخادیم پوشیده نماند که تا حال آنچه خامه تحریر بر طبق تسطیر جلوه داد [?] تعلق بخراسان داشت [?]
اگرچه شعرای ماوراء النهر و غیره که درین اقلیم اند بدین سمت وا نشده بعد ازین هرچه نقل افتد
تعلق بعراق عجم خواهد داشت اصفهان از بلاد معظم جهانست و اگرچه بعضی حکمای آنرا
بحسب طول و عرض از اقلیم سیم شمرده اند و هوا نیز مایل بگرمی است اما اصح آنست که
داخل اقلیم چهارم است و در بنای اصفهان اختلاف بسیار کرده اند و بعضی گفته اند
اصفهان بن فلوج بن لوطی بن یونان بن یافث آنرا بنا کرده و برخی از ابنیه اصفهان
بن سام بن نوح میدانند و جمعی برین اند که اصفهان لفظ مرکب است از اصب که بمعنی لشکر است
و هان بمعنی سواران که معنی تمام این لفظ شهر سواران بوده باشد و نیز گفته اند که اصفهان
نام کامل سورت است در عجایب البلدان آورده که این شهر را در قدیم یهودیه خواندندی باعث
آنکه چون بنی اسرائیل از بخت نصر گریختند پاره از خاک بیت المقدس برگرفته گرد عالم
میگردیدند چون خاک اصفهان را موافق خاک بیت المقدس یافتند در آنجا شهری بنا کرده
موسوم بیهودیه گردانیدند و صاحب آثار البلاد آورده که آن شهر را اسکندر بنا کرده اما صحیح
نیست و در بعضی تواریخ مسطور است که اصفهان ابتدا چهار پاره بود که عمارات آن

و در قلعهٔ الموت باز خروج کرد چون مغولان تاتار واقف شدند لشکر بر وی فرستاده و
او را با خاک برابر ساختند تا در قرای طبرستان بحال اختفا بمرد و بعد از وی کسی از اهل النفر قتا
مدعی امامت نماند و قلعهٔ الموت را داعی کبیر حسن بن زید در شهور سنه ۲۴۶ دو صد و چهل
و شش احداث کرده بود الموت در اصل لغت آله موت است یعنی آشیانهٔ عقاب از اتفاقات
آنکه حروف آن بحساب جمل موافق سال استیلای حسن صباح بود والله اعلم در
طبرستان چشمه ایست بالای کوهی که اگر بانگ بروی زنند بایستد چون مردم بها
شوند روان گردد و اگر صد بار چنین کنند بعمل آید و در تاریخ قوام الملکی مسطور است که
روزی در طبرستان چیزی بوزن رمان از آسمان بیفتاد که نه سنگ بود نه آهن
و از شعرای قهستان و رودبار نزار که بر کیش حسن صباح بود بدین جهت نزاری تخلص داشته
و کوشکلی و ابن حسام و آصفی و ولی دشت بیاضی و خسروی است بسطام قریب
بدامغان شهریست مختصر و از خواص آن شهر آنست که کسی در آنجا عاشق نشود و اگر
عاشقی در آنجا رسد عشقش زایل شود و در آن خاک درد چشم نبود و مرغ آنجا نجاست
نخورد و عود در آنجا بوی ندهد ولیکن از آن شهر همیشه بوی خوش بمشام میرسد و د
آب تلخی است که دفع بوی دهن نماید و بواسیر را بیفکند و چون بسطام از جاهای بابا
و آن مرغزاریست که از غایت لطافت رشک جنان و بوفور فیض و هوا غیرت و
رضوان است و دیگری از مضافاتش ایزام چاهی است که اگر پاکی در آن اندازند با
باد و طوفان گردد مادام که آنرا بر نیارند تخفیف نشود از این جهت قطرهٔ آب وضوی
که سلطان العارفین در آن انداخته و از همه بهتر و خوشتر مسکن و مولد حضرت

کنایه از حضرت

نزوید همچنین در هفدهم رمضان در سنه ۵۵۵ پانصد و پنجاه و پنج در پای قلعه الموت
مردم را جمع کردند و منبر نهادند و چهار علم سرخ و زرد و سبز و سفید بر چهار رکن منبر افراشتند
و خطبه خواند که من امامم تکلیف از شما ساقط کرده و اوامر شرعی از ظاهر مرفوع گردانیدم
این دور زمان قیامت است ظاهر را اعتبار نیست از منبر فرود آمد و افطار کرد و مردم
مرتکب انواع ملاهی شد قومش با او متفق شدند و آن روز را عید القیام نام کردند و این
حسن تا چهار سال بحکومت گذرانید و پسرش محمد بن حسن تا چهل و شش سال همین
روش بود و از حسن صباح تا این وقت یکصد و بیست و چهار سال از حکومت اینها گذشته
بود تا خواجه جلال الدین حسن بن محمد بن حسن در زمان پادشاهی خود از طریقه جد و پدر
تبرا کرده از جاده شریعت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود بدار الخلافه باز نمود و علما و
صلحا بر صفای اعتقاد او گواهی دادند و او را نو مسلمان خوانده اند و مادر خود را
بحج خانه کعبه با تحف و هدایا روان نمود و در دیهی از دیههای رودبار مسجد و جامع بنا
کرد و رسم اذان و اقامت و نماز تازه گردانید بعد یازده سال و نیم در رمضان سنه ۶۱۸
ششصد و هژده در گذشت و پسرش علاء الدین بر خلاف پدر موافق اسلاف
خود ملحد شد و پسرش رکن الدین خورشاه نیز بر روش او ملاحده بود چون هلاکو خان
در سنه ۶۵۳ ششصد و پنجاه و سه موافق اوئی ئیل بایران در آمد و از کنار آب جیحون تا اقصای
بلاد روم همه را بضبط آورد رکن الدین خورشاه را العبد تحصن و محاصره گرفته و بقتل رسانید
بقتل سپاه و بقیه ملاحده اسماعیلیه در سنه ۶۵۴ ششصد و پنجاه و چهار مستاصل شد تا بود
گردانید و در قهستان نیز قتل عام فرمود و ابتدا از مردن رکن الدین خورشاه

دررا با دو پسر صغیر در مجلس انداخت هرکس در زندان جان دادند و حسن صباح
چون دشمن مستعلی و معتقد نزار بوده با یکی از زنان نزار ساخته یک طفل صغیر از آن زن بدست
آورده گفت این پسر نزار است و بنام او دعوت آغاز کرد و هادی نام نهاد و در سنه
۴۸۳ چهارصد و هشتاد و سه بقلعهٔ الموت و دیگر قلاع طبرستان و قهستان و رودبار دست یافت
و اهل آنجا از قبول او فریفته شده دعوت او را پذیرفتند و چون سلطان سنجر سلجوقی از حصول بهمت
او درگذشت کار او فروغ تمام گرفت و طریق زهد و انزوا مسلوک می داشت و بتصانیف
میپرداخت و معانی اصول و فروع محمدی را تاویلات میکرد و سی و پنجسال ۳۵ حکومت
گذرانید و در چهارشنبه هفتم ربیع الآخر در سنه پانصد و هشتاد درگذشت و در ایام امرا
بسیاری از عظمای اهل اسلام که بر کیش الحاد و تشیع او انکار داشتند بزخم فداویان کشته شدند
و چون هادی که او را پسر نزار بن مستنصر اسماعیلی قرار می داد هنوز طفل بود کیا ام شخصی را
خلیفهٔ خود ساخت و تعظیم هادی وصیت کرد روزی این هادی را شبق نعوذ غلبه
کرد و جای این کیا را طلبیده طی کرد زیرا که بزعم آنها جمیع محرمات شرعیه برای امام حلال
اند و او را میرسد هرچه خواهد بکند و جای این کیا باردار شد و پسری آورد حسن نام و درین
اثنا هادی مرده بود بنابرین اظهار آن نساخت و علی الاختلاف حسن خود را پسر هادی
قرار داد دعوای امامت نهاد خیلی خوش محاوره و شاعر و حاضر جواب بود و خطبه
میخواند روزی در خطبه گفت که امام را میرسد هرچه خواهد بکند و رفع تکالیف شرعیه
نماید مرا امر الهی از غیب میرسد که از شما تکالیف شرعیه ساقط شود و محرمات را بر شما
حلال سازم هرچه خواهید کرده باشید بشرطیکه باهم تقابل و تنازع نکنید و از حکم امام

و پدر او در بصره نانوایی بود و نسابه عراق گویند که او از نسل عبد الله بن میمون قداح معاصی اهوازی است و اعتقاد مهدویه که آنهم فرقه ایست از اهل تشیع آنست که محمد بن عبد الله مذکور مهدی موعود است و ابو یزید نام مکتب داری که بروی خروج کرده بود کنایه از دجال است و از پیغمبر علیه السلام حدیثی روایت کنند که علی راس ثلثمایه یطلع الشمس من مغربها و مراد از شمس مهدی و از مغرب ملک مغرب دارند اصل حیثیت از مغرب با ایشانست تاویل مذکور هم از مخترعات ایشان و حاکم که یکی از سلاطین اسمعیلیه است حکم کرده بود که هر جا نام او مذکور شود سجده کنند و میگفت که حق تعالی با من کلام میکند و باین ادعا گاه گاه بر کوه طور میرفت و دعوای علم غیب نیز میکرد و از حکمای یونان معتقد تصانیف حکیم ابنا و قلس دهری بسیار بود تا دولت آنجماعه سپری شده بعد از عاضد ممالک مصر بدست صلاح الدین یوسف افتاد از جمله متسوقات عاضد اسمعیلی عصای بوده از لخت زمرد و صد هزار جلد کتب نفیس مطلا و چون مستنصر اسمعیلی که پادشاه هشتم است از آنفرقه پسر بزرگ خود را نزار نام ولیعهد گردانید و بعد از چند گاه از وی رنجیده پسر دوم احمد مستعلی را قایم مقام ساخت بنابران بعد از فوت او اسمعیلیه دو فرقه شدند بنابر اصل مذهب که نص اول اعتبار دارد با مامت نزار قایل شدند و اهل مستعلی نزاریه و زمره بخلافت مستعلی بموجب وصیت مستنصر اتفاق کردند و حسن بن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد حمیری اعتقاد با مامت نزار که ولیعهد اول بود داشته و پدر حسن صباح یمنی است از آنجا بکوفه و از کوفه بقم و از قم بری آمده بود و حسن در ری تولد یافته و از آنجا بمصر شتافته و چون مستعلی پادشاه شد برادر خود

بازگشتند وچون در سیلان می آید استحلال آن موضع بجاور سادات موسوم است وجمعی از مجاوران
در آنجا می باشند که سالی یکمرتبه آنها را لباس فاخره پوشانند والله اعلم بحقایق الامور
مخفی نماند که فرقه ملاحده اسماعلیه دو طبقه اند و طبقه اول اسمعیلیان مغرب و آنها
چهارده نفر بودند و مدت تسلط آنها در مغرب یعنی افریقیه و مصر دو صد و شصت
و هشت سال بوده و چون در میان اهل تشیع فرق و قبایل بسیار است و سبابه
نیز یک فرقه ایست که قایل بامامت اسماعیلیه می باشند و در میان آنها فرود
بسیار است از آنجمله قرامطه که حجر الاسود را برده بودند و برقعیه اصحاب برقعی که ماه را از
از چاه نخشب کشیده بود و همه آنها اعتقاد حلول روح الهی در بدن عنصری ائمه و سلاطین
و علما و عوام دارند و محارمات را حلال میدانند و منکر معاد و قایل بتناسخ
میباشند اول اسماعیلیان مغرب محمد الملقب بمهدی بن عبدالله است و اینمهدی
خود را از اولاد اسمعیل بن جعفر صادق میگرفت و نسب خود را باینطریق میرسانید که
محمد بن عبدالله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق و دعوای
امامت نمود در سنه ۲۹۹ دو صد و نود و نه هجری در مغرب خروج کرد و بر مملکت افریقیه
در سنه ۳۰۰ سیصد مستولی شد اما علمای نسب این دعوی او را تکذیب نموده اند گفته اند
که اسماعیل بن جعفر قبل از پدر خود وفات یافت و سوای محمد اولاد نگذاشت و این محمد در
بغداد لاولد مرد و ابو نصر بخارا که مقتدای همه نسابان است بدستور دیگر علمای
نسب این چنین آورده و سایر شیعه متقدمین منکر نسب او بوده و علمای نسب را
در حقیقت کار او اختلاف است نسابه مغرب گویند که از اولاد عبدالله بن سالم بصری است

ولایتی است معمور و اقسام میوه از خربوزه و انگور و انار و شفتالو و زردآلو و توت در آنجا
بعمل می آید. انگور حسینی آنجا که مویز کرده با فستق هانند بار در ظرفها کرده برسم
تحفه بدیگر ولایات میبرند و در فصل بهار هر روز قریب بالف بره کشته میشود که
از پوست آنها پوستین مجمول میدوزند و درون بره گوسفند زنده در از و نهاده
بوزن میفروشند و از استخوان خرما نوعی فرش بیرون میسازند که زیاده بران تصور نتوان
کرد و ازین نوع خصوصیات بسیار دارد و ملا حیرتی از آنجاست. قهستان ولایتیست
وسیع و مردم کافی بارتبت و صاحب فراست از آنجا بسیار برخاسته‌اند و اکثر نجوم
و حساب دانسته‌اند اما اکثر آنها باغوای حسن صباح ملحد و زندیق گشته‌اند چنانکه گویند
طول و عرض آن ولایت چهار صد و بیست در چهار صد فرسنگ گرفته‌اند و مضافات آنجا یک
است که یکی از آن طبس گیلک است و دیگری بیرجند است که نماهای آنجا مشهور است و دیگر
دشت بیاض اصل شهر قاین است که قایل آن شهر با نام است و مزار فیض آثار
حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه و من کل الاصحاب در بیرون شهر و دامن کوه
واقعست و در هفته یکروز شنبه و کبار آنجا بطواف آن مزار رفته و آن مزار را همگان
ببابان میرسانند و یکی از نواحی قاین موسوم بنخشت کوهیست و غاری در آن که بقعه گیلکی
آن رسیده و در شبگاه غار حضرتیست که در زمان سلطنت حسنه از سادات بابکا
مقاتله دست داده و در حین هزیمت در این غار مختفی شده‌اند از آن زمان تا حال بهمان نحو
مانده‌اند و اصلا اثر پوسیدگی و ریختگی از ایشان مفهوم نمیشود چنانکه بعضی نشسته و بعضی
خوابیده‌اند و یکی از ایشان زخمی بر سر دارد و هرگاه دستارچه که بر آن زخم بسته‌اند باز کنند

ملکت اند جوین ... در زمان سابق داخل بیهق بوده اکنون بسر خود ولایتیست
بسبب اشجار و ثمار و انهار و باغات جنت آثار بر بسیاری از شهر و دیار ترجیح دارد
همواره مردم نیک از انجا خاسته اند مثل شیخ حموی و شیخ سعد الدین حموی و
امام الحرمین ابو المعالی و مولانا معین الدین قدس سرهم و از وزرا خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان جنوشان از جاهای نیک خراسانست هلاکو خان بتجدید
در صدد آبادانی آن گردیده نبیره اش ارغون خان نیز بر آن عمارت افزود در نزهة
القلوب آمده که جنوشان را در زمان باستان استو میخوانده اند آب و هوایش در
غایت درستی و راستی و سازگاریست و محصولاتش از میوه و غله نیک است
و از بزرگان آن سرزمین نجم الدین ابو البرکات است و زین الدین صاعد و جاج
محمد کرویت و لودعی نیز از انجاست ترشیز با نواع فواکه و اصناف محصولات
آراسته است از ابنیه بهمن بن اسفندیار است از مضافات یکی از قندآست که از
لیس آن بانام است دیگر کاشمر است که در زمان سلف سروی در انجا بوده که در
وقت طلوع و غروب آفتاب سایهٔ آن تا یک فرسنگ مسافه میرفت و حمد الله مستوفی در نزهة القلوب
آورده که آن سرو را جاماسپ حکیم نشانیده بهمان کتاب آورده که در کاشمر هرگز زلزله
بوقوع نپیوسته از شعرای آنجا مولانا طوسی و نادری و میرزا قاسم و مولانا عبد بیست
جنا باد که بعضی بگونا باد اعتبار کرده اند ... از ابنیه گیوبن گودرز است
و اقسام غله و میوه در آنجا خوب میشود و در ... یکی از مضافاتش کاریست
که اول تا آخر چهار فرسنگ است و چاه نخستین آن هفتصد ذرع است تون

بمیدان دیو نیمه اشتهار یافته وشب سبزوار نیز از روز وصال دلبران آنجا حکایت
میکند چه از سخنان ندرت بیان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی است قدس سره که
روز مردم سبزوار چون شب ایشان میخواهم واین از لطف طبیعت ایشان است که در ضمن
بدی نکته بین لطیفه فرموده و این چنین بیان فرموده اند و هوای سبزوار نهایت خوب میگذرد
واکثر اوقات سبزه وگل ورباحین در باغات آن ملک بهم میرسد و مردم آنجا بسیار
ظرفا و تیز هوش میباشند لیکن تعصب مذهب را باقصی الغایت رسانند و باندک توهمی
در مذهب مبادرت بسفک دما و تخریب بنیان ربانی که عبارت از هیاکل جسمانی انسانی
است مینمایند قطعه خواهی بهر دو عالم اگر امن از بلا منه بر هیچ آفریده ستم را روا مدار
آخر نه هر یکی چو تو در آفرینش اند شرم بدار از کرم آفریدگار [illegible] الدین
طغرائی و پسرش ابن یمین و امیر شاهی و افصح از آنجا برخاسته اند اسفراین ولایتی است
در غایت نزهت چه در تمام خراسان دو سرکار است یکی اسفراین و دیگر
قاین و اسفراین بخوبی آب و هوا و دیگر صفتها رجحان بر قاین دارد و فواکهش در غایت
خوبی بحصول می بندد بخصوص امرودی است که آنرا ارمغان گویان بدیگر شهرها
ومکان میبرند و در اصل شهر چنارهای دیرسال عجیب التمثال بسیار که غایت
سالخوردگی و مجوف و میان تهی گردیده اند چنین شهرت دارد که در زمان نوشیروان
انهار نشانیده اند و مزار فیض آثار حضرت شیخ سعد الدین حموی و شیخ علا
الای غزنوی و شیخ آذری و شیخ شرف الدین قدس سرهم در آن شهر واقعست
الشیخ نور الدین عبد الرحمن و شیخ حمزه آذری و شیخ عز الدین بو حسین ازا

داشتن فیروزه موجب فرحت و فیروزی است و دیدن آن بامداد نور دل زیادت کند
و معجون آن مقاوم سموم است اکتحال آن موجب مزید روشنائی و اگر فیروزه نگینی
کنند و بر انصوت نقش گیسودار و کودکی او را در کنار نقش سازند و آن نگین را بر نقره
نشانیده با خود دارند از جادو و سحر ایمن باشند و دیگر در نشاپور ریواجی است که بدان
لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان نداده اند چنانکه مولانا معین اسفراینی در تاریخ
مبارکشاهی آورده که وقتی جهت یکی از خلفای عباسیه ریواجی برده بودند که بوزن هفده
من بوده مردم نیک از نشاپور بسیار برخاسته اند مثل حضرت شیخ ابو حفص حداد
و ابو عثمان حیری و حمدون قصاب و شیخ ابو علی دقاق و ابو القاسم نظیر آبادی
و احمد حرب و ابو محمد مرتعش و ابو بکر فرا و ابو عمر و امیر خالو و حسین بن محمد السلمی
و شیخ ابو عبد الرحمن و ابو علی ثقفی و حضرت شیخ فرید الدین عطار و امام الائمه محمد
یحیی و محمد ابن احمد و محمد بن عبد الله و امام مسلم و جوهری و شیخ اسحق راهویه و ابو
اسحق ثعلبی قدس سرهم و از فضلا و شعرا استاد الائمه رضی الدین و میر معزی و
سید صدر الدین صاحب تاریخ خوارزم شاهی و امام شمس الدین دوانی و حکیم عمر خیام و
شاه نور و حبازی و کاتبی و ابن جلال و جلال الدین طبیب و مولانا لطف الله و سیفی
و قنبری و میر حسین معمائی و خواجه حسین ثنائی و محمد مومن و میر شریف و قوعی و نظیری
و میر ضعفی و نوری و اهلی و آگهی و غیره اند **سبزوار** از کثرت باغات و اسواق
و عمارات جای نزه و باطراوت است و میدان سبزوار نهایت با نضرت و خضرت
و اقعش و بیکار رستم و سهراب در سبزوار دست داده الحال آن موضع در عشق

منصور و سلطان علی و مولانا عبد الصمد و ملا نامی و محمد سیر کبیر صالحی و ملا غزالی و شیخ رباعی و تجاتی و اقدسی و قاسم ارسلان و محمد رضا و غرمی و نسبتی و جعفری و ... و نادری و قدسی و رشید و غیره اند نشاپور از شهرهای مشهور خراسان است در کیفیت بنای آن شهر اختلاف است بعضی ابنیه طهمورث میدانند تا آنکه اردشیر بن بابک پسر شاپور بن اردشیر شهری را که مابین کرمان و سیستان است بساخت و شاپور بحکم رغبت آن سال از وی درخواست او مضایقه نمود و گفت تو نیز شهری بنا کن او غیرت کرده نشاپور را بساخت و بنام نهاد و مردم آنرا نه شاپور میگفتند بمرور ایام نیشاپور قرار گرفت و بزبان فرس شهر را گویند در عجایب المخلوقات آمده که نشاپور ایران شهر را خوانده اند و صاحب عجایب البلدان آورده که در ازمنه سابقه آنرا امها البلاد میگفته اند چه بسبب آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا در تمام خراسان جائی بدان نزاهت و لطافت نشان نداده اند و آن بلده مکرر بسبب زلزله خراب گردید و بار بالخصوص پنج بواسطه استیلای قوم غزان فتور عظیم بدان شهر راه یافته و در ایام غلبه جنود مغل و هجوم رجوم جنگیز خانی سموم کلفت و نکبای محنت نوعی بدان نواحیت وزید که تا حال نسیم رافت و شمال عافیت بمشام سکان آن مرز و بوم نرسیده گویند دوازده روز شمار کشتگان آن شهر کردند هفت لک و چهل و هفت هزار کس بحساب آمده فیروزه چون صرصر فتنه بر چراغان گذرد بی نور گند چراغ عهد بدین از نیشاپور یکی کان فیروزه است گوسفند با خود

ای طلاست نقادیل زرین و آویزه و کوکبهای طلا و بقاع نفایس و ویزین آنقدر افتاده است که لاثانی است و مطبخ آن امام انام عالی وظیفه خوار و راتبه دار است و از سوداگران و تاجران هرکس بنام نامی آن امام گرامی هدیه مقرر کند البته خیری و برکتی نمایان می یابد بملاحظه این امر سود منیلان بازار دانش و مایه داران دکان بینش از ینعمل متمتع و منتفع میگردند و هدایا و نذور روز بروز بدرگاه ملایک پناه میرسد و صرف مستحقان میگردد و در مشهد اکثر سرا و بازارها و دکاکین وقف مشهد رضویه اند حاصل آنها در خانهٔ امام عالیمقام جمع میشود چنانکه تعداد دفینه و خزینه از کرورها گذشته اینوقت مردم مشهد و تمام ایران بالتمام بمذهب شیعه امامیه و سنی در اینجا چون ابوبکر در سبزوار عدیم الوجود است آما در زمان سابقه بسیار بزرگان و علمای امت از انسرزمین برخاسته اند و در جوار شهر مزار حضرت شیخ علی آمده است که هر کسیکه در اینجا سوگند دروغ خورد البته هلاک گردد و قبر طاوس الفقرا ابونصر سراج است که چون وی موفق بود که هر جنازهٔ مسلمان که از پیش قبر من بگذرد مغفور شود بحکم این اشاره اهل طوس بکمال اعتقاد و انقیاد جنازه های خویش بقرب آن قبر آرند فاتحه بر دارند و آنگاه بردارند و مشهد مقدس منقسم بدوازده بلوک است که یکی از انجمله بلوک جاغرغست دار غوان دره که بجای لطافت ییلاقات بی بگر تمام خراسان نیست از ضمایم آن بلوک است و دیگری بلوک اخلومیدست و آبشاران نیز از جاهای نزه آنمیله است و بندطرق و بند کلیان هم از جاهای معروف است و از بزرگان متقدمین انسرزمین حجة الاسلام امام محمد غزالی و برادرش شیخ احمد غزالی و احمدبن موسی و معشوق طوسی است قدس الله اسرارهم و از فضلای مشهور خواجه نظام الملک و از شعرای بلاغت مشحون ابوالقاسم حسن منصور فردوسی و اسدی صاحب گرشاسب نامه و خواجه

مثل آباد و بهمان و خرجرد و زن و در انجا مسجدیست از مخترعات ملکان آنمکان و بر طاق
آن مسجد در سنگ کنده اند که هنگام ربیع بوقت کوفتن خرمن صاعقه و برق و رعد پیدا شد
و برفی باریدن آغاز نهاد که همه جفت گاو که خرمن میکوفتند از شدت سرما و برف مردند
و روز دیگر حرارت بنوعی غلبه کرد که همه آن گاوان مرده متعفن گشتند و دیگری از نواحی
آن سنجابست که شاه سازی چون سنجان که لقب ایشان رکن الدین محمود بوده و مرید خواجه
مودود چشتی اند قدس سرهما ازانجا خاسته و سلاطین آن بمظفر که متون تواریخ بذکر
آنها مشحون اند نیز از آن زمین اند و شیخ زین الدین و خواجه مجد الدین هم از آنمکان اند
و مقامیست بانام و خربوزه باباشیخی در انجا نوعی خوب میشود که هر قدر بیشتر صحبت کنند
کمتر کرده باشند دیگری از کوه های آن چشمه ایست که در تابستان مدام یخ می بندد و در
زمستان آبش در غایت گرمی است از بزرگان و نیکان آنمکان قطب عارفان حضرت
شیخ الاسلام احمد جامی است و نیز مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی است قدس الله تعالی
اسرارهم که تعریف و توصیف این هر دو بزرگوار کالشمس فی وسط النهار در السنه و افواه
روشن است و از بیان مستغنی و از شعرای انجا پوربها و عبد الله هاتفی و هدوفی و دریا
و طهوری است مشهد مقدس از عظام بقاع عالم و کعبه حاجات طوایف بنی آدم است
و این ولایت در ازمنه سابقه بطوس شهرت داشته و باعث آبادانی وی طوس ابن
نوذر بوده چنانکه در شاهنامه مذکور است مرقد منور و مشهد مطهر حضرت علی ابن
موسی الرضا رضی الله عنه و در انجا مطاف طوایف انام است بسیاره در نزاد دهان
بهر البلاد بنیا می یافته اند و همچنین اکثر مشاهد عمیر و دو گنبد مزار فیض آثار خشت

ماهی بزرگ در آن حوض بنظر می آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس را حاجتی
چون در آن حوض نگرد اگر آن ماهی را به بیند حاجتش روا گردد و الا فلا اکنون آن حوض
بنام خواجه عباس مشهور است پیوسته برسم سیر مردم در آنجا میروند اولیا و علما بسیار
هرات نشو و نما یافته اند از جمله آنها حضرت اسمعیل عبد الله بن ابی منصور محمد الانصاری
و محمد چرخ گر و شیخ عمو و خواجگان چشتی مثل خواجه احمد ابدال و ابو الولید احمد و ابو عبد الله
مختار وغیره قدس الله سرهم از شعرا ابو بکر ازرقی و محمد بن ابو بکر امامی و سعید ورگن
صاین و مولانا حسن شاه و ملا بنائی و میرم سیاه و بابا علی شاه و شیخ عبد الواحد فارعی
و میر قوری و خاتمی و مولانا آنی است باخرز توابع و مزارع دلکشا و ضیایع خوش
آب و هوا بسیار دارد و اقسام غله و انواع میوه از آن خطه بحصول می پیوندد و مضا
فاتش یکی از تایباد است که بهر سال دوازده هزار من انگور و شاه آب در آنجا میشود مولانا
زین الدین اتابک از آنجا است و دیگری شیخ سیف الدین خواف همیشه منشار
سلاطین با داد و دین و فحول علمای با آفرین بوده و در تاریخ هرات مرقوم است که
شیخ ملا جده حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکوهیده و مذهب ناپسندیده خود در آنجا
رسیده خواست که از حال کیاست و فراست مردم آنجا چیزی معلوم کند و چون بزوزن
رسیده در آنجا اشجار کم است از کنیزکی پرسید که این اشجار کم است در جواب گفته که رجال آن
اشجار نا بموضع دیگر رسیده بکودکی گفته که چهار اقچه دارم میخواهم چیزی بخرم که چاشت
من از آن حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار اقچه وصول شود و بقیه را بفروشم
شکنبه بخر و آنچه درون آنست بخور باقی را بفروش و بعد از آن بر کمال دانش و عظمت

از حمام و کاروانسرا و آسیا و سیصد و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و آش خانه داشته
و در خانقاه و مدرسه چهار هزار سری مردم نشین بوده و در عهد سلطان حسین میرزا
آنقدر معموری داشت که هر روز موازی بیست خروار تخم مانند ماش سیاه دانه و رازیانه
خبازان بر روی نانها می پاشیدند و دوازده هزار طالب علم موظف بودند آنقدر
کثرت خلایق افزود که کوه و دشت سمت تضایق گرفت از قریهٔ باشتیان تا ساق
سلمان که چهار فرسخ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا اوبه که سی
فرسنگ است باغات و حظایر و قصور و بلوکات بیکدیگر اتصال داشت شهر بند
هرات مشتمل است بر پنج دروازه و دو فصیل و برجهای شیان هر دو ده گز است و یکصد و چهل
و نه برج دارد دورش را پیموده اند هفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر
از درب ملک تا فیروزآباد است و از درب خوش تا عراق هزار و نهصد در هزار و نهصد
قدم است و خندق گرد شهر بند بیست گز دارد و در اندرون شهر بند از ابتدا
که دو دروازه تا بچهار سوق یک بازار است که بنام همان دروازه منسوب است الا
دروازهٔ قبچاق که تا بچهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در مابین دروازه خوش و
قبچاق واقع شده از آثار غوریه بوضع غریب و طرح عجیب ساخته اند و قلعه اختیار الدین بجانب
شمال این شهر بند خلک زده و درون قلعه بغیر از یک آب دیگر آبی نیست هر آینه
باغ و بساتین کم است اما در بیرون قریب بچهار فرسنگ تمام باغ و بوستان
و حظیره و گلستان است از عمارات نفیسه آن شهر مدرسه و خانقاه ابو الغازی سلطان
حسین میرزا است که در سر خیابان ساخته شده است بی شائبه تکلف در غایت لطف

در انحوالی عمارت و آبادانی نبوده و چون سکندر بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده
خواست که شهری حصین و حصاری متین طرح اندازد مردم هند از بخوف تکلیف
بیکاری بآن امر راضی نشدند دران اثنا مکتوبی از نزد مادر سکندر رسید بانیمضمون که استماع
افتاد که در خراسان تعمیر شهری داعیه داری و سکنان آنحوالی بآن امر متفق نمیشوند
باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال متوطنان آنسرزمین
استدلال نمایم سکندر توبره خاک نزد مادر فرستاد آن ملکه حکیمه بفرمود تا خاک مذکور
را در خانه نیک پهن ساخته بساطی بر بالای آن گسترانند و اعیان روم را طلبیده
و بران بساط نشانند و از داعیه سکندر در بنای آنشهر آغاز کرده آنجماعه دو فرقه شدند
فرقه صلاح در تعمیر آن ندانند و زمره براه تعنت گرفته عمارت آن مناسب ندانستند ملکه
آنها را اجازت انصراف داده آنخاک را از آن خانه بیرون برده پاک کنانید و بساط
شبینه را باز دران جا گسترانید و بدستور آنجماعه را باز طلبید سخن روز گذشته در میان
آورد ایشان متفق اللفظ والمعنی گفتند که بنای اینچنین شهری مستلزم نام نیک و
ثواب بسیار است آنگاه مادر اسکندر نامه بپسر نوشت که از آنخاک استدلال کردم
که اهالی آنسرزمین منقلب الرای و متلون المزاج اند باید که بعمارت اشتغال نموده با ایشان
مشورت نکند اسکندر بعد از مطالعه نامه مادر آغاز بنای آن بلده فاخره نموده بوجه
دلخواه باتمام رسانید دار السلطنه هرات از سوابق ایام و سوالف شهور مرجع عوام مجمع
اکابر و علما و فضلا بوده و هست در زمان شاهرخ میرزا بیشتر از پیشتر آبادی یافته و
در عهد سلاطین غور آنقدر آباد بوده که یک لکه و دوازده هزار دکان داشته ۱۱۲۰۰۰

که دران نشان قدمهای آدمی است و سنگریزه های کوه اکثر بهیأت طیور است هرات در
مفاخرت با بلاد دیگر بصفات ترجیح بر اکثر جهات دارد عبدالرحمن قامی صاحب تاریخ قدیم
آورده که ابو العباس معمری روایت کرده باسناد خود از حذیفه الیمانی که بر زبان باعجاز
نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وسلم گذشته که بهترین خراسان هرات است
و بفقاد پیغمبر بر هرات دعای خیر کرده اند و از ابو علی بن زین منتصل باسناد خود تا
انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
فرموده که بهترین خراسان هرات است و بدترین سجستان و از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز
مرویست که ایزد سبحانه و تعالی در خراسان شهری دارد که آنرا هرات خوانند خضر و الیاس و
ذو القرنین آن بلده را بنا کرده اند و از جناب قدس الهی بران شهر برکت خواسته و از
شیخ ابو المظفر مالینی نقلست که روزی بر باره هرات نشسته بودم ناگاه خضر علیه السلام بر
من ظاهر گشت و فرمود که من این بلده را یاد دارم که بحری عظیم بود و باز دیدم که خشک
شد و خار بسیار از ان رسته بعد مدتی مشاهده شد که کشت زاری گشته فی [illegible]
باین معموری و هم از خضر علیه السلام منقولست که زمین هرات دریای ذخار بود و
جاییکه اینوقت چارسوق هرات است گردابی خطرناک بود هر کشتی که آنجا رسیدی غرق
شدی غرقه ترا نکه حالا نیز بموجب فرمان حکام هر ساله کشتی عمر بسیاری از ارباب جرایم
در انجا بغرقاب فنا میرود و در تاریخ هرات مذکور است که اول نواحی هرات لهراسپ بنا نهاده
بود و بعد از و گشتاسپ بران عمارت افزوده پس از ان بهمن بن اسفندیار در تعمیر آن
سعی همی نمود تقدیر سنه و اما باز خرابی بران دست یافته بود و غیر [illegible]

کشهرتش از صبا و شمال گرو برده در نواحی آن ولایت سر بفوق تقلّه قلعه سما و قمّه قبه جوزا
برافراخته و این قلعه بالای قلهٔ کوهی است از سنگ خارا و یک راه باریک دارد و دیگر
از چهار طرف تا پای حصار سنگ خارا است و دیگر از بدایع آن مواضع ییلاق ماه خات
تخت ملک است که از مراتع لطیف و مراتع نظیف آن ناحیت است و همچنین ییلاق
میشی که در فصل بهار لاله زاری میشود که گلشن گردون در مقابلهٔ آن تیره مینماید و دیدهٔ نورانی
انجم از نظارهٔ آن خیره می ماند دیگر از چهار مقام اینجا بنظر رسید کبادغیس قریب هزار دشت
دارد مملو از اشجار و انهار که هر دشتی لشکری را بیمه و کاه و محل گسترانیدن خیمه و
خرگاه وفا کند و صاحب ماه نخشب که ذکرش در السنهٔ افواه مشهور است از موضعی است کا
لم بن اعمال بادغیس و نام او حکیم بن هشام بوده و چندگاه در دیوان ابومسلم مروزی
باهر محرری اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان و ماوراء النهر
خروج کرده خلق بسیاری بر وی جمع شدند و چند قلعه از مرو گرفته آغاز دعوت نمود
اعتقاد آن سر حلقهٔ ارباب فساد آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرده تا مسجود
ملائکه گشت و ابلیس بنابر مخالفت مردود شد و همچنین بصور انبیا و اولیا و حکما و حکام
تمثل میگرد تا نوبت بابومسلم رسید حالا آن کیفیت بمن منتقل شده و امر بپرستش و سجده
خود میکرد و چون در فن سحر و سیمیا بی همتا بود عوام کالانعام فریفتهٔ بلاد ماوراء النهر
شتافت و از چاه نخشب بشکل ماه صورتی مدوّر و منوّر که تا ده فرسنگ پرتو مے
بیرون آمد که بر روی هوا می ایستاد و اصل آن ماه از سیماب بوده و چون در یکی
از معارک زخمی قبیح بر روی او رسیده بود لهذا کریه منظر و ناخوش صورت بود

از مضافات غور چشمه ایست که سالی یکبار بدانجا میروند و در شب یکی تیری علامتی بسته بجانب
آن چشمه می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می یابند اگر مقصود حاصل
خواهد بود البته بر سر پیکان سر مرغی یا ماهی یا حیوانی چسپیده اگر مراد حاصل نخواهد
شد چیزی بر سر پیکان چسپیده نباشد و نیز در غور سمندر که هم آتش است پیدا میشود
و او مشابه موش است و آتش او را نسوزد بلکه چرک از پوستش دور میکند و اگر از پوست او
پوستینی سازند چون چرکین و شوخگین گردد در آتش افکنند ازاله آن میشود و از قلاع
منیع آن دیار که بر جبال رفیع واقع است قلعهٔ حیار بود که بمتانت و حصانت آن هیچ
جا نشان نداده اند و در تاریخ مبارک شاهی آورده که از عهد حضرت سلیمان علی نبینا
و علیه السلام هیچ صاحب سریری بر فتح آن حصار قادر نگشته جهت آنکه راهی ندارد چون
دل و دست بخیلان تنگ و چون کمر نازنینان باریک و وسعت ساحت رفعت
شان او چون عرصهٔ امید و همت آزادگان وسیع و رفیع و غور در مابین غزنین
و خراسان واقع شده آب و هوای نیک دارد اکثر فواکهش خوب میشود بیشتر ولایتش
کوهستان است و حضرت سید حسین بن حسن حسینی صاحب زاد المسافرین و نزهة الارواح
و غیره از مریدان حضرت شیخ الشیوخ السهروردی قدس سرهما از آنجا بوده و در هرات
آسوده باد غیس ولایتی است وسیع و عریض مشتمل بر آبهای فراوان و مزارع
بی پایان که از انجمله بیشه ایست که چند فرسنگ عرض و طول آنست محتوی بر اقسام
درختان خصوص پسته که از انجا بجمیع ایران و توران و هندوستان میبرند و در زمان
ابو الغازی سلطان حسین میرزا بغایت معمور بوده و چند سرکار داشته و قلعهٔ توکه

و دیگری شیرین فهمی نماند چون ... انا او از ان بیت ... بحکم قرب جوار بعد از کشمیر نوشته
شد رجال با عنان قلم بطرف ایالت خراسان معطوف داشته آید غرجستان ولایتی
مشهور و کوهی محکم و حصون استوار و عقبات ناهموار بسیار دارد و سیب و امرود در آن
دیار نیک میشود و مردمانش سخت جان و کوه رو و درشت خوی باشند عبدالکریم
جبلی از انجا است غور در قدیم الایام عظیم معمور و آبادان بوده عمارات رفیع و قصور
بدیع و قلاع منیع بسیار داشته هرگز آنجا مبتدعی و بد اعتقادی پیدا نشده و اهل آن در
زمان خلافت حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه بشرف اسلام
مشرف شده از و حاکم ایشان از اولاد ضحاک بیور بوده منشور حکومت و حکمت بخط
شریف اسد الله غالب کرده تا زمان بهرام شاه غزنوی آن منشور سعادت مسطور در میان
ایشان بوده و در زمان شقاوت نشان تسلط بنی امیه که اکثر ملاء اسلام بر سر منابر
حق خاندان طیبین و طاهرین سخنان نالایق میگفتند الا مردم غور که بدان مخفی
نشده اند و در شان بر چهار خلیفه بر حق اعتقاد خوب داشتند و دست تسلط والیان
بنی امیه از ایشان کوتاه بود و از عجایب غور چشمه ایست که آن را چشمه بانگ نماز میگویند
و آب آن ایستاده است هرگاه کسی آواز کند آب آن چشمه روان شود نزدیک ... تا وقتیکه
چون بانگ نماز تمام شود و آب باز ایستد و ایضا مسجد بر بالای ارتفاع شهر که آمدیا ... است و
و عجایبش انکه از بیرون مسجد هر طرف دست مردم ببام میرسد و از درون هیچ کس را ارتفاع
ظاهر میشود حالانکه مسجد باز بین بیرون متفاوتست و ستونهای آن را چه نباید انکه ...
چهل عدد یکی کم زیاده می آید تا غایت عدد آنها مشخص نشده و در یکی از ضلع ...

حکایت نیز روایت کرده که گفت درین شهر در اقصای ختای شخصی از سنگ تراشیده بر
عمودی از چوب نصب کرده بود و مردم اهل آن شهر پیوسته بنزد آن میرفتند و از کیفیت صنعت
و صنعتش تعجب میکردند و من هم همیشه با ایشان بیرون میرفتم و می دیدم که
مردم در پای آن صنم تامل میکنند که چیزی پیدا کنند [illegible] تا بزرگ شدم و بر خواندن
قادر گشتم دیدم که بر سر او نوشته که من اراده [illegible] العجایب [illegible] دانستم که
اهل زمان آنرا بخطا حمل میکنند پس در خلوت رفتم زیر پای او حفر نمودم سردابی تاریک
ظاهر شد هر چند خواستم در آنجا در روم نتوانستم از باد و ظلمت که در آنجا بود و میخواستم
بسیار طول متفکر گشتم و خواب بر من غلبه کرد و در خواب صورت شخصی دیدم شبیه
بصورت خود گفت چرا این سرداب نمی روی و عجایب نمی بینی گفتم بسیار تاریکست
و همیشه باد میوزد گفت پاره آبگینه شفاف پیدا کن و چراغ در آن بنه و ببر دل بسیار
خورم شدم پرسیدم تو کیستی گفت [illegible] پس بیدار شدم و چراغ بر وجهی که گفته بود
گرفتم و بدان اندرون رفتم پس دیدم که محاذی پای صنم تمثال شخصی بود نشسته [illegible] چند
از طلای مرصع بجواهر در پیش او نهاده و بر آن تمثال نوشته که این صورت [illegible]
بلیناس حکیم است اسرار خلقت و طبیعت [illegible] آنها برداشتم و بیرون آوردم و از آنها
باوراق نوشتم و دانستم و بر اعمال طلسمات قادر شدم و طلسمها [illegible] از جمله بلاد [illegible]
گویند خاصیت آن سنگ آنست که هر چند باران آنجا [illegible]
[illegible] و در آن [illegible] دو چشمه است یکی شیرین و دیگری شور و آب هر دو چشمه در یک [illegible]
جمع میشود اما با یکدیگر نمی آمیزد چنانکه دو جوی [illegible] جریان می یابد [illegible]

مغول شد یکی از آن جهول با سیر فتاده و آن مغول چون آثار رشد و قابلیت در وی
در بند تربیتش و زمام کل اختیار سر کار خود بکف اقتدار او نهاد بر وجهی او را مستقل گردانید
محسود امثال و اقران شد و انواع تعدی و تمرد صد فرصت می بود و انتظار
مغول مذکور وفات یافت مستوره که هم و ملوره انها است سر راه جهت آن مغول
داشتند آن جوان مسلمان را جبراً و قهراً همراه ابرده مکلف ساختند آن بیچاره ناکام
غسلی برآورده از راه اضطرار قدم پایین و انکسار در آن مطمورہ نهاد و سر آن سرداب
مسدود گردانیدند و آن دردمند روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده بحکم قل من ینجیکم
من الظلمات البر و البحر تدعونه تضرعاً و خفیة یا مراقبت گوشه آن سرداب شق شده و شخصی
مهیب با گرزهای آتشین ظاهر گشتند و بر آن کافر فاجر حمله نموده گرزها بر او فرود آوردند
چنانکه از آن شراره بقدر سر سوزن بر روی آن مسکین رسیده بسوخت یکی از آن
دو شخص پرسید تو کیستی گفت من مسلمانی فقیرم و بچنگ کافران اسیرم یکی از ایشان
سر گرز بر گوشه سرداب زد سوراخی ظاهر شد چنانکه باسانی بیرون میتوانست رفتن
پس اشارت بخروج نموده وی از آنجا برآمد و بیرون آمد خود را خویشتن در صحرا
تر دید یافت حالانکه از آنجا تا ترمذ چهار ماهه راه بود و خواجه با وی گفت که من آنجوان را
در ترمذ دیدم و سرگذشت مذکور بواسطه او شنیدم هنوز اثر آن شراره بر رخساره
آن بیچاره باقی مانده گاه گاه اندک تراوشی میکند و در حدود چین و ختای مردمان مسلمان
و علمای فاضل بسیار اند و با استقلال ... مسلمانان در امراء و رای پادشاه چین
انتظام دارند ... جهان نمای ... سالم حکیم که از علمای

شهرخانهٔ دیگر که اهل اسلام آنخانه را چرخ فلک میخوانند و آن گونگیست از زیر تا بالا نه طبقه و هر طبقه منظرهای مقرنس و ایوانها و غرفه‌ها و برگرد منظرها انواع صُوَر غریبه و در زیر آنگونگ صُوَر دیوان پدید گردید که آنها را در پیش گرفته اند و آنگونگ بشت گز دار تفاع دوازده گز همه از چوب تراشیده تا چنان مذهب که گویا مجسم از طلاست و در تحت آن قصر سردابه و میلی از آن سردابه تا بالای گونگ تعبیه کرده و سر میل را بالا گونگ از آن نهاده و دیگر محکم بسقف خانه که آن گونگ در آنجاست محکم چنانکه باندک حرکتی که آن میل بکنند آنگونگ عظیم در گردش آید و از آنشهر چند روزه راه **قرامون** شهریست عظیم که مقدار برابر جیحون است و بیست و چهار کشتی جسر بر آن بسته اند و انگشتی‌ها از زنجیر دو طرفی سطبر که برابر ران شخص است در زند محکم ساخته اند و آن سلسله از هر طرف و کم بر خشکی گذشته و بر دو طرف آب دو میل آهنی هر یک بسطبری کمر آدمی بر زمین محکم کرده و طرف شرقی آن آب شهریست نسیم و وسیع که به حسن آباد اشتهار یافته...

صیدین فو شهریست نعیت عظیم مملو از خلق بسیار و در آنجا بتخانهٔ بزرگیست و در آن بتی جسیم از برنج ریخته مطلا کرده پنجاه گز قامت و بر همه اعضای او صورت دستها و بر کف هر دستی بیات چشمی و آن بت را هزار دست گویند از مشاهیر بنام ختاییانست و این بت در عمارتی بدیع بر کرسی سنگین که بکمال غرایب تراشیده اند موضوعست و رواقها و منظرها بر گرد آن بتخانه ساخته مشتمل بر چند طبقه طبقه اول از کعب بت گذشته دوم بزانوی او و سیوم بسینه دیگری از زانو تجاوز کرده برین قیاس تا سر صنم و سر آن عمارت بقرنس رسا آورده چنان پوشیده که بیننده متحیر میگردد و در تمثال بتها آن خود و

لاسه نزدیک نیپال است که در شرق هندستان و ابتدای سلطنت ختاییان است
و لاسه بتخانه عظیم است لاماهای قومی اند از کفار ختا در مذهب بانوی استند
قوی از آنها سر بزند که عقل انسان حیران است و از طرف شمالی لاسه شهر بهرام است
در بیابان آنشهر در تابستان برف و شادمی بارد و قابل بلده ایست که ساکنانش بت
پرستند و بتخانه بزرگ در انجاست و دران بتی بزرگ است که تمثال شبیه شاکمونی است
که مردم چین او را پیغمبر میدانند طلارخان نیز بلده ایست و در آنشهر سید قوام الدین
نام مسجدی عالی در غایت تکلف و تزیین ساخته و در جوار آن بتخانه ایست که تابان
و کوچک زان بصورت منسوب است قراول قلعه ایست. عمارتهانست برکوه
زیاده از یک راه بالا رفتن ندارد سکچو شهریست در غایت عظمت و سوری شاهی
کشیده اند و میانش مربع است متساوی الاضلاع مشتمله بر ... عرض
هزار ... جنگل در عرصه است آب رز ... دو جا روح شیوع و در اکثر جاهای آنشهر
قصابان آنجا گوشت گاو و گوشت خوک با هم در یک کجه قلاب آویخته میفروشند و بازار
چهار سوقی در انجا بسیار است و در هر چهار سوق تختی از چوب در کمال زینت ...
و فرش نهاده اند و بر فصیل آنشهر در هر بیست قدم برجی ساخته است و چهار دروازه
چهار رکن شهر در برابر هم کشاده و مابین هر دروازه مسافه بسیار است و درین شهر
بیت الصنم متعدد است با تکلف و تزیین تمام دارد و هر بتخانه پسران و دختران صاحب
جمال بسیار اند و صلای عشرت در دخول ۱۵۰۰ از سکچو تا خان بالغ که پای تخت
... ایست نود و نه بام است و هر بامی در بزرگی قریب شهری بود و در میان هر دو بام

محمد حسن قدسی و قاری و غنی و غیره اینچند از مشاهیر صاحب دیوان از زمرهٔ شعرای همه آنها ....
موزون است و اگر به هیچ عصر از اعصار نمیگذرد که شاخسار گلشن کشمیر از عندلیبان سخن سرا
عاری بوده در هر مقام بلبلی است و در هر گوشه ترانه فرد بیا بگلشن کشمیر سخن گو
گوش چو گل شو که گرد هر چمنی بلبلان هزار انند ؛ وانخوش نویسان بسیار هم چون محمد مراد
زرین قلم و محمد محسن شیرین رقم بسیار بر صفحهٔ روزگار نقش وجود در نشسته‌اند و از تبت
ولایتی است مابین چین و هند مشتمل بر قصبات بسیار از جمله آن تبت کلان را که لداخ
نیز گویند مشهور است و محل خرید و فروخت چای و پشم شال است که از گوسفندان
آن نواحی بهم میرسد و آن در کشمیر رسانیده در رشته شال بافان بافند و ساکنان آنجا
اکثر کافراند و در کیش مانی اقامت و بعضی مرده را بسوزند و بعضی دم نزع که بهوش
نباشد و رمقی از جان داشته باشد سیر اعضای آن محتضر از هم شگافته کار بر ملک
الموت مختصر میکنند و از بال مرده مذکور دیواری طولانی بلند تفاع تکیه و ذرعه بنا میکنند
و آن را آیتی مانی خوانند و موجب ثواب در حق مرده میدانند و منتظر خروج دجال
اند بلکه برای او سالها با ترتیب میرسد چنانکه چون بر آید آن بار از نده کنند و کیش
ایشان را شوهران متعدد و مباشته و اگر شخصی دختر دارد دختر با زنان های شان صحبت
دارد و پشم طعامی یکدرم نیز ممنون میشوند و تبت خورد که آن را اسکردو گویند قلعه حصین
دارد از تکلفات سنگ بصورت فیلی که در سه طرفش آب جاریست و تسخیر القلعه هیچ کس
از فاتحه کشایان عالم میسر نشده اهل آن دیار یکفرقه مردم شیعه متعصب‌اند و در حدود
تبتین کوهیست که هرکه بر آن صعود کند و مردم نفسش منقطع شود و بمیرد قصه

آثار حاتم و نوشیروان است و کوشش او نسیان دستبرد اسان رنجت سلطنت غلبه تسلط
و تقلد امور بسیار به علت ظلم حکام سابقه برانداخته سعی در اشاعت عدل و احسان و عنایت
اهل کمال و اوضاع نام نیک دارد و ارکان دولت اگر همه در پرورش اهل کمال سرگرم اند لیکن
دیوان الصاحب فی احتشام دیوان که بالامر و دوام احسان تکثیف اعتماد مستثنی بین الاقران است خود
خود با صاف فضایل متصف هست و اهل فضل و ارباب الطبع دوست می دارد و با نواع احسان و مرحمت
الحال سیگذارد و آنقدر اولیا و سادات و علما و صلحا و فضلا و شعرا ازین ملک برخاسته اند که عشر عشیر
آن در دیگر ولایت بوقوع نیامده چنانکه در ذکر آن ها کتب محصور تالیف شده و هیچ قریه و محله
نیست که در آن مرقد بزرگی نخواهد بود و اگر اسامی بزرگان از علت تنگی جا ننماید به بیان
ندارد و همچنین در ایران و توران مجموعه یا بیاضی به مطالعه نمی رسد که خالی از شعر شعرای اینجا خواهد
بود و موید این معنی اشعار ابدار حضرت شیخ یعقوب صرفی و بابا داود خاکی و مولانا مهری و میرزا دارا
نامی و ملا مستغنی و خواجه حبیب الله نوشهری و ملا مظهری و آوجی و ذهنی و ندیمی و فصیحی و فهمی و ذکر
و فطرتی و شیخ محسن فانی و ملا محمد طاهر غنی و میر معز فتی و محمد زمان نافع و میرزا داراب بیگ جویا و میرزا گویا و
ملک شهید و حاجی اسلم سالم و آشنی و ملا فایق و ملا اظهری و ملا بینش و قلندر بیگ و ملا نا
ملا شارز و میر کمال الدین و نواب ابوالبرکات خان صوفی و پسرش ابوالقاسم خان صانی و صلاح الدین
راضی و محمد رضا مشتاق و آسا و خیر بیگ قبول و میرزا گرامی و دا جسند بیگ الله داد و ملا فرق
و ملا محمد عرف شاه رضای حشم و محمد شرف یکتا و لطف الله بیگ صهبا و ملا والا و عبید ملا محمد
توفیق و جان بیگ سامی و خواجه حبیب الله عنقا و خواجه بلبل قادری و ملا حافظ محمد مستغنی و

این مسوده که مسمی به زبدة الاخبار است فقیر حقیر کمترین ... کان ... ابو محمد حسن

صدر الدین بردست حضرت سید شرف الدین المشهور به بلبل شاه قدس سره الشریف
اسلام مشرف شد و بعد وفات او کشمیر که بسلطان شمس الدین ملقب بود پادشاه شد
زیاده بر دو صد ۲۰۰ سال که گذشت در خاندان وی بود و خوبی و رونق و آبادی در زمان
ایشان افزود تا در سنه ۹۶۱ نهصد و شصت و یک سلطنت مستقل اقوام چکان گردید
و چون در مذهب شیعه متعصب بودند مردمان کشمیر را باهم اتفاق دست داده
و انتزاع ملک از دست چغتائیه نمودند [illegible] چکان تا [illegible] سال بود تا
در سنه ۹۹۴ نهصد و نود و چهار به تصرف اکبر جلال الدین آمد همیشه ناظمان از طرف
سلاطین چغتائیه بکار [illegible] میگذرانیدند و در سال یکهزار و یکصد و شصت و شش ۱۱۶۶
عبدالله خان [illegible] از طرف احمد شاه درانی صوبه را متصرف شد و بعد ۱۹۰
و نود سال از دست چغتائیه بیرون رفت ناظمان افاغنه به نوبت شصت و
سال یک [illegible] چند ماه در کشمیر تصرف و تسلط داشتند تا نهم رمضان سنه یکهزار ۱۲۳۴
دو صد و سی و چهار ملک کشمیر تصرف سکان از ایشان گرفته آمد و آنجا
[illegible] بیست و هفت ۲۷ سال و [illegible] ماه و چهارده روز [illegible] بعد از دیگری به تسلط و تصرف گذرانیدند
تا هشتم ماه ذی القعده اواخر سال یکهزار و دو صد و شصت و دو ۱۲۶۲ کشمیر ایام الدین
از کشمیر آمد چون پنجاب لاهور داخل ممالک محروسه کمپنی انگریز شد صوبه از طرف
انگریز بحکم لارنس صاحب که خود نیز بکشمیر آمدن مفوض به مهاراجه گلاب سنگه گردید
والبقاء لله الملک المجید بعد از وفات مهاراجه گلاب سنگه سر[illegible] فرزند راجه جمشید [illegible]
راجگان جمشید اقتدار خورشید [illegible] مهاراجه رنبیر سنگه دام اقباله که داد و دهش [illegible]

اگر احیاناً کسی دران آید و پاره از یخ بخورد و خوشگوار است و چون بیرون آید زندگی
سخت مشکل میگردد و نزدیک کوه هاران نیز غاریست که رونده هر چند غایت سعی
تقدیم رساند بانتهای آن نمیرسد و دیگر چشمه ایست در قریه لوکه بون هر قدر ماهی که در چشمه نشانه اند
یکچشم اند و چشمه لوکه بون را یکنفس آب بسیار میجوشد و یکنفس آب منقطع میگردد و تمام
سال باین منوال است دیگر طرف دچهن پاره چشمه ایست که هرگاه بالای چشمه فریاد
کنند حباب ازان ظاهر میشود هر قدر فریاد بیشتر حباب نیز بیشتر است و دیگر در پرگنه دیوه
چشمه ایست که دران چند چوب بزرگ هست هرگاه حادثه میشود چشمه آنقدر متلاطم می آید که آن
چوبها برهم میخورند و متوطنین آنجا و بمشاهده آن بخیال استنباط وقوع حوادث می نمایند
و دیگر در پرگنه کوبنهار چشمه ایست مسمی بکوبهر که تمام چشمه مملو از اقسام ظروف سفالین
است هر چند مردم میخواهند که ظرفی ازان چشمه برآرند صورت نمی بندد که چون بر سطح
رسد بی اختیار از دست هاشم لغزیده میگردد تا رسیدن تقعر آب باز بهم می پیوندد
چشمه های گرم در کشمیر چند جا است که غسل بآنها در قلع مواد و امراض مزمنه سوداوی
و بلغمیه کثیر الانتفاع است و کان یخ نیز در کشمیر است و در پنج کروه شهر که دوازده ماه در آنجا
یخ می بندد و باوصف آنکه در ایام تابستان چهار طرف آن دره نهایت هوا گرم میشود
بالجمله عجایبات کشمیر زیاده ازانست که بتحریر رسد مخافة للاطناب برهمین قدر اکتفا
رفت آبادی کشمیر بعد از طوفان نوح معمر گشته در زمان سابقه راجها بود بکمال استقلال
و اقتدار در انجا بحکومت میگذرانیدند مدت چهار هزار سال و سیصد و کسری در
تصرف داشتند تا در سنه ۷۲۵ هفتصد و بیست و پنج هجری رینچن شاه الملقب بسلطان

ممالک دیگر هم برد بیکارست اما زعفران کشمیر بمزید رنگ و بو ترجیح دارد و دیگر از خصایص
کشمیر آنکه بسبب اعتدال هوا اکثر مردم طبیعت موزون و فکر رسا دارند و خاطر بسیاری
از اهالی این شهر بشعرخوانی و مشق و تحریر مشغوف میباشد فرد دم زد از طبع روان اکثر
مر شکست دیر تیم اینکه سوادی داروغه و مرافعات شرعیه ... غرض علما و عقلا
فقرا و للقرا مراد و ادعیه و جلب از سوء اعتقاد در اینملک بسیار است نظم جهان را
بگشتم همه سر بسر ندیدم چو کشمیر جایی دگر بشرع و سنت بدین و با دیانت این
ارم زمین آباد باد به حیا و مروت سخا و وفا خبر این شهر عقاید است یا کیمیا تمام کوهسار
کشمیر تمام طرف یلاقها و سبزه گاه است و پر از چشمه ها و انهار و ریاحین متنوع الالوان و اقسام
ادویهای نافع در اینجا بوفور است و از معادن دو جا کان آهن و سرب است بعمل آرند و کان مس
در زمان سابق در پرگنه کامراج بوده و کان بلور در پرگنه دچهن پاره و در کوه روجپال سر
راه تبت و چند جای دیگر هم در ایام گذشته معمول بوده و بر کوه هرمکه میگویند که از فرق زمین است
و اما صعود بر آن متعذر است و در نفس شهر نزدیک به یک جایی است که آنرا وتی بوکه گویند
چناری چند دارد و ... و در آن زمین نمیباشد و دیگر در موضع کرمیو پرگنه ... چشمه
کرد آغاز اردی بهشت چون از چشمه آب میخواستند جاری میشد و چون از آب مستغنی میشدند
باز مختفی میگشت و دیگر موضع بونه ها مه پرگنه دچنو بکانیت لنگه برای نام چشمه ماه شهیر
از حوض آن بقدر پنج آسیاب جریان می یابد و بعد آن تمام سال خشک و خالیست و بالا
کوه پرگنه لار سنگیست بصورت ماده گاو که هر دو هم ماه فرودین از هر جا پستان آن گاو دیز
آب میریزد و حوضی که در تحت آن گاو است از آب مملو میگردد و آنقدر که برای ده هزار کس

باهزاران فواره و آبشارها و آب چادرها و انهار و حیاض با نهها و اشجار و چهارتاهای فلک پیوند
و انواع ریاحین خاطرخواه و دیده پسند در بیان وجه تسمیه شاله مار آنکه لفظ شاله بزبان
هندی مطلق خانه را گویند و مار بزبان مذکور عشرت و خرمی است و مطلب و معشوق را
نیز خوانند یعنی خانه عشرت و مراد و دیگر باغ نشاط که بخوبی طراوت و نضارت و نهرها
و حوض و فواره وغیره نظیر ندارد و باغ نسیم و باغ عیش آباد و باغ سیف آباد و
باغ نگین و باغ بحرآرا و باغ چشمه شاهی وغیره که اشعار شعرای بلاغت شعار مثل کلیم و
سلیم و قدسی و طغرا و احسن و صایب در تعریف آنها گفته شده و مشهور شده اگرچه
مضافات کشمیر تا هر دو تبت که قلعه لداخ و اسکردو است و متصور کشتوار و جمون
بوده لیکن حال در نسخه بادشاهی پنجاه و پنج محال است که محاصل آنها بیست و هشت
کرور دام است و بغیر تعیین و پکهلی و دارو و دمیال و متصور و کهاشیال و کملا ک
و کهل و بانهال و پرونچ و راجوری و آدون و نوشهره که تعیین مواضع ندارند سی و
محال که عبارت از سی و شش پرگنه است و بعد سری نگر سوای محال میر بحری است
سه هزار و دو صد و هفتاد قریه است و خصوصیات و عجایبات کشمیر بسیار است اول قماش شال
که در عرب و عجم و روم و چین بلین تخلگی و خوش قماشی و نرمی و سبکی و دیرپایی و رنگینی
قماشی موجود و مخلوق نشد طرفه تر اینکه بافنده‌ها در اختراع طرح و گلکاری آن طرزی دیگر
و آیینی دیگر بر [illegible] می آرند و هیچکس تا بیس دیگر قرار و تمیز [illegible] مثلا اگر کسی صد هزار فرد
شال در معرض بیع آرد هیچ یکی با دیگری در طرح و طرز موافق نخواهد بود و هنوز در جمله
نقوش این باب دستگاه هنرمندان باهر مفتوح است و دیگری زعفران است اگرچه در

پر وهو انهرآب در جلم می پیوندد درمیان نفس شهر جریان می یابد وآب تالاب دل
وجوی کلان سنند که از جانب تبت میرسد هم در جلم می پیوندد در اقصای کشمیر نیز دیگر ها
باجلم ملحق شده از سرحد کشمیر گذشته از راه پنجاب و اطراف پشاور عبور کرده با دریا ها
دیگر در حوالی ملتان پیوسته از ته به دریای محیط سیر رزد و این دریا را در نفس شهر هفت
جای پل های چوبی بسته اند و طرف شرقی شهر کشمیر تالاب دل است که اطراف آن
باغات پادشاهی بانهرها و حوض ها و آب چادر و فواره است این تالاب جزایر مربع و مرد
نشین نیز دارد و تردد سفاین و مراکب جهت تماشا و تفرج دریا و باغات ارم سیاد
الاوقات مسلوک درین است و سیر کشتی کشمیر تفوق بر جمیع سواریها دارد و در شهرهای
دیگر باین روش جاری نیست و تالابهای دیگر مثل تالاب خوشحال سر و لاب آب
سر تالاب ناگر سر و تالاب نماسر و تالاب کلان اند که آب این تالابها معه آب در آن
میگذرد و درمیان این تالاب جائی آب از زمین آنقدر بلند میشود که بقدر یک و
درعه طولا و عرضا از سطح دریا مرتفع میشود و چشمه نامش بل نیز مثل تالاب های دیگر
بزرگ است درمیان این تالابها و جویهای دیگر راه تردد سفاین مفتوح است و در ا
اطراف ملک کشمیر کریوه هائی مرتفع و سطح مزروع است مثل کریوه متن و کریوه شاوره و
کریوه وناکام کریوه تام پور و کریوه دامودر و کریوه زینه پور و کریوه بیجبارد و
مانا پور و کریوه ترال و کریوه پامپور که محل زعفران است و کریوه جیره اودر و کریوه
خانجکه دکریوه قلم پور و غیره کریوه های خورد بسیار اند باغات مشهور کشمیر و
نشاله سبنه که عمارات آن دستگاههای موسی محلای تعدنماست گرد اگرد حوض گاها

و در نفس آن دشت هموار که درمیان کوهسار واقع شده هزاران هزار قریه و مواضع معموره است و کوه
و دشتش مملو از اقسام درختان میوه دار است و ثمارش با اکثر امزجه سازگار و بمجرای والقینا فیها
رواسی شامخات قلاع محکمه و حصون مفخمه از جبال گردون مثال پیرامون آن عرصه فسیح المجال
کشیده که اهالی آن از تعرض اعادی مامون باشند کسی از بیگانه ها بی آنکه زمینداران آنجا متفق
باشند با وجود کثرت افواج و شدت اقتدار تسخیر مملکت قدرت نمی یابد معظم راه های آن ولایت چند
طریق است یکی بصوب خراسان که بغایت دشوار که از پرگنه کوهامون براه گلگت برونده بدخشان
میرسند دوم راه دارد که صعب و قریب تر است و نقل احمال و اثقال بر پشت مرکب دواب [illegible] نمیشود
و مردم آنجا که بانکار معهود اند بر دوش اجناس و بجائی میرسانند که بر چارپای بار توان کرد
راه های که بصوب هندوستان است اگرچه در سابق دشوار بود لیکن در زمان حکومت سلاطین
کشمیر و پادشاهان چغتائیه صاف و هموار شده. راه دیگر بصوب تبت قدری آسان است
اما راه تبت خورد خالی از صعوبت نیست چند روزه علف هیزم در راست که سواری دشوار است
که چارپایان تلف میشوند و این هر دو راه تبتین بکاشغر و ختن ولاسه میروند و از آنجا به چین
و ماچین و ترکستان و توران و حدود بنگاله و کامروپ میرسند و مابین جنوب و شرق
بطرف هند هم راهی است اما چندان مسلوک نیست و درین محدود تمامی اراضی مسطور نا به
بر چهار قسم منقسم میشود که زراعت آبی است یا للمی یا باغ و گلزار و میوه دار یا میدانهای هموار
و یاسمن برگه و درمنه و نسترن و لاله و ریاحین و بنفشه و انواع گلها در کنار رود خانه
ها است و در زمستان برف میبارد اما گزندگی هوا نمی باشد بلکه هیجان طبیعت و جوش
حرارت غریزی میگردد و تابستان بحال لطافت هوا میگذرد و بدوام وزیدن نسیم

وازان کتل بجانب غوری میروند هرآینه بغوربند اشتهار یافته درغوربند کان نقره و
لاجورد است واما لعل نمی آرند و درمیان غوربند وآب باران دو مرغزار است که در
فصل بهار بغضارت و نزاهت آن دو مکان کم جائی نشان داده اند بابر پادشاه
در واقعات خود آورده که وقتی دریکی ازان دو مرغزار سی و سه قسم لاله مشاهده افتاد
که هیچ یک شباهت بدیگری نداشته و نیز آورده اند که در آن مکان لاله ایست خوشبو
از عالم گلسوری که آنرا لاله گلبوی می نامند و دیگر تومانات دارد که اگر بذکر هر یک
پردازد سخن دراز کشد استالف و استرغچ دو موضع اند که در لطافت قسیم ندارند و
میرزا الغ بیگ بن سلطان ابوسعید این دو موضع را سمرقند و خراسان میخوانده و
ازین دو موضع گذشته قریب بیک فرسنگ دره ایست موسوم بخواجه سه یاران
که از جاهای نیک آن شهر و مکان است و محل اصل خواجه سه یاران چشمه ایست که بر زبر آن
چنار بسیار بر آمده و بر یمین و یسار چشمه درخت بلوط است و در پیش چشمه ارغوان
زاریست که از زرد و سرخ در یک جا میشکفد و این جنس درخت را از کرامات سه
درویش میدانند و شکارجای کابل آب باران است و اکثر وقت در اینجا جانور
می یابند و صید میکنند از انجمله یکی شکار بوتیمار است که کلگی ساج آنان بحصول می پیوندد
و کابل از جمله چهار بهشت خراسانست که عبارت از هرات و قندهار و کشمیر باشد و از
خوان عوام فواکه لذت سرشتش بکمال و فور شاه و گدا یکسان بهره مند و علما
صلحا و فضلا نیز ازان نزهت آیین بهره رسیده اند مردمش از غث و سمین
بحرکات ملایم و شیرین دلنشین اند و نکته های نظیر لفافش غم زدا و اندوه چین اند

کابل دیگر و بجای میتوان رفت که هرگز آنجا برف نباریده و از آنجا دو ساعت بجایی
میتوان رسید که هیچ وقت خالی از برف نباشد و کابل چهارده تومان و در وی پنج تومان
داخل لمغانات که در مشرق رویه کابل واقعند و تا شهر سیزده فرسنگ است معظم
ترین آن تومانات ننگنهار است که برنج و گندم و نارنج و کیله و نیشکر در این
تومان خوب میشود و دیگر تومان علیشنگ است شمال و به هندوکش پیوسته است قبر
امام لوح در این تومان واقعست و بادشاه در واقعات خود آورده که در بعضی از تواریخ
بنظر آمده که حضرت امام را بملک لمکان نوشته اند مردم آن ناحیه غین را بجای
کاف تلفظ کنند غالبا از همین جهة آن ولایت را لمغان گفته باشند و تومان دیگر دره
نور است و شراب دره نور شهرت دارد و هرچه [illegible] آنرا تاشی گویند و هرچه
سرخست سوهان تاشی دیگر تومان کنر دره نور است و سرحد کافرستان واقعست
و در این تومان تا حد سواد و بجور رسم است که هر زنی که بمیرد او را بالای تخته از چهار طرف
بردارند اگر آن زن مصیبه عمل بدی نشده آنجا [illegible] بی سعی و خواهش در حرکت
آیند و اگر آن زن عمل بد کرده مردم حرکت نتوانند کرد دیگر به شواری و دیگر از چهارده
تومان کابل یکی تومان نجیل است و در این کوهستان انار و جلغوزه و دان که باصطلاح
هند بار [illegible] گویند بسیار می باشد و چراغ مردم آن طرف از چوب جلغوزه است که چوب
همیشه نو رسیده چنانکه در کشمیر هم هست و درین کوهستان رود باهی است که در میان
[illegible] دو دست و هر دو پا پرده ایست شبیه بال شپره که از درختی بدرختی میپرد
[illegible] گویند و دیگر تومان غوربند است چون دره ولایت کتل را بند میگویند

گردید و در خلال آن احوال در یکی از جبال که آنرا تنگ تنگیان خوانند سنگی سفید که از آن
لعل استخراج میبایند بر صفحهٔ ظهور افتاد چون شرایط تفحص بتقدیم رسید کان پوشیده
ظاهر شد و لعل کلان گاه گاه بندرت بدست می آید چنانکه در سنه ۸۰۲ هشتصد و دو در زمانیکه
امیر تیمور بتسخیر بغداد اشتغال داشت شاهزاده سلطان جهانگیر میرزا از کان بدخشان قطعهٔ لعل
آبداری خوشرنگ بی عیب بوزن یکصد و بیست مثقال با دیگر تحایف ارسال داشت
صاحب صور الاقالیم آورده که حکیم ناصر خسرو علوی وقتیکه در مواضع یمکان من اعمال
بدخشان بسر میبرد حمامی ساخت از عجایب عالم چنانکه جامه کن آنخانه مربعی بوده که
بیست و چهار حلقه داشت و هر حلقه را که میکشیدند دری باز میشد و قبه پیدا می
آمد بر مثال جامخانه اول آنکه بر دیوارهای آنخانه هفت حلقه بود و باز حلقه میکشیدند
در حمام پیدا میشد و عالم باین هفت حلقه غیر حامی کس دیگر نبوده و اگر غیر او دیگری
میکشید در جامخانه اول میدید و عجایب دیگر هم داشته و همه خانهای این حمام
بیک جام روشن بود گویند هنوز آثار این عمارت باقیست و شاهان بدخشان از اولاد
سکندر فیلقوس بودند سالها حکومت دران سلسله فی بود تا سلطان ابوسعید گورکانی
سلطان محمد را که آخرین آن سلاطین بود بقتل رسانید دولت آن جماعه انقراض
یافت کابل از شهرهای قدیم جهان است و شرقی آن لمغان و پشاور و بعضی از ولایت
هند است و غربی آن کوهستانیست که مسکن قوم نکدری و هزاره است و شمالش
ولایت قندز و اندراب است و کوه هندوکش فاصله واقعست و جنوبش فرمل
و تغر و افغانست و ولایت کابل طولانی افتاده و اطرافش تمام کوه است از

گرو و کاو فرهادان در معموره و دیهات آن ولایت در جریان از جمله آن بوفور خواکه میوه
مقامی نام است و سنگ را که از معدن لعل می آید و اسپان ختلی بین الجمهور مشهور است و مردم
در شجاعت ثالث رستم و اسفندیار اند و دار الملکش کولاب است که حصارش در غایت
حصانت و استواریست نظم قلعه خوب چو دیوار بهشت * که مه و مهر بود از خشت
گرد و از آنکه صبا آورده * غالیه شیپ حوران برده * مزار فیض آثار حضرت امیر کبیر
سید علی همدانی قدس سره در جوار کولاب در دهی واقعست چار دیواری و محوطه دارد
مردم اکثر بزیارت مشرف میشوند بدخشان بکثرت مراتع و وفور مراتع و زیادتی انهار
و بسیاری اشجار و اثمار نشانه کشمیر و نمونه قندهار است و اهل آن دیار اکثر ارباب احشام
و بنابر لطافت آب و هوا کثرت سبزه و جلکا همیشه در صحرا بسر میبرند و اسپان سخت
سم و نرم دم فراخ کفل لاغر میان فربه سرین خشک پی و چرب مو و درمیان اسپان
بهم میرسند نظم ابر پا قطره زن لسان سحاب * باد تند از صهیل برق شتاب *
اشقر دیو زاد خارا سم * عنبرین یال خیزرانی دم * موم آهن ز سختی سم او * خار
قاقم ز نرمی دم او * تار ابریشمش پی افسرده * رخش دار اسکندری خورده * اگرچه
معادن بسیار در آن دیار است اما آنچه ذکر توان نمود کان لعل و لاجورد است که سپهر
لوح مسطح عالم رنگین ساخته فیروزه و کان لاجورد و لعل که کان بدخشان را از اوج
اعتبار افراخته چرخ و مهر درخشان از اوست در جواهر نامه مذکور است که در قدیم الایام کان
لعل چون مکان عنقا و کبریت احمر بی نام و نشان بود تا آنکه در کوه بدخشان در زمان
یکی از عباسیان زلزله شدیدی روی نمود و مصداق فاخرجت الارض اثقالها پدیدا

مثل حضرت ابراهیم ادهم و حاتم اصم و احمد خضرویه و شیخ ابوبکر وراق و مولانا بهاء الدین ولد و
ثمره شجره او جلال الدین المشهور بمولانای رومی قدس الله سرهم الاقدس و از حکماء و
دانشمندان شیخ ابو علی سینا و از شعرا شیخ ابوالحسن شهید و ابوالقاسم حسن عنصری
و قاضی حمید الدین صاحب مقامات و رشید الدین وطواط و امام شمس الدین [illegible]
جنگلتو و میمنه دو ناحیه معمور و آباد است و مرغزارهای سبزه و با طراوت و صحراها
پر منفعت و لازم الکیفیت بسیار دارد و ساکنانش صاحب رمه و قبیله‌اند و اکثر به صحرا
می برند و حکیم ظهیر فاریابی اگرچه بفاریاب مشهور است لیکن بسا دهکانات آنجا خود ولایت بر منفقی است
هرات را از آن تمتع بسیار است و بعضی میمنه را داخل اندخود نیز میدانند و از مردم [illegible]
سید جمال الدین برکه است پیر و مقتدای امیر تیمور گورگان بوده ترمذ اگرچه داخل ما وراء النهر
و در آن طرف جیحون واقعست لیکن چون از مضافات این اقلیمست و برین سمت وق[illegible]
شده آخر این بذکر آن مبادرت می نماید و ترمذ در زمان سابق شهری با نام و نشان
بوده چون چنگیز خان بر آن استیلا یافت نوعی خراب و ویران گشت که از آن گل
غیر خاری و از آن کل جز خاری باقی نماند و الحال القدر شهر چه یعنی قصبه آبادانی
دارد اما همواره مردم عالی همت صاحب ثروت از ترمذ برخاسته‌اند از علما[illegible]
محمد بن علی حکیم و ابوبکر وراق و از شعرا سیمک و ادیب صابر از آنجا است حصار کوه[illegible]
نزهت با طراوت و ملک است و از فواکه و اثمار انگور و انار بحصول می پیوندد و دار الملک [illegible]
شادمان است و نهر خنگاب که از اعظم انهار آن دیار است بر یکطرف آن شهر جاری
[illegible] و قنطره مشتمله بر طاق بر آن آب بسته شده و از قبیل خنگاب چند آب دیگر

بازتبدریج آبادانی یافت امروز شهریست در غایت عظمت و شگرفی قلعه دارد مانند
کوه قاف و خندقی چون دریای محیط و مستغنی از اوصاف و از میوه و انگور و
خربوزه و هندوانه در آن شهر نیک میشود چنانچه مشهور است که چهار هندوانه باریک
شتر است و در حبیب السیر مسطور است که در هشتصد و هشتاد و پنج که میرزا بایسنقر جناب
برادر خود سلطان حسین در بلخ لوای ایالت مرتفع گردانید عزیزی شمس الدین
نام که نسبتش بحضرت بایزید بسطامی قدس سره میرسید از کابل ببلخ شتافته تاریخی
ظاهر ساخت که آنرا در زمان سنجر سلجوقی تصنیف کرده بودند و در آن کتاب مکتوب بود
که مرقد حضرت شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه در قریه خواجه خیران در فلان موضع
است بنا بر آن میرزا بایسنقر با جمیع اکابر و اعیان بدانجا که سه فرسنگ از شهر دور
بوده شتافته در آن موضع چنانکه در آن کتاب نوشته بود گنبدی ظاهر شد و قبری در
میان آن موجود بود و چون اندکی زمین را حفر کردند لوحی از سنگ سفید پیدا شد
بر آنجا منقوش بود که هذا قبر اسد الله اخ رسول الله علی ولی الله میرزا بایسنقر در
حال قاصدی همعنان صبا و شمال بهرات فرستاده صورت واقعه عرض داشت نمود
... فور خود بدانجانب نهضت فرمود و عمارتی در غایت رفعت و وسعت طرح انداخت
حمام و بازاری مشتمل دکاکین بنیاد نهاد و یکی از انهار که به نهر شاهی مشهور است بر آن مزار
... تا وقف ساخت و بتدریج آمد و شد خلایق بدان عتبه انجامید که هر سال
قریب صد هزار تومان کپکی زر نقد و جنس نذر و نیاز تخمیناً بدانجا می آورند تا بحال
آستان مطاف طوایف نزدیک شهر دور است و از بلخ مردم نیک بسیار خاسته اند

بنا نهاده در زمان اعلای لوای اسلام بدست احنف بن قیس خراب گردید تا [illegible]
بموجب فرمان یکی از پادشاه بنی امیه کرت دیگر آنشهر را عمارت نمود و چون آنشهر را
غلامان نصر تعمیر نمودند هر آئینه بقلعه هندوان موسوم گردید از عمارات عالیه بلخ یکی
نوبهار بلخ بوده گویند چون خلق نام کعبهٔ معظمه و شرف و عزت آن شنیدند برامکه زر و سیم بسیاری
بلخ بودند بتخانه در مقابل و مکابرهٔ آن بنا نهادند و بر زبر آن قبهها بسته و علمها افراشتند
و ارتفاع آنخانه یکصد ذرع بوده چون تخت خلافت بوجود حضرت ذو النورین رضی الله عنه مزین
و منور شد در آنوقت خالد برمکی بدستور آبا و اجداد صاحب اهتمام نوبهار بلخ بوده بیاوری
توفیق بشرف اسلام مشرف شد خود را عبد الله نام کرد و مردم را از عبادت آن بتخانه
مانع آمد لاجرم ملک ترخان بخشم رفته لشکر بر سر وی کشید و او را با فرزندان بشهادت
رسانید مگر یک پسرش که برمک نام داشت گریخته بکشمیر رفت بعد از چند وقت آمده
بجای پدر تکیه زد و برمکیان که آثار جود و سخای انها در زمان خلفای عباسیه
در تواریخ مذکور است جمله از نسل اویند در حبیب السیر آورده که چون چنگیز خان ببلخ
آمد آن بلده در معموری بمثابه بود که در شهر و قری یکهزار و دویست جای نماز جمعه
میگذاردند و یکهزار و دویست حمام داشت و از زبدة الاولیا خواجه بو النصر پارسا
نقلست که در وقت استیلا و محاصرهٔ چنگیز خان مردم بلخ پیشکشهای فراوان بکمال
عجز و زاری و اطاعت و انقیاد باستقبال شتافتند اما از شدت قساوت
قلب آن شقی فایده نداد **نظم** چو چنگیز شد وارد خاک بلخ ⁂ اجل بلخیان را او
کرد تلخ ⁂ ز ویرانی آن شهر را کرد دشت ⁂ ز خون خلایق زمین گشت طشت ⁂

وشمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد نابجی و بلاد افرنجه و طنجه بگذرد و بساحل بحر
محیط منتهی میشود و در ذکر بعضی از مواضع مشهورهٔ این اقلیم مبادرت میرود و چون
در اقلیم سیم ابتدا بذکر شام و مصر نمود در این اقلیم شروع بذکر خراسان که غیرت افزای
جنانست کرده میشود از فضایل خراسان آنست که در همه روی زمین هیچ صحرا از آن
وسیع تر نیست و هیچ مملکت و ناحیت بطول و عرض خراسان نیست گویند در عهد بنی
عباسی روم را پیموده بودند ثلث خراسان بر نیامده و مانند اشجار و انهار و دریا
و انهار خراسان در هیچ اقلیمی نشان نمیدهند و ابتدا از مرو شاهجان بقلم می آید مرو شاه
جان از بلاد معظم خراسانست بعضی بر این اند که آن شهر را اسکندر ساخته و برخی
از ابنیه شاپور ذو الاکتاف میدانند اما اصح آنست که طهمورث همت بر آبادانی
آن گماشته بدت و دار الملک سلطان سنجر ماضی انار الله برهانه بوده چون غزان
که بدترین اقوام ترکان اند بر سلطان مستولی شدند سه شبانه روز آن شهر را غارت
نمودند و جهت طلب مخفیات دفاین و مصادرهٔ اشراف و اعیان را مواخذه نموده در شکنجه
تعذیب کشیدند و از این روی خرابی بسیار بمرو راه یافت و پس از آن بتدریج روی بآبادی
نهاد و فی الجمله جمعیتی از هر جانب دست داد تا در زمان چنگیزخان نوعی خراب گشت که بحالت
اصلی باز نیامد صاحب حبیب السیر آورده که چون چنگیزخان از قتل و غارت بلخ باز پرداخت
پسر کوچکین خود تولیخان را با هشتاد هزار سوار خونخوار بطرف خراسان روان
ساخت تولی نخست بمرو رفته آن شهر را محاصره نمود و مجیر الملک که بمیامن امرا سلاطین
محمد خوارزمشاه منتظم بود چون بغیر از اطاعت چاره نداشت با پیشکش بقیاس بدرگاه

و هر سرکار چندین پرگنات دارد اکثری از پرگنات ده لکه روپیه حاصل دارند که عبارت از

صوبه بدخشان است و عدد پرگنات چهار هزار و سیصد و پنجاه و هشت و شمار قریات را عالم

الغیب داند و جمع تمامی ولایات هشتصد و هشتاد کرور دام [illegible] هشتاد کرور [illegible]

و بیست و پنج کرور [illegible] دار الخلافه شاه جهان آباد صد کرور دام مستقر الخلافه اکبرآباد

صد کرور دار السلطنه لاهور نود کرور دار الخیر اجمیر نود کرور دولت آباد شصت کرور

و برار پنجاه و پنج کرور احمد آباد پنجاه و پنج بنگاله یکصد و ده کرور اله آباد پنجاه کرور بهار

چهل کرور مالوه چهل کرور خاندیس چهل کرور اوده چهل کرور و تلنگانه سی کرور

ملتان سی کرور اودیسه بیست کرور کابل بیست کرور صوبه کشمیر پانزده کرور تهته پانزده

کرور بلخ هشت کرور بدخشان هفت کرور قندهار هفت کرور بگلانه چهار کرور و از آنجمله

یکصد و بیست کرور دام خالصه شریفه بود موافق دوازده دام [illegible] کرور روپیه حاصل

داشت و باقی هفصد کرور جاگیر امرا تنخواه بود و ایضاً بدانکه ممالک هندوستان سه

فصل می دارد زمستان و تابستان و برسات از غره آبان تا آخر بهمن چهار ماه زمستان

از آنجمله دو ماه میانه کانون دی باشد ایام شدت سرما و آبان و بهمن هم اگرچه [illegible]

آثار سردی بسیار و درین چهار ماه سواری و تردد و سیر و شکار بفراغت میتوان

کرد از غره اسفندار تا آخر خورداد چهار ماه تابستان از آنجمله اسفندار آغاز بهار است

و کمال اعتدال و فروردین نیز معتدل است و خوب میگذرد و درین دو ماه

سواری و چندان [illegible] سواری ندارد اما بضرورت سفر میتوان کرد چه خیمه [illegible] تابش

آفتاب نمیتواند [illegible] میگیرد و در خورداد وقت شدت [illegible] گرما [illegible]

ندتا لب دوشش برآمد و انبارهای هیمه سبد ازان چپ و راست آتش زده بدامن باد
ردندتا هر چهار طرف درگرفت و هنگامه گرم شد و دقیقه شمع وار آتش تا گلوی ایشان سوخته
سیده بجانب اجه توجه نمود و حرفی چند بر زبان راند فیازمندانه سر فرود آورد
و پیشانی بر همان روی آتش نهاد چشم بپوشید و در دم درگذشت و دیگر جمعی از جوگیان در
هند باشند که در حبس نفس میکوشند و مواظبت و مداومت بجای میرسانند که در هر
چند روز یکبار نفس برمی آرند از انجمله در بنارس جوگی بود باین صفت موصوف چنانکه
خان زمان یکمرتبه زیاده از ده روز در زیر خاکش داشته و کرت دیگر لنگر صفت قریب
دوازده روز در ته آتش گذاشته که اصلا باو ضرری و آسیبی نرسید و ایضا در لا
پنجاب شوریده بود از قید جهانیان آزاده و سودائی و عالم یکسو نهاده نه بعالم المشر
تعلقی و نه بعالم بالش تعلقی عمرها گذشته سینه شگافته و پهلوی چپ را که مخزن گوهر
دل است در آن شگاف نهاده دست از خوردن کشیده و چشم از غنودن
و بیست و دو سال باین هیأت افتاده بود و در شیرث نه پا کشیده و نه دست
و از غذا بوی طعام قناعت کرده والله اعلم بحقایق الامور مخفی نماند که
و مخارج طول و عرض هندستان در زمان شاهجهان بادشاه باین عنوان
طول این مملکت از بندر لاهری تا سهلت دو هزار کروه پادشاهی و هر کروهی
گزی چهل و دو انگشت مساوی الجاعه و عرضش از قلعه بست تا قلعه برو
و پانصد کروه برای ضبط و ربط این سواد اعظم بیست و سه صوبه قرار داده
سرداری نموده و دیوان و بخشی با لشکر گران در انجا تعین کرده

از رنگ و بی رهانید کسی مو حرکتی که شعر بعدم ثبات و وقار باشد از وجود نیاید در
محفلیکه جسدش را باتش نیستی بیکرنگی بسوختند چند زن برابرش ایستاده بودند یکی را از انها
بنام طلبید آن زن متغیر گشته بی اختیار بجانب او روان شد چون نزدیک او رسید
پیاله که آن محروقه بود باو اشاره نمود که بگیر آن زن چون باد صبا که بر سبالاله زار گذرد
درمیان آتش سوزان درآمدن آن پیاله را مانند گل سوری از دست آن سمندر منش
پروانه هیئت گرفته و شگفته و خندان برگردید گویند در آنوقت هر کسیکه را آن محروقه
میطلبید ورا اینحالت و تهور دست می دهد که بی ترس و بیم در آن مهلکه میرود و بی
ضرر بر می آید و از آن زن نقلست که مرا از رفتن در آن آتش و پیاله از دست دگر گرفته
و برآوردن اصلا خبری و شعوری نبود و درمیان اهل هند اشتهار دارد که چون آن
زن که او را ستی گویند با شوهر خود در آتش رود و آتش آغاز سوختن آن سوختنی
نماید از سخنهای غیب خبر میدهد که اکثر آن بظهور میرسد و محمد شریف کفنی در تاریخ مسمی
بمجلس السلاطین نوشته که در کرناتک تا بنگه قیصریه شهر سکنات مشهور است رسیدم بعد چند
روز راجه آنجا که ویرت نایک نام داشت وفات یافت هفتصد زن نامی در حرمسرای خود داشت
آنها همه دریکساعت با او در آتش نشسته سوختند و یکی از پرگنات هند جوگی شده بسیار
زن را هوس سوختن خود در نظر راجه آن محل کرد و راجه آنجا سه روز بسوز و سرود پرداخت
بروز چهارم خلقی کثیر از ارباب اسلام و عبده اصنام جمع شدند جوگی با کسوت فنا
در بر و کلاه ترک جان بر سر برابر راجه آمد غنچه وار لب از تکلم بسته و نرگس صفت
نظر بر پشت پا دوخته بایستاد بموجب حکم او فضله گوسفند و گاو نرم ساخته برگرد او

بهر نوع که گذرانند منعی و تکلیفی نیست و از میوه های هند آنچه قابل ایراد باشد نیشکر و انبه
اناناس و کوپله و کیله و کتهل و نارنگی و امروس کوکرنی و بیر و ناجیل است و از گلها
کیوره و بهولسری و سیوتی و گل کوره و رابل و حنه است چنبه سالی دو مرتبه گل می کند
و هر مرتبه تا مدت دوام میکند و از نباتات نافعه یکی برگ تنبول است که آنرا پان گویند
مادام تا کسی آن را نخورد خوبی آن در ذهن متصور نگردد نظم برگ پان است
طوطی شاداب؛ در دهن لیک میشود سرخاب؛ مغز اصحاب مجلس رنگین؛ از
اداهای تلخ او شیرین؛ خوردن آن فسان خنجر فکر؛ و اکشای نقاب معنی بکر؛ زبان
زبان سرخ برگ لاله نما؛ زود دهن همچو غنچه بویا؛ تازه نوفل ز دوستداری او؛
چون ننازد ز جان سپاری او؛ و آنچه از امور غریبه و رسوم عجیبه که در هند دیده و شنیده
شد در هیچ ملک ندیده و از هیچکس شنیده نشد اگر بتحریر انجمله پردازد باعث ملال خاطر نازک
مطالعه کنندگان شود لاجرم بنکته چند که غرایب تمام دارند اکتفا کرده شد فرد شنید
مزه نیست ناشنیده شنو؛ شنیده سخن لذت بکل جدید؛ و از انجمله آنست که بعضی
زنانرا چون شوهر وفات یابد بی وجود او زندگانی بر خود حرام دانسته خود را با وی بسوزد
و آنروز مجمعی عظیم بوقوع می آید و آن زن لباسهای فاخره پوشیده حمایلهای گل
بگردن انداخته مردانه از سر متاع جان که بس گرانست برخیزد شخصی صادق القول
نقل میکرد که در حدود بنگاله زنی را آتش این واقعه در خرمن جان افتاده بود و بدینگونه
گرم کرده از اقربای زن جمعی در برابر او صف زده ایستاده بودند آن سوختنی آتش
وفاداری سر شوهر را در کنار نهاده شمع وار تن بسوختن داد و وجود موهومی خود

علی الرغم دیگری در تحصیل کمالات سعی دارد امروز با جمیع مردم دانشمند صاحب کمال
طرفه سرزمینی است کالپی سرکاریست شهرش بر کنار آب جون واقعشده محمد یوسف هروی
در رساله عجایب و غرایب هندستان نوشته می آرد که وقتی در حدود کالپی بسرزمینی رسیدم
جماعتی دیدم با سرهای برهنه و مویهای ژولیده که هم طریقه کفر و ضلالت می پیمودند و هم
بر جادهٔ اسلام ثابت قدم بودند گاهی در پیش بت سجده میکردند و گاهی سر بجانب قبله
فرو می آوردند و سبحه در دست و زنار در میان تسبیح بر لب و قشقه بر پیشانی اگر آنها را با
هم سوختن بایید میشد یا نزاعی روی می داد هر کدام بخانهٔ خود رفته خشم در پیش اکار فرما
آتش در خانهٔ خود میزدند یا در و پدر و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن اختیار مینمودند
و هرگز یاد دیار خود نمیکردند قصبه بلگرام که سابق سری نگر نام داشت از قنوج بسمت
شمال مایل بمشرق بفاصلهٔ پنج کروه واقعست و دریای گنگ بمسافت دو نیم کروه در رو
آن هر دو شهر میگذرد نقل صحیح است که زن شیرخان حاکم مرادآباد را که شهر مذکور از اعیان
اوست دو پسر توأم زاد یکی بصورت آدمی و یکی بصورت مار بود مادرش او را پنهان مونا
ام کرده هر دو را شیر می داد تا در شش ماه بزرگ و قوی شد و با برادر خویش بازی میکرد
نهایت الفت داشت چون گرسنه میشد نزد مادر می آمد و شیر میخورد تا آنکه ده ماه شد
او را شیر گاو بر میداد و او میخورد و گاه در نزد برادر آمده بازی میکرد و گاه بر پلنگی که جا
او مقرر بود رفته میخوابید به همین طور روزگارش میگذشت تا اینکه روزی هنگام شام
که آمدن او نزد مادر مقرر بود نیامد مادرش به تجسس و تفحص مشغول شده تمام شب نخوابید
روز دیگر بطریق معهود کنیزکی برای پختن نان بر سر تنور رفت و خواست که خاک

پوردوانقشه نعش او را از انجا با کبرآباد در تاج گنج رسانیدند و در مقابل روضه مذکوره
لب دریای جمنا شاهجهان بادشاه برای خود مقبره دیگر به همین وضع میخواست که تعمیر
نماید و درین اثنا بسبب تسلط اورنگزیب عالمگیر گشته شدن دراشاه از قوه بفعل نیاید
و شاهجهان بادشاه تا هفت سال و پنجاه و هژده روز منزوی و محبوس بوده در آخر رجب
سنه یکهزار و هفتاد و یک وفات یافت بحکم عالمگیری در تاج گنج در پهلوی قبر ممتاز
محل مدفون شد بلفظ رضی الله تاریخ وفاتش یافتند و این روضه تاج گنج آنقدر زیب
و خوبی دارد که سیاحان منصف میگویند اگر یک کرور روپیه جهت تماشای آن صرف شود
از هوس دیدن آن تقاعد نباید و در زید امروز مردم اکبرآباد در هر روز یکشنبه بتفرج آن باغ
بهیات اجتماعی میروند و بحضور ماه رخان آفتاب سیار و کش نگارخانه چین و کارگاه
فروردین است نظم پریچهره سیبران طوطی کلام * سهی قامتان صنوبر خرام *
طیبان هند چو بادام تر * بموئی کمر بسته از مو کمر * فرنگی غزالان لندن وطن *
سمن رو صبیحان چیندن بدن * بتاراج دل یازده صف همه * مغانه می لعل بر کف همه *
اگر توبه چون سد اسکندر است * بیکی غمزه کافرش زخور است * اوده بر کنار آب سرو وا
طرفی با نام است لکهنو شهری مختصر بوده چون در سلطنت سلاطین چغتائیه قصور
فتور است هر یکی از امرا کوس انا و لا غیری نواخته بخودسری پرداختند از اولاد نواب
منصور خان چندتن در لکهنو بحکومت رسیدند تا آنکه اسم بادشاهی بر اینها اطلاق نشد
روز بروز در آبادی شهری پرداختند امروز نظیر آن در آبادی و وفور سامان بگنت
و ثروت کمتر شانی هی و هندو داخل ممالک مضبوطه کمپنی بهادر است چون هر

بزمین نشست از ان بازها و بوجود بارش باران آن خون ازان تخت زایل نمیشود بلکه بعد از
شستن باز بدستور اول ظاهر میگردد و راقم حروف ابو محمد حسن شعری بچشم خود مشاهده نمود
طعم و لون خون تازه ازان معلوم کرد لیکن بعد از چندگاه یکی از مردم انگریز چون بران تخت
نشست در دم از میانه شگافته دو نیم شد از صفات آگره یکی آنست که آب جمنا از
میان شهر جریان می یابد و در هر دو طرفش حدایق و سبز بستان و عمارات است و طرف
سفر مقبرهٔ جلال الدین اکبر بادشاه مسمی بسکندره است که در متانت و نهایت نزهت است و او
و شاه جهان پادشاه هم تقدیر یک کرور و دو لکهه روپیه عمارات اکبرآباد بمصرف رسانیده
از انجمله شش لکهه روپیه بر مسجد بیگم که از سنگ مرمر درون قلعه تعمیر یافته و مسمی بموتی مسجد است
و پنجاه لکهه بر روضهٔ ارجمند بانو المخاطب بممتاز محل که مشهور بتاج گنج است و تتمه بر عالی
دولتخانه و دیگر بقاع چون ممتاز محل مذکوره از حرم محترمهٔ شاهجهان بوفور عصمت
و حسن صورت و سیرت ممتاز بوده پادشاه با او محبتی خاص داشته که با دیگر ازواج
مثل صبیهٔ صفیهٔ مظفر حسین میرزای صفوی و کریمهٔ شاه نواز خان خلف عبد الرحیم
خانخانان ابن بیرم خان او را نبوده و بنا بر حب مفرط مقبرهٔ عظیم الشان مشتمل بر باغ
ارم نشان با گنبدهای عالی و منارههای مرتفع و چبوترهها و بنگلهها و مسجد رفیع و ایوان
های وسیع تمام از سنگ مرمر پچی کاری نگینهای قیمتی نموده و کاریگران فرهاد
تیشه بهزاد قلم انواع صنعت بکمال مهارت دران بکار برده بنام و ساخته بود چون
وفات ممتاز محل در آخر شب چهارشنبه هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و چهل هجری ۱۰۴۰ ع جای ممتاز
محل جنت باد ازان خبر می دهد در سن سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز در برهان پور

وفرش درون مسجد بطریق جای نماز محرابی از سنگهای مرمر مجلا و خطوط از سنگهای موسی ساز و در سه
طرف مسجد مشتمل بر سی و چهار طاق و در هر ضلع از اضلاع ثلاثه و درصحن مسجد طرف شمال و مشرق حجره
با پنجره های مرمر در انجا موی مبارک رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و جبه حضرت غوث الاعظم
رضی الله عنه است که در ایام متبرکه نشان میدهند و حوض مسجد شانزده در شانزده است و منبر پنج پایه
از سنگ مرمر مقابل آن در طاق میانه مسجد بر زینه های صحن کرسی مطبوع از سنگ مرمر جهت
مکبر منصوب و تاریخ اتمام مسجد از مصرع مفهوم میشود ع قبله حاجات آمد مسجد شاهجهان متهرا شهریست
بتخانه های عظیم و متولد کشن باسدیو است که هنود او را محل حلول الهی میدانند تعالی الله عن ذلک و
سلطان محمود غازی در چهار صد و نه آن شهر را در حیطه تسخیر رسانیده آنجا بتی زرین که وزن آن پنجاه و دو
مثقال طلا بود با یک یاقوت کحلی یافته که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشته و همین دستور
سلطان هفت بار بقصد تهدم بتخانه های هند رسیده راجه جیپال را با پانزده نفر پسر و برادر و
پنج هزار نفر دیگر بقتل رسانیده و حمایل گردن جیپال یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت داشته و تسخیر
قنوج و انهدام مندر و فتح قلعه گوالیار نمود بالجمله متهرا دار الملک حکام بوده چون در آن
نزدیکی اکبرآباد پای تخت گردیده در آبادیش فتور واقع شده و در انجا مسجدی سنگین
برابر مسجد لاهور در سنه یکهزار و هشتاد و یک در عهد عالمگیر بنا شده که این مصراع
مصرع بگو عبد النبی خان بانی این مسجد زیبا ۞ و در نزدیکی
سلطنت آبادان چون در ابتدای سلطنت احمد شاه بهادر چغتای احمد شاه درانی
بپنجاب آمده چهارده لکهه روپیه گرفته بدستور اول اتفاق مراجعت کرده و چون

شاه عالم ابن عزیز الدین عا رسیده مرهته های ا تسلط

بر طبقه در جبهت طولاً پنجاه درعه و عرضاً بیست و شش درعه چهار دیوار و ستون و سقف و محراب آن مطلا
و آئینه های حلبی کلان در آن نصب کرده و دیوان عام طولاً هفتاد درعه و عرض بیست و شش درعه از بنیاد تا سقف و
چهل ستون و زینه پایها از سنگ سرخ مطلا و جنگله تختگاه بارتفاع سه درعه و طول چهار درعه و عرض سه درعه از سنگ خام
مطلا بانواع عقیق و لاجورد و نگین های گران بها صنعت کاری کرده و گرداگرد آن محجر از طلای ناب ساخته اند و طاق
در عقب آن با نگین کاری منقش و تصویرات بدیعه و سطح صحن محجر از سیم خالص با صحن سی و طاق بعرض سه درعه
موافق بنگاه تختگاه در نقوش و غیره و سه دروازه بترکیب عجیب از سنگ سرخ و بیرون دروازه نقارخانه و صحن حوض خانه
طولاً دو صد درعه و عرضاً یکصد و چهل در چهار طرف ایوانها و حجره و در وسط حوض پانزده در پانزده
نهر روان از اینجا تا لاهوری دروازه قلعه بازار مسقف دو طبقه مرتفع که فیل با نشان از زیر آن بگذرد دو دروازه
دروازه نیز بدستور با کمال رفعت و هر دو لخت دروازه در بند و برنجی میخهای گلدار بر هر بند روی چسپانیده
و آنقدر خوش اسلوب که تعریف آن مقدور قلم نیست با علم جرثقیل تخته دروازه بست و کشاد می یابد الا
قدرت نیست که آن را در جنبش آرد بلکه فیل هم آنرا در حرکت نمیتواند و مکانات و کارخانجات و خواص پوره
و مسکن سلاطین و خوابگاه و استخانه میر آتش و وزیر صفحات و دیوان خالصه و دیوان تن
و بخشیان عظام هر یک با وسعت حد اجداد التعمیر یافته که از یک لک روپیه تا پنجاه لکهه خرج بنای هر یک
از پنجاه شده و در زوه قلعه بطرف خشکی لمپنباغ و گلابی باغ و بیرون دروازه برج لاهور بازاری بعرض
چهل درعه در میان آن و وسط مرتبه در مرتبه آب جاری دارد و دو بازار مذکور دو رسته دکاکین
بسا یکپاره کارا در جو برنمیران و چینی فروشان نظم بطول اهل عرض اسواق باج خلق ... و
... ... تحیر ... و طول ... بیت ...
انصد شده ... آغاز بازار چوک شاه ... کوتوالی ...

ز ممالات هست هذین قبیل خصوصیات آن شهر بسیار است که بدون تصنیف مجلدی بزرگ از عهده
نتوان برآمد مردمان نیک بسیار و نیز اولیا از دهلی برخاسته اند مثل سید محمد رضوی بن علی المشهور
شیخ نظام الدین اولیا قدس سره و میر خسرو و خواجه حسن و شیخ جمالی و شیخ عبدالحق وغیره شاهجهان آباد
که امروز بصورت آبادی تمام دارد محل توطن فضلا است و از دهلی کهنه و نو آبادی بدینجا منتقل شده بود کیفیت
بنای این قلعه آنست که در شب جمعه بیست و پنجم ذی حجه مطابق نهم اردی بهشت در سال دوازدهم جلوس
شاهجهانی مطابق سنه یکهزار و چهل و هشت هجری بنای آن افگنده در شب جمعه نهم محرم الحرام سنه ۱۰۴۹
یکهزار و چهل و نه هجری بعد انقضای پنج ساعت از شب که نهادند و هنرمندان [illegible] سنگ تراش و
حکاک و نجار و گلکار و آهنگر و کارگران هفت اقلیم جمع شده بعمارت گرم سعی شدند هر یکه فیروز بناه
خود آورده بود و بعد وفات او از جریان افتاده بحکم شاهجهانی از نگهند قدیم و قلعه ساخته شد در مدت نه سال
اساس قلعه از جانب دریا دوازده ذرعه بر افراشته گشت که تاریخ آن از تمام این مصرع مستفاد میشود تا ابتدای این قلعه
شاهجهان آباد باد و آن سنه یکهزار و پنجاه و چار است و در عرصه نه سال باتمام رسید که لفظ تاریخ شده
وحیی کاشی مصرع تاریخ اتمام این دستور موزون کرده   شد شاهجهان آباد از شاهجهان آباد و دنیا ملک
عهده دستاری عمارت و پنجاه لک روپیه در تیاری سقف نقره [illegible] درج [illegible]
بهمن [illegible] آمده یک قلعه از سنگهای سرخ گرداگرد [illegible] و یک [illegible] آن را لال قلعه گویند مخصوص خانه
بادشاه است و آن مشتمل بر چهار دروازه و دو دریچه و بیست و یک برج از انجمله هفت برج [illegible] مثمن
در بعین حصارش لک روپیه است ارتفاع ضلع شرقی این حصار که بسمت دریای جون یعنی جمنا واقع شده
دوازده ذرعه است [illegible] و ضلع شرقش دریا است و در دیگر اضلاع خندق بیست ذرعه [illegible] عمق
ده ذرعه کنده و آب نهر دران جاری ساخته اند آن [illegible] دو جانب دریای جمن [illegible]

ولفره و جواهر آنچه دست مکنت شان بدان میرسد در آن عوض می اندازند پانی پت از
جاهای معروف است متوطنان آنجا حرفهٔ کاردگری اینک و زبدهٔ حضرت شیخ شرف الدین بوعلی قلندر
در آنجا مدفون است اصل ایشان از عراق است با حضرت شمس تبریز و با مولانای روم صحبت داشته
قدس الله اسرارهم دهلی از شهرهای قدیم است همیشه دار الملک سلاطین عظام و مرکز دایرهٔ اسلام
و محیط رجال افضال و مامن فصحای کامل بوده و در اهل هند آمده که شهر دهلی مهرولی نام داشت
و نهایت آباد بوده بعد ازان نوعی خراب شد که مسکن وحوش و غراب گردید تا آنکه در سیصد
و چهار هجری باز آبادان گشت و قریب سیصد سال در آن مکان هندوان کارفرما بودند در
پانصد و هشتاد و هشت بدست سلطان قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام
که او را سلطان شهاب الدین نیز خوانده اند مفتوح شد از آن وقت الی یومنا هذا هندوان
دیگر بران مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و چون در آن نزدیکی
محمد تغلق شاه بنای تغلق آباد نهاد و آن آبادی دهلی کهنه با نحطاط رسید تا در سنه ٦٨٨
ششصد و هشتاد و هشت باهتمام سلطان جلال الدین خلجی دهلی نو بنا شد و چون بر لب آب
جون واقع شده در غایت آب و هوا لطافت و صفا بوده بالآخر در زمان شاهجهان در
نزدیکی دهلی نو شهر شاهجهان آباد بنا یافته که الحال دار الملک است و از دهلی کهنه و نو
نامی باقی نمانده الحال قدری از خصوصیات دهلی نوشته شود بعد آن شمهٔ از کیفیت بنای
شاهجهان آباد نیز بتحریر می آید بدانکه در دهلی کهنه مسجدیست مسمی به قوة الاسلام که هزار
ستون سنگین در آن مسجد بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست که از کمال رفعت هیچ
کس را قدرت بالا رفتن بر آن نیست و در این مناره هشتاد و قدم و ارتفاعش یکصد و

مصوری مهارت داشته اند چون در زمان سلطنت فرخ سیر بنده سنگهه از سکهان گرو جرات بهم
رسانیده و بر سرهند تاخت و آن شهر را بالکل خراب ساخت و نبش قبور در انجا بسیار کرده نام
و نشان از انها نگذاشت مزار شیخ احمد سرهندی قدس سره در انجا است و شیخ در کابل تولد یافته و چون
بسن شعور رسید در سرهند آمده مریدان بسیار بهم رسانیده در اجرای طریقه نقشبندیه مصروف و در سرهند
مشغول شد تا درگذشت هانسی در جوار حصار واقعست در زمان سابق جهانی با نام بوده
قلعه استوار داشته و حالا که در یکی از مضافات هانسی جوری راجه ارکرت و ضمیمه حمل شده که در بیرون
کهیت او را چهار پسر بهم رسید و آمد و شهر شانزده پسر در قید حیات مانده صاحب تمکین و ثبات شدند
شیخ جمال الدین خلیفه از خلفای گنج شکر و شیخ قطب الدین منور از خلفای شیخ نظام الدین
اولیا قدس الله سرهم از انسرزمین اند انباله شهریست مختصر سرسبز با بازار خوب و اما آب
های آنشهر چون اشک چشم عاشقان شور است از زمان تسلط فضلای انگریز چهاونی
شده و قدری آبادی دارد تهانیسر اگرچه شهر مختصر است اما آبادی تمام دارد و
مساجدش هم از عمارت خالی نیستند در زمان سابق بتخانه بزرگ داشته و در انجا بتی بوده
موسوم بچکرسوم که معتقد هندوان بوده و آنرا بانواع جواهرات ثمین مرصع کرده بودند
و عمارات کهنه در انجا بکثرت تمام بوده که آثار و علامات آن باقیست و از بسیار معتمدان
شنیده شد که اندر زمین میان آن اژدها یافت میشود اما از عظم جثه او کسی روایت نکرده
زیاده تر از میش ندیده لیکن هیچ جانداری از آن متضرر نشده است و در تهانیسر حوض است
که آب باران و شهر در آن جمع میشود و آنرا گربت بگویند معبدیست عظیم اهل هند در روز
کسوف و خسوف از اطراف و اکناف جهت غسل درین حوض می آیند و از زر و طلا و نقره

ودران گنبد سنگ پاره ایست از تکلف ساده و صخره اش بصورت افتاده و اهل هند آن را
سنگ پاره اعتقادیست از آنکوه محکم‌تر در سالی دو بار هزاران هزار آدمی بعزم طواف آن مکان
در حرکت می آیند بعضی زبان خود را بدست خود بریده زیر آستان آن مکان دفن میکنند و این
کوه بر شمال هند واقع شده و از نگرکوت تا کوچ که اقصای ولایت بنگاله است زمینداران اند
که هر کدام سه چهار روزه زمین در تصرف دارند و در زبان و دین با اهل هند متفق اند حکام
سابق هند گویا تحقیق این کوهستان کرده اند و یک لکهه بیست و پنج هزار کوه متصل هم دریافته اند
یافته اند از جمله اهل هند آنکوه را سوالک پربت میخوانند و همین کوه است که تا نهایت
ولایت ختا رسیده و همچنین از هند گذشته و بکابل و بدخشان و خراسان کشیده و از شمال
نیشاپور گذشته بری و قزوین و طبرستان رفته چنانکه در تحت مکه اظهاری بدانکوه کرده شد
و کشمیر و تبت در میان این کوه است و آب بسیار ازین کوهستان در میان ولایت هند
جریان می پذیرد مثل ستلج و بیاه و راوی و چناب و بهت و نیلاب و این آبها در
ملتان بیکدیگر پیوسته در حوالی ته بهکر میریزند و ایضاً آب گنگ و جون و رامت
و کوهی دیگر ازین کوهستان بر آمده و همه یکجا در ولایت بنگاله به محیط متصل میشوند جلندهر
شهریست خورد و مضافات خوب و باغات مرغوب دارد و بسیار بزرگان و علما ازینجا خاسته
لدهیانه نیز قصبه بود و الحال چون محل اقامت سرداران انگریز شده آبادانی یافته
شهرت پیدا کرده سرهند که تهرند نیز تعبیر کرده اند سابق داخل سامانه بوده سلطان
فیروز شاه آنرا جدا ساخته سرکار گردانید حصاری در اینجا بنا فرمود موسوم بفیروز آباد
و سهرند نزهت و صفا و باغات دلکشا داشته مردمانش اکثر ملا و کاتب بوده اند و بعضی

سکان اطراف بسیار خراب شد چون رنجیت سنگه نام یکی از قوم سکان که از توابعان گردا
بانگ بودند بحکومت رسید لاهور قدری آباد گردید و قلیل رونقی تمام در شهر پناه خانه های
مردم آبادان در بیرون بدستور ویران بود چون درین ایام در سنه یکهزار و دو صد و شصت و
دو هجری که نقطه اقتدار قوی صاحبان انگریز از ان خبر رسید لاهور بتصرف اولیای دولت
کمپنی انگریز در آمد و خار انتشار بداس شمشیر صاعقه بار بهادران نامدار از ساحت ملک بر
طرف شد در بیرون شهر روز بروز در عمارات و طرح بازارها می افزاید اینوقت
بوفور اقمشه و کثرت امتعه و سایر ضروریات از شهرهای دیگر ممتاز و مستغنی است خربوزه
انجا بلطف و حلاوت آنقدر رسید که فقیر و غنی و مستغنی ازان بهره مند میگردند و هندوانه
سالی دو کرت بحصول می پیوندد و تمام سال کفایت میکند مردمان نیک از لاهور بسیار
خاسته اند علمای با دین و دیانت و اولیای با کرامت بسیار دارد که اسامی آن بزرگواران
دفتری میطلبد سیالکوت بنا کرده سلطان معز الدین سام است قبل ازین از بناهای
راجه سالباهن است و مردمان دانشمند و فضلا درآن زمین بسیار نشو و نما یافته اند
اکثر ساکنان بیشتر دیهی بوده اند متعلقات [illegible] چون سوداگران کشمیر درانجا نشستند و سودا از [illegible]
روز بروز آبادانی یافت تا صورت شهری گرفت الحال بوفور امتعه و اقمشه داد و ستد سوداگری
نظیر ندارد و بسبب سکونت ارباب اسلام مساجد بسیار بهم رسانیده رواج تمام گرفته است آبش
در نهایت عذوبت و لطافت است و سکنه اش در نهایت ملاحت لیکن با اولیا و علما و فضلا
هم اسمش نا سلسله گارست از مضافات لاهور کوهیست موسوم بنگرکوت و نگرکوت
قلعه دار و چون دعای مظلومان بفلک رسیده و بر دامن این کوه سپهر شکوه گنبدی ساخته اند

قدس سرهم **پاک پتن** ضلعیست ساکنانش در چوب تراشی و ساختن حقه های چوبی
مهارتی دارند آستانه حضرت شاه فرید شکر گنج قدس سره در آنجاست و در آستانهٔ ایشان
دروازه ایست مشهور به بهشتی دروازه از شاه فرید نقل میکنند که هر که یکبار بشرط اسلام داخل
از دروازهٔ من گذرد به دوزخ نخواهد رسید در ابتدای ایام که این مسوده بتحریر میرسید یکی از
فرنگیان به این سخن انکار کرده رخت پوشیده از آن دروازه گذشت بعد از آن لباس از
بدن کرده امتحاناً در آتش انداخت لباس را اصلاً آتش اثر نکرده و فرنگی بملاحظهٔ این کرامت
مسلمان شد لاهور از شهرهای معروف هند است لاهور و لهاور و لاهور و لاهیور نیز گفته اند
چنانکه از اشعار شعرای باستان مفهوم میشود و در عجائب المخلوقات می آرد که دو استخوان
زانوی آدمی در زمان سابق در لاهور افتاده بود که یکی را مستوطنان آنمکان انبار غله ساخته
بودند دیگری را قنطرهٔ آب گردانیده و در عجائب البلدان مسطور است که لاهور در زمان
باستان باوفور آبادانی و معموری هزار و ساق داشته که هر کدام را حاکمی علیحده بود و
در ایام سلطنت چغتائیه بسیار آبادی یافته و قلعه در غایت محکمی بهم رسانیده از جملهٔ آن
سلاطین فقط شاهجهان پادشاه مبلغ پنجاه لک روپیه بر عمارات آنجا صرف کرده و از
اکبر شاه و غیره حرفی نیست و مقبرهٔ جهانگیر پادشاه که به شاه دره مشهور است نیز زینتی
دارد و در آنجا در فن سنگتراشی مهارت بسیار بکار برده اند و در نقش شهر مسجد وزیرخان
نیز مکانی با نزهت است و در یک فرسنگی لاهور باغ شالامار نیز جائی خوب و عمارتی
مرغوب است آب آن باغ از دریای لاهور از حوالی کوهستان جدا کرده آورده اند و فواره
های بسیار و آبشارها دارد و شهر لاهور بعد انقراض سلطنت چغتائیه از دست بر

سال بود آنسرها تا آن زمان تازه مانده بودند بیهق نیز شهریست از ضیاع قندهار نزدیک
سنداب و آن را مصر نیز میگویند و مردم نیک از انجا برخاسته اند مثل ابوبکر احمد بیهقی استاد
سلطان محمود غزنوی و صاحب سنن کبیر و سید حسین و هر دو پسر او سید حسن و سید محمد
این معروف بمیراویسی که هر سه بزرگوار در کشمیر مدفن یافته قدس سرهم و دیگر میمنه است
که الحال بقدر دیهی مانده در جنوب کوهستان سنبل که نزدیک زمین داور است واقعست و حسن
میمندی و احمد بن حسن وزرای سلطان محمود از انجا خاسته اند غزنین تختگاه سلاطین
آل سبکتگین و عظمتش اینابی نوشته اند که دوازده هزار مدرسه و مسجد داشته و در زمان
سلطان محمود چنان آبادان شده بود که هر روز ده هزار خروار گنجشک صیادان شهر
می آوردند و غزنین آب و هوای نیک دارد و ادویه مفیده در جبالش بسیار یافت
میشود و گندم و دیگر موذیات در انجا کمتر باشند و در واقعات بابری آمده که در زمان
باستان غزنین و قندهار را زابلستان میگفته اند چنانکه از اشعار فردوسی و فرخی
معلوم میشود و بعد از و در سنه ۵۴۳ پانصد و چهل و سه چون علاء الدین حسن غوری بر بهرام
شاه که از اولاد سلطان محمود غزنوی بود مظفر گشت بکینه برادر خود سلطان سوری
غزنین را هفت شبانه روز آتش زد و بانهدام و انعدام قصور و عمارات پرداخت و بقتل
و غارت و کشتن اشجار فرمان داد و قبور آل سبکتگین بجز سلطان محمود غازی شکافته
استخوان ها برآورده بسوخت لاجرم بجهان سوز ملقب گردید بعد از آن بروضه [illegible]
نمود نعش او را بفیروزکوه فرستاد و خاک غزنین را بر مردم غزنین بار کرده بفیروزکوه فرستاد
انجا عمارتی گشت و خون آنها را با خاک غزنین آمیخته عمارت ساخت و از مردم غزنین

بزرگ شده یا بیست ..... اکثر اسب با عانش از کار ریز است و یکی از مضافات قندهار
داور است که دار الملک سوری بوده که جد سلاطین غور است و دیگری بست است که
نسبتی بعظمت بوده و در آن ناحیت گنبدی است و در آن دو قبر است که اینها را
نامی گنبد سر باز میگویند و مکرر سقف آن گنبد را پوشانیده اند و صباح شکافته
یافته چنانکه اثری از آن گل و خاک درون گنبد نیافته اند و دیگر مزار شیخ احمد نوقانی
ونوقان از قرای بست است روزی شیخ مذکور بر سجاده مستقبل قبله نشسته بود از عالم رفته
تا چهار سال همین دستور نشسته بود قاضی آن دیار از کمال شفقت شیخ را تکیه
داده عنقریب وفات یافته و بسیاری از آل و عشایر قاضی نیز مرده اند و امر که
شیخ را بحال سابقه نشانده اند آن انقلاب دفع شده و چون بعد از قتل نادرشاه که
سیزدهم ۱۳ جمادی الاول سنه ۱۱۶۰ یکهزار و یکصد و شصت هجری در مضافات مشهد واقع شده مصرع
جدا شد سر و پای نادر زتیغ ؛ از تاریخ آن خبر میدهد احمد شاه درانی سند و زینی اطراف
خراسان پادشاهی یافته قندهار را دار السلطنت گردانیده و قلعه متینی در آنجا طرح
انداخت موسوم باحمد شاهی ساخت در آنوقت آبادی قندهار بسیار بوقوع آمده در تاریخ
قوام الملکی از تاریخ مولانا ظهیر الدین نقل میکند که در سنه ۳۰۴ سیصد و چهار در ایام مقتدر عباسی
از خراسان خبر رسید که برجی از بروج قندهار کنده شد جائی یافتند که قریب هزار سر آدمی
[illegible] بود بزنجیر بهم بسته و از انجمله در گوش بیست و نه ۲۹ سر از آنها رقعه بود بریسمان بسته
نام آنکس بر آن نوشته منها شریح بن سکان و حنان بن زید و خلیل بن موسی و آن
نوشته مورخ بود بتاریخ سنه هفتاد ۷۰ هجری و تفاوت فی ما بین دو صد و سی و چهار ۲۳۴

و آکوهی است که قرب ثلث فرسنگ بلندی دارد و ریگ روی آنکوه را ریگ روان گرفته
در آنجا چند مزار متبرک است که مردم شبهای جمعه بزیارت آن مقام میروند و چون بسرکوه میر
و خود را برروی ریگ ها کرده میل پایان میکنند در آنوقت آوازه نقاره و نفیر از میان
کوه نوعی به میشود که گویا ینجا هزار نقاره و کورکه را یکبار در خروش آورده اند عجب تر
آنکه چون بپای کوه میرسند هر ریگی که پایان می آید تخلف بنماید و باز بالا میرود و مردان
نیک آنملک بسیار اند مثل ابو عبدالله سنجری و خواجه عبدالله طاقی و شیخ ابو الحسن
بشری که از پیران خواجه عبدالله انصاری بوده و خواجه معین الدین سنجری و از
شعرا فرخی وغیره فراه ولایتی است مختصر و قریه و دره دارد ارتفاعش نیک
بحصول می پیوندد و منداز ضایم آنجا است و در یکفرسنگی فراه کوهی است که آن را
بارندگی گویند و درین کوه طاقیست از سنگ که دایم آنجا آب بچکد و مردم در آنجا
آمده دعا میکنند و اگر چکیدن آب زیاده شود بسر آمدن حاجت امیدوار میشوند والا
محروم باز میگردند و ابو نصر صاحب نصاب صبیان از آنشهر است قندهار شهر بود
استوار گویند هرگاه لشکری آنشهر را محاصره نماید در نظر ایشان شهر بسیار بالا تر از آن
نماید که معهود است و در میان قلعه چاهیست عمیق در سنگخاره کسانیکه در آن غور
کرده اند آب آن ساجاری دیده اند در وقتیکه از آنجا آب کشند برگهای درخت
و شاخهای گیاه بر می آید و هوای قندهار بسیار نیک است و مردم آنجا غث و تمیز
و اکثری شیرین و نمکین اند رباعی ضبط دل اگر کنم ز خوبان جهان ؛ از نوش لبان
قندهاری نتوان ؛ نی صبر بجا ماند نه تاب و توان ؛ ای اهل دل از ستان افغان افغان

بعسکر مکرم گردانید شراب و نیشکر عسکر بانام بوده گویند وقتی از نقل نیشکر ملخ بسیار بهم رسید که
باعث خرابی عسکر گردیده شهر مذکور شد الحال خراب اند و از شهرهای سابق خوزستان
که الحال آباد است در قول است و در قول از ابنیه اردشیر بابکانست اگرچه شهر کوچک است
اما مضافات آن بسیار است شامجرد و سطران عاد قریه معمور اند و در حوالی آن مرغزارست
نیم فرسنگ در نیم فرسنگ که در تمام آن نرگس خودروست و در همین حدود درختان اند که آنها را
زمین درخت گویند و شگوفه آن زرد لب یار لقا است اما ثمره نمیدهند شوشتر بعضی انوشتر
و بعضی ششتر تعمیر کرده دارالملک خوزستان است مولف هفت اقلیم می آرد که بنا
کرده شاپور بن شاپور است و صاحب نزهت القلوب می نگارد که تخت هوشنگ پیشدادی
العمارت کرد بعد آن اردشیر تجدید در آبادانی آنجا کوشید آن شهر بر کنار نهر الشرقان بر روی
بلندی واقع شده و قلعه آن شهر در غایت حصانت و محکمی است و از مکان آن شهر حضرت سهل ابن
عبدالله تستری است کرمان ولایتی است وسیع و بیابان شرقی آن مکران و غربی آن
فارس و جنوبی آن بحر فارس و شمالی آن خراسانست و کرمان بن فارس باعث آبادانی آن
گشته اما در گزیده مسطور است که چون اردشیر بابکان بر ملوک طوایف دست یافت و متوجه
کرمان گشت در آنجا مردی بود هفتواد و قصه کرم هفتواد بتفصیل در شاهنامه مذکور است
اردشیر بحیله آن کرم را که باعث اقبال هفتواد بود بقتل آورده و مسلط گشت و بعد از آن
شهر گواشیر را که سالها دارالملک کرمان بود بساخت و از کناره جات بغداد تا رود جیحون که سرحد
گرد و جهات است که مستوفی در نزهت القلوب آورده که کرمان دو شهر دارد آن شهرها یا هوا
معتدلست و شهر کلان آن صرف گرمسیر جالبست و بعضی ولایات کرمان

خراب کند و گر مکه و مدینه و بیت المقدس و فتح آن ولایت را چنان نوشته‌اند که ابو سبره
ناطق بالصواب عمر بن الخطاب رضی الله عنه لشکر بر سر هرمزان که حاکم آن امصار بود کشیده و هرمزان
توفیق رفیق گشته همراه وی به مدینه شتافته زبان بکلمه طیبه گویا کرده بسعادت ملازمت امیر
المومنین فایز شد و روایتی اینکه خوزستان بسعی حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه
صورت تسخیر یافت و در ازمنه سابقه اکثر از ملوک معظمه خوزستان بوده آورده‌اند که
هر سالی در انجا مقام کند البته در عقل خود نقصانی بیند و باعث آبادیش اردشیر بابکان
بوده شوش از شهرهای مشهوره خوزستان بود و ابن المقنع آورده که اول شهری که بعد طوفان نوح
بنا شد شوش است و سام بن نوح آنرا تعمیر کرده و حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه در زمان امارت
نشان فاروق اعظم آن شهر را فتح نموده و شنیده خزینه در انجا بدست اهل اسلام افتاده پس از آن
بخانه رفت دید که پرده بر در آنخانه آویخته اند و مردم به سجده آن مبادرت مینمایند چون قصد درون رفتن
کرد خازن بگریست و گفت که در آنخانه مالی نیست مگر تابوت دانیال که معبد ماست چون در گشاد
سریری دید که شخصی بر آن خوابیده که اصلا خللی در جسم او راه نیافته ابو موسی بفرموده فاروق
اعظم رضی الله عنه دانیال را بر کنار آبی دفن کرد بعد چنانکه آن قبر زیر آب آمد و گویند
که ماهیان را کسی صید کردن نمیتواند و هر زمانی که در آن شهر بود ماهیان بآن التفات نمایند
عسکر مکرم شهری با نام بوده ابتدا لشکر بن طهمورث دیوبند در انجا شهری بزرگ
ساخت و آنرا لشکر خواندند و بعد از چندگاه ویران شد شاه پور ذوالاکتاف
بسعید عمارت فرمود مورخ شاپور خواند کرت دیگر رو بویرانی نهاد و مکرم حین که
بجانب حجاج بخوزستان رفت و فرخ زاد را بکشت آن شهر را آبادان ساخت موسوم

از قبر جاماسپ گذریم التفات بآن شخص ناکرده گفت نه امر فسادات العجم همچنان سواره بگذشت تا همان
سال وفات یافت و کبار اولیا و شعرا و فضلا از شیراز برخاسته اند که تعداد و اسامی آنها دفتر
می باید مثل شیخ ابو الحسن کردویه و ابو العباس احمد و بندار بن الحسین و شیخ عبد الله خفیف و
شیخ مومن و شیخ روزبهان و شیخ ابو بکر و شیخ نجیب الدین علی بزغش و عبد الرحمن
قدس الله اسرارهم ابن مقله که خط ثلث را از خط کوفی استنباط نموده در تاریخ یافعی مذکور است
که جمیع امم کتابت از شرق تا غرب از عرب تا عجم در تمام ربع مسکون دوازده نوع است و
آن عربی و فارسی حمیری یونانی سریانی و عبرانی رومی قبطی بربری هندی چینی است
و از فضلا نصر الدین بن عبد الحمید مترجم کلیله و دمنه و شیخ مصلح الدین سعدی و مجد الدین
همگر و مولانا قطب الدین و قطب محیی و فضل الله وصاف و خواجه حافظ و ابو اسحق حلاج
اطعمه لار از شهرهای قدیم است و هوای لایق دارد و مردم نیک از آنها بسیار برخاسته اند
مثل مولانا جمال الدین حسین و مولانا علاء الدین و مولانا عبد الغفور شاگرد مولانا
عبد الرحمن جامی و مولانا مصلح الدین وغیره خوزستان ولایت پر نعمت است اما
هوایش ناخوش و فاسد است و حدودش با ولایت عراق عرب و کردستان و لرستان و بر
و فارس پیوسته صاحب طبقات محمود شاهی آورده که در سنه ۴۴۴ چهار صد و چهل و
چهار در خوزستان و توابع آن زلزله بوقوع آمد که خلق کثیری عرضه هلاک شدند و کوهی
منفرج گشت از میان آن کوه زردبانی ظاهر شد از آنچه که گویا در میان کوه پنهان کرده بودند
و از امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه نقلست که دجال از طرف اصفهان
برآید و بر مقدمه او مردی باشد مهران نام که اصل وی از خوزستان بود همه

آباد است که رکن الدوله حسن ابن بویه دیلمی احداث نموده در شیراز بقاع خیر مثل مساجد و
خوانق و مدارس و معابد بسیار هست و مسجد عتیق که بانی آن عمرو بن لیث صفار است از اکابر
گویند هرگز این مسجد از اولیای خالی نیست و چشمه الله اکبر قریب بنج واقعست و مردمش از بنده و
احرار و ثمین و نزار بسیر و صحبت مایلند التزام دارند که ایام هفته را هر روز در جایی بسر برند خصوصاً
فصل گل که دور ساغر و پیمانه می باشد. نه کسی در خانه میباشد مگر دیوانه میباشد و
بهترین جاهای شیراز مصلا است که اکثر سیرگاها در این ضلع واقعند و دیگر سیر چهلتنان است که
از شهر تا کوه دراک قریب دو فرسنگ است و تمام باغات است و مزار فیض آثار پنج نوباوه امام
همام موسی کاظم رضی الله عنهم در شیراز واقعست که بر سر قبر هر یک عمارات عالی ساخته اند و مزارع
بسیار وقف کرده در دره و سنگی شیراز چشمه ایست موسوم به آب حیات که در فصل بهار آب
آن چشمه خاصیت جلاب می بخشد در آن ایام مردم بسیار با آن موضع روند سه روز صبح و
شام از آن آب آشامیده دفع فضلات مینمایند و طرفه اینکه در وقت خوردن با یکدیگر در
دل گذرانند که از مقدار علی یا اسفل ترشح خواهش شما گر هیچ نگویند نفخی در شکم پیدا نشود که بیم
باشد دیگر فضلات دفع نگردد و در عجایب البلدان مشهور است که در طرف ولایت جنوبی
فارس صحرائیست متصل بقریه و قبر جاماسپ حکیم آنجا است و بربالای قبر آهن پاره ریخته اند هر
کسیکه پاره از آنجا برگیرد راه گم کند و از آن صحرا بیرون نمیتواند رفت مگر وقتیکه آهن پاره بجا اثر
نهد و هر صاحب منصبی که سواره از نواحی آن قبر بگذرد البته هم در آن سال معزول شود یا
بمیرد در زمان سلطان محمود غازان شیخ جمال مصری که حاکم فارس بود روزه سواره از
حوالی آن قبر بگذشت همراهانش گفتند ای صاحب آنست که راه را بگردانیم یا پیاده شوند

مولانا جلال الدین از دوران کز فریه ابست من اعمال کازرون برخاسته اند جان از بنادر
فارس است وقباد بن فیروز آنشهر را بنا کرده ودر نزدیک آنشهر نهریست وبر آن نهر پلی بسته اند
بالطاق وعرض وپابین دو پایه پل یکصد وهشتاد درعه است وارتفاع به مقدار دو نیزه است و
در آنشهر چاهیست که پایان انجاه بریسمانها معلوم کرده دریافت نشد وازان چاه آنمقدار آب در
فتی از اوقات میجوشد که طاحونه بدان میگردد وجائیکه حضرت یوسف را دران انداخته اند هم انجاست
ومردم بزیارت آن میروند سیرم موضعی است میان اصفهان وشیراز ودر انجا چشمه ایست
واگر در موضعی ملخ افتد سانه شیشه ازان آب برگیرند بشرط آنکه آنطرف تا آن مکان رسید
مقصود بر زمین ننهند وحال آن آب باز پس نه بینند پس جانوران سیاه که آنها را سا
گویند از عقب این آیند ملخ ها را همه بکشند عجب تر آنکه از میرخان هیچ یکی در حوالی آن نیست شیراز
همیشه دار الملک سلاطین سرفراز ومحل توطن خواقین لازم الاعزاز بوده بحسب لطافت آب
وهوا از باغ ارم استغنی دارد وروضه رضوان کنایتی است واین بقعه را محمد قاسم ابن عقیل
حجاج در سنه هفتاد وچهار هجری بنا نهاد وشیراز بوسعت وساحت وتکلف ابنیه
اتصاف دارد ودر بازارهای آنجا اطعمه لذیذ یافت شل مرغ بریان وآش نارنج وا
وغیره ودر زمان عضد الدوله دیلمی معموری موفور بهم رسانید وسور وباره بگرد شیراز
وازدحام خلایق بمرتبه رسید که لشکریان را جای نشستن نماند بنابران عضد الدوله
قصبه بنهایت تکلف موسوم بفنا خسرو جهة سکونت سپاهیان بهم کرده ودر آن سوق
تا اکنون آن موضع خراب است وملک شرف الدین محمود تجدید برج وباره آن نمود
شیراز در غایت اعتدال است آبش از قنوات جریان می یابد بهترین آنکاریز قنات

قنات

نهایت بلند و دیگر چهل مناره است آورده اند که چون نوبت سلطنت بجمشید رسید فرمود
تا در آن نزهت آباد قصری منیع رفیع ساختند و زمانیکه آهوی آتشین آفتاب از آبگیر حوت بحمل
نقل نمود در قصر بحشمت تمام بر متکای دولت تکیه زده بساط عیش و انبساط بگسترانید
و آن روز را نوروز نام نهاد و بعد از و مجوسان عجم نوروز را عید گرفته داخل ایام عبادات
ساختند امروز از آن النمارت چهارده ستون باقیست هر یک از آن سر بفلک کشیده
و کرهٔ ارض را حمل آن ناف بریده دروازهٔ النمارت دو تخته سنگ است هر یکی بپهنا
نه گز طول و بیست گز عرض و پنج گز ضخامت دارد که در آنجا انواع مهارت و صنعت را
در آن سنگها بعمل آورده اند و در شگاف کوهی که نزدیک باصطخر است هیکلی عظیم ساخته اند
و بر آن هیکل صورت دیو بسته و بنا بر آن گویند که حضرت سلیمان باد را در درون آن هیکل حبس
نموده است که کسی با و مقاومت نتواند کرد و بیضا از مدن سابقه شهری معروف بوده بعضی
گویند که شیاطین بهمت بر تعمیر آن گماشته و برخی را اعتقاد آنکه دیوان بفرمودهٔ حضرت سلیمان بنای آن شهر
از سنگ سفید نهاده اند و در حد و آن مرغزاری بوده در فرسنگی که آب و گیاه اندر غایت صفوت
و نهایت خضرت و نضارت داشته از غایت لطافت آب و هوا مار و گژدم و موذیات نبودی و میوه در
کمال شادابی و بالیدگی بحصول می پیوسته چه وزن هر دانهٔ انگوری ده مثقال بوده و بعضی از
سیب بهم میرسید که وزن آن ده سیر بوده اما الحال آن مرغزار بر طرف شده در بدل آن
شوره زار بعمل آمده و از آنکه نزهتی در غایت سفیدی دارد بیضا میگویند حسین بن منصور
از آن شهر است کازرون جائی با نزهت و طراوت است در فصل بهار از
شقایق و لاله جای لایق جام و پیاله است و آن شهر بنا کردهٔ قباد بن فیروز است

دهی را نیزه زده میخواست صید کند آنجانور از پیش او گریخته در شکاف کوهی که آبی از آن متقاطر بوده
پوشیده شد آنشخص شب در آنجا گذرانیده بهر رنگ آنجانور را گرفت و اثر شکستگی او درست یافت
و آن بزکوهی را صید کرده نزد فریدون آورد و کیفیت باز نمود فریدون مرغی را پای شکسته
از آن آب خورانید آنمرغ را پای درست شده بعد آن تفحص شده که از آن مومیائی چیزی در آب
مخلوط باشد بعد از آن معدن پیدا کرده در حیز ضبط کرده و عملی آنست که کودک سرخ موی را
با آب انگور و می پرورند و محافظت مینمایند تا سی ساله شود نگاه خم سنگین را عسل کرده آنشخص را
در آن خم میگذارند و سرش را استوار می بندند تا بعد صد سال آن آدمی مومیائی میشود و این قسم بهتر
از کانیست و اطراف دارالبجرد بوفور اشجار و انهار و ترجیح بر بسیاری از بلاد دارد و قبر حضرت خلیفه
کلبی که بسیاری از فارس بسعی او مفتوح گشته در دارالبجرد است پنج از شهرهای مختصر
سکانش اکثر بصنعت کمانگری اشتغال دارند از مضافاتش موضعیست بدره نام
نهایت با سبزه و شگوفه ریز بسبب آبهای روان و کثرت درختان بسیار جاها جا بجا
دارد و بر جنوب آنمقام موضعیست موسوم بتخت خرگه محل صحبت احبا و جای معاشرت
اهل صهباست اصطخر سالها دارالملک پادشاهان عجم بوده و مشهور است که دارالملک
حضرت سلیمان هم بوده و بر طبق آیه کریمه غدوها شهر و رواحها شهر آنحضرت صباح در
شام بودی و روز در اصطخر گذرانیدی و اکثر شبها در کشمیر گذرانیدی و آتش کده
فارس که فرو مرد از جمله علامات ولادت کثیر السعادت حضرت رسالت مرتبت است همدرا
بلخ بوده و کیومرث که آغاز پادشاهی جهان از دست اول شهری که در جهان بنیاد نهاد
اصطخر بوده و آن شهر بسیار طولانی افتاده اما الحال چیزی که باقی مانده است قلعه

وگذشتن موجب خلل سیاست است او را نیز بکشت بعد از آن فرمود دروازه های دکان ها نبندید
هر چند لطیف شود من ذمه دار آن هستم در مدت حکومت او به بصره کس در دکان نتوانست
بستن وحوش و کلاب بشهر در آمده در دکانها خرابی میکردند بدان جهت رسم سگ کشتن شد
گویند روزی جبرئیل امین بواسطه بودن سگی که در صحن حضرت رسالت پناه افتاده بود
از در آمدن در آن تعلل کرد آنحضرت حکم کشتن سگ فرموده اند چنانکه شیخ عبد الحق دهلوی
در رسائل خود آورده و صاحب شمائل نیز آورده که امر رسول الله صلی الله علیه وسلم
بقتل الکلاب بدین سبب بوده در خدمت جناب شاه عبد العزیز دهلوی انکار کرد گفت من
نزد خود نگاه دارم تا ملک الموت نیاید که ملک رحمت نیست فرمودند فرشتگانیکه قبض روح سگان
کنند با ایشان نمی خواهند گرفته و در قتل سگان حکمت وجوه دیگر میگویند مثل وقوع هوای وبا از
نفس آنها و عدم ورود برکت در جائیکه سگ باشد و مردن بزرگان و پادشاهان
باجتماع آنها لهذا احکام فرمود گاه گاه کشتن آنها حکم میدهند یا البحله در کتب آمده که زمین
بآسمان دو نیزه از بصره قریب است و میشان هم یکی است از مضافات بصره گویند مهبط آدم است
والله اعلم ولیکن تربت عالی رتبت بسیاری صحابه کبار مثل حضرت طلحه و زبیر و انس رضی الله
تعالی عنهم اجمعین در آنجا است و مردم نیک بسیار از آن شهر برخاسته اند مانند حضرت
خواجه حسن البصری و حبیب العجمی و رابعه عدویه و مالک دینار و عتبه ابن الغلام و حارث
ابن اسد المحاسبی و ابو الحسن حضرمی و ابن سیرین و یحیی ابن عمر سدوانی و امام ابو عبد الله
مالک بن انس و خلیل ابن احمد و امثال ایشان رضی الله عنهم و علمای بسیار و فضلای
بیشمار بر ضمیر منیر مجاد یم و مخفی نماند که چون از شهرهای عراق عرب چندی سیاحت نمودیم

نوسل حسنه مد طلبند القصه عتبه بن غزوان بموجب فرموده بمعاونت اهل کتابت و ذما
و معونت مردم تا قریب بسه سال باتمام رسانید و آنرا البصره گفتند برای آنکه در بعضی و اقعشد
که اطراف و جوانب آن سنگلاخ بود و عرب آنرا بصره گویند بعد از عمارت مردم آوازه سموم
آن شنیده روی بآنجا آوردند و سود و سودا بسیار بعمل آمد فرد منتفع گشته مردم بصره
یافت هر کس بصره سیم سره گویند شط العرب کنار بصره واقعشده در شبانروز
دو مرتبه مد و جزر میباید اطراف بصره همیشه سبز و خرم میباشد و در انجا تمثال اند
که در حوالی بصره اقامت دارند و در میان ایشان اسپان خوب بهم میرسد بنوعی پرورش
می یابند کیسالگر یک هفته آب نخورند اثر تشنگی از آنها محسوس نشود در طبقات محمود شاهی آمده که
در سنه شصت و نه هجری ببصره وبا و طاعون اتفاق افتاد که هر روز بحساب هفتاد هزار
کس فوت میشدند منجمله آن هفتاد هزار کس از اولاد انس بن مالک رضی الله عنه بودند
و بعضی گفته اند که این سخن غرابتی دارد تا بیست هزار عروس هلاک گشتند در روز چهارم
مرد و یک زن در کسوت حیات ماندند والحکم لله الواحد القهار صاحب تاریخ گزیده آورده
که چون معاویه بن ابو سفیان دمشق دارالملک ساخت شهر بصره را بزیاد بن ابیه داد گفت که
در آنجا شرایط سیاست تقدیم رساند چه بصره از شر دزدان و مفسدان ایمن بود زیاد
چون ببصره رسید فرمود تا منادی کردند که هیچکس شب از خانه بیرون نیاید هر که را یابند
بکشند در شب اول یکهزار و هشتصد نفر بقتل آوردند در شب دوم چهارصد در شب سیم سی
کس بعد از آن کس را زهره نبود که شب از خانه پای بیرون نهد تا شبی عرابی اگر فتند گفت
رمن میبردند در این شهر آمده ام و منادی را نشنیده ام زیاد گفت اگر چه راست است اما کذا شتن

بر مثال کوهی سرنگون باشد های آهن بر بالای دیوار از زبان او الله اکبر بر آمد بشنیدن آن صد اضطراب
عظیم در اینها پیدا شد چنانکه نزدیک بود که آن بنده ها را پاره پاره سازند و در عجایب المخلوقات
آورده که بدین در از منه سابقه هفت قلعه داشت در قلعه اول خانه بود که صورت ربع مسکون را
در آن کشیده بودند و آبها و جویها در آن پدید کرده هر گاه اهل ناحیتی عصیان ورزیدندی
آب ایشان را در شهر دیگر افکندندی تا به اطاعت باز آمدندی و در قلعه دوم حوضی بود
عظیم که مردم هر قبیله هر یکی در آن شراب ریختی و آن شرابها با یکدیگر بیامیختی و در قلعه سیوم
طبلی عظیم معلق بوده که احوال صحت و موت بیماران از آن طبل مفهوم شدی اگر آن
طبل بانگ دادی آن شخص صحت یافتی و الا فلا و در قلعه چهارم آئینه آهنی ترتیب داده بودند
که حال غایب از آن پدید آمدی که مرده است یا زنده و در قلعه پنجم مرغابی ساخته بودند
از مس که اگر جاسوسی درون رفتی آوازی از آن مرغ بر آمدی و در قلعه ششم قاضی بوده
آب نشسته و دو کس به دعوی پیش آن قاضی رفتندی هر که مبطل بودی در آب غرق شدی
و در قلعه هفتم درختی از مس کرده بودند و بر و کنجکان بسیار تعبیه ساخته هر چند آدمی
زیر آن رفتی سایه دادی تا هزار نفر اگر بر هزار یکی افزودی تمام مردم در آفتاب بماندندی
بصره شهریست مشهور در روضة الاحباب آمده که در سال پانزدهم از هجرت امیر المومنین عمر
ابن الخطاب رضی الله عنه عتبه بن غزوان که یکی از اصحابه بود رضی الله عنهم بفرمود
که در جانب ابله بر ساحل دریا که مفیض دجله و فرات است شهری بنا کند سبب این اعتنا آنکه
در آن حدود مردم عجم از میان عمان بطرف هند آمد شد میکردند خواستند که بر لوح ضمیر
قدسی تخمیر جناب خلافت مآب اینمعنی مرتسم گشت که مبادا تیره روزان عجم بسیار و بیان بنا

بروی نیک نیامده چندگاه در دست غزان که بدترین اقوام اتراک اند گرفتار شده وخیر
النساج ازانشهر است مداین از شهرهای معروف عراق عرب است در ابتدا طهمورث پیشدادی
همت بر بنای آن گماشته و مادوا خوانده آنا جمشید با تمام رسانید و از اینکه معظمترین را
مداین خوانده اند شش شهر دیگر چون قادسیه و رومیه وجیره و بابل و صوان و نهروان
داخل بوده هر هفت شهر امروز خراب است ومداین سالها دار الملک اکاسره بود نوشیروان
دهانجا ایوانی ساخته بود که از انهایت عمارت تازمان ابوجعفر دوانقی که بنای دار السلام
بغداد نهاد در اسخ و پایدار بنود و بنای خرابی آن و نصیحت وزیر جعفر پیشتر در ذکر بغداد
گذشت و هنوز آثار آنعمارت باقیست و قبر مبارک حضرت سلیمان فارسی رضی الله عنه
در محاذی ایوان کسری واقعست ومدتها حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه در خرابه
ایوان کسری مشغول بریاضات شاقه بوده اند بابل از مداین شهر است درمیان عراق
همچنانکه عراق درمیان جهان واقعشده در ابتدا قیبال بن انوش بن شیث بن
آدم علیهم السلام همت بر آبادانی انگماشته پس از آن طهمورث بتجدید عمارت کرده و نمرود
نیز سالها در آنشهر بسر برده و بعد از وضحاک دار الملک گردانیده وقلعه در وی بنا
کرده موسوم بکلنگ دژ که تا حال آثار آن باقیست پس از وی آنشهر خراب شد کرت
دیگر سکندر عمارت کرد الحال باز خراب است از توابع حله است و در وقت معموری دوازده
فرسنگ عرضداشت و دوازده هزار قصر عالیه داشته و در انجا چاهیست که بنام دانیال
خوانند گویند هاروت و ماروت دو ملک عاصی در انچاه مقید و معذب اند آورده که حجاج
در زمان ایالت خود مجاهدنامی را فرستاد تا حقیقت معلوم کند وی در آنجا رفته هر یکی را

ودر وخیمه هست از چشمه‌های بهشت که در آخر زمان ظاهر خواهند شد در عجایب المخلوقات آورده
که در سنه دو صد و هفتاد در کوفه تگرگی بارید که هر دانه بوزن یکصد و پنجاه درم بود و بر اثر ۱۵۰
آن سنگی باریدن گرفت چون گوش آدمی بر هم کشیده و مردمان نیک از کوفه برخاستند از آن
مثل حضرت امام اعظم ابی حنیفه و ابو یوسف قاضی رضی الله عنهما و ابو هاشم صوفی و ابو علی
حسن و ابن جوزی و غیره قدس الله سرهم نجف اشرف در دو فرسنگی کوفه بطرف
قبله واقع شده مشهد معطر منور حضرت ساقی کوثر امیر المومنین مرتضی علی است کرم الله وجهه
آورده اند که چون روح مطهر آنحضرت بحظایر قدس انتقال فرموده لااعظام بموجب فرموده
عمل نمودند جسد مطهرش را شب در موضعی که حالا مطاف طوایف عالم است مدفون ساختند
و بحکم وصیت موضع قبر را با زمین هموار کردند که اعدا بران اطلاع نیابند و در سنه یکصد و هفتاد ۱۷۵
و پنج روزی هارون الرشید دران سرزمین شکار میکرد آهوی چند به پشته که مدفن آن امام
المسلمین است پناه بردند هارون رشید هر چند سگ بر آن آهوان دوانید و جانور
مطلقاً تعرض نکردند و باز گشتند هارون رشید متعجب شد بعد از تقدیم مراسم تفتیش بسیار
در آنجا معمری بود باز نمود که جسد امیر مومنان در آنجاست لاجرم هارون ترک شکار
کرده لوازم طواف بجای آورده زیارتگاهی ساخت مردم مجاور شده روز بروز آبادانی
و جمعیت می‌گرفت تا بعد از یکصد و هشتاد سال عضد الدوله دیلمی در سنه ست و ستین و ثلثمائه ۳۶۶
بر بالای قبر آنحضرت عمارات عالی ساخت و پس از و غازان خان عمارات بران
امروز شهری آباد است در تصرف سلطان روم کربلای معلی نیز در آن حد
و در آنجا نیز آبادی تمام و عمارات عالی مقام است و از فرات نهر جاری هم در آنجا

تریاق اکبر و اکسیر اعظم است نظم خوش آنکه سازند شام و سحر جبین سجده فرسای آن خاک در
مرا گر رسیدن بسی نادر است : چه نومید مانم خدا قادر است : خوشا دم که پا کرده از فرق سر
پس سر کنم فکرهای دگر : ز جا جنبم و بانگ یا حی کنم : بیک جنبش این راه را طی کنم :
بهم چشمی دجله گریان شوم : خجالت ده بحر عمان شوم : خدایا بحق شه اولیا :
که چشمم کن از درگهش سرمه سا : رباعی یا رب بجمال شیخ عبد القادر : یا رب بکمال شیخ عبد القادر
یکجرعه بکام شعری تشنه بریز : از جام وصال شیخ عبد القادر : اللهم ارزقنا شفاعته

تنبوی در شرقی دجله بغداد نزدیک متصل واقع است صاحب تحفة الغرائب گوید که در آنجا
آسیائیست که تمامی ادوات و آلات آن مجسم است از سنگ چون آسیابان خواهد که آن آسیا از
گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد و چون از شغل خود
فراغت یابد امر کند تا باز بحرکت آید کوفه در زمان سابق از ابنیه هوشنگ پیشدادی بود و بعد از آنکه
رو بخرابی نهاد در سال هفدهم از هجرت چون هوای مداین موافق مزاج اهل اسلام نیفتاد
اکثر از ایشان اتب و اتب گشتند حضرت سعد وقاص بجناب امیر المومنین عمر خطاب رضی الله
عنها کیفیت معروض داشت جناب خلافت مآب بحضرت سعد مثال واجب الامتثال فرستاد
که برای اقامت عرب مقام اصلح و انسب است و از منزلی که بری و بحری و سبزه زار داشته
وفسیح و وسیع باشد و در میان آن پلی و دریائیکه موجب عود البحر است نبود سعد بعد تفحص
بلیغ اینچنین جائی پیدا کرده بامیر المومنین معروض داشت که حسب الارشاد در زمین کوفه که میز است
بری و بحری در میان خیره فرات الغایت کثیر العشب و النبات با نزاهت آب و هوا و فسحت و
وسعت منزل گرفتیم و چون اهل اسلام مدتی در آنجا بسر بردند با تغیر آب و هوا الوان و قوای

ایشان بحالت اصلی عود نمود و از امیر المومنین اجازت بنای عمارات گرفتند جناب خلافت مآب
بساختن خانها از نی و بوریا اذن داد امتثالاً للامر بوقوع آوردند و اهل البصره نیز همین طریقه
مسلوک داشتند شبی از شبها آتش در آن هر دو جا افتاد و بسیار نقصان در مال و اموال
ساکنان دست داد بملاحظه این امر تعمیر خانها از سنگ و خشت باذن شدند و چون اول
بنای آن شهر از نی و بوریا بود و نیز خاکش مخلوط باریک بوده بکوفه مشهور شد چه عرب
این نوع جائی را کوفه گویند بعد ازان حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه در زمان خلافت
خود اکثر در کوفه اقامت میفرمود با ملکوفی خیمه آنحضرت است در انجا پیش ازان خط
مستقلی شایع بوده و مسجد کوفه جائی سخت متبرک است در تاریخ اعثم کوفی آمده که مردی
از امیر المومنین علی ابن ابیطالب اجازت رفتن و معتکف شدن در بیت المقدس
خواسته آنحضرت فرمودند زاد بکه ساخته بجو در راحله که داری بفروش و در این مسجد
ساکن باش که دو رکعت نماز در آن مسجد باده رکعت نماز دیگر جا برابر است و الله اعلم
و دیگر از فضایل آن مسجد آنکه در وقت طوفان نوح تنور یکه نخست آب ازان جوشید در
این مسجد نزدیک ستون پنجم بوده آن تنوری بوده از آهن که جبریل امین از بهشت
برین جهت آدم علیه السلام آورده بود حضرت خلیل الرحمن در آن مقام نماز گذارده و از
ادریس و نوح علی نبینا و علیهم السلام هم نقل میکنند که در آن موضع بعبادت مشغولی داشتند
و همچنین هزار ولی و هزار وصی در این مسجد نماز گذارده اند و مدتی عصای موسی در این
مسجد نهاده بود و چندین هزار خلق را در این مسجد روز قیامت برانگیزند که ایشان را نه
حسابی بود و نه عذاب و در میان این مسجد مرغزاری خواهد بود از مرغزارهای بهشت

تریاق اکبر و اکسیر اعظم است نظم خوش تاریخ که سازند شام صبح جبین سجده فرسای آنجا که
مرا گر رسیدن بسی نادرست ؛ چه نومید مانم خدا قادر است ؛ خوشا دم که پا کرده از فرق سر
پس سر کنم فکرهای دگر ؛ زجا جنبم و بانگ یاحی کنم ؛ بیک جزو این راه را طے کنم ؛
بهمچشمی دجله گریان شوم ؛ خجالت ده بحر عمان شوم ؛ خدایا بحق شه اولیا ؛
که چشمم کن از درگهش سرمه سا ؛ رباعی یارب بجمال شیخ عبد القادر ؛ یارب بکمال شیخ عبد القادر
یک جرعه بکام شعری تشنه بریز ؛ از جام وصال شیخ عبد القادر را اللهم ارزقنا شفاعته

تنبوی در شرقی دجله بغداد نزدیک متصل واقع است صاحب تحفة الغرائب گوید که در آنجا
آسیائیست که تمامی ادوات و آلات آن مجسم است از سنگ چون آسیابان خواهد که آن آسیا از
گردش باز ایستد بر زبان راند که اسکن بحق یونس فی الحال ساکن گردد و چون از شغل خود
فراغت یابد امر کند تا باز بحرکت آید **کوفه** در زمان سابق از ابنیه هوشنگ پیشدادی بود و بعد از آنکه
رو بخرابی نهاد در سال هفدهم از هجرت چون هوای مدائن موافق مزاج اهل اسلام نیفتاد
اکثر از ایشان اتب زاتب گشت حضرت سعد وقاص بجناب امیر المومنین عمر خطاب رضی الله
عنها کیفیت معروض داشت جناب خلافت مآب بحضرت سعد مثال واجب الامتثال فرستاد
برای اقامت عرب مقام صلح او نیست واز منزلی که بری و بحری و سبزه زار و آباد
و فسیح و وسیع باشد در میان آن ملی و دریائیکه موجب عود النجر است نبود سعد بعد تفحص
بلیغ اینچنین جائی پیدا کرده با امیر المومنین معروض داشت که حسب الارشاد در زمین کوفه که الیست
بری و بحری در میان جیزه فرات افتاد است کثیر العشب و النبات با نزاهت آب و هوا و فسحت و
وسعت منزل گزید و چون اهل اسلام مدتی در آنجا مردند تا آب و هوا الوان وقوای

ناشاهزاده ممتحن امام حسن و علی ایراد نموده من اراد الاطلاع علی تفصیل القصه فلیرجع الی کتاب
المذکور بالجمله حضرت سید السادات مظهر سر ربانی و مورد انوار تجلیات سبحانی اند و به
تقدم آنحضرت بر کافه اولیای متقدمین و متاخرین اجماع امت است و اخبار اولیای
سلف و خلف از عظیم شان ایشان چه پیش از ظهور پر نور آنجناب و چه بعد از وفات
آنحضرت لاتعد و لاتحصی است و تربیت ایشان از جد امجد او محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
که بار بانی الا الله و رسوله نیز از انست و از اجداد کرام و خلفای راشدین و جده ماجده
حضرت زهرا و حسنین و جده ماجده او عایشه صدیقه شیر نوشیدن از هر دو پستان او در واقعه
غیبی که لاریبی در بودن آن محبوب سبحانی در میان رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در میان
صدیقه رضی الله عنها عن ابیها در بستر خوابی و گفتن جبرئیل علیه السلام این بشارت را
بامر خدا تعالی که هذا ولد صالح لکما فکونا من الشاکرین و مامور بودن باینکه بگوید قدمی
هذه علی رقبه کل ولی الله در حضور اولیای باکمال و گردن نهادن تمامه احیا با جساد و
اموات با رواح چنانکه در بهجة الاسرار مذکور است امریست معروف و مشهور و ننشستن
مگس بر بدن انور معدن آنحضرت و عدم سایه بر قامت تمام استقامت ایشان در اواخر عمر مستور
جد امجد او و فرمودن آنجناب که هذا وجود جدی الا وجود عبد القادر بدرجه صحت رسیده
و کرامات و خوارق آنحضرت از اندازه تقریر و احاطه تحریر بیرون است اظهر من الشمس و
ابین من الامس است و امداد و اسعاد محبان و مریدان و مستغیثان که از آنجناب بظهور رسیده
و میرسد امری مقرر و معمولی است نظم زده بر بساط ار جا جمله صف ؛ هر یک دانش از
مزده لاتخف ؛ کسی مزرع بخت پر مایه داشت ؛ که از حبه حب او دانه کاشت ؛ دنیاش

هر جا که سخن با قلم چون نام ترا خوانم ∴ تقریب برانگیزم و در مدح تو آویزم ∴ قطعه نو آئین گل گلشن
حیدری ∴ نهال برومند پیغمبری ∴ فرازنده رایت هاشمی ∴ طرازنده دولت فاطمی ∴
مهین نوگل گلشن مجتبی ∴ بهین یادگار شهید رضا ∴ شه اولیا مرشد خافقین ∴ دُر دُرج
ایمان مهر برج دین ∴ بدنیا مجسم شده فضل رب ∴ امام زمان غوث اعظم لقب ∴ گوهر ذات
او بهر دو عالم صدقه نبی را پسر مرتضی را خلف ∴ بدانکه نسب والا حسب آن نقاوه خاندان
رسول و آل او دودمان بتول از جانب پدر بزرگوار بسبط اکبر حضرت امام حسن مجتبی
و از جانب مادر بسبط اصغر حضرت امام حسین شهید رضا علیهما التحیة و الثنا میرسد چنانچه
مشهور و معروف و متون تواریخ بدان مشحون خصوصاً در کتاب بحر الانساب و تاریخ امام
یافعی که مذهب سنت داشته و تکمیله و فصل الخطاب و بحر الاسرار که مصنفش از مجتهدین است و نفحات
الانس و اسرار الجمال و مسالک الاقطاب و مرآت جهان نما و سراج القلوب و سفینة الاولیا و کتاب
منقبت غوثیه و شجرات علیه قادریه و تحفة القادریه و دو صد حکایت و ملفوظات قادریه
و رسالة النسبة القادریه و رساله های میان مصطفی صاحب پشاوری و رساله ضرب الاقدام
و رساله های شیخ عبد الحق دهلوی و رساله های شیخ ابو المعانی و غیره کتب بسیار و بسیار مرقوم است
که بدرجه اجماع رسیده بلکه در رساله انساب سادات که مصنفش شیعه است بموافقت این
کتب مذکوره تحریر رسانیده صاحب نگارستان که از تواریخ معتبره است با وجودیکه مذهب
و معتقد مذهب شیعه بوده در ذکر خلفای عباسیه در احوال هارون رشید در قضیه مباهله
حضرت یحیی نوشته که آبای کرام آنحضرت در ظهور اراده در جیلان و طلبیدن رشید
آنحضرت را بپیش خود و بخیال بی ادبی و ظهور کرامات آنجناب و نسب الاحسب شان

بقتل رسید و تحف و نفسوقات خارج از حیز عقل که از انجمله حوضی بود زرین بنجاه ... ره مملو از شرفی های سه صد مثقالی بدست هلاکو افتاد و بعد از ین واقعه در سنه هشتصد و چهار امیر تیمور کورکان بغداد بسیر پنجه قهر و غلبه مسخر ساخت و احوال آن بار بار بقتل عام انجامید چنانکه در آنجا از دیار آثار نگذاشت و بعد خرابی بغداد کهنه بغداد نو آباد شد چنانکه در لب التواریخ آمده که چون امیر شیخ حسن ایلکانی با آذربایجان استیلا یافت شیخ حسن چوپانی بروی خروج کرد و میان ایشان محاربات بسیار واقع شد آخر بعراق عرب رفته بغداد نو را بنیاد نهاد و در اندک زمانی چنان معمور گشت که بسبب آبادی آن کوفه خراب گردید و الی الآن تا حال بر این منوال آبادی دارد لیکن مدارس و خوانق و ابنیهٔ عالیه بغداد تمام با قدری آبادانی موجود است بالفعل در تصرف سلاطین عثمانیه اولیا و اتقیا و علما و فضلا آنقدر از دار السلام بغداد برخاسته اند که عشر عشیر آن در سایر بلدان بوقوع نیامد مثل حضرت امام محمد شیبانی حنفی و حضرت معروف کرخی و سری سقطی و سید الطایفه جنید و ابو سعید خراز و ابو الحسن نوری و شیخ ابو محمد رویم و سمنون محب و غیره قدس الله سرهم الاقدس و جمال الدین یاقوت و کتاب و غیره علما و فضلا رحمهم الله و بسیاری از اکمل اولیا و پیشوایان امت در آن زمین مینو قرین مدفن نموده اند مثل افضلهم و اکملهم سلطان المجتهدین و برهان المتقین امام الائمه سراج الامه حضرت امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و ارزقنا متابعته و حضرت غوث الاعظم مظهر سر اتم امام ربانی محبوب سبحانی معشوق یزدانی مرشد حقانی جناب محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی الحسنی و الحسینی رضوان الله تعالی علیه و علی آبایه الکرام و اولاده العظام فرد

وزراعت ثمر ابریع بحال باند و در حدود مصر و مرو خرم بسیار بصاعقه سوختند یکی سیاه کشت
زنده بماند در جامع الحکایات آمده که در بغداد دختری را بشوهر دادند هنگام زفاف در وقت
دخول آلت مردان از میان فرج او بتدریج ظاهر گشت و مردی شد و متاهل گردید زن
خواست و فرزندان بهم رسانید و در سنه چهار صد و پنجاه و هشت [۴۵۸] طفلی در بغداد متولد شد
که او را دو سر و دو سینه بر یک بدن بود والعلم عند الملک المعبود اگرچه هوای بغداد گرم است اما معتدل
لطیف است و صحت تام باو است و بیماری بسیار کم واقع شود و اکثر اوقات ارزانی باشد
و قحط و غلا نادر اتفاق افتد و بسیار آید و در سرزمین آن نهایت برکت و خیر و وسعت و فراخی سی و
هفت نفر از خلفای عباسی پانصد و بیست و سه [۵۲۳] سال و دو ماه در آنجا سلطنت کردند و اول
و مستعصم بالله بن مستنصر بالله آخرین ایشان است بروایتی بیست و چهارم [۲۴] و بقولی بیست و پنجم [۲۵]
ولد هشتم از اولاد عباس رضی الله تعالی عنه و باتفاق جمهور ارباب اخبار خلیفه سی و نهم یا
هفتم است و در ممالک شرق و غرب خطبه بنامش میخواندند سلاطین جهان و خواقین
نافذ فرمان در مقام اطاعت و انقیاد پیش می آمدند از اکثر خلفا بتکبر و تجبر و کثرت جلالت و جواهرات
و بسیاری خزائن گرانمایه و تفوقات ممتاز و متفنن بود و از ملوک انام و حکام و ایام و اشراف
و اکابر هیچکس با وی مجلس آرا نبود ناگاه هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان در آخر سنه ششصد
و پنجاه و پنج [۶۵۵] در بغداد آمده و مستعصم دو ماه متحصن بوده علم محاربه برافراخت بالاخره کار
خرامیده ببارگاه هلاکو شتافت در اوایل صفر در سنه ششصد و پنجاه و شش [۶۵۶] با اولاد
و اتباع و علما و سادات بشهادت رسید و بغداد بقتل عام خراب شد و بروایت امام
یافعی مستعصم عباسی با اولاد و اقربای او و هژده [۱۸] لک آدمی در بغداد و نجف و کربلا بقتل رسیدند

بهشتی است با نعمت جاودان ∴ درو دجله چون سلسبیل روان ∴ بصافی دلهای بی رنج و تاب
درخشانی چشمهٔ آفتاب ∴ از آن آب اگر خضر خوردی نمی ∴ نمیجست از آب حیوان دمی
و نهر دجله نهری با عظمت است و مبدا آن از جبال روم با کوه‌های نصیبین وحصن و القرنین باشند و
در فرضهٔ عبادان بحر فارس منتهی میشود و آب آن نافع‌ترین و سبکترین آبهاست و در شاطی بغداد
بر کنار دجله زمینی است بمقدار صد گز در صد گز هر جامه که آنجا شسته شود بغایت پاکیزه و مصفا باشد
و در سایر مواضع کنار دجله اگر قصاری کنند جامه بآن مشابه پاکیزه و صاف نباشد در سنه ۲۲۴ دو صد و بیست
و چهار در بغداد در زمان معتصم تگرگی بارید بمقدار بیضهٔ مرغ و در آن روز صوتی اهل می شنیدند اما شخص
او را نمیدیدند که میگفت یا رب ارحم لعبادک آنا اثر قدمش یک گز طول و یک وجب پهنا ظاهر بود
و مابین قدمین شش گز در سنه ۲۸۹ دو صد و هشتاد و نه در عهد مکتفی در وقت سحری در بغداد زلزله شد که تمام
کواکب یکدفعه بر طرف شدند و در سنه ۳۵۹ سیصد و پنجاه و نه در زمان مطیع عباسی ستاره در روشنی
بسیار زیاده تر از آفتاب درخشید و آوازی شدید تر از رعد مسموع شد و در سنه ۴۴۶ چهار صد و
چهل و شش در عهد مستظهر ظاهر همچنین ستاره روشن ظاهر شد و مدتی نمایان بود و در ایام مستکفی
آب دجله تا سه روز زرد شد بعد از آن سرخ گشت و در همان ایام در سنه ۳۳۶ سیصد و سی و شش
هم در ایام او در رمضان چهل هزار کس از زلزله فوت شدند و دو دانگ بلاد خراب شدند و
طبرستان و نیشاپور و اصفهان و قم و کاشان جمله در یکروز و یکساعت خراب شدند و زیر کوه
بشگافت و آب ظاهر گشت و در موضع سویقه متعلقه مصر سنگ بارید هر یکی را وزن ده رطل
و یکی از آن سنگها بر خیمهٔ اعرابی آمده آتش از آن جسته خیمه را بسوخت و آن روشنائی تا
چندین فرسنگ نمودار بود و کوه یمن که بر آن چندین مزارع بود در قریهٔ فیروز آمده و در زراعت

صلاح نداد که مردم گویند که پادشاهی میخواست که شهری بنا کند تا عمارت دیگر برابر بکند بنیاد
عمارت کرد حضرت این سخن را قبول نکرد در تخریب آن بنا شروع نمود چون دید که قیمت اسباب آن
بخرج انهدام و نقل وفا نمیکند دست ازان باز داشت وزیر گفت اکنون بمقتضای الشروع
ملزم ترک کردن عیب است چه در روزگاران خواهند گفت که پادشاهی بنا ساخت و پادشاهی
دیگر نتوانست ویران کرد و نیز مشهور است که نوبخت منجم چون بنای بغداد ساخت قوس طالع بنا را به خلفا
به عرض رسانید که این طالع دلیل است بوقوع عمارات و طول بقا و اجتماع خلایق درین شهر
و ایمن بودن متوطنانش از تعرض اعدا و بهترین مدلولات این ساعت آنست که هرگز فوت
خلفا درین شهر اتفاق نیفتد فی الواقع اکثر این احکام موافق تقدیر افتاد و دار السلام بغداد تا
پانصد سال مرجع خلایق آفاق بوده اکثر خلفا در غیر آن شهر از عالم رحلت نمودند زیرا که منصور
و مامون و مهدی در اسپیدان و هادی در عیسی آباد و رشید در طوس و امین در ساره وفات
یافتند بلکه از جمله سی و هفت نفر خلفای عباسی یکتن در آنجا کسی پهلو بر بستر مرگ ننهاد
گویند دور بغداد چهارده فرسنگ بوده و شصت هزار گرمابه داشته و در میان هر دو حمام
پنج مسجد بوده و عرض اسواق را چهل گز تعیین نموده بودند و عماراتی که بخلیفه و توابع او تعلق داشت
دو فرسنگ بود وجه تسمیه بغداد میگویند که در آنجا باغی بود و پادشاه آن زمان در آن باغ
داد مظلومان میرسید لهذا بباغ داد موسوم گردید نظم خوشا ملک بغداد خیر البلاد : که
هم شهر عدلست و هم باغ داد : فریبنده مردم سلامش حرم : خورد آب زمزم بخاکش قسم
نشام ختن تف بر بوی اوست : اگر شام اگر روم هندوی اوست : وگر دعوی یاد آرد حلب :
عرق شیشه بندد بیاغی حلب : ز خاکش چو یک ذره یابد سپهر : مکحل کند دیده ماه و مهر

و آن بدان نامند که جنوبش بیابان نجد است که براه مکه واقع شده و بعضی بر این مایل که منسوب میکنند که او ایران نام داشته و بعضی بهوشنگ که او نیز مسمی بایرن بوده آنچه صحیح است که تا برج از فریدون منسوب است و چون عراق را دل ایران خوانده اند و دل سلطان وجود است ابتدا از آن

البته بنابر این اهل عراق بدنهای صحیح و اعضاهای سلیم دارند صاحب عقول راجح و رای صائب اند در تحصیل اسباب حشمت و بزرگی جد و جهد تمام بکار میبرند و بفور فطنت و کیاست ممتاز و برتر اند بسبب شرافت عرب خامه عالی مطلب نخستین از جمله ایران بذکر عراق عرب میپردازد

نیز در صور الاقالیم می آید که عراق عرب در قبله ایران واقع شده است از خانه قبله و جنوب اعراق عرب ولایتی است در غایت خوبی و حدودش کهستان است تا بادیه کوفه حمد الله مستوفی در نزهة القلوب آورده که حدود عراق عرب با بیابان نجد و دریای فارس است و ولایت خوزستان و کردستان و دیار بکر پیوسته است طولش از تکریت تا عبادان یکصد و بیست و پنج فرسنگ بود عرض از عقبه حلوان تا قادسیه محاذی بیابان نجد هشتاد فرسنگ و ساحتش ده هزار فرسنگ است در عهد هدایت مهد فاروق اعظم رضی الله تعالی عنه عراق و عرب را پیموده اند بغیر از بیابانها و زمینی که از زراعت باز مانده سی و شش لکهه جریب بتحریر ضبط در آمد چون از زمان انقطاع اعلام اسلام و انهدام بغداد معظم ترین شهرهای عراق و عرب بمطاف و مرجع کوفه و حلب بوده و بهشت عار زاران لازم افتاد بغداد شریف علی ساکنه التحیة الفا شهریست مشحون بمزارات کمل اولیا و مملو بزیارات علیه فحول اتقیا ابو جعفر منصور دوانقی در سنه ۱۴۰ یکصد و چهل و پنج بغداد در بنا نموده و مبلغ یک کرور و شصت لکهه دینار در عمارات آن بقعه صرف نموده میخواست که طاق کسری را ویران سازد و مصالح آنرا بآنجا نقل نماید وزیر او سلیمان ابن صالح مورانی

دهند و در عین الشمس تمثال چند است که دیوان در زمان حضرت سلیمان ساخته اند و از انجمله مناره ایست
از یکپارچه سنگ که نقطه های سیاه دارد طول این مناره زیاده از صد گز است و بر سر آن تصویر
انسانی بسته از مس و بر همین دستور آن صورت از مس ساخته بود است از آن تمثالها آب سحر
کنند و آن [illegible] حار سند دیره رود ایضاً حمرا است که دار الملک احمد طالون بوده خرما
آن شهر بنام است و نوعی که آنرا مرجوشی گویند یکماه پیش از خرماهای دیگر پخته شود و در
خلقش رست و بالا بود و در تم نشود گویند مرجوش نام درویشی بوده که از اثر دعای او این
صفات بهم رسانیده دیگری قراما است اگرچه شهری کوچک است اما نهایت خضرت
و نضرت و آبادی دارد و قبر جالینوس حکیم درین شهر واقعست و از قراما تا [illegible] سنبل
بلبیس بر زمین فیسی واقعشده و یکطرف آن تلی است ترکوم نام و باعث رفعت آن
آنست که بالای یکدیگر مردم را دفن کرده اند تا باین مرتبه رسیده و این رسم گویا نیز
از زمان حضرت موسی شایع بوده و دیگر فیوم شهریست در غربی نیل از نواحی
سعید و ارضش مسطح است و افیون مصری درانجا حاصل میشود و خشخاش آن بسیار
اقصیم از بلاد مصر است و در شرقی و در غربی آنکوهیست که دائم الاوقات از آنکوه آواز نی
شنوند که شبیه بآواز انسانست و هیچکس حقیقت آنرا ندانسته و دیگری شهریست از
مصر بشرقی نیل بسبب اعمال بدی که از مردمش بوقوع آمده حق سبحانه و تعالی
ساکنان آن شهر را مسخ کرده سنگ ساخت و حالا تصویرها موجود اند و صورت زنی که با شوهر خود
خفته است و قصابی که گوشت بر ساطور از هم پاره میکند و کودکی در گهواره و مهد جنبانی که
و نوعی نان در تنور کرده مستعد بر آوردن و غیره ذالک نعوذ بالله من شامت الاعمال و از

پدید آمدی این طلسم را تا زمان عمرو عاص که از طرف خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه بود مردم فرنگ
که بواسطهٔ اطلاع اهل اسلام بر احوال و حقایق ایشان متوهم بودند و ایشان را ایمنی نبایست
شاق می‌آمد عاقبت الامر تدبیری اندیشیده جمعی را باسکندریه فرستادند در لباس اهل
تقوی و خود را بکاهن ظاهر ساختند چون ایشان را بسبب ریاضات شاقه در خاطرها قبولی پدید
آمد وانمود کردند که اسکندر در زیر این آینه گنجی عظیم نهاده است عمرو عاص با وجود
ذکاوت و فطنت و دانایی فریب خورده بطمع گنج آن آینه را از آن موضع برکند از آنچه شنیده
بود اثری نیافت باز آن آینه را بموضع اصلی نصب کردند تا خاصیت نماند و در
عجایب البلدان مسطور است که اصل بنای منارهٔ اسکندریه از آبگینه بود و صورت خرچنگ
در غایت بزرگی از مس ریخته در میان آب نهاده و بر پشت آن منار را بنا نهاده
و ارتفاع آن منار چهار صد و پنجاه گز بود و بطلمیوس حکیم از مردم اسکندریه است
و حضرت شیخ ابوالحسن علی بن عبدالله شاذلی قدس سره از آنجاست که در بیابانی که
آب شور داشته دفن شده از آن باز آب آن بیابان شیرین گشته و هم در بیابان
واقع شده و اطراف آن زمین و نخلستان دارد و ارتفاعش نیک بحصول می‌پیوندد و از
مردم بزرگ از آن شهر خاسته‌اند مثل ذوالنون و ابوطالب و غیره قدس الله سرهم
عین الشمس شهری است در جنوب فسطاط و اکنون خراب شده دار الملک فرعون و حضرت یوسف
بوده و قصر زلیخا که مشهور بهفت خانه است و حجرهٔ یوسف ساختند درین شهر است و در
بستان گویند درین موضع درختی است که روغن بلسان از آن حاصل میشود و خاصیت آن از آب
چاهی میدانند که حضرت عیسی علیه السلام در آن چاه غسل کرده در پیوسته آمده خاصیت از آن چاه

وبازارش قریب پنجفرسنگ تمام از رخام است وتعداد منازلش از حد وحصر بیرون است
ودیگری از شهرهای معروف مصر اسکندریه است که آن نیز برکنار نیل واقعشده از
بناهای سکندر رومی است عمارات آنشهر از رخام است وحصار سنگینش چهار دروازه دارد
که یکی همیشه مسدود است دیگری را باب الرشید گویند وسیم را باب البحر خوانند از انجهه که بجانب دریای روم
منتهی میشود ودر کنار این دریا نیز حصاری بکمال متانت ساخته اند که سفاین مغرب وروم
وشام بدین بندر آمد شد مینمایند واز امتعه واقمشه نفیسه آنچه خواهند درین بندر بوفور یافت
میشود وازین دریا تا بشهر استنبول که از خشکی سه ماهه راه است وبه پنج روز میروند وآمد ورفت
مردم انگریز اکثر بطرف لندن از همین راه است ودروازه چهارم را باب السدر خوانند
چه درخت سدری در پیش آن دروازه واقعست گویند این درخت از زمان اسکندر
تا حال که تقریبا دو هزار سال باشد موجود است در عجایب المخلوقات آمده که در ازمنه سابقه این
شهر را بمدت سیصد سال ساخته اند هزار سال آباد بوده پس از ان خراب بوده بعد از ان
در زمان سکندر باز آبادان شده اینوقت باز معمور است وحرارت بر هوای اسکندریه
غالب است وآبش از رود نیل است واز غرایب آنکه اگر در اسکندریه آب ذخیره کنند وتا دو
سال نگهدارند متغیر نگردد وموذیات مثل مار وکژدم در آنجا نباشد وهر صباح که اهل آن
دیار برخیزند منازل خود را پاکیزه رفته وروب کنند گرد سیاه دود که به هوا متصاعد نماید
نیز مرئی نگردد قریب اسکندریه حصاریست در غایت بلندی ودر آن قلعه بلیناس
حکیم بفرموده ذوالقرنین میلی ساخته بود وآیینه بقدر یک گز در انمیل نشانیده وآنرا
بطلسم چنان پرداخته که هر کشتی که بقصد بلاد اسکندریه از دریای فرنگ حرکت کردی در آن آیینه

چنانکه میان دنبالهٔ دشلم فرق بسیار دارد شاه عزیز الله محدث دهلوی در بستان المحدثین
در دبستت که حضرت ابوداود صاحب سنن که از کبار محدثین است از سنن خود گفته که من بمصر
خیار درازی دیدم و آنرا پیمایش نمودم سیزده بالشت برآمد و یک ترنج را دیدم بالائی شتر بار
کرده بودند مثل دو نقاره کلان هر دو نصف آن ترنج بر آن شتر نمودار میشد و در زمین مصر
اینست که آب آن شور است چون و دنبل غالیه کند آب آن دریاچه شیرین شود و دیگر هیچ نیست
گرد و دران دریاچه هم ماهی باشند که دیگر جا نیستند و از حدود این دریاچه تا ولایت
شام همه یکسر دالنست و آن مابین پا چفار خوانند و در حیثیا ماران گزنده چند بسیار
اگر کسی در محل باشد خیمه بیرون محمل اندازند و زخم انحاران مهالک باشد
روم و صحاری بتیه بنی اسرائیل دارد و مساحت تیه بنی اسرائیل چهل فرسنگ است و لیکن
بادیه سنگلاخ نیز دارد و آنرا بادیة العرب نیز خوانند و دران و درخت است که در ان
میباشند مثل چکاوک اینحال تا پنجاه یوم امتداد می یابد و بعد ازان منقطع میشود
مابین فلسطین و ایله و آردن واقع شده و مدت ابتلای بنی اسرائیل در آن بادیه چهل سال بود و
و عدد آن جماعت شش صد هزار کس گفته اند چون طعام و قوت ایشان بپایان رسیده
علی الاطلاق من و سلوی بایشان کرامت میفرمود من مشابه ترنجبین حیزی بود و سلوی
مرغابی که بکلبک مشابهت داشته بصحت پیوسته که در اوقات تیه جامهٔ بنی اسرائیل کهنه
پاره نشده و هر فرزندیکه متولد شده با جامه بوده چندانکه نشو و نما یافته جامه نیز بقدر
قامت وی افزوده مسافت طول و عرض صحرا چهل شبانروزه راه است و بنائی
بی و سقف در علاوه نیز خاصهٔ بود و دیل دمشق که در زمان سابق دار الملک بود

اشکال غریب و سلاح نیکو گذاشته اند و در هرم شرقی هیات فلکی و کواکب مرتسم کرده و در آن
حالات ازمنهٔ ماضیه و حال ثبت کرده اند و در هرم سیوم اخبار کاهنان است که تابوتها از
سنگ صوان درست کرده صور کاهنان نقش کرده اند و با هر کاهن لوحی نهاده اند از الواح
حکمت و عجائب صنایع و بزیر هر گنبد خزانه نهاده گویند مامون چون بمصر رسید بانهی
انهدام آن نمود امکان صورت نیست مگر اینکه بکمال جد و جهد و صرف مال بسیار و عملها
کوچک از یکی از آنها بر کند و عقب آن طاقچه مالی یافت بقدر آنکه در کندن انهدام آن صرف
نموده بود بملاحظه اینحال بسیار متعجب شده ترک آن گرفت و بعضی گویند که سوریه نام
دو هرم بنا کرده است و سبب تعمیر آنکه خوابی دید که آسمان بزمین رسیده طایران سفید
بر میپرند مردم میان آنها ماهی است بصورت زن سو پریشان که بر روی خود طپانچه میزنند
سوریه در حال خواب باز زن از این واقعه سوال کرد او گفت آفتی است که از آسمان نازل
شده است چون از خواب بیدار شد تعبیر از معبران پرسید گفتند طوفانی خواهد آمد که همه
عالمیان را هلاک خواهد کرد پس بحکم فرمود تا هرمین سازند و جمیع اموال خود را در آنجا
نقل کرد و بر آنها نوشت که بنا کردیم این دو هرم را در شش ماه از خوف حادثهٔ زمانه که
هست که در ششصد سال آنرا انهدام سازد و آنرا بحریر یونانیه بپوشانید کیست که آنرا از
بوریا بپوشاند والله اعلم صاحب تاریخ الفی از این کنز سامی نقل کرده که در عهد ملک عادل
در سال پانصد و ششصد و دو هشت در مصر قحطی روی داد که در عرض یکماه دو صد هزار
از گرسنگی هلاک شدند ملک عادل همه آنها را از مال خود کفن پوشانید حتی که احوال آنها
لائق سانند از قیاس بیرون بودند و آخر کار بجائی انجامید که مصر سلطنت گرم

اثر نکند و آن گنبد که سیصد در سیصد گز است نوبتی از مشایخ پادشاهی از پادشاهان مصر را تحریض ...
آن گنبد بطمع خزانه ترغیب نمود پادشاه با بسیاری بیلداران با بیل و کلند و میتین به انجا رفت ...
مدتی بویرانی گنبد غایت سعی بجا آوردند اندکی از آن ویران نشد چنانکه از نظر بیننده دور در نیاید
و در نزدیک چنان نماید که گویا روی آن دیوار را خراشیده اند برخی را اعتقاد آنست
که طلسمی است هر کسی از کشادن طلسم بهره بود و از آن بخشی یابد مؤید این قول بعضی مورخان
نوشته اند که شخصی از بزرگ زادگان مصر پریشانی دریافت و بفقر و فاقه مبتلا گردید بمظنه
آنکه شاید او را از آن طلسم نصیبی باشد هر روز بقبه های برمان رفتی و نظر احتیاط را وقف اطراف
آن ساختی تا روزی ورق پاره یافت که بر آنجا نوشته بود که ...
بهشت ذرع بپیماید البته چیزی یابد او بدان عمل کرده ... ظاهر شد از آهن چون
سر آنرا باز کرد کاسه از آن بر آمد که قرص طلای در میان آن بود صندوق را ...
با قرص طلا بر گرفت و بشهر آمد و طلا را بصراف برده چند اشرفی در عوض ستد چون بخانه
آمد طلا را در میان زر خود مشاهده نمود دیگر بار بصرافی فروخت باز طلا در میان زر دید
دانست که این طلا را خاصیتی است هر چند فروشند باز پس آید ازین سبب مالی بقیاس
... گردد و کاسه خاصیتی داشت که چون آب در وی کردندی شرابی شدی که در همه مصر
... شراب نبودی پس در کنار رود نیل خانه بساخت و خمر فروشی اختیار نمود چون
... بهتر بودی و از آن زر فروختی هر آئینه مردم مصر روی بوی نهاده کسادی در
... دیگر خمر فروشان افتاد آنها در تفحص احوال کوشیده حقیقت را بملک مصر عرض
... ملک او را حاضر ساخت و آن کاسه طلا ازوی بستد و در آثار البلاد آورده که

حضرت امیرالمومنین عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ شہر مصر دست عمرو عاص مفتوح شد و مصر یا زا بشارت سانید کہ حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم بہ نیکوئی باشما امر کردہ بانجہت کہ مادر حضرت اسمعیل علیہ السلام مدیر عرب از نبات ملوک مصر بودہ آن از ان بشارت مبتہج و مسرور شدند از نوادر امور کہ در زمان عمارت عمرو عاص در مصر اتفاق افتاد آن بود کہ مردم مصر بوی معروض داشتند کہ رود نیل ما را سنتی است ہر سالہ کہ تا مردم بواجبی بان سنت قیام ننمایند وی بطریقہ مسلوکہ جریان را جایز و مباح نمیدارد عمرو عاص پرسید کہ آن چیست گفتند کہ چون یازدہ شبانہ روز از فلان ماہ بگذرد ما را دختری در غایت حسن و جمال و نہایت غنج و دلال نظم

مشکموی و عنبرین بوئی ؛ ماہ روئی ہلال ابروئی ؛ سمنی بوبی ارغوانی ـ روے ؛ ضلیلین ساق عنبرین گیسوے ؛ از در و لعل گوشش و گردن پر ؛ وز می و مشک جیب و دامن پر ؛

پیدا میبایند ساخت و پدر و مادرش را بانواع رعایت نواخت و آن دختر را باصناف حلی و حلل و جواہر نفیس ثمین مزین ساختہ در جای کہ اندازمیانہ رود نیل بیاید انداخت تا آب وی بجوش زند و بجریان آید عمرو گفت قواعد دین متین محمدی کہ دافع بدعات شنیعہ است از اقدام بامر مذموم امتناع مینماید و بدرستیکہ اہل اسلام ہدم بنیان رسوم جاہلیت نمودہ ابواب سعادات بوجوہ خود گشودہ اند روز دیگر اہالی مصر آمدہ گفتند یا رحضت نسبت معہودہ خود دہ یا رخصت جلای وطن فرما کہ امر معاش ما بی جریان نیل اجرا نمی یابد عمرو عاص نامہ با امیرالمومنین عمر نوشت و کیفیت ماجرا استعداد اشت امیرالمومنین بطاقہ فرستاد امر کرد کہ بطاقہ را در رود نیل اندازد و مضمون ہدایت علامہ بران بطاقہ نوشتہ کہ من عبداللہ عمر امیرالمومنین اما بعد یا ایہا النیل ان کنت تجری من قبلک فلا و ان کان اللہ الواحد القہار

تبهت و دو جزیره معموره است که تجار بحار در انجا رسیده اند و بعضی خبر داده اند که در انجا نخیل و
زرع است اما بحر مغرب که آن را دریای اندلس و بحر طنجه و بحر الاسود و بحر الاکبر نیز خوانند ابتدایش از
اقصای جنوب از برابر ارض سودان است و بر حدود سوس و بلاد اندلس و فرنگ گذرد و
بجانب مشرق جاری بوده برابر اراضی غیر مسکون عبور کند تا به بحر اعظم منتهی شود و در نهایت
الادراک مسطور است که بحار و قیانوس این دریا و سفاین و مراکب تجار بسبب شدت تلاطم امواج
و کثرت ظلمت و بخار در این بحر جریان نیابد مگر قریب سواحل این بحر روند و اندک منفعتی
گیرند صاحب عجایب البحار گوید که درین بحر موضعیست که آن را مجمع البحرین گویند و
آن محلی باشد که بحر هند با این دریا پیوندد و در آنجا مناره ساخته اند از سنگ که چند
گز ارتفاع دارد و در حوالی جزیره ایست بغایت معمور و این دو دریا بشکلی غریب با هم می پیوندد
چنانکه از هنگام طلوع آفتاب تا زوال آن مغرب بالا گیرد و در بحر هند ریزد و از زوال تا غروب حال
بر عکس باشد و دو شعبه از بحر مغرب بمعموره ارض در آید یکی را خلیج اندلس و دیگر را خلیج طنجه خوانند
و بنابر عدم جریان سفاین حال جزایر این دریا معلوم نیست جزایر خالدات که ابتدای آبادی
دنیا از طرف مغرب از آنها میگیرند فی ما قبل درین بحر معمور بودند اما اینوقت همه در زیر آب آمده اند
[illegible] شام ولایت وسیعی است که اگر در صدد ذکر تمامی شهرهای آن شویم سخن دراز کشد و مطالعه
[illegible] ملالت افزاید لهذا بهمین ازین وجه بذکر ... اکتفا شد **مصر** مصر بن بیصر بن حام
بن نوح ... باسم منسوب است از جمله اعاظم بلاد قدیمه بوفور عمارات و زراعات و آبادانی
شهرت ... در میان جمیع ... احتیاج شنا دارد و معموری و آبادی و کثرت باغات و بساتین
... زینت ... بسبب غرور فرعون شده گفت الیس لی ملک مصر و هذه الانهار

قسمت میکردند هر آئینه بحلب موسوم گردید چه در لغت عرب حلب بمعنی شیر دوشیدن باشد
گویند دران نواحی جاهیست که هرکه را سگ دیوانه بگزد که پیش از گذشتن چهل روز آب آنجا
بیاشامد شفا یابد در سنه سیصد و بیست و چهار اژدهای در حلب پیدا شده بود که دوازده
فرسنگ از نفس نفسش گیاه نمیرست تا بقدرت الهی از نظرها غایب شد براق نیز ایست
در حلب در انجا معبدیست که چون بیماری شب در انجا گذراند در خواب می بیند که شفای او
در فلان چیز است تخلف نکند و انجا قسمی از اشجار است که برگهای آن چون چراغ روشن
باشند و چون از درخت جدا شوند آنخاصیت ندهند **عین جاره** موضعیست از
مواضع حلب در انجا عمودیست از سنگ قایم چون آنرا بیاندازند زنان آنجا آنقدر بعلت
شهوت مضطر شوند که بی اختیار از مردان اجنبی و بیگانه طالب جماع کردند تا عمود مسعود را
باز قایم کنند اگر این ستون در بیجای قوت باه در حق مردان اثری میداشت لامحاله مردم هند
انرا بهزار جبر ثقیل بولایت خود می آوردند و قعود آن عمود محمود میشمردند مره از حدود
شام است و آن زمین یهود را قبول نکند اگر در قبر اندازند قبر او را بیرون افکند و دیگر زنان
آنجا را بعد ولادت بکارت عود کند **منبج** در میان حلب و فرات واقعشده از ابنیه نوشیروان
اوست رشید نیز آنرا اشارت کرده **عسقلان** بر ساحل بحر شام واقعشده عبدالله
سلام گوید که تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر علیه السلام نقل میکنند که
هر از عسقلان بغزا بیرون رود و بعد از شصت سال بمیرد درجه شهدا یافته باشد
قیروان داخل ممالک افریقیه است در انجا دو ستونست که جسم آنها با احجار و جواهر
مشهور مشابهت ندارد و در جمعه پیش از طلوع آفتاب از ان ستونها آب ترشح کند

مقابر انبیا و اولیا و در انجا مغازه ایست که آنرا معارج الجوع خوانند گویند که چهل پیغمبر
از گرسنگی در انجا وفات یافتند و بزعم بعضی آنست که قابیل و هابیل را در انجا القتل آورد
حضرت ایوب پیغمبر علیه السلام دیهی از مضافات دمشق بوجود آمده و آن موضع بحال
بدیر ایوب شهرت دارد چشمه که از زخم پای جناب پیدا شده امروز جاریست محمد بن جریر
الطبری آورده که من در سال سیصد و سی ۳۳۰ بدانچشمه رسیدم و ازان آب آشامیدم و بس
بیماریکه ازانچشمه آب آشامد مُقمش تقامیل شیوهای دمشق بحرارت مائیت و آتش که
از بعلبک می آید اکثر بوفور باغات درمیان درختان جاری میشود باین جهت گونه نفلی
دارو و دمشقیان بلهو و لعب و نشاط مشغول‌اند و اکثر اوقات بارتکاب مناهی و ملاهی مشغوف
و الله غفور الرئوف طبریه شهریست نزدیک بدمشق و در انجا حمامهاست که بر سر
چشمه‌های آب گرم ساخته‌اند احتیاج بآتش ندارند و گویند در آنموضع دوازده چشمه آب
گرم است بغایت خوشبو هر یک مخصوص بعلاج مرضی است چون صاحب مرض
از انچشمه غسل کند شفا یابد صاحب تحفة الغرایب گوید که در طبریه نهر عظیم است که نصف
آن آب گرم و نصف سرد که این هر دو آب با یکدیگر آمیخته نشوند و قبر لقمان حکیم انجاست
بیند هر کس خیال کج و ز آنرا زیارت کند حکیم شود و در انجا هفت چشمه است که در هفت
سال از ان آب بسیار بیرون آید و هفت سال دیگر خشک باشد ناصره قریه ایست
طبریه اهل آن قریه حضرت مریم را علیها السلام تهمت کرده بودند بشومی آن هر دختریکه
متولد شود از مهر بکارت منشور انوثیت عاری باشد در انجا دختریست که ثمره آن
باشد که او را دو سینه و دو دست و دو پا باشد موضع فرج او مفتوح بود و حضرت شیخ

گشتی آن مدعی کذاب اسوختی و طور زیتا کوهی است بر شرقی بیت المقدس مشرف بر مسجد اقصی در
حدیث وارد است که چون ام المومنین حضرت صفیه رضی الله عنها که از ازواج مطهرات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از
مسجد آمده بکوه زیتا صعود فرمودند در انجا نیز نماز گذاردند و بر کناره آنکوه ایستاده ارشاد کردند
که از همین جا مردم روز قیامت متفرق شوند بعضی به بهشت روند و بعضی بدوزخ رسند و این همان
کوه است که حضرت عیسی را از اینجا بآسمان برده اند و آنرا نصاری تعظیم کردند و میکنند و بر سر
آنکوه هیلانه نام فرنگی زنی کنیسه بنا کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته مصعد عیسی میگفته رفته
رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل در آن درخت خرنوب نبطی است و متصل آن مسجدی است
و مابین آنمسجد غاریست معتقد مردم بسیار برای زیارت آنمکان میروند و آن درخت را خرنوبة العشرة
میگویند و چون صلاح الدین بیت المقدس را از دست فرنگیان استخلاص کرد تمام زمین طور زیتا را بر
احمد هکاری و شیخ علی هکاری بالسویه تقسیم کرده وقف نمود این در هفدهم ذی حجه سال
پانصد و هشتاد و چهار ۵۸۴ واقع شد و آن زمین تا تحریر این سواد در دست تصرف ذریات شیخین
مذکورین است **دمشق** دار الملک بلاد شام است تخت ارم بن سام بن نوح در آنجا بود
بانی ساخت باعتقاد بعضی باغ ارم که در میان طوایف امم اشتهار دارد عبارتست از انست بعد
از ارم شداد عاد بتقلید بهشت هم در آن سرزمین فردوس آیین بنا کرد و بقول بعضی مفسرین ارم ذات
العماد آیه کنایه ازانموضع است زمره گفته اند که دمشق بن قال بن مالک بن ارفخشد بن سام
بن نوح همت برآبادانی آنشهر گماشته قولی آنکه پدر ابراهیم خلیل دمشق را احداث نموده
و سکندر رومی تجدید آنعمارت فرموده جمعی باین رفته اند که از محدثات ضحاک بیوراسپ است

سلیمان دارانی و ابراهیم ادهم و قشیری بوده و داود بن احمد و احمد بن ابی الحواری و محمد بن حسن شیبانی و
وغیرهم از دمشق اند و در اقلیم شام درختهای بیرون نشانیده یونانیان تا حال موجوداند و
یونانیان در عهد سکندر در آن دیار وارد شده بودند پس عمر هر درختی تا این تاریخ قریب دو هزار
سال میرسد بعلبک نزدیکی دمشق واقع شده قلعه در غایت حصانت داشتم در زمان الیاس پیغمبر علیه السلام
فرمانروای بعلبک شخصی بوده اجیب نام و او صنمی بوده از طلا موسوم به بعل شیطان بجوف آن در آمده
با مردم تکلم مینموده و آن شهر را تخت گاه میخواندند پس از آن بعل را با بک ترکیب داده بعلبک خواندند
برخی گفته اند در آن زمان ملکه بوده ازبیل نام که هفت نفر از ملوک بنی اسرائیل را شوهر کرده و
پسر داشته و همواره با انبیا در مقام عداوت بوده اجیب باغوای آن زنک میشوند از طریق
هدایت دور افتاده بپرستش بعل مشغول شدند چون حضرت الیاس هفت سال بدعوت ایشان
پرداخت و کسی نگروید مفارقت آنها از بارگاه کبریا مسئلت نموده از نظر خلق پنهان
گشت و الحال اقامتش در صحاری و بیابانها میباشد و سرگشتگان و گمشدگان را راه
نماید و در حبیب السیر آمده که خضر و الیاس هر سال روز عید ضحی در مسجد قبا یکساعت با یک
دیگر ملاقات نموده پس از آن بتمشیت شغل خود قیام نمایند غزه بلطافت آب و هوا
و نضارت کوه و صحرا بسیاری از ولایت شام تفوق دارد و از حضرت رسالت پناه صلی
الله علیه و سلم نقلست که بشما البشارت و هم بدو عروس که یکی غزه و دیگری عسقلانست
حضرت ادریس شافعی از غزه است حلب از مشاهیر بلاد شام است آب و هوای
نیک دارد وجه تسمیه اش بزعم بعضی فضلا آنست که چون حضرت ابراهیم خلیل الله
علی نبینا و علیه السلام در ایام جمعه گوسفندان خود را در انجا میدوشیده و شیر القطرات

ازالموضع و بنی اسرائیل بعد فوت والد خود از ن ہجرت ده در بیت المقدس م
شد. چون نوبت خلافت بداود علیه السلام رسید در صدد آبادی آنشهر گردید با
علمای بنی اسرائیل مسجد اقصا بنا نهاده چون دیوار آن بقد آدمی رسید خطاب رب الا
امد که اکنون دست ازین عمارت بازدار که باهتمام دیگری زینت اختتام خواهد یافت چو
حضرت سلیمان علیه السلام بر سریر نبوت و خلافت نشست در اتمام مسجد اقصی و تعمیر بیت
مقدس اهتمام فرمود شهری ساخت مشتمل بر دوازده سور و بنای آنشهر را از سنگ
نهاد آورده اند که هر روز صد هزار سنگتراش در آنشهر کار میکرده سی هزار نفر از کوهها
سنگ می بریدند و هفتاد هزار پیل و شتر را سنگ بار کرده بشهر می آوردند بعد اتمام ا
دیوان بمعادن و بحور شتافته جواهر بسیار و بیشمار جهت آرایش مسجد اقصی آوردند.
اقصی در شرقی بیت المقدس واقع شده اول مسجدیکه در عالم بعد کعبه شریفه ساخته شده
این مسجد است از ابن عباس رضی الله عنهما مرویست که در تمام مسجد اقصی یک بدست زمین نباشد
در آن پیغمبری نماز نگذارده باشد یا آنکه فرشته مقام نکرده و یک لک و بیست
و چهار هزار پیغمبر در آن مسجد نماز گذارده اند طول آن مسجد هفتصد و هشتاد و چهار ذراع
و عرضش چهار صد و پنجاه و پنج ذرعه و ششصد و چهار ستون دارد و هر شب چهار هزار
قندیل در آن روشن میکرده اند و هزار هزار گز حصیر هر سال صرف آن میشده و
نفر فراش همیشه خدمت آن مسجد میکرده اند و پنجاه خم بزرگ زرین جهت آب نهاده
در آنجا گذاشته بود و چهار محراب منبر داشته در صحن مسجد مصطبه ایست که ارتفاع
آن پنجذرعه است و در میان مصطبه قبه عظیم است مثمن که آنرا قبة [illegible] گویند و در زیر آن

بنوک خامه داده آمد الحال پاره از کیفیت اقلیم سیم نیز نقل آورده شود نظم از طبیعت چو فرو ریخت دُر عقد دوم راز گهر کرد پُره بر سر انجم گذر بخت بلند درج سیم را بگشایم ز بند در کشم آنگونه کہ ہر یک سفر از پی آویزه گوش خرد الاقلیم الثالث این اقلیم تعلق بمریخ دارد و اہالی اینجا احمر اللون باشند ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین بوده بر جنوبی بلاد یاجوج و ماجوج و تمامی بلاد ہند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل گذرد پس با مصار قندہار رود و بر وسط مکران و کرمان و سیستان و بلاد فارس و عراق و جنوب دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط و آخر شام بگذرد پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادسیه قیروان و بلاد طنجه گذشته به بحر اعظم منتہی شود چون زمین مقدسه شام الیفحوای بارکنا حوله مہبط اصفیا و مولد و ماوای انبیاست تیمناً شروع دران سیر و دستان شام ولایتی است وسیع حق تعالی آنرا ارض مقدسه خوانده و حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بر زبان معجز بیان گذرانیده که نیکوئی ده قسم است نه قسم آن بشام است و یک قسم بتمام جہان و از خواص شام یکی آنست که ہرگز از ولی خالی نبوده و ابدال که ہفتاد تن اند در شام میباشند در عجایب المخلوقات آورده که یک ارش زمین نباشد که جبرئیل در آنجا نزول نکرده باشد و یک لکھ و بیست و چہار ہزار پیغمبر اکثر از آن دیار برخاسته اند صاحب مسالک و ممالک آورده که غربی و شمالی شام روم است و شرقیش بادیه است تا فرات و جنوبش حد مصر و تیه بنی اسرائیل است بہترین ولایت شام فلسطین است و ابتدای شام نیز از وست دار الملکش بیت المقدس است بیت المقدس مہبط وحی و محل توطن انبیای بنی اسرائیل بوده است و آن شہر را بعبری ایلیای خوانده اند و داود اورشلیم نیز میگفته اند و در آخر زمان تمام عالم خراب گردد الا آنکه بیایم کرد مدینه طیبه و بیت المقدس و در قیامت حشر و نشر عالمیان

سرپوش گذاشته که برداشتند مرغابی در آن نمایان بود آنگاه باز سرپوش بر الماس نهاده که برداشتند
چهار پارگالن بر هم پیچیده میان آب نمودار گشتند همچنین با این دسته و جانوران غیر یکدیگر پیدا
یافتند و دیگر بازیگری انگشتری یاقوت بمن آورده در انگشت خود کرده چون از آن برآورد در انگشت
دیگر نمود نگینش زمرد شد چون در انگشت دیگر کرد الماس شده چون در دیگر کرد فیروزه شد
و دیگر یکسته تیر پرتاب راه از شمشیرهای برهنه را دم بالا نموده در زمین نصب کردند بازیگر آمده برهنه پا بالا
شده پهلو بر آن نهاده غلطان از این سر تا آن سر رفت باز از آنسو غلطان شده پیشتر آمد که اصلاً
به بدنش آزار نرسیده دیگر بیاضی سراسر کاغذ سفید بدست من داد چون یک نظر کردم من
ابتدا الی انتها بجز کاغذ سفید چیزی دیگر بنظر نیامده عرض کرد که باز ملاحظه شود چون نظر کردم ورق
اول زر افشان کرده جدول کشیده لوح و پرگار و آن ساخته نمودار گشت ورق دیگر که باز
کردم رنگ کاغذ آبی افشان کرده در هر دو صفحه تصویر مرد و زن برابر هم کشیده بنظر آمد
چنان پر تکلف که کار استاد بهزاد معلوم میشد ورق دیگر که باز کردم سرخ رنگ زرد بکمال
خوبی و افشان تصویر شیر و گاو در آن کشیده بود و ورق دیگر سبز سبز افشان کرده نمونه باغی
سبز با عمارت پر تکلف بر آن مصور گشته بنظر در آمد ورق دیگر که گردانیدم رنگ کاغذ سفید
و بر آن مجلس رزم کشیده که دو پادشاه با همدیگر بجنگ و جدل مشغول بودند مجملاً هر ورقی که
باز میکردم رنگ کاغذ غیر یکدیگر و صورت نو و مجلس تازه بنظر می آمد القصه تا دو روز و دو شب
هنگامه بازی و سحر سازی این بازیگران جادو کار و نادره کاران سامری کردار انبساط
برای خاطر مقدس ما بود پنجاه هزار روپیه نقد با خلاع فاخره مرحمت کردم همچنین بابا خرم
و دیگر شاهزاده ها و خواتین چندان انعام نمودند که قریب سی و لکهه روپیه سوای خلعتها با آنها

که برداشتند یکی پر از عسل مصفی و دیگر پر از شکر سفید سیم پر از حلوای گرم همچنین هر یکی
پر از قسمی از اقسام شیرینهای تازه بود که حسب الحکم اهل مجلس خورده لذت یافتند و باز که
آن سرپوش نهاده برداشتند همه خالی بودند بطریقی که گویا کسی آنها را پاک شسته است
و دیگر کیسه آورده از میان آن کتاب گلستان آورده بدست حضار مجلس دادند که همه دیدند
باز در کیسه گذاشته که بر آوردند دیوان حافظ بر آمد چون در کیسه نهادند کتاب دیگر بنظر
رسید غرضکه هر بار کتابی علیحده می برآمد و دیگر زنجیر آهنی طولانی مقدار پنجاه درعه شاهی
آورده در هوا انداختند آن زنجیر در هوا راست استاد بطریقی که از جای آویخته باشند پس
سگی آوردند. آن سگ زنجیر را گرفته بالا رفت چون بسر زنجیر رسید ناپدید شد پس
خرسی کلان آوردند او نیز سر زنجیر گرفته بالا رفت چون بسر آن رسید ناپدید گردید همچنین
شیر و پلنگ و هر قسمی جانوران درنده حاضر شده سر زنجیر را گرفته بر بالا صعود کردند چون
بانتها رسیدند چنان ناپدید گردیدند که اثری از آنها ظاهر نشد آنگاه زنجیر را فرود آورده
در کیسه کردند دیگر لنگری خالی آورده سرپوش نهاده در حضور گذاشتند بعد ساعتی
که سرپوش برداشتند پر از پلو و گوشت لذیذ بود که بخار از روی آن بر می خواست و باز سرپوش
گذاشتند چون بر داشتند لنگری مذکور پر از فیرنی و کشمش و بادام و قیمه یافتند آنگاه باز
سرپوش نهادند چون برداشتند لنگری پر از کله و پاچه است همچنین چندین مرتبه که
سرپوش نهاده برداشتند هر مرتبه خوردنی تازه بنظر می آمد و دیگر طاس کلانی با
سرپوش حاضر کردند و آنرا پر از آب نمودند که غیر آب در آن چیزی نبود پس سرپوش
بر آن نهاده برداشتند در میان آن هفت هشت دانه ماهی یافتند که میگردیدند باز

دو خروس کشیده برداشتند کبک رنگین نمودار شده و بنیاد خوانی و قهقهه نمودند گویا
آدمی در اینجا بوده بکمال خوشنوا سبح بود بعد ز پرده بر روی کبک انداخته چون برداشتند
دو مار سیاه کفچه دار نمودار گشته با همدیگر پیچ خوردند چندان جنگ کردند که مست و بیهوش شده
افتادند و از نظرها غایب شدند و دیگر بر روی زمین کولابی ساختند و گفتند که عقابان
آنرا از آب پر سازند چون برگشت پرده بر روی آن کشیده برداشتند همه آب بتیغ تیز بود که
فیلان کوه پیکر ازان گذشتند اصلا نشکست گویا سنگ بود دیگر دو خیمه برروبهم بفاصله
تیر پرتاب استاده کردند پس دامن خیمه ها بر زده گفتند که ببینید که درمیان خیمه چیزی نیست
وخیمها خالی هستند آنگاه یکی از بازیگران در یک خیمه دیگری در خیمه دیگر رفته گفتند که از
جانوران چرنده و پرنده هر که را نام برید از خیمه ها بیرون برآورده در جنگ اندازیم حکم
شد که شتر مرغ برآورند فی الفور ازین خیمه یکی و ازان خیمه دیگر برآمده چندان جنگ کردند که
خونین شدند و از همدیگر جدا نمیگشتند تا بازیگران آمده از هم جدا کرده درمیان خیمه بردند
بعد ازان بفرمایش بابا خرم یعنی شاهزاده شاهجهان از میان هان دو خیمه در نیله گاو
نر کلان و ست برآورده جنگ کنانید خلاصه کلام انکه ازین هر دو خیمه هر جانور یا
از چرنده و درنده و پرنده که نام میبردند بازیگران درحال حاضر آورده بجنگ می انداختند
دیگر یک طشت بزرگ از آب صاف پر کرده بر زمین گذاشتند و یک کلسر خورد بست
رفته گفتند هر رنگ که بفرمایند که در آب فرو برده بنمائیم آنگاه انگور از در آب فرو برده
آوردند زرد بود باز در آب انداخته برآوردند نارنجی شد مجملا آنکه هرچند بار فرو برد در آب
رفته هر بار که برآوردند رنگ دیگر ظاهر گشت دیگر کلاه و دستار سیاه سفید در آن آب فرو

آمده در هوا ایستاده اند من بجنگ آنها میروم این را گفته براه تار ریسمان بآسمان عروج
کرد چنانکه از نظر تماشائیان غایب شد بعد از ساعتی از آن ریسمان خون اقاطر کردن
گرفت اول اسلحهٔ او یک بیک پس از آن بدفعات اعضای تمام بدن سر او بزمین افتاد
و در آنوقت زنش این احوال را از رفقا دریافته از پس پرده بیرون برآمد چون اعضای
شوهر خود را از همدیگر جدا دید فریاد و فغان بگردون رسانید همچنان گریه کنان و موکنان بحضور آمد
بهزاران التماس اجازت سوختن خود با اعضای پاره پاره شدهٔ شوهر خواست چون اجازت
یافت هیمه شعله چینی کرده دران آتش افروخته بخوشی خاطر چنانکه رسم مستمرهٔ اینقوم است با اعضای
شوهر خاکستر گردید و برین اتفاق ساعتی نگذشته که آن شخص بهمان طرز با یراق و سلاح که
رفته بود از بالای آسمان براه تار ریسمان فرود آمد و تسلیمات و کورنشات بجا آورد
گفت باقبال بیزوال حضرت اعلی بر دشمنان خود ظفر یافته یکی از آنها که دشمن قوی بود
هلاک ساخته باز بحضور حاضر گشتم و اسلحه و اعضائی که فرو رفته از دشمن من بود
چون بحقیقت سوختن زوجهٔ خود خبر یافت زیاده از ناله و فریاد بنیاد نهاد و گفت
بی او زندگی بر من حرام است اگر پیدا شد بهتر والا خود را نیز چون او در آتش خواهم
...ت جزع و فزع و نوحه را از حد گذرانید خواست که متصل خاکستر زوجهٔ خود آتش افروخته
را نیز بسوزد که یکبار ناگاه تودهٔ خاکستر شگافت و زوجه اش تندرست برآمد و
...لیه آورده افشاندند هیچ چیز دران نبود بعد از آن دست در کیسه کرده دو خروس خوش رنگ
برآوردند و هر دو را بجنگ انداختند و هر گاه این خروسها بال بهم میزدند آتش از
...ا گل افشان میشد تا یکساعت نجومی باهم در محاربه بودند چون پرده بالای آن

جدا ساخت و دیگر بیست من گوشت و برنج و روغن و مصالح باندازآن در دیگ بی آنکه آن
انداخته و آب نیز بالای آن ریختند و سر دیگ بستند اصلاً اندک آتشی هم در زیر آن نکردند بعد از
ساعتی که سرپوش آن را برداشتند و طعام پخته و پر حلاوت مهیا یافتند و زیاده از صد آدمی
طعام از آن کشیده بجز دشاگردپیشگان پادشاهی که در انجا حاضر بودند دادند دیگر فواره بر
زمین خشک نصب کردند و سه دفعه بر گرد آن گشتند یکبار فوارهٔ مذکور بجوش آمده بقدر ده گز
بلند شد هر لحظه برنگی دیگر آب از آن میجوشید و چون زمین می افتاد زمین مطلقاً نم نمیگرفت پس فواره
دیگر متصل آن نصب کردند که از آن آتش گل افشانی می نمودند تا دو ساعت این هنگامه را
گرم داشتند و دیگر یکنفر از بازیگران آمده بحضور ایستاد پس بازیگر دیگر آمده بر کتف او سوار
گشت همچنین شصت نفر یکی بر دیگری سوار گشته از مناره بلندتر گشتند آنگاه بازیگری
دیگر آمده شخص اول را معه آن شصت نفر برداشته بر دوش گرفته تا یکمید این همچنین دوید
و دیگر بازیگری دیگر آمده استاد دیگری دست در عقب او کرده ایستاد تا اینکه چهل نفر
بر پشت یکدیگر چسپیده ایستادند پس شخص اولین زور کرده این چهل نفر را برداشته
در میدان گردید و دیگر بازیگر را آورده گفتند این گنهگار است جلاد سرکار را حکم شود که
از سر او جدا سازد و چنانکه جلاد نطع انداخته روبروی همه بندها از بند او جدا ساخت پس بازیگر
آمده چادر را بر روی آن مرده انداخته افسونی خواند بعد از لحظه که چادر برداشت آن مرده
بسلامت برخاست که هیچ اثری از آثار زخم بر بدن او ظاهر نبود و دیگر بازیگری مسلح و مکمل
باکلافهٔ ریسمان بدست حاضر گشته یک سر کلافه بدست گرفته آن را بهوا انداخت و تا رابین
کلافه بنوعی بلند گشت که از نظرها غایب شد پس بحضور مجرا کرده معروض داشت که دشمنانم

چنند نمودند که پیشتر از من هیچ بادشاهی ادیدن آن نصیب نشده وآن اینکه اول تخم اقسام
درخت بر زمین بخته چند بار گرد آن گردیدند و افسونها خواندند و یکبار از چند جا در
آغاز برآمدن کردند در طرفة العین درخت توت و سیب و ناجیل و شفتالو و اناس و انجیر و
انگور و غیره نمودار شد بتدریج اقدر اندازه خود بلند شدند شاخ و برگ و شگوفه بهم آورده
بعد ساعتی میوه های بالیده بهم رسانیده بحضور آوردند حاضران همه خوردند و میوه
ای مرغوب لذت یافتند بعد آن مرغی چند بر بالای آن درختان نواسنج و نغمه طراز پیدا
شدند که بخوش رنگی و مقبولی و نغزآوازی آن مرغان دیده نشده بعد از ساعتی آن درختان
ل های خزانی سرخ و زرد نمودار شده و در زمین فرو رفتند و از نظر پوشیده شدند
ر و در شب تاریک یکی از بازیگران برهنه شد بغیر از ستر عورت چیزی نگذاشت و بعد
یا یکجا در گرفته آیینه حلبی در میان آن با آورد که از شعاع آن شب تیره چون روشن و زرد و
رو آنقدر نورانی گشت که از ده روزه راه کسی که آمد اظهار کرد که در فلان شب آنچنان
روشنایی از آسمان ظاهر گشت که تصور کردیم که آفتاب برآمد بلکه زیاده تر از آن روشن
س شد بعد از ساعتی آن روشنایی ناپدید گشت و دیگر هفت نفر از بازیگران
ساکت و صامت بحضور ایستادند و مطلق زبان را بنطق آشنا نکردند و
ان نغمه زمزمه خوانی و خوش گویی بظهور می آمد که گویا هفت نفر باتفاق می
رد و دیگر یکی از بازیگران پنجاه تیر و یک انداز حاضر ساخت و یک کمان تیر آورده که
تیری بهوا انداخت که همچنان در هوا ایستاده تیر دوم زد به تیر اول پیوست و همچنین
فی نه تیر و هر تیر که می انداخت به تیر دیگر بند میشد تا تیر آخر که تمام تیرها از بهم

مراجعت کرده باز به بنگاله آمده در مکانیکه بالفعل باجانک مشهور است لنگر اقامت انداخت و وکلای زباندان با تحفه و هدایای فراوان نزد نواب جعفرخان فرستاده اجازت تعمیر کوتهی کلکته حاصل نموده احداث کوتهی نو کرده بآبادی شهر پرداخت کار و بار تجارت بنگاله بکمال عروج ساخت چنانکه کوتهی مذکور تا تحریر این سطور موجود است و بقلعه کهنه شهرت دارد چندن نگر عرف فرانس ڈانگه از کلکته بفاصله دوازده کروه واقعست سرداری از طرف فرانسیس در آنشهر ضابط نظم و نسق و امور تجارت میباشد و سرداران انگریز در آنجا دخل ندارند چهچره متصل بندر هوگلی جانب بندر مذکور و از فرانس ڈانگه بفاصله یک کروه جانب شمال واقع و در آنشهر دخل ولندیز است و همچنین سیرام پور بر لب دریا ازو اجانک کوتهی فرقهٔ دنیا مار است و درینجا هم سوای مالک کوتهی که از قوم دنیا مار است دخل دیگری نیست بندر هوگلی و ساتگام بفاصله نیم کروه از یکدیگر واقعشده پیش ازین ساتگام شهری کلان بود و آبادی تمام داشت و جای حاکم نشین بود و کوتهی نصارای پرتکیس و دیگر تجار هم در انجا بوده چون ساتگام بسبب دریا بری ویرانشده بندر هوگلی آبادی تمام یافت فوجداران بندر همیشه از حضور سلاطین دہلی مقرر شده می آمد و با ناظمان بنگاله چندان تعلقی نمیداشت اما نواب جعفرخان نصیری ناصر جنگ در ایام نظامت خود فوجداری انجا ضمیمهٔ خدمت نظامت در علاقهٔ خود نموده والله اعلم و چون قدری از احوال بنگاله بتحریر آمد مجملی از سحر سازی و جادو طرازی بازیگران آنجا نیز بنوک قلم داده میشود نورالدین جهانگیر بادشاه غازی مرحوم که در تزک که بدست خود نوشته اند همچنین ارقام نموده اند که در زمان سلطنت روزافزون من بازیگری چند از اقصای مملکت بنگاله آمده تماشای

متعارف کالی و کالی نام بتی بوده که درینجا است چون در زبان خاص اهل بنگاله کرتا و کتا
بمعنی مالک خداوندست و لهذا آن ده بکالی کتا موسوم شد یعنی مالک آن کالی است و آنجا
شرح آبادی این شهر و موجب قایم شدن کوتهی کمپنی انگریز چنین است که در نظامت نواب
جعفرخان کوتهی کمپنی انگریز که در بندر هوگلی متصل کول گهاٹ و مغلپوره بود ناگاه
بعد زوال آفتاب که سرداران انگریز بطعام مشغول بودند بزمین فرو شدن آفت آنها از
معاینه آن افتان و خیزان بدر رفته اموال و ظروف خاص و مناص یافتند و تمامه مال و
اسباب و سامان که بلکوک می ارزید وقف قعر آب گردید بلکه بسیاری از مردم و چارپایان
نیز تلف شدند و مستر جانک نام سردار انگریزی باغ بنارسی گماشته کمپنی را که در کهول
ته متصل شهر بود خریده قطع اشجار نموده باحداث کوتهی پرداخت و طرح عمارت
سه منزلی انداخت چون چار دیواری مرتب گشت و نوبت بآن رسید که مسقف بشام
تیرها سازند شرفا و نجبا و سادات و مغلیه که عمده تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار بندر
هوگلی رفته مستغیث شدند که هرگاه نامحرمان بیگانه بر بالای بام مرتفع و بالاخانه برآیند
موجب هتک پرده حرمت و بی ستری دختران ننگ و ناموس خواهد شد. فوجدار حقیقت
این احوال را بحضور نواب جعفرخان عرضداشت نمود و متعاقب تمامی مغلیه و شرفای
انجا را نیز روانه ساخت آنها بحضور رسیده تظلم و استغاثه نمودند نواب جعفرخان
پروانه باین مضمون که زنهار خشتی بالای خشتی ننهند و چوبی بالای چوبی نگذارند
بنام فوجدار مذکور قلمی نمود فوجدار بمجرد ورود پروانه مانع شده معماران و نجاران را
گرد که برای کار عمارت نروند و آن عمارت همچنان نادرست ماند مستر جانک آزرده

و سیر دیگرش مانند در فش کداران بر برگ تار هرچه میخواهند مرقوم میسازند و این رقم با سالها
دراز باقی می ماند و اعتبار تمام دارد شهر مرشدآباد که از کلکته یکصد و شصت کروه
دور است شهری کلانست بر لب آب بهاگرتی واقعشده بر هر دو کنار شهر آبادانی دارد
در ابتدا شخصی سوداگری مخصوص خان نام سرائی در انجا ساخته مخصوص آباد نام
گذاشته بود خانهٔ چند از دکانداران در انجا سکونت داشتند چون در عهد اورنگ زیب
عالمگیر بادشاه مرحوم نواب جعفرخان نصیری که خدمت دیوانی اودیسه داشت کارطلب خان
خطاب داشته بدیوانی ممالک بنگاله سرفراز گشت بعد رسیدن در جهانگیرنگر عرف داکه که از
شهر کلکته جانب شمال و مشرق بتفاوت یکصد و پنجاه کروه است و در ان وقت جای
حاکم نشین بود شاهزاده عظیم الشان از حضور عالمگیر بادشاه بحکومت بنگاله اختصاص
یافته اند بیشتر در انجا بود چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد صحبت خود با شاهزاده برار ندیده بسبب
انکه محالات بنگاله از انجا بعید المسافت است از ملازمت شاهزاده جدا شده در مکان مخصوص
مخصوص آباد طرح اقامت افکنده و عمله زمینداران و قانون گویان و ارباب دفاتر دیوانی
خالصه شریفه را در انجا ساکن ساخته و در کلهری که ویرانه محض بود محلسرا و دیوانخانه و
کچهری بادشاهی آراسته تحصیل بالواجبی مقرر کرد و چون اصالة بصوبداری بنگاله
و اودیسه بانضمام دیوانی خطاب مرشد قلیخانی و عطای خلعت فاخره و طبل و علم و اضافه
منصب مباهات اندوخت بعد رسیدن مخصوص آباد ببنای شهر بنام خود حکم کرده موسوم
بمرشدآباد ساخته دار الضرب مقرر فرموده در سکه ضرب مرشدآباد مسکوک گردانید ان
وقت همین شهر صوبه حاکم نشین گردید و شهر کلکته در سنین ماضیه دهی بود در تعلقه

اینجا خارج از کیش اسلام و هندوان است و سوای مادر هر زن را بزوجیت متصرف میشوند
چنانکه برادر و خواهر و پدر دختر را در تصرف می آرد و در حکم و اطاعت سردار خود که او را والی
گویند ثابت قدم و راسخ دم میباشند و زنان سپاه بدربار حاضر میشوند و شوهران آنها مانند زنان
در خانه مانده بکار خانداری و امورات زنان میپردازند و سکنهٔ اینجا کلهم اسود اللون اند و مردها
مطلقاً ریش ندارند و هذا من النوادر و متصل ملک زخنک ملک پیگو است مابین جنوب و مشرق
بنگاله است و در حدود آن ملک کان جواهر خصوص یاقوت و فلزات بسیار است و فیل سفید
که در تمام عالم بهم نمیرسد در آنجا موجود است و متصل این ملک ملک کهیه است که حیوانی چند
بصورت انسان ملتبس گشته از جانوران بری و بحری هرچه بدست آرند میخورند و دین و آئین و
مذهبی ندارند و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد بزنی میگیرند و در حدود جنوبی صوبهٔ بنگاله ولایت
اُڈیسه وسعت مشتمل بر دو سرکار است سی و چهار لکهه روپیه جمع دارد از لانڈه دیول تا مالوه در
عهد سلطان اکبر جلال الدین آن ملک بدست حضرت میان محمد کالا پهار مفتوح شده داخل ممالک
اکبری گردید و در بنگاله منتظم گشت و گویند که حضرت کالا پهار صاحب کرامات بوده آن ملک را بزور
ولایت باوازهٔ نقاره گرفته طرفه اینکه در زمان مراجعت در سرزمین کیون جهر و جنگلی نقاره
گذاشته رفته که هنوز معکوس افتاده مردم آن ملک احدی از بیم جان برداشت کردن آن کوس
معکوس جرأت نمیکنند بالجمله در ولایت اُڈیسه شکار فیل بسیار میکنند و اکثر حکام و سلاطین
فتن فیل بعرصهٔ میدان رخ می آرند هر وقت بفرزین هندی سعی و تلاش فیلانی در دست
داشته بساط افتخار و مباهات می بازند و اهل آن دیار را کاغذ و قلم و سیاهی نمیباشد
چه برگ درخت تار کاغذ ایشان است و از آهن بیاتی راست کرده اند که بآن نقش حروف

بهم میرسید تا بین شمال و مغرب بنگاله تا بل بطرف شمال ولایت کوچ بهار است و طولش شرقاً
وغرباً از ابتدای پرگنه پهتر بند که داخل ممالک محروسه است تا پاٹ کانو که سرحد ملک موزنگ است
پنجاه و پنج کروه جریبی و عرضش جنوباً و شمالاً از پرگنه تاج هاٹ که از جمله ممالک محروسه است تا بنگر
پور متصل کوهستان کهان هست پنجاه کروه جریبی و این ملک در خوبی و گوارائی و اعتدال و
لطافت هوا و نزاهت امکنه و بساتین از سایر زمین شرقی ممالک هندوستان ممتاز است یک
حدش بولایت ختا منتهی میشود و حد دیگرش گورکانست از سرحد ختا که آنرا موضع اشام میگویند
تا ولایت کوچ بیست روزه راه است و پیوسته مردم ختا در آنجا آمد شد دارند و ابریشم هم در آنجا بهم
میرسد و سنبال فلفل در آن ملک میشود بیخش باریک و شاخهایش تا بالای درختهای رسیده اند
و خوشهایش بطور خوشه های انگور از شاخ می آویزد و رائجه آنجا سکه بر زر میزنند و روپیه
مضروب آن ملک را نرائنی گویند و راجایان عظیم الشان در آنجا بوده اند و یکهزار سوار و یک لک
پیاده علی الدوام ملازم راجای آنجا بوده و در آن ولایت غاریست که بعقیده ساکنان آنجا مقر
دیو است و نام آن دیو ای و مردم آنجا پر رابدستور دیوپرستان با آن اعتقاد بسیار است در
سالی یک روز عید کنند و در آن روز از هر قسم جانور که در ولایت ایشان می شود می بایست میکشند و
ثواب آن را بحایه میرسانند همچنین بهوگیان را نیز در آن روز به قتل میرسانند و بهوگیان جماعتی اند
که جان خود را فدای راه آن میکنند و میگویند که ما را آن طلب کرده از آن روز که ایشان بهوگی
میشوند هر چه میخواهند میکنند و با زن و دختر هر که خواهند صحبت دارند بعد یکسال در آن روز
کشته میشوند ملک کامروپ که آنرا کانو تیر گویند در تحت حکومت راجایان آنجا بوده
مردان ملک کامروپ خوب صورت میباشند و در علم جادوگری قلم استادی می افرازند

میباشد و ایضاً در بعضی از مضافات این تومان نمک امیکارند و گاه آنرا که پنوسر سبزی دارد میسوزانند و خاکستر آنرا در دیگ کرده چنان میجوشانند که نمک بحصول می پیوندد و ساتگانوکه سابق مشهوره ایست داخل این تومانست و در انجا خاصه و صحن و دیگر اقمشه بهمین بحصول می پیوندد و سلیم آباد تومان دیگر است و صحن سلیم آبادی مشهوره است و در یکی از مضافاتش محمود آباد نام فلفل دراز را بپای میکارند و اگر بدست کارند درشت و ضخیم بحصول می پیوندد و درین تومان فیل بسیار باشد سند کالوسی لکهه وسی هزار روپیه حاصل دارد و بغیر برنج چیزی دیگر حاصل نمیشود و تاخاصه و ململ و تنگه و گنگه جل آنمقام با نام است و تومان دیگر سدری ههت است که متوطنانش اکثری فرزندان خود را خواجه سرا میسازند جنت آباد نیز تومانی بسر خود است و چتار موتی درین تومان میشود و مالده که ارتفاع در غایت خوبی میشود و از منسوبات این تومان است و ایضاً گوگه لکهنوتی است که در از منه سابقه دار الملک بنگاله بود و هم داخل این تومانست و قلعه گور از قلاع معتبره هندوستان است و چه در غربی این قلعه آب گنگ واقع شده و جانب شرقی و شمالی و جنوبی هفت خندق دارد و فاصله فی ما بین الخندقین نیم کروه است و عرض هر خندق تخمیناً سه طناب و عمق بعدی که قبل از عبور آن عاجز آید کورکات سرحد ولایت کوچ است حاصلش برنج و ابریشم و نوفل باریک نیز تومان علیحده است نیشکر و فلفل دراز و نوفل در انجا نیک میشود خاصه و ململ و صحن آنموضع نیز با نام است و خاصه شهباز پوری خاصه آن تومان است ملک تپیره متصل حدود شمالی چاتگام است رایان آنجا خطاب مانک و امرا خطاب نرائن دارند و راجه آنجا یکهزار زنجیر فیل و دو لکهه پیاده نوکر میداشت و سواری اسپ

سابق اینملک را ملک بنگ میگفتند و لفظ آل که با وی ترکیب یافته آنست که آل بزبان بنگالی پشته
کلانست که گرد باغ و زراعت وغیره بارتفاع برافرازند تا سیلاب داخل نشود چون در زمان سلاطین
راجایان بنگاله در زمین نشیب پشتها بدستور بلوان بارتفاع ده و بعرض بیست در حدود بنگ میساختند
و عمارت در میان آن میکردند لهذا در زبان به بنگاله اشتهار یافت و این صوبه ولایتی است
در غایت وسعت از اسلام آباد معروف چاتگام تا به تیلیاگهری شرقا و غربا چهار صد کروه مسافت
دارد و از کوهستان شمالی تا سرکار مدارن که حد جنوبی اینصوبه است دو صد کروه عرض دارد شرقش
متصل آب شور است که بحر عمان است و غربی اش پرگنه سورج گهه باشد که متصل صوبه
بهار است و شمالیش بولایت کوچ منتهی میشود و جنوبیش پرگنه جوبنه است که مابین اودیسه و بنگاله
واقعشده و از متعلقات بنگ است و درین صوبه بیست و یک سرکار و هشتاد و هفت محال است
و در ازمنهٔ ماضیه و قرون سابقه پنجاه و نه کرور و هشتاد و چهار لکه و پنجاه و نه هزار و سیصد
و نوزده دام جمع متقرری آن صوبه بوده است که یک کرور و چهل و نه لکه و شصت و یکهزار
و چهار صد و هشتاد و دو روپیه و پانزده آنه و کسری روپیه سکه میشود و بیست و سه هزار
و سیصد و سه سوار و هشت لکهه و یکهزار و یکصد و پنجاه و هشت نفر پیاده و ایمی و یکهزار و
یکصد و هشتاد زنجیر فیل و چهار هزار و دو صد و شصت ضرب توپ و چهار هزار و چهار صد منزل
کشتی متعین می‌بود و هوای بنگاله نهایت اعتدال دارد حاصلش برنج و نیشکر و ابریشم
و نوفل و دار فلفل است از میوه انبه و کیله و انناس خوب میشود و نیز میوهٔ دیگر است
موسوم بگوله که مشابهت تمام بنارنج دارد اما لذیذتر از نارنج است و دیگر لکُت است دار آن
برابر گردگانی باشد و از طعم انار معلوم میگردد و در ایام برشکال مدام بر چون دست

هیچ گه جدا از آن تمام از روی گداخته در انجا بتی است بصورت آدمی تمام قد از طلا در دو چشم
او یاقوت احمر در نهایت صنعت که گویا بکمین می نگرد بارام نیز در آنجا بوده است در آن
بلده مردیست بر یک پهلو خفته در بعضی سنوات بی تحرک متحرکی بر پای ایستد و ازو بسی
ظاهر شود و بمعنی علامت ارزانی و رفاهیت باشد و الا قحط غلات واقع شود سریره
بلده ایست و در آنمناره که زعم مردم در انجا آنست که در زیر مناره گنجی تعبیه کرده اند و بر
مناره خمی از سنگ موضوعست و بر سر آن خم خروسی از طلا و هر کسی که قصد آن مناره کند آن
خروس در طیران آید مانند سگ فریاد کند چنانکه مردم بشنوند جمع شده منع و زجر نمایند کلنبار
نیز بلده ایست و بزعم صاحب تحفة الغرایب در آن بلده مناریست از مس که بالای آن صورت
بطی ساخته اند و در پیش این مناره چشمه ایست که هر سال در روز عاشورا آن بط منقار خود
در آن چشمه تمام بیاشامد سن بعد از آن بط چندان آب مترشح گردد که تا یکسال مردم آنجا را
کفایت باشد پونا و ستاره دو بلده عظیم اند در دکهن مشتمل بر میوه ها و انواع نعما ساکنان
آنجا از ملاحت بهره اند هانسی نیز مقامی است با نام مردم انجا اکثر نساج اند گوالیار
شهریست دار الملک بدیل کهنه در اطراف آن کوه پاره ها واقع شده قلعه رفیعی دارد که دست
هیچیک از سلاطین روزگار بدامن آن نرسیده و این قلعه بالای کوهی واقعست و سطح آن بسیط نهایت است و
دارد و توپهای کلان اژدها نشان در آن منصوب اند و طبلی کلان از نیمه راه جبل در انجا افتاده
و این قلعه جز یک راه بالا رویه ندارد و بر نیم فرسنگی گوالیار شهر لشکر است که بالفعل دار الملک
شده در زمان تسلط رایان مرهته چهاونی و لشکرگاه بوده چون راجه انجا در آن سکونت ورزیده
و شهر کلان شده در شهر لشکر هر نعمتی که تصور توان کرد موجود است در انجا کا بافندها بهار

تا بالای زانو بسته هر کافری که وفات یابد خواهر زاده اش وارث باشد و پسر و برادر را بهره
ندارند اگرچه سکان اینجا بر یک ملت که هم اتفاق دارند لیکن هر قومی را رسوم علیحده است و
قومی از ان قبیل اند که یک زن آنها را شوهر متعدد باشد هر یک مؤنتی از مؤنات آنرا متحمل
و او قات شبانروزی در میان شرکا مشترک است و اگر یکی از انها پیش آن زن باشد نشانی
بر در گذارد و اگر شوهر دیگر درین حالت رسد آن نشان را دیده بازگردد رباعی
مهر ورز شوخ خواجه باین نقره و زر تا چشم هندی رود از پیش نظر این روسپی کین که
ناکس دنیاست تن داده باغوش هزاران شوهر بیجانگر شهریست در نهایت تکلف
و خوبی و سکنه اش در نهایت لطف و محبوبی و آن شهر هفت حصار و شهر بند دارد گرد یک
دیگر کشیده در حصار اول و دوم و سیم مزارع و باغات بسیار است از سوم تا هفتم اسواق
و دکاکین بی شمار و بازارهای آنجا بغایت کشاده و بیجانگر همیشه گل میباشد و در دکاکین
آنجا پیوسته گل فروشند زیرا که متوطنین آنجا مانند خوردن طعام استشمام گل را ضروری
دانند خط مردم بیجانگر دو نوعست یکی بر برگ جوز هندی که قلیل البقا باشد دوم آنکه جلد
سفیدی را سیاه کنند و آهار داده مهره زنند و سنگ نرمی را که دران دیار میباشد
شبیه و شته قلم اش بر داشته بآن بنویسند و ازان سنگ رنگی سفید برین جلد سیاه ظاهر شود
و این خط دیرپای است و خرابات آنجا بیتکلفست که هندوصنمان ز ناموس و سنگ
پرستان آفتاب روی بر صندلیها و کرسیها با آرایش و خور و زیور با محصول آخر روز بر
بازار صلای عیش در دهند هر که خواهد با هر که خواهد خوش بر آید گویند بیست آنه
بنا در هند و سر حد بیجانگر و رسته شهر سنگی آن جانب است سرانج و هم اگر در ده گز از تل

آن ریخته وکنگره انداز دسنگ انداز نیز عالیست که عقل حیران می ماند الحال این قلعه بتصرف
قلاع وبلاد دیگر هند تصرف فرنگیان انگریزیه درآمده وجزیرهٔ ممبئی در این ایام آبادی تمام
ودر ممبئی قلعه ایست در غایت استحکام ومتانت وچون هندوستان بتصرف بادشاه انگریز
درآمد این جزیره را آنقدر رواج دادند که محسود ایران وتوران شد وسوداگران هند وآتش
پرستان زردشتی در آن سکونت ورزیدند چنانچه مولارای رتنک که در علم سیاق وتواریخ مهارت
تمام داشته رسایل بسیار در آن باب تالیف رسانیده در یکی از انها مینویسد که زردشت حکیم
کشمیری الاصل است واو برهمنی بوده از براهمه کشمیر که بواسطه علتی جلای وطن اختیار کرده
در سال یازدهم جلوس گشتاسپ پیش او درفته وچون در سحر ونیرنگ یگانه روزگار بود گشتاسپ
وپسر اسفندیار را بر آن آورد که دین او را قبول کردند درین زمان که این سواد بیاض
میشود از پیروان زردشت بسیار مردم در جزیره ممبئی ساکن اند که محصل بنیه بعض آنها کم از
لک روپیه نیست که محاصل یکساله کرور وشصت لکهه روپیه میشود ومیرزا ابوطالب خان در سیر
طالبی می آرد که آتش پرستان ممبئی بسیار بحسن صورت متصف اند ودختر خواهر را بزنی گرفتن
در کیش آنان درست است اگر احیاناً اصل آتش آنها در آتشکده مرده باید که آتشکده یزد بنجر
نزاران هزار روپیه آتش نو بیارند وآتشکده خود را گرم دارند وسنه زردشتی اینوقت دو هزار
ودو صد وسی وشش گذشته موافق سال تالیف این کتاب والله اعلم تیلی شهریست
آبادِ ساکنانش اکثر مسلمان اند از انجا تا بندر سورت چهار صد کروه است کالیکوت بندریست
مشابه بهر موز متوطنان انجا اکثر کافر اند وجمعی از اهل اسلام نیز در انجا مقام دارند ودو مسجد
جامع بتکلف در آن ساخته اند اکثر مردم کالیکوت برهنه اندام میباشند لنگوتها از ناف

کرد روقتی از اوقات سلطان مظفر پسر سلطان بهادر در احمدآباد مستقر بود صبحی مرغ خانگی
نکرگیا بریده باعجیب دریافتیم در این اثنا از کیفیات خطی آمده که اینطرف شد الله دگر بوده بیم مرغ
افتاد کتابت نزد مجلس پیش سلطان بردیم سلطان گفت که حاکم بیجاپور بما نوشته بود که
فلان روز در اثنای هر بدین شد الله یکبار قطعه ایی مستوجب زمین شده ما خیال کردیم که
قیر حیوا ها افتاد گریخته بیرون شهر رفتیم تا آن قطعه از بالای دره گذشته بر زمین فرو
افتاد چون نزدیک رفتیم معلوم شد که یک قطعه شد الله بود چون آنرا پیمودیم در طول یکصد
بیست ذرع و در عرض پنجاه گز و ضخامت سه لطری بیست گز بود والله اعلم بالصواب
مضافات این اقلیم بندر سورت و گیاست که جوی بی سیم نداز ند و بندر سورت که از
بنادر مشهور است قلعه دارد که ثنای آن کلک خیال بر صفحه تصور که صورت نگار صور است
نتواند نشست نظیم قلعه ایست آسمان پیوند شد رفته چون فکر فیلسوف بلند یافت از برج آن بلند حصار
اگر خاک حکم کرده اثر در طبقات اکبری آمده که آقا صفر نام غلام سلطان محمود گجراتی
که خداوندخان خطاب داشت در سال نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای تاپتی بجهت دفع
فساد فرنگیان ساخته که متعرض سکان آن مکان می بودند و در آن ایام که خداوندخان بعمارت [illegible]
آن پرداخت و فرنگیان چند نوبت در جهازهای جنگی بقصد محاربه آمده بودند کاری نتوانستند ساخت
چون قلعه باتمام رسید چو کنده بزیر دروازه که مخصوص فرنگیان قوم پرتگال است شروع
نمود مردم فرنگ چون بجنگ مانع نمیتوانستند مبلغهای کلی قبول نمودند که آن را تمام نکنند
نسازند صورت نیافت عرض آن قلعه پانزده ۱۵ درعست و ارتفاعش بیست ذرع بنابر
رعایت استحکام سر دو سنگها بقلابهای آهنین محکم ساخته و سرب گداخته در درزهای

اسواق و دیگر صفات مستثنی از دیگر ولایات هند و ساکنانش از غش و مین همیع رنگین
احمد آباد دار الملک گجرات است بحسب لطافت و کیفیت آبادانی و شهرت بر تمام ولایت هند رجحان
دارد و نیز است و خوبی عمارت مستثنی از دیگر بلده است اگر گفته شود که در کل بلاد عالم باین
عظمت و آراستگی شهری نیافته اغراق مبالغه نباشد نهایت وسعت و پاکیزگی دارد دکاکین
دو مرتبه و سه مرتبه در کمال تکلف و زینت ساکنانش از اناث و ذکور رشک افزای پری
و حور اند که بغمزهٔ فتنه انگیز دل می ستانند و بخنده شکر ریز جان میبخشند نظم همه کافران
مسلمان فریب ۝ بتان سهی قامت جامه زیب ۝ مغان پری چهرهٔ شعله خوی ۝ سمن بوی
بت روی و زنار موی ۝ ملاحت نمکخوار رخسارشان ۝ طلاقت زبان دان گفتارشان
بعشاق داده بوقت حرام ۝ بایما ابرو جواب سلام ۝ و احمد آباد از شهرهای جدید است
سلطان احمد بنا . سلطان محمد بن مظفر شاه همت بر بنای آن گماشت در طبقات اکبری
آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه اساول را موافق مزاج خود یافت باستصواب
حقایق پناه شیخ احمد کهتو قدس سره که از کبار مشایخ آن روزگار بود اراده بنای شهر
نمود در سنه ثمانمائه و بست و سه بر کنار آب سابرمتی آغاز عمارت نهاد قلعه و مسجد و بازار
های متعدد طرح انداخت و در بیرون قلعه سیصد و شصت پوره مشتمل بازارها و مساجد آباد ساخت
چون نوبت سلطنت بسلطان محمود ثانی رسید وی در دوازده کروهی احمد آباد شهر
بنا نهاد محمود آباد نام که اینوقت آبادی دارد و از احمد آباد تا آنجا بازاری دو رویه ساخت
دمردم را فرمود تا بر اطراف آن عمارات ساختند و در حقیقت هر دو یک شهر شده بود
و می آرد که بیرم خان از زبان شاه کمال الدین شیرازی نقل میکند

باقی را در تحت هر اقلیمی که تعلق بآن اقلیم دارند کور ساز دو دکهن ملکی است وسیع و زرخیز که در
ولایتش از هر طرف مقصود دل میسر است منظور خاطر و منظر نسیم عنبر شمیمش گرد ملال از
خاطرها رفته و هوایش غنچه دل را شگفته و در دکهن یکصد و شصت قلعه فلک فرسا است که سر بفوق قله
قلعه سما و قمه قبه جوزا برافراخته اند که باین نظر صد جا بسنگ آید تا بفراز آن رسد کمند خیال
هزار گره خورد تا بکنگره اش پیوند د احمدنگر بخوبی آب و هوا و کیفیت کوه و صحرا مستثنی
از جمیع شهرهای دکهن است و در ظاهر شهر چند قنات جاریه که تا حال در سنه بعمل نماید پیوسته
جریان دارند و در میان آن باغ که در وسط آن حوضی است هشت پهلو بزرگ و در نفس آن حوض
عمارت در غایت متانت و نهایت بلندی و هر یک قطعه شهر قلعه ایست منیع که سر بکاخ سما برده اند
و اندیشه تسخیرش از خاطر قلعه گیران ستره و لیکن که سکانش نساجی را در غایت مهارت
و لطافت تتبع کرده و در سه منزل احمدنگر واقعست دولت آباد در ازمنه سابقه بدیوگیر
شهره داشته پیش از زمان اسلام همیشه دار الملک بوده و هر بیش اکثر نساجان اند و آن
فن را بکمال ورزیده اند و کاغذ عمده اش نیز با نام است چه بهتر از هر دو قسم جای دیگر
بدین لطافت و صفا تتبع آن شیوه نموده و قلعه اش نیز از امهات قلاع جهان است و
مقبره عالمگیر بادشاه هم آنجاست تمام ویران واقعست خجسته بنیاد شهر است تپه های خوشگوار
در کنار علاوه تنازه و در اینجا نیز قلعه ایست که اساس آن به پشت ماهی و باره اش به ثریا رسیده
چیول بر ساحل عمان واقع شده از بنادر مشهوره دکهن است بلگام بیجاپور ولایتی است مشتمل بر
مضافات بسیار و در زمان سلف همیشه یکی از راجهای معتبر هندوستان بر آن ملک فرمانروا
و الحال از الملحقات گلکنده که بوفور باغات و خوبی عمارات و پاکیزگی بزرگ

در آلیاک کوشیده. تصدق و خیرات داوند و گروهی از بشر لقمه بنوی پسرهای برهنه اورم تضرع
بجا آوردند حق سبحانه بیمن و برکت حبیب خود روی آن آتش بجانب شمال گردانید و سنگها
و سوختهای او تا بنجد رسید و زور دی آوردند و بنت ثقامی این آتش شده بود والعظمة لله الکبیر
المعبود طایف موضعی است در میان کوههای مکه دوازده فرسنگ در هوای نیک دارد
گاهی در زمستان آب آنجا یخ بندد و در ممالک تهامه غیر طایف جائی یخ نشود و در آنجا میوه‌ها
بسیار است و سجن عارم آنجاست و آن جائیست که عبدالله بن زبیر محمد حنیفه را آنجا محبوس داشت
و مردم بزیارت آن بسیار روند یمامه منسوب بیمامه بنت مره بود و لاتیش حدی بحجر بن جد
همان حدی حجر دارد ساکنانش در غایت حسن و ملاحت می‌باشند خدمتگاری ایشان
دا اینت یک لکه دینار بیع و شری میکرد و دیگر کندی است که آنرا ایضا یمامه گویند از عجایب
شنگرفی آن کندم العبود جز شنده خرمای آنمقام نیز بانام است مردمان عجب از ملک
بر حاجت اند مثل نمرود مردود و چند کس از فراعنه مصر و زرقا که نور باصره وی تا سه منزل
احساس اشیا میکرد و مسیلمه کذاب و حجاج بن یوسف و رافع شبیب ابونواس قرشوق ماهرمز
از امهات جزایر بحر فارس است در ابتدای اردشیر بابکان بر ساحل دریا شهری ساخته
موسوم بهرموز گردانید و چون از رهگذر دزدان و مفسدان خللی بر آن راه می‌یافت ملک
قطب الدین نامی به بندر جرون که الحال بهرموز عبارت از آن است رفته متوطن گردید بعد از آن
بدستی پیشماه به تصرف فرنگیان آمد بر ضمیر منیر سالکان مسالک دانش و بینش مخفی نماند که
ملک هندوستان مشترک است در میان اقلیم اول و دوم و سوم و چهارم و چون که بعضی
و دیگر ا از ولایات داخل این اقلیم اند واجب دید که قدری از آن ولایات بیان کرده

و مقامات متبرکه در فضل و کرامات هر کدام از آنها اخبار بیشمار و آثار بسیار وارد و یافته
حرم او مشتمل مکه چنانکه ذکر آن در احادیث بسیار وارد و وا قعشده و ائمه اثنا عشر غیر از امام موسی
که در منزل ابواکه مابین مکه و مدینه است جمله در آن بلده میمنو مرتبه تولد یافته اند و بیر
که درباب آن احادیث مشهوره ورود یافته در اصل بلده واقعست و هر مریض و علیل که از آن
آب خورد و غسل کند البته شفا یابد و بیر المسک چاهیست که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه وسلم
آب دهان قدسی بیان در آنجا افکنده بحال بیماران آن شهر را از آن آب شفای کلی حاصلست و روایح
از آن آب لایح بالجمله فضایل و کرامات این بقعه والا مرتبت از آن بلندتر است که در طی تقریر
و صفحه تحریر آید بزرگان امت و اعیان ملت درباب فضایل و خصایص آن بلده متبرکه
کتب بسیار بتالیف رسانیده اند اما برابر این فضیلت که مضجع و مرقد حضرت خیر البریه است هیچ
فضیلتی نیست که آن بر سایر بلاد حتی مکه معظمه و عرش مجید بمزید فضل ممتاز است و مسجد نبوی
پس و پیش بعثت درجه مرتبت طاقهای کلان عظیم الشان و سقف مطلا و مرصع اکثر ستونهای
لاجوردی و میناکار رنگ برنگ و قسم بقسم بکمال خوبی و تکلف قندیلهای مطلای
مرصع و جهارهای کلان ملون بالوان مختلفه بنهایت پر تکلف که بینظیرند و عقل بمشاهده آنها
حیران میشود قیصر روم و امرا و وزرای آن مرز و بوم محمد علی پادشاه فرستاده اند جا بجا
موقع آویخته که هر شب همه ها روشن میشود و فرشها و قالینها بنهایت مکلف باندازه مسجد ساخته
... و منبر در میان درون مسجد در غایت زیبایی از نقره و طلا و پوشش زربفت اعلی ...
... موم سفید عنبر آمیخته هر دو سمت منبر نهاده بزرگ و تناور که وزن هر یک از آن ...
... از بندر روم میباشد از اول سال تا آخر سال از شام تا صبح میسوزد و معهذا

زادها الله تعالی تکریماً و تعظیماً و از مند سابقه یثرب نام داشته چه یثرب بن قانیه که یکی از اولاد
نوح است آن را بنا نهاده و چون زبان حق ترجمان پیغمبر زبان آن نام جاری گشته هر آینه به
صفت شهر طابه پذیرفته حق سبحانه تعالی آنرا مدخل صدق خوانده و این بلده معظمه اسمای آن
زیاده از یکصد نام دارد و هر که در آنجا رسد بوی خوش استشمام کند و عطر در آن شهر طیب‌تر از
شهرهای دیگر بوی دهد و از خاک پاک او بوی عنبر بمشام می‌رسد شهر دو در هر زمین که رایحه
زلفا و رسیده می‌بخشید جمله خلق نسیمی مشام را شاد و خاک آنجا شفای امراض است حتی جذام و
برص هر که هفت دانه خرما عجوه که قسمی است از خرما ناشتا خورد هیچ زهری و سحری در وی
کار نکند و مرض تب و زلزله و طاعون در آنجا نباشد و حضرت رسول مقبول دعای
برکت به ساکنان آن شهر کرده و این بلده در آخر الزمان تا زمان دجال ایمن باشد و کفار هرگز
برین بقعه شریفه مسلط نشوند و سید الانبیا امت را رغبت و تحریص فرموده بر اقامت
درین بلده طیبه و صبر بر شدت و اختیار موت در آن لهذا اکثر دعای اجابت پیرای حضرت
فاروق اعظم رض همین بوده اللهم ارزقنی شهادة فی سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک و درین
شهر مقدس بهر مسجد شریف نبوی و مرقد مطهر مصطفوی است و مسجد قبا که اول مسجدیست
که در دین محمدی تاسیس یافته و نزول این آیه لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم الآیه
بقول اکثر مفسرین در شان همین مسجد قبا است ما بین قبر شریف و منبر منیف روضه ایست
از ریاض جنت و منبر عالی منظر که قوائم عنبر شمائلش بر بهشت برین مقام دارد و کوه احد
که از جبال جنت و محب و محبوب حبیب خدا است صلی الله علیه وسلم و مقبره بقیع مقام و مضجع
آل کرام و اصحاب عظام است و مشهد معطر سید الشهدا و سایر مشاهد دیگر و اماکن مشرفه

زیر کوی نهاده بودند و آن دو کوه بنام آنها موصوف گردیده و صورت ایشان تا زمان
نشان پیغمبر آخر زمان موجود بوده در زمانی که نشکستن تان مامور گشته آنها را بتر شکس
و همچنین کوه حرا است که حضرت خاتم الانبیا قبل از زمان بعثت در انجا اکثر اوقات و
ساعات بخلوت میگذرانیدند و جبرئیل امین در انجا نزول کرده دیگری جبل ثور است که حضرت
رسالت مرتبت با یار غار خود در آن بوده چنانچه آیه کریمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار
بر آن دلالت دارد و از انجا بمدینه سکینه هجرت فرموده و جبل ثور الکام در میان مکه و
تا شام ممتد شود و بحدود حمص رسد و از انجا بانطاکیه و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان
گذرد و بر نواحی دیار دیالمه و گیلان قزوین و ری و جرجان و دامغان و طوس و نیشاپور عبور
کرده تا حدود غور و غرجستان و بلخ گذرد و کشمیر در بطن این کوه واقع شده از انجا همالا نام
گردیده و بسوالک مسمی شده بجزیره سراندیب رفته به محیط منتهی شود و بعضی را اعتقاد آنکه کوه
قاف عبارت از همین کوه است جده متصل شهر مکه ناموراتا میح فرنخی در آن شهر
در انجا و در مکه و مدینه این وقت عملداری محمد علی پادشاه مصر است که از جانب قیصر روم
سلطان عبدالمجید خلد الله ملکه حاکم آن بلاد است در انجا هم بال فرانسه رایج است بدستور
مکه و مدینه و از جده تا مکه شتران بکرایه فی شتر یک ریال می آید و بر هر شتر دو سواری
یک و نیم من هندستانی بار مقرر است و خرچ که از فرط جلد روی هم روزه داخل مکه
میشود و بکرایه یک ریال می آید و حویلی ملا عبد الله سراج که متصل حرم است برای چند روز
ایام توقف در مکه مبارکه بیک صد و بیست ریال که یکصد و پنجاه روپیه هند بشود بکرایه
گرفته شد . . . و از مکه تا مدینه دو صد و دو کروه فاصله است مدینه منوره

زیر کوی نهاده بودند و آن دو کوه بنام آنها موصوف گردیده و صورت ایشان تا زمان هجرت
نشان پیغمبر آخر زمان موجود بوده درین زمانی که بشکستن آن مامور گشته آنها را بشکستند
و همچنین کوه حرا است که حضرت خاتم الانبیا قبل از زمان بعثت در آنجا اکثر اوقات فرخنده
ساعات بخلوت میگذرانیدند و جبرئیل امین در آنجا نزول کرده دیگری جبل ثور است که حضرت
رسالت مرتبت با یار غار خود در آن بوده چنانچه آیه کریمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار
بر آن دلالت دارد از آنجا بمدینه سکینه هجرت فرموده و جبل ثور الکلام در میان مکه و مدینه
تا شام ممتد شود و بحدود حمص رسیده از آنجا بانطاکیه و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان
گذرد و بر نواحی دیار دیالمه و گیلان و قزوین و ری و جرجان و دامغان و طوس و نیشاپور عبور
کرده تا حدود غور و غرجستان و بلخ گذرد و کشمیر در بطن این کوه واقع شده از آنجا هماله نامور
گردیده و بسوالک مسمی شده بجزیره سراندیپ رفته به محیط منتهی شود و بعضی را اعتقاد آنکه کوه
قاف عبارت از همین کوه است جده متصل شهر مکه نامور است هیچ درختی در آن شهر نیست
در آنجا و در مکه و مدینه این وقت عملداری محمد علی پادشاه مصر است که از جانب قیصر روم
سلطان عبدالمجید خلد الله ملکه حاکم آن بلاد است در آنجا هم بال فرانسه رایج است بدستور
مکه و مدینه و از جده تا مکه شتران بکرایه فی شتر یک ریال می آید و بر هر شتر دو سواری
یک و نیم من هندوستانی بار مقرر است و خر هم که از فرط جلدروی هم روزه داخل مکه
میشود و بکرایه یک ریال می آید و حویلی ملا عبدالله سراج که متصل حرم است برای چند روز
ایام توقف در مکه مبارکه بیک صد و بیست ریال که یکصد و پنجاه روپیه هند بشود بکرایه
ده است و از مکه تا مدینه دو صد و دو کروه فاصله است مدینه منوره

صراطهم لاحق الناس و از حضرت حسن بصری رح مرویست که روزه یک روزه در مکه برابر صد
صد هزار روزه است و یک درم تصدق بکسی دادن در آن بقعه صد هزار درم است و نیز از آیات
و علامات عظام که در آن بقعه واجب الاحترام محسوس و مشاهد است آنست که اگر درنده مثل
گرگ و پلنگ در پی جانوری می دود و آن جانور داخل حد حرم میشود و آن درنده بازگشت
میرود اصلاً داخل حرم نمیشود و در میان حد حرم مردم آهوان و سباع و درنده را با هم مختلط
مستانس دیده اند و هیچ پرنده بیام خانه کعبه نمی نشینند و چون در پریدن مقابل خانه رسند راست
و چپ منحرف میشوند و محاذی آنخانه نمیگذرند و آنهمه کبوتران که در حرم باشند هرگز سرگین
در آنجا نینداختند و این آیه همیشه در نظر مردم جلوه گر است و نیز چون در ایام حج مردم
هزاران گوسفند و شتر قربان میکنند بسبب وفور قربانی بیشتر هر گاه قدری از آن برداشته
و باقی به مستحقین میگذارند هرگز بالای آن گوشت مگس نمی نشیند و سباع گرد آن نمیگردند
تا محتاجان در آفتاب خشک کرده قدید میکنند و در مکه و مدینه اکثر امراض شدیده مثل جذام
و صرع نیست و طاعون و وبا و زلزله هم در نفس این دو شهر نیست و کوه ابوقبیس چنانچه مشهور است
بر یکجانب مکه است از عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که اول کوهی که در روی
زمین مخلوق گشته ابوقبیس است و قبر حضرت آدم صفی الله در آنکوه است و شق قمر که از روشن
ترین معجزات خیر البشر است نیز درین کوه واقع شده گویند هر که دو کله بر سر کوه ابوقبیس بخورد
مادام الحیات از درد سر ایمن باشد و در عقب ابوقبیس کوه خندمه است که در آنجا قبر هفتاد نبی است
وایضاً صفا و مروه است آورده اند که صفا و مروه مرد و زنی بوده اند که در خانه کعبه
بفعل زنا مرتکب شده بودند حق تعالی آن هر دو را سنگ گردانیده مردم جهت عبرت [illegible]

دیوار غلاف سرخ و در بیرون غلاف سیاه و خانه کعبه در وسط مسجد الحرام واقعست و این
مسجد الحرام موصوف در طول سی و شش طاق بلند و وسیع سه درجه پس و پیش آن سمت شرق
و مغرب است بدرازی سیصد و هفتاد ذراع و در عرض مسجد جنوبی و شمالی بیست و چهار طاق بلند
و وسیع به پهنای سیصد و پنجاه ذرع و سقف از سنگ و گچ و ستونهایش که چهار صد و سی و چهار است
از سنگ مرمر مثمن و مدور بلند و تناور یکسان و چهار مصلای ائمه اربعه بر چهار طرف مصلای
حنفی طرف مغرب و حنبلی شمال و مالکی جنوب و شافعی مصلای ابرهیم که بکمال تکلف و زرق و برق
سمت مشرق است وقت صلوة فجر اول شافعی بعده مالکی بعد آن حنبلی بعد از آن که
روشنائی صبح خوب شود حنفی میخوانند مقام ابراهیم سنگیست که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا
و علیه السلام در وقتیکه مردمان حاضر و غایب را بسوی حج برمیخوانده بر آن قیام نموده
و قدم مبارک آنحضرت در آن رفته اثر عمق قدم بیست اصبع است و چاه زمزم که از
یمن قدم فیض مقدم حضرت اسمعیل علیه السلام پیدا شده محاذی در خانه است همچنانکه
تشنه را سیراب میسازد گرسنه را از جوع اطمینان بخشد و سیر میکند و بجای طعام قایم میشود هر
قدر آب که از وی بردارند کمی مفهوم نگردد و خوردن و غسل کردن آب آن از امراض شفا میدهد
و هرگز در آن متغیر نشود و در شب برات بحدی بجوش آید که قریب لب چاه میرسد خصوصیات
حرم بسیار است چنانکه آدمی را بر قصد گناه در آن بقعه مواخذه میشود بخلاف مکانات
دیگر و طاعات و عبادات در آنجا مضاعف میشوند از حضرت عبد الله عباس رض نبشته
که ندیده ام شهری را که یک نیکی را در وی حساب صد کنند مگر مکه متبرکه و دخول حرم جهت ادای
حج و عمره ایمن است از عقوبات جرایمی که قبل از آن کرده باشد و مغفور است از تبع

وعمالقه است و هفتم بنای قصی کلاب است هشتم بنای قریش است و قریش ارتفاع خانه
کعبه را نه گز از بنای حضرت ابراهیم بلندتر گردانیده بیست و هشت ذرع ساخته بودند
و در آن وقت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم بیست و پنج ساله یا سی و پنج ساله بود
اول سنگ بنای خانه بدست مبارک خود نصب کرده نهم بنای حضرت عبدالله
ابن زبیر است رضی الله عنه که در حین محاصرهٔ وی بواسطهٔ سنگ منجنیق که باشارهٔ یزید
پلید انداخته بودند خللی بارکان خانه راه یافته بود هر آئینه عبدالله بعد از وفات یزید
شقی آنخانه را بطریقی که حضرت خلیل الرحمن وضع کرده بود بنا نهاد دهم بنای
حجاج بن یوسف است آورده اند که چون حجاج لجاج حضرت ابن زبیر را بشهادت رسانید
بعبدالملک بن مروان نوشت که ابن زبیر چیزی چند در بنای کعبه افزوده که در زمان جاهلیت
نبوده در جواب نوشت که هر نوع در زمان جاهلیت بوده چنان نماید حجاج در سنهٔ هفتاد
و چهار آنچه ابن زبیر داخل کرده بود بیرون کرده باقی را چنانکه بود گذاشت بعد از آن
یکی از سلاطین عباسیه خواسته بود که بر وضع خلیل الرحمن بنا نماید به منع بعضی از بزرگان ممتنع
گردید که مبادا رسم شود که پادشاهان هر یکی در بنای آنجا دست می نمودند و موجب گستاخی میگردید
خانه کعبه مربع الشکل واقع شده طول آن بیست و چهار ذرع و دوازده ارش و شبری است و عرض
بیست و سه ذرع و شبری ارتفاعش بیست و هفت ذرع دوازده ارش بجانب مشرق و
لاسود که استلام آن از جملهٔ مناسک حج است بر رکن شرقی نزدیک بدر خانه موضوع است
ازه کعبه چهار و نیم دست از زمین بلند است و بهمین قدر در بان نقره که جابجا بهم بست
ها مثل گردون منصوب است و پهنا آنقدر که چهار پنج کس برابر روند در اندرون آنها هر جای

حرم منصوب ست سی و هفت هزار و دو صد و ده ذرعست از باب معلات تا همان دو مناره سی
پنجهزار و هشتاد و سه ذراع است و در جانب عراق تا دو مناره که بر راه وادی نخله بنا نموده اند
بیست و هفت هزار و یکصد و پنجاه و دو ذرعست و از باب المعلات تا دو مناره مذکوره بیست و
پنجهزار و بیست و پنج ذرعست و از جانب تنعیم که بر سمت مدینه منوره است حد حرم دوازده
هزار و چهار صد و بیست ذراع است و از جانب یمن از دیوار باب ابراهیم تا علامت حد
حرم بیست و چهار هزار و پانصد و نه ذرعست و از دیوار باب باجن تا علامت حد حرم
در آن جهت که نیز سمت یمن است بیست و دو هزار و هشتصد و هفتاد و شش ذرعست و حساب
کروه ها و در حرم سانی و هفت کروه نوشته اند از خصوصیات حرم است که مذکور شد یعنی
جانوران شکاری را نه در اینجا شکار کردن درست است نه از سایه آب گریزانیدن و درخت
نبات آنجا را بریدن و کندن و برگ ریختن جایز نیست مگر اذخر و سنا که بنابر ضرورت روا
جایز داشته اند و خانه کعبه ده نوبت بنا شده اول از ملایکه زمین بفرمودۀ حضرت رب العالمین
در محاذی بیت المعمور خانه ساختند که هرگاه ملایکه آسمان بیت المعمور را طواف کنند
... زمین در بیت الحرام رسم طواف بجای آرند مدت بنای بیت الحرام بعد از بنای
... ل بوده و بنای دوم از حضرت آدم صفی الله است که بتعلیم حضرت
... آدم و حوا زمین را حفر کرده از گل خانه ساختند و فاصله میان این
... بنای ملایکه دو هزار ساله بوده سیم بنای اولاد آدم است که در
... از گل و سنگ ساخته بودند که تا طوفان نوح باقی بود
... علی نبینا و علیه السلام پنجم و ششم بنای جرهم و

بازیادت دو صد و بیست ذراع است و کوه‌هائیکه محیط باین دو شهر اند دو کوه اند یکی را
بوقبیس گویند و دیگری را که سنگ سرخ دارد و مقابل بوقبیس است قیقعان گویند
این هر دو کوه را جبلین مکه گویند ابوقبیس را اخشب شرقی و قیقعان را اخشب غربی
و در مکه معظمه بناهای بسیار و خانه‌های عالی اکثری بلند و سنگین پنج منزله و شش منزله است
و چشمه‌های جاری و چاه‌های سبیله و حوضهای وقفی و حمامات نیز بسیار است و در تاریخ
فاکهی که مورخ آنجاست شانزده حمام گرم می‌باشد و آن را دو قسم کرده اند معلات
و مسفله دار الخیزران نزدیک کوه صفا که جانب راست مکه است حد معلات است و دار الاعجله
که جانب چپ مکه است علامت حد مسفله است و این شهر معظم و مکرم داخل ولایتیست
که در میان ولایت شام و عراق و مصر و یمن واقعست و آن ولایت مشتملست بر چند
شهر که از انجمله است این شهر معظمه و از انجمله است مدینه منوره و از انجمله است یمامه و دیگر قریه‌ها
بسیار باین هر سه شهر تعلق دارند و عمل مکه معظمه از بعضی جوانب تا مواقیت ده روزه راه است
خصوصا از جانب یمن سر حدیکه واقعست آنرا ضنکان گویند و آن مسافت ده روزه راه
از مکه و از بعضی جوانب دیگر کمتر از آنست چنانچه از طرف مدینه سر حد آن موضعیست
که او را حاده صنفی نامند و آن دهی است در میان عسفان و مکه بر مسافت یکمنزله روزه راه
و از جانب عراق موضعیست که او را غمیر گویند و آن نیز بهمین قدر مسافت دارد و گرداگرد
گرد مکه معظمه حد حرم است که در آنجا شکار کردن و درخت بریدن درست نیست و اگر
از کسی قطع شجر یا صید در آن مکان واقع شود بر وی کفارت می‌آید و حد حرم از یک سو
باب مسجد الحرام که معروف به باب بنی شیبه است تا دو مناره که سمت عرفه بر حد

الاقلیم الثانی این اقلیم منسوب بمشتری است ابتدای آن از مشرق بود پس بر وسط بلاد
چین و شمال سرندیب بلاد هند و قندهار وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان و کرز گذرد
بعد از آن بحر فارس را قطع کرده بر وسط بلاد ورقه و افریقیه و شمال بربرستان و جنوب
قیروان و وسط بلاد مرطانه گذشته به بحر اوقیانوس منتهی گردد و مساحت سطح این اقلیم دو
هزار و پانصد و شصت و شش فرسنگ تکمیل است و هفتاد و هفت شهر دارد از آنجمله
شهر مشهور اکتفا کرده آید و دیار عرب داخل این اقلیم است و آن مکه و مدینه و یمامه و طایف
و بادیه شام و مصر و یمن است و از مکه معظمه تا نجف اشرف دو صد و سی فرسنگ جزیره
عرب است و ایضاً مابین بحر فارس و بحر حبشه و دجله و فرات نیز داخل جزیره عرب است
و این مسافت نیمی تعلق باقلیم دوم و نیمی تعلق باقلیم سوم دارد چون کرسی حجاز که مسافت [illegible]
و خانه خداوند تعالی [illegible]
مکه معظمه زاد الله تعالی تعظیماً و تشریفاً و این شهر [illegible]
[illegible]

الاقلیم الثانی این اقلیم بمشتری منسوبست ابتدای آن از مشرق بود پس بر وسط بلاد
چین و شمال سرندیب بلاد هند و قندهار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان و کرز گذرد
بعد از ان بحر فارس را قطع کرده بر وسط بلاد ورقه و افریقیه و شمال بربرستان و جنوب
قیروان و وسط بلاد مرطانه گذشته به بحر اوقیانوس منتهی گردد و مساحت سطح این اقلیم دو
هزار و پانصد و شصت و شش فرسنگ و یکمیل است و هفتاد و هفت شهر دارد و از انجمله بعضی
شهرهای مشهور اکتفا کرده آید و دیار عرب داخل این اقلیم است و آن مکه و مدینه و یمامه و طایف
و بادیه شام و مصر و یمن است و از مکه معظمه تا نجف اشرف دو صد و سی فرسنگ جزیره
عربست و ایضاً ما بین بحر فارس و بحر حبشه و دجله و فرات نیز داخل جزیره عربست
و این مسافت نیمی تعلق باقلیم دوم و نیمی تعلق باقلیم سوم دارد چون کرسی حجاز مکه مبارکه
و خانه خداوند تعالی عز اسمه در وست هر آئینه ابتدا از آن بتیمن و تبرک نموده آمد بیان دارد
مکه معظمه زاد الله تعالی تعظیماً و تشریفاً و این شهر مستطیل است که طول او بر عرض او
زیادتی دارد کوه گرداگرد مانند قلعه واقع شده با وصف این جانب سه طرف دیوار
شهر پناه نیز ساخته شده است دیواریکه جانب شرقست معروف بدیوار باب معلات است که مقبره
شریفه آن شهر است دیواریکه در جهت مغرب پاره از شمال مقابل مدینه مقدسه نبویه است
و آنرا سور باب الشبیکه گویند دیواریکه در جانب یمن است آنرا سور باب الیمن و سور باب الماجن
نیز نامند و تعمیر این هر سه دیوار در سنه ۸۱۶ هشتصد و شانزده بحکم شریف آنجا که سید حسن
بن عجلان بود واقع شده طول و عرض آن شهر اینست که از باب معلات تا باب ماجن
چهار هزار و چهار صد و هفتاد و دو ذراع است از باب معلات تا باب الشبیکه نیز همین مقدار

کشند و در آنجزیره مرغیست که او را جواهری گویند و آنطایر سخن کند فصیح تر از طوطی لیکن
مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و در آنجزیره فارة المسک و طاؤس باشد و قسمی
از روباه در آن جزیره پیدا شود که فیل و گاومیش را فرو برد جزیره ولواق متصل
جزیره رابع است و در انجا طلای بسیار دارد چنانکه قلاده سگ و میمون از طلا سازند
و آبنوس درین جزیره بجای هیزم سوزند جزیره کاه وسوره خط استوا در حدود شرق
از میان این جزیره گذرد معدن قلعی در انجا بسیار است و در انجا ماران باشند که گاومیش را
فرو برند جزیره محکوب در عین خط استوا واقع است و مساحت آنجزیره سیصد کروه
در سیصد کروه است و درین جزیره شجرهٔ ایست و ثمرهٔ آن مشابه باشد بصورت انسان
چون آنصورت بزرگ شده اعضایش درست گردد چیزی مانند کدو باد و سر پستان که شیر
ازان در جریان باشد بر آن درخت پدید آید و آنصورت ازان پستان شیر مکد تا مقدار
یک گز بلند شود بعد از یکسال خشک گردد و هم در آن جزیره کرمیست که یک گز طول
دارد هر چند او را پاره پاره کنند باز بهم می پیوندد و حیات یابد اگر بقرع و انبیق آبی ازان
گرم بگیرند هر کس را که استخوان و اندام بشکند چیزی ازان آب بر شکسته بندند و از آن آب
بیاشامند و آن شکسته فی الحال درست شود و قوت گیرد جزیره یاقوت جزیره ایست
که در وی یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جواهر است که اهالی آنجا آنرا
از یاقوت بهتر اعتقاد دارند و در آنحدود جزیره دیگر است که در محل جریان آتش قطعات
نقره افتاده باشند از کیتتال تا نیم من جابلقا شهریست در نهایت مشرق از
ابن عباس روایتست که اهالی جابلسا از اولاد ثمود اند و اهل جابلقا اولاد عاد یا یهودیان

چو غنین بخاطرش آرد * بیک اشاره او فتح قلعها آید * واینچنین جنس عزیز اقسام
بسیار دارد و بعضی ازان قسم است که در چین هم وزن طلا فروخته میشود و از مستر
گارڈس انگریزی شنیده شد که چای نخ قسم است اول گن بوده که برگش نهایت
خورد و ریزه و مدور در طبخ بسیار ایحه خوش دارد و رنگ آبش زرد مایل بسبز است
واین بهترین اقسام چای است واز دیگر اقسام گران بها و آنرا امپریل یعنی شاهنشاه
چای نامند دیگر ایسن برگش اندک از قسم گن بوده طولانی دارد در رنگ سبز است
در طبخ آبش مایل بسرخی بود دیگری موسوم به گمرن که مثل ایسن باشد باندک
تفاوت دیگری مسمی به الجوفری برگش خورد و رنگش سیاه و در طبخ رنگ آبش
سرخ میشود قسم پنجم مسمی به بوی برگش کلان و مزه اش تلخ است و وجه تسمیه این
برگ بچای آنست که در زمان سلف بادشاه آنجا و درا ضعف معده و تصدیع هاضمه
کار بهلاکت رسانیده و جمیع اطبا از معالجه آن عاجز آمده روزی بادشاه در بالاخانه
نشسته بود اتفاقاً زاغی که بهتر از هزار هما بود بر دریچه آمده شاخی پر برگ که در
منقار داشت آنجا انداخت و بپرید بادشاه آنرا برداشته بخواهش طبیعت همه
برگی ازان خائید و فرو برد دفعةً تخفیفی فاحش یافت مردمان کار دیده باطراف
ملک خود فرستاد تا آن درخت را پیدا کردند چون چند روز بنوشیدن جوشنده
آن مداومت کرد از علت بدهضمی و ضعف معده خلاص یافت و نام برگ را
چای نهاده چه بزبان چینی زاغ را گویند و چون مردمان منافع آن بتجربه رسانیدند
و در شرب قهوه چای فرمودند و فضلا در طبخ آن تصرفات بکار بردند

رقم کردی چون برکار بدان نهادندی یکسر موئی تفاوت نداشتی و همچنین خطهای
دراز و کوتاه کشیدی همه بمسطر راست و برابر بودی طرفه تر ازینها آنکه صورت ربع مسکون را
چنانکه تمامی شهرها و کوهها و صحراها و دریاها دران ظاهر بودی مع سه ربع غیر مسکون در
گوئی که بزرگی آن برابر بیضه باشد کشیدی غریب تر ازینها آنکه وی را پیراهنی بود
که چون پوشیدی نمایان بودی و چون از تن بدر کردی غایب و ناپیدا گشتی و او را
کتابیست در علم مصوری و نقاشی که آنرا ارژنگ خوانند تمثیل در انموذج التواریخ
عبد القادر بداونی می آرد که خواجه عبد الصمد فارسی بر یکدانه خشخاس سورهٔ اخلاص تمام
درست و خوانا نوشته و پسر او شریف یکدانه خشخاس را هشت سوراخ باریک کرده و
تارها دران گذرانیده و در دانه برنجی صورت سوار مسلح و جلودار در پیش مع دیگر
خصوصیات از تیغ و تیر و چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز
داشت و صاحب دیوان هم بود بالجمله مانی نقاش بسیار مردم را بطریقهٔ خود آورده
و شاکموڈی کل مردم چین او را پیغمبر میگویند و بر طریقهٔ او هستند برهمنی بوده است
کشمیری در کشمیر تولد و پرورش یافته و بچین رفته کل ختا و ختن و الغور و تبت بلاخطه
استدراجات او را پیغمبری برگزیدند و بکیش و مذهب وی گردیدند و در دین آنها گوشت
جمیع جانوران اهلی و دشتی حتی سگ و گربه و آدمی حلال است ظهور شاکموڈی قبل از
هجرت بکیهزار و ششصد و بیست و دو سال بوده و از و استدراجات بسیار سر زده و
کرور در کرور مردم از پیروان او بکمال جاه و جلال و استقلال در عالم موجود اند و بیشتر
اوقات بعیش و عشرت و حکومت و ثروت صرف میکنند و اهل چین جمیع ساکنان ربع مسکون را

رقم کردی چون پرکار بدان نهادندی یکسر موی تفاوت نداشتی و همچنین خطهای
دراز و کوتاه کشیدی همه بمسطر راست و برابر بودی طرفه تر از نیها آنکه صورت ربع مسکون
چنانکه تمامی شهرها و کوهها و صحراها و دریاها دران ظاهر بودی مع ثلث ربع غیر مسکون
گویی که بزرگی آن برابر بیضه باشد کشیدی غریب تر از نیها آنکه ویرا پیراهنی بود
که چون پوشیدی نمایان بودی و چون از تن بدر کردی غایب و ناپیدا گشتی و او را
کتابیست در علم مصوری و نقاشی که آنرا ارژنگ خوانند تمثیل در انموذج التواریخ
عبدالقادر بدائنی می آرد که خواجه عبدالصمد فارسی بر یکدانه خشخاس سورهٔ اخلاص تمام
درست و خوانا نوشته و بر او شریف یکدانه خشخاس را هشت سوراخ باریک کرده
تارها دران گذرانیده و در دانه برنجی صورت سواری مسلح و جلودار در پیش مع دیگر
خصوصیات از تیغ و تیر و چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز
داشت و صاحب دیوان هم بود بالجمله مانی نقاش بسیار مردم را الطرقه خود در آورده
و شاکموٹی کل مردم چین او را پیغمبر میگویند در طریقه او هستند برهمنی بوده است
کشمیری در کشمیر تولد و پرورش یافته و بچین رفته کل ختا و ختن و الغور و تبت بملاحظه
استدراجات او را به پیغمبری برگزیدند و بکیش و مذهب او گرویدند در دین آنها گوشت
جمیع جانوران اهلی و دشتی حتی سگ و گربه و آدمی حلال است ظهور شاکموٹی قبل از
هجرت بیک هزار و ششصد و بیست و دو سال بوده و از استدراجات بسیار سرزده
گروه در گروه مردم از پیروان بکمال جاه و جلال و استقلال در عالم موجود اند و بیشتر
اوقات بعیش و عشرت و حکومت و ثروت صرف میکنند و اهل چین جمیع ساکنان ربع مسکون را

کور صید لند الا مردم روم نیز میگویند که آنها یکچشم دارند آورده اند که پادشاه ایشان در سالی
یک نوبت مجلس سازد خاص و عام را بار دهد و آنروز فرمان برداران پاره چوبی
در میدان افکنند هر کس بسلام آید بحکم پادشاه تیشه بران چوب زند بعد از ساعتی
هیبانی بتحصیل پیوندد که مصوران روی زمین بهزار تامل چنان صورتی بنوک
قلم جادو رقم نتوانند نگاشت و نیز مشهور است که در آن ولایت گردونی از چوب
ساخته اند که بی تحرک متحرکی هر قدر میخواهند حرکت میکند و در وقت ایستادن بی
اشارهٔ مانعی باز می ایستد و شاه چین از قوم موغل است و در ملک خود کسی
بیگانه را در آمدن نمیدهد لشکر و خزانه بسیار دارد و ساکنان چین اگرچه بحسن صورت
متصف اند اما بیشتر پست قامت و بزرگ سر و خورد چشم می باشند دار الملک
آن سرزمین را ماچین خوانند و رودی عظیم در میان شهر جاری دارد از
متاع لطیفه و اغذیه آنند یار جامی فرحت افزایی است که در وصف کیفیتی آن زبان تحریر
متعذر است و لسان تقریر بقصور متصف زهی مفرح روح پرور و منشط و
معطر که بوی آن بجنبه عطر گلاب است و بخور بخار آن به پخته کیفیت می ناب مشهور
صغیر و کبیر است و معشوق غنی و فقیر بیماران را دوا است و تندرستان را غذا تریاق
افعی غم را مقاوم سم است و تشنگان راه و بیابانی و مهجور و جانرا مرهم پاشیدنی
داران بلغت و آفتاب روزباران کار بسته را گره کشائی است و تشنی آموز آشنای
چهرهٔ زعفرانی را ارغوانی سازد و در آوان پیری به نشو و نمای جوانی بپردازد
نظم زهی شراب حلالی که عقل افزاید شباب آورد و ضعف بزداید کذا فی

رقم کردی چون پرکار بدان نهادندی یکسر موئی تفاوت نداشتی و همچنین خطهای
دراز و کوتاه کشیدی همه بمسطر راست و برابر بودی طرفه‌تر ازینها آنکه صورت ربع مسکون را
چنانکه تمامی شهرها و کوهها و صحراها و دریاها دران ظاهر بودی مع ثلثه ربع غیر مسکون در
گوئی که بزرگی آن برابر بیضه باشد کشیدی غریب‌تر ازینها آنکه وی را نیمه پیراهنی بود
که چون پوشیدی نمایان بودی و چون از تن بدر کردی غایب و ناپیدا گشتی او را
کتابیست در علم مصوری و نقاشی که آنرا ارژنگ خوانند تمثیل در انموذج التواریخ
عبدالقادر بداونی می آرد که خواجه عبدالصمد فارسی بر یکدانه خشخاس سورهٔ اخلاص تمام
درست و خوانا نوشته و پسرش شریف یکدانه خشخاس را هشت سوراخ باریک کرده و
تارها دران گذرانیده و در دانه برنجی صورت سواری مسلح و جلودار در پیش مع دیگر
خصوصیات از تیغ و تیر و چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز
داشت و صاحب دیوان هم بود بالجمله مانی نقاش بسیار مردم را بطریقهٔ خود در آورده
و شاکموتی کل مردم چین او را پیغمبر میگویند و بر طریقهٔ او هستند برهمنی بوده است
کشمیری در کشمیر تولد و پرورش یافته و بچین رفته کل ختا و ختن و الغور و تبت بملاحظه
استدراجات او را به پیغمبری برگزیدند و بکیش و مذهب او گرویدند در دین آنها گوشت
جمیع جانوران اهلی و دشتی حتی سگ و گربه و آدمی حلال است ظهور شاکموتی قبل از
هجرت بکهزار و ششصد و بیست و دو سال بوده و ازو استدراجات بسیار سر زده و
کرورها مردم از پیروان او بکمال جاه و جلال و استقلال در عالم موجود اند و بتبعیت
او اوقات بعیش و عشرت و حکومت و ثروت صرف میکنند اهل چین جمیع ساکنان ربع مسکون را

ایشان بالست و پوشش ایشان از پوست حیوانات باشد و بازرگانان بجهت فراوان
زر آن دیار روند چون رسند بآواز طبل آنها را آگاه نمایند و امتعهٔ خود در موضعی
جدا جدا نهند آنها از آمدن تجار وقوف یافته شب به سر امتعه روند در برابر هر متاعی
جهت ثمن آن طلا گذارند و صباح بازرگانان آنجا رفته اگر بدانچه گذاشته اند راضی
نشوند بضاعت را از ثمن دورتر نهند و بازگردند و شب آینده آن مردم آنجا آمده باز
طلا بر آن بیفزایند تا وقتی که تجار راضی شوند نوبه جمله از پسران حام بن نوح
بوده و این شهر بنام او شهرت یافته و حام در مسلک انبیا انتظام یافته آثار
فرزندان او در احدی از تیره پوستی [illegible] سبب آنست که روزی نوح را علیه السلام
در خواب کشف عورت شده بود و او در ستر آن نهادن ورزید بلکه بخندید از این
سبب رنگ او و اولاد او سیاه گشت از پیغمبر یا دعای پدر شدند. و حام را نه پسر بود هند
زنج نوبه کنعان کوش قبط بربر حبش چین والله اعلم مملکت
چین زمینی است که آب و هوای خوب دارد و میوه های موفور و در آنجا بسیار
کان طلا و نقره است و لذا آنها [illegible] گران بکنه‌ول میپوندد و از جمله معادن
معادن طلا از برآوردن زر ممنوع است که به مرور کلانی ظاهر گشته ابتدا گنهکار شده
مسلسل است و در چین معدن شنگرف هم هست و زعفران خوش رنگ هم در آنجا
و کار مصور و نقاشی رارونق و اعتبار است چنانکه مانی نقاش از آنجا برخاسته
و کتابی ساخته و عمری نوشته نمونه خلقی از مردم تبت با او گرویده اند و از آنجا است و
آن بوده که دایره چند خورد و بزرگ که اقل قطر آنها تخمیناً پنج شش گز بوده است

بسیار دارد چنانکه احادیث بسیار درین باب نقل میکنند قرن نیز از مضافات یمن است
که سهیل یمنی حضرت اویس قرنی رضی الله عنه در آن زمین بوجود مسعود آمده بلاد زنگ
ولایتی است وسیع شمال آن امصار مملکت یمن است و جنوبش بیابانهای نامسکون شرقیش
ولایت نوبه و غربیش مملکت حبشه مردم آن دیار هرگز غمگین نباشند فردوسی
کند زلف ز آزار دل آرام ؛ بلی هرگز غمی در خاطر زنگی نمیگردد ؛ حکما بسبب
فرحت و خرمی آنجماعت را از ظهور و طلوع ستاره سهیل یافته اند که هر شب بر ایشان
طالع میشود و جمیع زنگیان از زنگ بن کوش بن کنعان بن حام بوجود آمده اند و آنجماعت را
سباع الانس خوانند چه هرگاه بر دشمن خود ظفر یابند گوشت او را بخورند و همچنین اگر از
پادشاه خود برنجند او را بکشند با آنکه طلا در آن دیار بسیار است زیور و حلیه خود را
از آهن سازند و گویند هر که آهن با خود دارد دیو و جن بروی دست نیابند و شجاعتش
افزون گردد و گاو آندیار با اسپ تازی در کارزار برابری میکند و غذای خود بیشتر
از گوشت فیل و زرافه سازند گویند در آن ولایت درختی است که اوراق آنرا هرگاه
در آب در اندازند فیلان از آن آب بیاشامند چنان مست شوند که بسهولت آنها را
صید کنند نوبه شهریست بکنار نهر نیل واقع شده طولش را امتداد هشتاد روزه
قطع کنند و متوطنان آن امصار نصاری باشند غذای ایشان بیشتر جو بود و گوشت
شتر بسیار بکار برند و زرافه بسیار در آنملک باشد مملکت نوبه مشتمل بر بلاد السودان
و در آنجا طلا از ریگ روید و هوایش در غایت گرمی باشد چنانکه اهالی آن شهر
روزها در زیر زمین بسر برند چون شب شود برون آمده طلاها بدست آرند متاع

و میگویند تابش از دیوارهای آن شهر است در نظام التواریخ مسطور است که در زمان تسلط
بحکومت معاویه بن ابوسفیان یکی از اصحاب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و اصحابهم
عبدالله بن قلابه الانصاری رضی الله عنه بواسطه طلب شتر گم کرده در بیابان عدن
بشارستانی عظیم رسید چون در آن شارستان درآمد متحیر شد دروازه های آن از زر سرخ
بود و کنگره های منظر او درآمد شتری که بر آن سوار بود در بیرون آن کوشک بسته خود داخل شد
عمارتی نمونه بهشت دید اندیشه کرد که اگر این حکایت پیش معاویه بگویم باور نخواهد کرد
چند نشانه از ریزه های سنگ که در انهار آن ریخته بودند قدری برداشت و بوی های عنبر
نیز افتاده دید بسبب طول مدت بوی آن برفته ندانست که چیست یکدو نیز از آنها
برگرفته نزد معاویه آورد و بوی آن مروارید های بزرگ و انواع جواهر که در آن زمانی کسی
مثل آن ندیده بود ملاحظه کرد و آن گوی را شکسته بود از آن ظاهر شد که مجلس معطر
گشت بعد از آن معاویه کعب الاحبار را طلب نموده از وی استفسار کرد او گفت در
توریت آمده و در قرآن مجید هم ذکر آن باغ هست که ارم ذات العماد الایه و کیفیت آن
موضعی که در توریت دیده بود بیان کرد و گفت از امت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
عبدالله نامی بجا رسد و به بیند و نشانه از آن بیارد و بعد از آن تا قیامت هیچ کس بآنجا
نرسد و از چشم مردم پوشیده باشد بعد از آن معاویه گفت اینک عبدالله نشانه آورده است
عبدالله را تشریف داد و آن جواهر را در خزانه نهاد بعد از مرگ شداد پسرش مرثد بن
شداد بحضرت هود علی نبینا و علیه السلام گروید و در حضرموت با نحضرت اوقات
زندگانی بانقضا رسانید و از لطایف عقیق است که با خود داشتن خاتم عقیق میمنت

کردہ وصحن آن نہر وجداول بریزہ ہای یاقوت وپارہ ہای زمرد و دیگر جواہر پر کردہ وبر کنار
آنہا درختہا منصوب کردہ کہ تنہ از طلا وشاخ وبرگ از زمرد وبجای شگوفہ گلہای یاقوت
ومروارید درست کردہ ودرمیان میوہ ہا عطریات بکار بردہ کہ بوزیدن نسیم کام آن
باغ معطر میگشتہ ودیوارہای مکانات ودکاکین از درون بمشک وزعفران وعنبر اشہب با
گلاب خمیر کردہ اندودہ وتمثال جانوران بر درختان از زر وجواہر تعبیہ کردہ وگرداگرد شہر
ہزار منارہ از زر وجواہر بلند ساختہ واز برای تمام شہر قالینہا وفرشہای ابریشمین زرتار
وظروف زر ونقرہ مقرر کردہ در بعضی نہرہا وحوضہا آب شیرین ودر بعضی شیر از
ودر بعضی شہد وشربت جاری کردہ وبازار ودکاکین را نیز از پردہ ہای زرتار ومنقش
آراستہ اہل حرفت وصنعت را فرمودہ کہ بکار خود مشغول شوند وانواع اطعمہ وحلویات
در مطبخہا مہیا ساختن فرمود کہ برسم راتبہ والوش از سرکار بادشاہی بنام اہل شہر رسیدہ
باشد در عرصہ دوازدہ سال این شہر باین کیفیت بسیار کاریگران تمام عالم تیار شد بالجملہ
در وصف وزیادہ ازین مذکور نتوان کرد کہ خود از حضرت رب العزت با وصف احاطہ
علم او بجمیع معلومات در حق آن باغ میفرمائید ارم ذات العماد التی لم یخلق
مثلہا فی البلاد والقصہ بعد اتمام آن مکان شداد خواست کہ قدم در آن عمارت نہد
کہ ناگاہ بشدت صیحہ حضرت جبرئیل علیہ السلام شداد با سپاہش جان بمالکان دوزخ سپردند
وآیۂ کریمہ ان کانت الا صیحۃ واحدۃ فاذا ہم خامدون دلالت برین
قصہ میکند بعد ہلاک شداد ولشکریانش آن شہر از نظر مردم پوشیدہ شد مگر آنکہ در بعض
شبہای تاریک مردم گرد ونواح شہر عدن را تابشی ودرخشندگی از آنجا بنظر می آید

وبزبان تازی تکلم میکند مردم او را صید کرده میخورند شخصی میگفت که من بدان یار رسیدم
و بسیار آنجا شدم و گفتم که این نسناس ندیده ام فی الفور بغلامی اشاره کرد غلام نماز دیگر آمده
نسناسی زنده بیاورد چون بمن بدید گفت بخدا که مرا فریاد رس من با غلام گفتم او را بگذار
و گفت بکلام او فریفته شو من قبول نکرده او را کشانیدم او چون پا از من بیرون رفت و بسه
اقلیم نیز رفت باغ ارم شداد در یمن مابین صنعا و حضرموت است و کیفیت آن آنست که چون
لمطیق بن عاد بن ارم بن سام بن نوح پادشاه یمن در گذشت پسران او شدید و شداد
والی شدند و بر جهانیان غلبه کردند ضحاک را بزبان بابل فرستادند تا جمشید را قمع کرده
آن ملک را گرفت آنکه از جناب مقدس الهی حضرت هود علی نبینا علیه السلام شداد
و قوم او را مبعوث گردید و وعده جنت نعیم داد شداد در مکابره آنحضرت صد کس را از معتبران
خود تعیین کرد و هزار هزار نفر همراه یک از اینها مقرر کرد و در جمیع ربع مسکون حکم فرستاد که
زر و نقره بصورت خشت انشادن درست کرده بفرستند و گنجهای مدفون زمین را کنده برآرند
متصل کوه عدن شهر را مربع الجوانب که دور آن چهل کروه بود بنیاد نهاد اول فرمود تا
اساس را کنده با آب ساییدند و بسنگ سلیمانی پر کردند چون اساس بروی زمین ظاهر شد
بخشت نقره و طلا چهار دیوارش را برآوردند دیوار بارتفاع صد ذراع متعاقب آن وقت بساختند
چنانکه در وقت طلوع آفتاب چشمها از تابش آن دیوار خیره شدی در میان چار دیوار شهر
هزار کوشک بنیاد نهاد و هر کوشک مشتمل بر هزار ستون همه با انواع جواهرات قیمتی چون
یاقوت و زمرد و مروارید مرصع نموده در آن عمارات خشت زرین و سیمین بکار برده و در
وسط آن شهر نهری جاری ساخته و از آن نهر جداول خورد بکوشکها و سراها روان

دیگر از مضافات یمن **سبا** است از صنعا تا انجا سه روزه راه است و بانی آن سبا بن
یشجب بن یعرب بن قحطان بود اما الحال بنا بر نوایب روزگار از ان آثار خرابی
باقی نمانده و در سبا از غایت لطافت آب و هوا مگس و پشه و مار و عقرب و دیگر
هوام نباشند و دیگر **حضرموت** است و آن نیز شهری با نام بوده و ناحیتی با نزهت
داشته گویند در انجا آبیست هر کهاز ان بیاشامد مخنث گردد و ایضا **عدن** است
که در ازمنه سابقه آبادانی نهایت داشته امروز آن آبادانی بمخا منتقل شده و تا مخا
سه روزه راه است تا با بحر عدن همان قلزم است که بحر احمرش نیز خوانند و از
و از جمله خلیجات بحر هند است طولش چهار صد فرسنگ است عرضش دو صد فرسنگ
رسد و چون قلزم بر ساحل دریا و طرف غربی واقع شده هر آئینه باین اسم موسوم
گردیده و بعضی عمان را نیز داخل این شمرده اند اگرچه گرمسیر است اما در بعضی از ولایاتش
سرمای سخت شود احیانا برف بارد در اصل معموره اش بر کنار دریای فارس
که بحر عمان و بحر بصره و بحر هندش خوانند واقعست و مردم ازین دریا بمنافع جلیله
رسند و سفاین ازین دریا بسلامت برآیند و اضطرابش از دیگر بحور کمتر باشد اما
گردابی دارد که چون جهاز در ان افتد دیگر خلاصی ممکن نباشد طول این دریا یکصد
و شصت و عرضش یکصد و هشتاد فرسنگ شمرده اند در میان عمان و قلزم پانصد
فرسنگ زمین خشک افتاده که آنرا جزیرة العرب خوانند و اعراب بیشتر در ان ساکن اند
هجر بلده ایست میان عمان و عدن در ان ناحیه نسناس بسیار است و آن جانوریست
مانند نصف بدن انسان که یکدست و یکپائی و یکچشم دارد دست دیگر او در سینه اوست

شاذلی قدس سره در صنعا واقعست و دیگر لغزیست که آصف بن برخیا همت
بر تعمیر آنجا گماشته و در آنجا درختی است که آنرا قات مینامند و برگش از عالم افیون
کیفیت بوقلمون می بخشد میوه های سردسیر و گرمسیر در آنجا نیک میسر دیگر
صنعا است که بکمال لطافت آب و هوا و نزاهت کوه و صحرا از سائر امصار
مستثنی است چه قریب بخط استوا واقعشده در سالی دو زمستان و دو تابستان در آنجا
میشود و اشجار در سالی دو بار میوه میدهند و ارتفاع آتش دو بار بعمل می آیند چنانچه
از حمل تا سرطان یک تابستان و از سرطان تا میزان یک زمستان باشد باز از میزان
تا جدی یک تابستان و از جدی تا حمل یک زمستان بود و قصر غمدان در
صنعا بود ارکان آنقصر را بسنگ الوان درست کرده بودند که هر طرفی از آن
برنگی ظاهر میگشته و در میان حقیقی قصر خانه بود که سقف آنرا بیک تخته سنگ
رخام پوشیده بودند و بر هر رکنش صورت شیری ترتیب داده که چون باد
در آنخانه وزیدی از آن تمثالها آواز شیر مسموع شدی و آنقصر چندان
ارتفاع داشته که وقت طلوع و غروب آفتاب سایه آن تا سه میل ممتد میشد
و در چهار فرسنگی صنعا صفوان نام مردی باغی داشته قریب بدوازده
میل که حاصل آن در راه خدا میداده و خود نیز میخورده بعد از چندگاه پسری
که پدر را از آن شیوه صرفه بازداشت هر آئینه آتش سخط الهی آن باغ را سوخته
خاکستر ساخت چنانکه در عرصه سیصد سال آن آتش التهاب داشته بر حوالی آن
طیور را مجال پریدن و وحوش را قدرت جولان نبوده و اینقصه در سورهٔ نون مسطور است

جانب شمال جزیره یاقوت که بگواست میباشد پس بر جنوب و بلاد چین و شمال و
سرآندیب و وسط دیار هند و سند گذرد و بحر فارس را قطع کند و از جنوب بلاد عمان
و وسط بلاد یمن گذشته به بحر محیط منتهی شود و مساحت این اقلیم دو هزار و ششصد و
شصت و چهار و نیم فرسنگ است و درین اقلیم بیست کوه رفیع و سی نهر بزرگ و یکهزار و
سیصد و چهل شهر است از جمله آن ببعض بلاد مشهوره اکتفا میرود و شروع
بولایت یمن که بحکم الایمان یمان تیمناً میشود یمن ولایتی است در غایت نزاهت و
نهایت طراوت بعضی در وجه تسمیه اش چنین آورده اند که چون از ابنیه یمن بن قحطان
بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام است بیمن اشتهار یافته و برخی
اعتقاد دارند که چون بر یمین مکه معظمه واقعست هر آینه بیمن اشتهار شده بهر تقدیر بصفه مبارک
و بامیمنت است اکثر ولایاتش نزدیک بخط استوا است چون حضرت نوح علی نبینا و علیه
السلام متوجه عالم باقی شد حضرت سام بن نوح آن ولایت را بنظر احتیاط دیده جهت
سکونت خود پسندیده بعد از سام اولادش در آن مقام علم بالوای مقاومت افراشتند
امروز در دست اولیای دولت سلاطین علیه عثمانیه است و از مضافات معروفه
یمن زبید است که حضرت سام بن نوح همت بتعمیر آن گماشته در آنجا انبه و حرما
نیک میشود دیگر مخا است در تمام یمن بندری بآن لطافت نیست و در شهر مخا زر
فرانسه رایج است و یک ریال را ششصد خاسی می آید و خاسی بها خورد و باریک شکل
کاغذ از نقره قلب آنجا است و کوه یلملم در میان مخا و جده جائیست که موقت
حجاج یمن و هند از آنجا احرام می بندند و قبر حضرت شیخ حسن

ونزدیک بدو صد و چهل انهار و جوی بزرگ باشد که عبور از آن ها میسر نیست
بکشتی والله تعالی اعلم **فصل** بدانکه حکمای فرنگ و دانایان یوروپ
بتحقیق رسانیده اند که از سه حصه زمین دو حصه زیر آب و یکحصه خشکی است
و مقدار دوره اینقدر زمین چنانکه در صدر گذشت بیست و یکهزار و هشتصد
و هفتاد و پنج کروه است و گنجایش مدوره آن هفت هزار کروه بحر عظیم این
سه دریا اند اول دریای شور که حصه یوروب و افریکا را از سواد ملک
امریکا جدا میسازد دوم بحر عظیم هندوستان که طرف جنوب است سیم
بحر عظیم پرسانت سناگر که آن زمین اشیا را از سواد حصه امریکا علیحده میگذارد
اینهمه بحرها از آب شور مالامال اند مابین این ها مقدار هشتصد جزیره کلان
واقعشده و غدیرها دو سه جا در ملک امریکا هم هستند که مقدار طول یکی
از آن ها دو صد و شصت و چهار کروه است و جانب شمالی ملک پارس
غدیریست بزرگی بحر و در ملک هندوستان نیز غدیریست معبد هنود دانسر نام
غدیر آنست که با بحر عظیم ملصق و ملحق نباشد و رود بار آنکه از کوهها برآمده
جریان می یابد و کره زمین چون از خط استوا و معدل النهار بر چهار
حصه منقسم شده است و هر حصه را نامی است اول اشیا دوم یوروب
سیم افریکا چهارم امریکا که آنرا نگی دنیا و دنیای نو نیز گویند اشیا نسبت بدیگر
سه حصه بزرگست و یوروب از همه خورد بر روی زمین درین ایام تخمینا
[illegible] کرور مردم اند در اشیا پنجاه کرور و در افریکا دو کرور و در یوروپ [illegible]

و آنرا ربع مسکون خوانند و از جملهٔ این ربع مسکون شصت و دو درجه زمین
معمور شد و کوههای برف است در اقصی جانب شمالی جزیرهٔ انگلستان آبادانی از
بیست و شش درجه از جملهٔ سیصد و شصت درجه که آنها را فرانسیان قسمت
آبادانی است و در تاریخ اسکندری آورده که این ربع مسکون هفتاد و
چهار کروه است و تمام پهنای آن ... ده هزار کروه گرداگرد دنیا
کوهی است بلندترین کوهها نزدیک آن قاف و جبرت حرف
قاف مابین جنوب و مشرق فرجه دارد و بصورت دره که آب اندکی زمین
از آن دره بجانب که آب بسیط است میرود و آنجای را بنام شیر خوانند
بسبب آنکه آب دره سبز و آب محیط میرود و صورت بازگشت ندارد و بمحیط
زمین منقسم با اقالیم سبعه طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب است و اقلیمی که بمحیط
استوا نزدیک است درازی او از پهنای وی زیاده است و باتفاق
دانشمندان مسالک و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر هند
بحر شام بحر مغرب بحر نیطس بحر طبرستان لیکن دو دریای دیگر نیز
از خلیجات با آنها ضم میکنند و هفت بحر خوانند و این اصح است اگرچه بحار
بحر دیگر در این ربع است امّا بواسطه آنکه مبادی آن در دیگر ارباع واقع
شده از حساب این ربع نداشته اند و بحیرات کلان تر پنج اند و در بحار
و بحیرات این ربع جزایر بزرگ و کوچک بسیار اند و ایضاً پنج کوه رفیع
رفیع در این ربع واقع است و عدد مجموع جبال از دو صد متجاوز است

آب یخ می بندد که عبور جهاز ممکن نیست الی آن کسی را آن دو طرف نرفته
پس از چهار حصه یکحصه کمتر عمارت دارد و کوه و بیابانها نیز ازینجمله بسیار است
لیکن در لسان عرف و عادت بربع مسکون اشتهار یافته و این ربع مسکون
در شمال خط استوا است که محاذی معدل النهار بر زمین از مشرق تا مغرب
مفروض کرده اند و هر شهریکه برین خط بود شب و روز در آنجا
برابر باشد و سالی هشت فصل در آن دیار بوقوع آید دو بهار دو تابستان و دو
زمستان و دو تیر ماه. بکثر اوقات در صحاری و میانه آن بلدان گل ریحان و گیاه
باشد اعدل بقاع است در مجمع الانساب و صور الاقالیم می آرند که جمله ربع مسکون
صد ساله راه است چنانکه کسی همه وقت در سفر باشد بقدر طاقت طعام
شرابی که قاعده است بکار برد و آسایشی که رسم است بجای آرد ازینجمله هشتاد و
ساله راه بمرور دهور و اعوام و ظهور حوادث ایام خراب گشته و بطون آنها
زیر آب آمده و بیست ساله راه باقی مانده و ازین بیست ساله راه نیز چهارده
ساله کم آمده چه از طرف شمال هفت ساله راه بواسطه شدت سرما و سردی
هوا ذی حیات نمیتواند زیست و از طرف جنوب نیز هفت ساله راه بسبب
گرمی هوا جانداری نمیتواند بود پس شش ساله راه مانده و اینقدر زمین را هفت
قسم کرده اند و اقالیم سبعه نامیده و بعضی حکما در تواریخ قدیم نوشته اند که
زمین سیصد و شصت درجه است چون کرویست یکصد و هشتاد درجه تحت
و یکصد و هشتاد درجه فوق است نود درجه زیر آب است و نود درجه خشکی است

قرار داده اند بوجهی که جمیع مکلفین را که در اطراف و جوانب اقالیم مختلفه نشسته اند عام و شامل باشد و این معنی بدون کرویت زمین راست نمی آید و زمین قدرے از طرف جنوب و شمال منحدب ست لیکن بعضی مایل بمربع و مثلث گفته اند تا بتحقیق رسیده که هیچو گل قدم بدور شکل است مقدار دورهٔ زمین بیست و یکهزار و هشتصد و هفتاد و پنجکروه است جای گنجایش مستدیر آن هفت هزار کروه و برین کرهٔ هرگاه که دایره معدل النهار که منطقه فلک الافلاک است و خط استوا نیز خوانند و قاطع عالم فرض کنند بگذرد زمین بدو نصف میشود یک نصف که در جانب قطبی است که دب بنات النعش واقعست شمالی میخوانند و نصف دیگر را که در جانب قطبی است که در مقابل قطب شمالیست جنوبی میگویند هر وقت که دایرهٔ افق را دایره عظیم که فاصل است میان آنچه از فلک می بینیم و میان آنچه فلک دیده نمیشود قاطع عالم فرض نمائید هر یکی ازان دو نصف زمین را بدو قسم میکند چنانکه کرهٔ زمین باین دو ایر مفروضه متقاطعه یک دیگر بچهار ربع میشود بدو ربع شمالی و دو ربع جنوبی و ازین دو ربع شمالی یک ربع که بالای افق است مسکون و معمور است و آنرا ربع مسکون خوانند حکما گویند از سه حصه زمین دو حصه در بحر اعظم که آنرا اوقیانوس نیز گویند زیر آب مستور است و یکحصهٔ دیگر بر منصهٔ ظهور بصورت بیضه که در آب افکنند و ازین حصهٔ مکشوفه بسیاری در جانب جنوب ویران افتاده و نهایت جانب شمال هم آب دارد و گوشه جنوب شمالی نهایت سرد و سیر اند الفقد

جعل لکم الارض فراشا استدلال کرده اند که زمین بر شکل کره نیست
زیرا که کره را فرش نتوان گفت این استدلال بغایت پوچ است زیرا که فرش
بودن زمین را بر فرشهای مالوفه خود قیاس کردن بحال غلط است کره زمین
باوجود کرویت و استداره چون جرم بزرگ دارد و اطرافش باهم تباعد
کلی دارند و ارتفاع و انحطاط آن در نظر نمی آید قابل فرش بودن است
بلاشبهه معهذا دلایل قویه قطعیه قایم اند بر کرویت وی و آنچه اوضح دلایل
عقلیه این مدعا است آن است که طلوع و غروب کواکب بر اہل مشرق
مقدم بر طلوع و غروب اہل مغرب میشود و در مابین شمال و جنوب از دیاد
و ارتفاع قطب ظاهر و انحطاط قطب خفی در صورت توغل در جانب شمال
و بالعکس در جانب جنوب دلیل واضح بر کرویت آنست و شخصی از ولایت
انگلند به جهاز سوار طرف مشرق روان شد از ان طرف اصلا رو بر
نگردانیده همچنان طرف مشرق راست میرفت تا بجای که اول روان
شده بود رسید اگر زمین مدور نمیبود باین منوال نمیرسید لهذا محققین فقها
علیه الرحمة در فتاوای خود نوشته اند که اگر مقارن طلوع آفتاب دو برادر
بمیرند یکی در چین یکی در سمرقند ثانی وارث اول میشود دون العکس زیرا که
طلوع آفتاب در چین مقدم بر طلوع آفتاب در سمرقند است پس موت
برادر چینی مقدم بر موت برادر سمرقندیست و آنچه از اوضح دلایل شرعیه
براین مکلف است آنست که اوقات صلوة را بر اوضاع آفتاب قرار داده اند

فوق و تحت و چپ و راست بر صفحهٔ زمین منقوش ساخته چون دنیا در نهایت
اتساع هاست و مرکز آن ها و صفحهٔ مش بدلایل نجومی لازم ارض و اوج مستلزم
افلاک لهذا ساکنین هر مرز و بوم را همین آسمان ماه و خورشید و ثوابت
سیاره بنظر می آید همه را ادعا است که تا بالای دنیا هستیم و ساکنان
دیگر مرز زمین زیر پا و آنچه گردش ستارگان برای اهل بینش مشاهده میشود آن
بمنزلهٔ آنست که راکب سفینه در بحر تصور میکند که ساحل میگردد و آن نه
چنانست بلکه بحر که سفینه ایچنین تصور می آید و الله اعلم چون از احوال
حکما در باب افلاک فارغ شدیم بنذی شروع در بیان مساحت زمین
و ابعاد و اقالیم سبعه اسخانهٔ و اختصارا می رود فصل در بیان مساحت
کرهٔ ارض و ما یتعلق بها از حضرت حسن بصری رضی الله تعالی عنه
منقول است که تعالی اول زمین را بسیار خورد آفرید و در وی رگهای کوه
پیدا کرد و دران رگها حرکتی داد که بسبب آن انهار انجمود میکنند و چشمها
جاری میشوند و اقدیرا قواتها فرموده باز متوجه بسوی آسمان شد و آسمان
مانند دود بود آنرا هفت آسمان ساخت باز زمین را بهمین فرموده مقدار که
هست گردانید ابتدای خلقت زمین در مقام کعبه معظمه بود از همانجا بسط
و فراخ ساخت لهذا در حق آنخانه معظمه فرموده ان اول بیت
وضع للناس و شهر مبارک مکه را از نیجهه ام القری نامند و باتفاق
محققین زمین کروی است و آنچه بعضی کوته اندیشان از آیه شریفه الذی جعل

بنوبت و فاصله گرد آفتاب میگردند واز روشنی اقتباس مینمایند و زمین گرد
مرکز خود در بیست و چهار ساعت یکبار میگردد و سبب شب و روز این است و
هر حصهٔ زمین که پرتو آفتاب می افتد در انحصه روز میشود و در حصه که آفتاب
نباشد در انجا شب است و گردش روزمره زمین از جانب مغرب طرف مشرق است
ازینجهة شعاع بر سطح شرقی زمین جائیکه می افتد در انجا صبح میشود و همان
شعاع چون بسمت الراس رسد نصف نهار میگردد و چون شعاع بحد غربی
افتاد در انوقت شام شد لهذا قبل از شش ساعت از ولایت انگلنڈ در
ملک بنگاله آفتاب طالع میشود و زمین بسبب کشش آفتاب معلق است در یک
دقیقه گهری سیصد و چهل کروه گردش مینماید و در سالی یکبار ته و بالا میشود
لیکن چون اختلاف قول حکمای فارس و فرنگ درباب گردش آسمان و زمین
متضاد فیه است بدون واقف بودن از علم ریاضی و هندسه و حکمت
خصوصاً علم هیئات طرفین تشفی خاطر بالکلیه نمیشود و هرگاه از گردش زمین برج
افلاک برابر دنیا آید گویند عمل فلان برج است و هرگاه عکس آفتاب و مهتاب
و ستاره های سیاره بمقابل دنیا و بروج با ان شود قیاس نمایند که فلان ستاره
در فلان برج آمده موافق این امر در لندن تمثالی نمونه اشکال آسمان و زمین
در مدرسه علم هیئات ساخته اند و شکل دنیا درمیان دایره افلاک که شش
جهة مساویست مانند بیضه معلق نهاده چون آنرا بچوبی خورد مانند دسته
چرخه میگردانند دنیا بحرکت درآید و آسمان ها ساکن باشند و نقش اقالیم سبعه

آن ستاره‌ها در مقام خود مانند آفتاب روشن اند بطرزیکه خمسه متحیره و زمین که
آن نیز حکم ستاره سیاره دارد علاقه با آفتاب دارند بهمان طرز اهل هیأت این
ستارگان را نیز میدانند که هر یکی از ثوابت ستاره سیاره خود را مرکز است چنانکه
عطارد گرد آفتاب در عرصه یک پهر یک لک و شصت ۶۰ و پنج کروه میگردد و گرد
زمین آفتاب در عرصه یک پهر یک لک کروه میگردد و سرعت گردش این
ستارگان بحدی است که فهم ناقص انسان از دریافت آن قاصر است معهذا در تیزروی
با ستاره‌های دیگر هیچ نسبت ندارند و احوال آنها باین منوال است که گاهی
در دوره با آفتاب نهایت قرب بهم رسانند و گاهی بعید شوند هرگاه نزدیکی
با آفتاب بهم رسانند چنان درخشنده میگردند که گویا آهنی است که فی الحال
از کوره آهنگر تافته برآورند بلکه بهزار مرتبه از آن زیاده تر و مدام روشنی
در آنها می ماند و هرگاه یکی از آنها در دوره خود از آفتاب بعد پیدا کند
فاصله فی مابین پانصد و شصت ۶۰ کرور کروه میباشد و چون نهایت قرب
بهم رساند بیست و شش ۲۶ لک و چهل هزار کروه در عرصه یک پهر که سه ۳ ساعت
نجومی است قطع میکند و آفتاب در تمام روز از برجی به برجی تخمیناً میرود
و ماهتاب که سریع السیر است در یک لمحه ششصد و شصت بار مانند گردش
دنیا میگردد و در هر ماه بوقت با آفتاب قران میکند اعتقاد حکمای فرنگ
که آفتاب و ستارگان گرد زمین نمی گردند بلکه معامله بالعکس است یعنی این زمین
که ما برو می ساکنیم آن هم یک ستاره ایست بدستور یازده ستاره دیگر که

انگریزی در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه عیسوی ستاره و سیاره بر شکل را دیده است
لهذا آنرا بنام او خوانده اند و آن از آفتاب یکصد و نود و هشت کرور و چهل
لک کروه بعید است بعد آن در سنه یکهزار و یکصد و نود عیسوی دیگر یک ستاره
سیاره بنظر آمد نام آن جرجیم کردند و ایضا چهار ستاره سیاه اول سیرس دوم
پالس سیم جونو چهارم نستائین در سنه یکهزار و دو صد و هفتاد عیسوی بنظر آمدند
سیرس و نستائین از آفتاب بیست و دو کرور و هشتاد لک کروه تفاوت دارند و جونو
از آفتاب بیست و شش کرور و چهل لک کروه دور است و پالس آنقدر بعید است
که تا حال بعد مسافتش متعین نشده و چهار سیاره دیگر اند که بنظر نمی آیند مگر بدور
بین خاص و برای این زمین یک قمر است که گرد کره ارض در بیست و نه روز
و یازده ساعت میگردد و برای ستارگان دیگر نیز چندین قمر اند چنانکه برای
مشتری چهار قمر از دوربین بنظر می آیند و برای زحل هفت قمر و دیگر ستارگان
نیز حیرت افزا و هوش ربا اند بملاحظه آن که باهمدیگر بستگی میدارند آنها را
ثابت میگویند اگرچه از جمله آنها بدین چشم بشری فقط قریب سه هزار بنظر می آیند
مگر بوساطت دوربین زیاده از لک که شمار آن در وا همه نگنجد مرئی میگردند
و تیزروی و بعد آن ستارگان از حیطه وهم بشری بیرون است و از جمله آنها
ستاره هائیکه قریب ترین اند فاصله فی مابین آنها و زمین آنقدر است که اگر
ممکن میباشد که گوله توپ که بسرعت چون ریح عاصف بلکه کالبرق الخاطف
میرود از ینجا تا بآن ستاره برسد پس در عرصه هجده سال هم آنجا نمیرسید

باختصار از ایجاز بتحریر میرسانیم تا بر لبیب فطن معتقد طبقه زمین روشن شود
وآن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن رسد علما
شکل آسمان و زمین از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است بر افلاک
دیگر و هر یک آسمان طرحی دیگر پیچ بپیچ چون پایه گرد و دون آنها را به میان آهنی یکی به
دیگری وضع شده طبق بر طبق و ته بته نیست اگر چنین میبود یکی بر دیگری
حایل و حاجب میبود و ستاره های ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی آمدند
قطر آفتاب جهان پهار لک و چهل هزار کروه است و از زمین بفاصله هشت کرور
و سی و شش لک کروه دور است و نسبت بزمین ده لکهه حصه بزرگ است
لهذا او را نیر اعظم خوانند و عطارد از زمین سه کرور و بیست و پنج لک و هزار
کروه دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سی و سه کروه است اینجا
عطارد تمام دیده نمیشود که بسبب متصل بودن با آفتاب در شعاع پوشیده می ماند
و زهره از آفتاب پنج کرور و نود و هشت لک و چهل هزار کروه تفاوت دارد و قریب برابر
زمین کلانست مریخ از آفتاب دوازده کرور و شصت و هفت لک و بیست هزار
کروه فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورد است جای گنجایش او سه هزار و
ششصد و هشتاد و شش کروه است مشتری بسبب فاصله بعید مانند نقطه بنظر
می آید یا از زمین یکهزار و سیصد برابر بزرگ است و بیست و هشت کرور و پنجاه لک
کروه از زمین فاصله دارد از رو دوربین بالای جرمش چند داغها بنظر
می آیند و زحل از آفتاب هشتاد و نه کرور و بیست لک کروه دور است و گرد

عیان؛ صورت اسباب بردہ از میان؛ پس باید دانست کہ آنچہ
فلاسفہ در تکون ابر و باران و رعد و برق گفتہ اند محض برای تصـ
از صور واقعہ بقدرت الٰہی گفتہ اند تا استبعاد دفع شود و ذہن مالوف
جریان قدرت کاملہ در ضمن اسباب متعارفہ قبول نماید **تفصیل** برآنکہ م
و مجتہدین شکر اللہ سعیہم چنین روایت کردہ اند کہ ارتفاع آسمان
دنیا از زمین مقدار پانصد سالہ راہ است و ہمچنین مابین ہر دو آسمان از آسمان
ہفتگانہ ہمین مقدار است و ثخن و سطبر آن آسمان نیز ہمین مقدار است ازینجا بلندی
آسمان ہفتم و وسعت او را قیاس باید کرد و ارباب ہیأت را در عالم ابعاد
و اجرام بر مقدار ثخن و سطبری آسمانہا طریقہ دیگر است کہ براہین و دلائل ہندسیہ
بر آن قائم ساختہ اند و چون راہ پانصد سالہ کہ در روایات صحیحہ وارد شدہ
متعین و مشخص نیست کہ تحرک متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع مسافت
صعود نسبت بقطع مسافت ہموار دشوار تر است و زمان قطع مسافت
اول نسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد چنانکہ در رفتن بر زمین
ہموار و بالا بر آمدن بر کوہ مجرب است و اہل ہیأت بفرسنگ و میل تقدیر ابعاد
کردہ اند درین صورت احتمال دارد کہ روایات شرعیہ و براہین ہندسیہ تطبیق یابند
واللہ اعلم بحقائق الامور **فصل** فا حکمای فرنگ انگریزیہ در باب گردش
زمین و ثخن و بعد کواکب و تعداد سیارات سخنہای مخالف مذکورہ
بصدد بیان می نمایند ما خلاصہ اقوال انجا بعہ کما وعدناہ فی العنوان

می یابد در اثنای راه منجمد شده می افتد آنرا ژاله گویند و هرگاه بخار و دخان
و غبار بحد برودت میرسد بخار سرد میگردد و دخان در اثنای آن تقلقل میکند
آن دخان مشتعل میشود و آنرا برق می نامند و گاهی بسبب تکاثف و برد منجمد شده
بر زمین می افتد آنرا صاعقه گویند فی الحقیقت با این اسباب اسباب دیگر هم هستند
جمیع کارخانجات عالم در کار است که اراده و اختیار ارواح مدبره موکله
بر این مواد و صور بدو مقرر است و آن ارواح را در لسان شرع ملائکه و فرشتها خوانند
و خصوصیات زمانی و مکانی و تخلف اثر باوجود اجتماع اسباب مادیه و صوریه از
اختلاف همین اراده ناشی است لهذا شارع علیه الصلوة والسلام انتظام
کارخانه بلکه جمیع کارخانجات عالم را نسبت بفعل ملائکه نموده و ملائکه را
تابع امر تکوینی او سبحانه و تعالی داشته که از طرف خود هیچ چیز بفعل نمی آرند
اگر قوت فکریه انسانیه در اسباب مادیه و صوریه بر چیزی تعمق و غور نماید بکمال
غفلت از منتهی الاسباب او را دست دهد و معرفت مسبب الاسباب هرگز میسر نشود
اگر نفی اسباب مطلقا نماید کارخانجات حکمت او سبحانه جل شانه را منکر شده باشد و خلقت
اینهمه اسباب را باطل فهمیده سبحانک ما خلقت هذا باطلا
پس اعتقادی که در دین و دنیا نافع و سودمند بود آنست که بداند که حضرت
حق سبحانه فاعل بلا واسطه هر متکون است اما بوساطت اسباب بنابر اجرای
عادت خود میسر باید تا تعطیل هیچ یک از حکمت و قدرت لازم نیاید حکیم که
زحکمت کرده ایجاد سبب روز را پوشیده در جلباب شب قدرت خود ساخته آگاه نیست

مرعیت اینقدر فرق است کہ ستارہ ہای آسمانی بصورت گوئی کہ از تفخ یعنی اثر
شعاع آنہا پیدا میشود ہر دو را در لغت ستارہ و نجم و کوکب گویند و در توپخانہ
گلولہ را بنام توپ مسمی میکنند و در قرآن مجید این فواید نجم جا بجا مذکور است
واللہ یقول الحق وھو یھدی السبیل **فصل** بدانکہ اعتقاد حکما
آنست کہ چون قوای فلکیہ در عناصر تاثیر میکنند بتسخین و تبخیر عناصر بحرکت آمیختہ
و باہم مخلوط میشوند و از اختلاط آنہا باہم مخلوقات چند از چند تکون می پذیرند
مثلاً چون حرارت تابستان در عناصر تاثیر قوی میکند از دریا بخار و از زمین
دخان بر میخیزد و بسوی آسمان متصاعد میشود پس دخان گاہی از حیز ہوا و از
بالا میرود و بکرہ نار میرسد و مشتعل میگردد احیاناً تا چند روز آن اشتعال
باقی می ماند و بصورت شہاب و ستارہ دار و تیرہ بنظر می آید اگر بعد از مشتعل
شدن عنقریب زایل میگردد شہاب می باشد و گاہی مشتعل نمیشود بلکہ محترق
میگردد علامات سرخ و سیاہ مابین آسمان و زمین ظاہر میشود و بخار در وقت صعود
بچند قسم انقسام می یابد گاہی لطیف است و بسیار بلند میرود و بمکانی میرسد
کہ انعکاس شعاع شمس از زمین تا آنمکان منقطع میگردد و سردی تکاثف
می پذیرد و قطرہ قطرہ شدہ بر زمین می افتد و آن بخار متکاثف را ابر
گویند و آن قطرات را باران نامند و گاہی چندان لطیف نمی باشد بلکہ گونہ
ثقلی داشتہ باشد باینہمہ بسیار صعود نمیکند بسبب برودت آخر شب برد و منجمد
شدہ آنرا شبنم گویند و گاہی بواسطہ شدت برودت ہوا بخار کثیف کہ نزول

بطبقهٔ زمهریر میرسد منجمد میگردد و از نظر غایب میشود و در این امر دو سخن عجیبهاست زیراکه نوری که ازین ستاره های دونده مرئی میگردد هرگز مشابهتی باشعلهٔ ناری که از دخان مشتعل شده دیده نمی شود بلکه نور آن ستاره مشابهت تامه با نور آسمانی دارد چنانکه محسوس است و نیز جهت و طرف و حرکت ستاره ها منحصر در تحت و فوق نیست تا بر اشتعال دخان صاعد یا انتشار جسم نار که بوجه کرده باشد محمول تواند شد اکثر اوقات از جنب به است و از راست و چپ میدوند و صریح معلوم میشود که حرکات آن ها را طبیعی نیست بلکه قاصد از ذوی الاراده و الاختیار آنها را بقصد میدوانند چنانکه ارباب تحقیق نوشته اند که ستاره های دوان که آنها را شهاب ثاقب میگویند سبب حفظ آسمان از شیاطین اند که استراق سمع میکنند و این را دو جهت است اول آنکه شیاطین از ماده دخان مخلوق شده اند و بالطبع ظلمت و تیرگی را دوست میدارند و از روشنی میگریزند چنانکه مجرب است که بیشتر غلبهٔ آنها در وقت تاریکی و مکان تاریک می باشد و بسبب حضور شمع و چراغ در مکانها کمتر دخل میکنند پس آسمان را بقنادیل کواکب نورانی منور ساخته اند که بواسطه انتشار نور در اجزای آسمان ها که شفاف محض است شیاطین خیره شده میگریزند و حالت آنها چون خفاش و آفتاب میشود دوم آنکه از شعاع ستاره فرشتگان مثل گوئی درست کرده در پی شیاطین میدوانند مانند گولهٔ توپ که بطرف خصم انداخته میشود و محافظت آسمان بستاره است و محافظت قلعه بتوپخانه که بالای برج و باره آن میگذارند

سال آئینده البته روز شنبه خواهد شد و از وقت تحویل چهارده گهڑی وسی و سه پل حساب کرده باید افزود مثلاً اگر امسال تحویل روز شنبه اول صبح شده سال آئینده بفاصله ده روز بعد چهارده گهڑی وسی وسه پل روز بلند شده روز تحویل خواهد شد تحویل قمر در بروج ازین دو بیت معلوم میشود که قمر در کدام برج است نظم زمه هرچه باشد مثنی نمای ، بر و پنج روز دگر بر فزای ، بهر پنج از آن خانه زآفتاب ، بگیر و بدان جای مه در شتاب قوله مثنی کن دوگان کن یعنی اگر یک روز از ماه گذشته باشد دو گیرد اگر دو گذشته باشد چهار علی هذا القیاس و مجموع پنج بیفزای بعد از آن نظر کن که آفتاب در کدام برج است و ابتدا از آن برج کن و بهر برج پنجعدد طرح نمای تا آن برج رسے در مقابل آن کم از پنج ماند قمر هم در آن برج باشد والله اعلم فصل بدانکه در ستاره شهابیکه در بعضی لیالی دوان مرئی میگردد مردم متردد اند بعضرا اعتقاد آنکه دخانی از روی زمین متصاعد شده چون بکره نار میرسد بواسطه دهنیتی که در وی باقیست مشتعل میشود اگر لطیف است بزودی انطفای پذیرد و اگر غلیظ است چندروز بصورت تیره ایستاده و مدارها دیگر اشکال پایدار مے ماند و برخی گویند که در تحت فلک قمر کره نار است و از آن کره احیاناً بسبب حرکت اشتعالی که بواسطه قوت شعاع اجیات کواکب مجروح المزاج در درجه از درجات افلاک بهم میرسد چیزی منفصل شده فی مابین مے آید و در طبقه دخانی که فی مابین کره نار و هوائیست صرف نمود میکند و مانند ستاره دوان بنظر می آید چون

وآن چهارده منزل باشد درمیان شمس وقمر مثلاً اگر آفتاب دراول ثور بود
ماهتاب دراول عقرب باشد علی هذا القیاس وچون درهنگام مقابله تمام جرم
قمر درمحاذی آفتاب روشن شود آنحالت را بدر و ماه تمام گویند و فی مابین
چهارده منزل باشد وآنرا نظر مقابله میگویند وچون ازمقابله درگذرد نور
قمر بنقصان می آید تا باز تحت الشعاع واقع شود چنانکه درنص قدیم است
القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم وبیان
آفتاب را مداری است که میان برج ها میگذرد وآن مدار منطقة البروج است و
قمر را نیز مداریست غیر مدار آفتاب که در دو موضع مقابل این دو مدار همدیگر را
تقاطع میکنند وآن دو نقطه تقاطع عقدتین میخوانند وجوزهرین نیز می نامند
پس نیمه از مدار قمر درجانب شمال از مدار شمس میباشد ونیمه دیگر درجانب جنوب
وآن عقده را که ماه چون ازو بگذرد شمالی شود راس میخوانند وآن عقده دیگر را
که چون ماه ازو بگذرد جنوبی شود ذنب میگویند ازانکه در شکل بسر ودم اژدها
مانند دارند وراس را سعد داشته اند و ذنب را نحس سعادت ونحوست این
بدستور کواکب شعبه تجربه است وراس وذنب حرکت معکوس بطی دارند وباز
این دور فلک را که دوازده برج است به بست وهشت قسم قسمت کرده اند
آن ها را منازل قمر گویند که هر روز ماه دریکی ازان منازل است وچون
فلک دوازده برج است ومنازل بیست وهشت حصه هر برجی دو منزل وثلث
باشد اسامی منازل بیست وهشتگانه این است شرطین بطین ثریا دبران

خانهٔ زحل و وبال آفتاب است هیچ کوکب را درو شرف و هبوط نیست برج ثابت و گرم و تر و نذکر و نهاری بصورت مردی است که دلوی را از چاه برآورده و در گرفته آن دلو را واژگون ساخته آب ابر زمین می ریزد و صورت او از چهل و دو ستاره مرکب است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی بهمن و بانگریزی جنوری نامند

حوت که بفارسیش ماهی و بهندی مین نامند خانهٔ مشتری است و وبال عطارد و هبوط او و شرف زهره و مونث و لیلی و سرد و تر و بلغمی و ذو جسدین بر شکل دو ماهی است که با هم پشت و شکم چسپیده افتاده اند یکی از انهار اسک مقدم حوا که جانب جنوب است و صورت آن هر دو ماهی مرکب از سی و چهار ستاره است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی اسفندارد و بانگریزی فروری نامند والله اعلم

فصل بدانکه نور قمر مستفاد آفتاب است و افلاک چون کروی اند و سیر قمر در غایت سرعت است و دو شبانروز و نصفی تقریباً یک برج قطع میکند و هرگاه با آفتاب در یک درجه واقع شود در شعاع شمس محو میگردد و نمی آید و چون از آفتاب بمقدار معین که تقریباً دوازده درجه باشد بیشتر گذشت از تحت الشعاع خارج میشود و پیدا میگردد و میگویند که ماه نو شد و هلال برآمده بنابر کرویت افلاک درآن وقت یک کنارهٔ قمر پیش در محاذی آفتاب نیست و همان کنارهٔ ماه است که بنور آفتاب روشن شده می نماید آنزمان آنرا هلال مینامند هر چند از آفتاب بعید میشود نور در تزاید می آید بجهة انکه جرم قمر بیشتر محاذی آفتاب میشود و همچنین قمر سیر کرده تا بمقابلهٔ آفتاب رسد که شش برج تمام مستفاد

او بجانب میزان و از بیست و شش ستاره مرکب است و ستاره های دیگر نیز متعلق او
و متصل دست او خوشه در آن دست واو ستاره ایست کما و (۱) سماک اعزل گویند
و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی شهریور و بانگریزی اگست خوانند **میزان**
که بفارسیش ترازو و بهندی تولا نامند خانه زهره است و وبال مریخ و شرف
زحل و هبوط آفتاب و مذکر و نهاری و گرم و تر و دموی است و بصورت ترازو است
مرکب از بیست ستاره و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی مهر و بانگریزی ستمبر
گویند **عقرب** که بفارسیش گژدم و بهندی برچهک خوانند خانه مریخ است و وبال
زهره و هبوط قمر و برج ثابت و مونث و سرد و تر و بلغمی است بصورت گژدم است
مرکب از بیست و یک ستاره و قلب العقرب و اکلیل و دیگر ستاره ها نیز باو تعلق
دارند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آبان و بانگریزی اکتوبر خوانند
قوس که بفارسیش کمان و بهندیش دهن گویند خانه مشتری است و وبال
عطارد و شرف ذنب و هبوط راس و ذو جسدین و مذکر و نهاری و گرم و خشک
و صفراوی است و بشکل مردی است که کمان و تیر در دست دارد از سی و یک ستاره
مرکب است و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آذر و بانگریزی نومبر باشد
جدی که بفارسیش بزغاله و بهندی مکر نامند خانه زحل و وبال قمر و شرف
مریخ و هبوط مشتری و برج منقلب و مونث و لیلی است بصورت بزغاله است
مرکب از بیست و هشت ستاره و سعد ذابح نیز باو متعلق است و مدت ماندن آفتاب درین
برج بفارسی دی و بانگریزی دسمبر گویند **دلو** که بفارسیش سبو و بهندی کنبه خوانند

اگرچه خارج از صورت اند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی اردی بهشت
و بانگریزی اپریل گویند و جوزا که بفارسیش دو پیکر و بهندی متهن خوانند خانه
عطارد است و وبال مشتری و شرف راس و هبوط ذنب و مذکر و نهاری گرم
و تر و دموی و ذو جسدین انگارند بصورت دو آدمی است با یکدیگر آمیخته و چسپان
و اتصال یافته که سرهای ایشان بجانب شمال و مشرق است و پای بجانب جنوب
و مغرب و هژده ستاره درصورت این برج داخل اند و هفت خارج که ذراع و هنعه
و غیرها باشند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی خورداد و بانگریزی مئی
گویند سرطان که بفارسیش خرچنگ و بهندی کرک خوانند خانه قمر است و وبال
زحل و شرف مشتری و هبوط مریخ سرد و تر بلغمی و مونث و لیلی و برج منقلب بصورت
خرچنگ است که هندش کهکره خوانند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی
تیر و بانگریزی جون گویند و اسد که بفارسیش شیر و بهندی سنکهه نامند خانه
شمس است و وبال زحل و درو هیچ شرف و هبوط نیست و مذکر و نهاری و حار و
یابس و صفراوی و ثابت است و بصورت شیر است که از بیست و هفت ستاره ترکیب
یافته و ستاره های دیگر مثل قلب الاسد و جوزهر نیز باو تعلق دارند و مدت ماندن
آفتاب درین برج بفارسی امرداد و بانگریزی جولائی گویند و سنبله که
بفارسیش خوشه و بهندی کنیا خوانند خانه عطارد است و شرف عطارد و وبال
مشتری و هبوط زهره ذو جسدین و مونث و لیلی و سرد و خشک و سوداوی
بر شکل زنی است که در دست او خوشه ایست سر آن زن بجانب دنبال او و پایهای

نامیده که در هندی آن را جهن گویند و روز عبارت از زمان دور رسیدن آفتاب است
از نقطه معین فلک بحرکت یومی باز رسیدن بهمان نقطه مفروضه و ماه و سال شمسی
و قمری است ماه شمسی عبارت از قطع آفتاب است بحرکت خاصه برجی را از بروج
اثنا عشر و ماه قمری عبارت از یک دور تمام اوست بحرکت خاصه و سال شمسی
عبارت از مفارقت آفتاب است از نقطه معین از فلک البروج بحرکت خاصه تا رسیدن
باز بهمان نقطه و سال قمری عبارت از دوازده دور تمام اوست بحرکت خاصه الحال
بدانکه این دوازده برج باهم در صورت و دوره احکام اختلاف تمام دارند پس
حمل که بفارسیش بره و بهندی میکهه گویند خانه مریخ است و وبال زهره و شرف
آفتاب در نوزدهم درجه است و هبوط زحل و برج مذکر و نهاری و حار و یابس صفراوی
و برج منقلب و ربیعی و شمالیست بصورت بره گوسفند است که سر بجانب مغرب و دم بجانب
مشرق دارد و روی باز پس کرده گویا چیزی را می بیند و ستاره ها که در صورت
صورت او واقع اند سیزده ستاره اند و پنج ستاره دیگر نیز بصورت او تعلق
دارند گویا خارج از صورت واقع شده اند و مدت ماندن آفتاب را درین برج بفارسی
فروردی و بانگریزی مارچ گویند ثور که بفارسیش گاو و بهندیش برکهه نامند
خانه زهره است و وبال مریخ و شرف قمر در سیم درجه اوست و برج مونث و لیلی
سرد و خشک و سوداوی ثابت است بصورت گاویست که سر او بجانب مشرق و دم او
بجانب مغرب است و صورت وی از سی و دو ستاره مرکب است و ستاره های دیگر
مثل عین الثور و ثریا که بر مثل خوشه انگور است و دبران نیز با صورت او تعلق دارند

مثل ربیع و خریف و صیف و شتا هر فصل را ابتدای و وسطی و انتهایی است که حکم
آن فصل در هر حالت بقوت و ضعف مختلف میگردد و بنابران فلک را بدوازده قسم تقسیم
نموده اند هر قسمی را برجی نام نهاده و نیز آفتاب را در مدت یک دوره تمام خود دوازده
نوبت با قمر اتفاق اجتماع میشود که هر دو در یک مکان محاذی فلک بهم می آیند و
هر اجتماع ماه نو نیست لاجرم فلک را بعدد اجتماعات شمس و قمر دوازده قسم کرده اند
و هر قسم را برجی مقرر کرده و در هر برج که قوت کوکب زیاده تر از بروج دیگر دیده اند
آن برج را خانه آن کوکب میگویند زیرا که هیچ خوشحالی و خورمی برابر آن نیست که
کسی در خانه خود باشد و چون غایت قوت کوکب در برج خانه خود است غایت ضعف
در برج مقابل خانه خواهد بود که برج هفتمین باشد بنابران آن خانه را خانه وبال
گویند مثلاً هر کوکبی را که برج خانه حمل باشد وبال او در برج هفتمین که میزان است
خواهد بود و علی هذا القیاس زحل در برج خانه است و شمس و قمر هر یکی یک برج دارد
باقی خمسه متحیره را دو خانه و هر برج را موافق صورتی که بسبب اجتماع ستارها در این برج
پیدا شده و بنام آن برج مسمی کرده اند مانند حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد
و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و هر یکی ازین بروج را
بمقدار ایام حرکت آفتاب بسی قسم تقسیم کرده اند و هر قسمی را ازان برج درجه نام
نهاده و هر درجه را شصت قسم ساخته و هر قسم ازان درجه دقیقه می نامند که بلغت
هندی پل قطع المقدار را یک گهری گویند و هر دقیقه را شصت قسم منقسم کرده
ثانیه گفته اند که در هندی انوپل نامند و هر ثانیه را نیز شصت قسم تقسیم کرده ...

ازانجهة گویند که حرکت آنها در غایت بطو است گویا که حرکت ندارند زیرا که اوضاع
آن اعلی الدوام بر و تیره و احد ثابت است که هرگز تغیر نمی یابد بخلاف سیارات و مستطها
این فلک هشتم را منطقة البروج و دایرة البروج میگویند زیرا که از میان بروج اثنا
عشر میگذرد و چون دایره منطقة البروج از دوایر عظام است قاطع عالم است
پس در سطح اعلی فلک اعظم با معدل النهار متقاطع باشد بدو نقطه متقابله و ازین
دو نقطه آن نقطه را که چون آفتاب بسیر خاصه خود از و میگذرد شمالی میشود از
معدل النهار نقطه اعتدال ربیعی میخوانند و آن نقطه اول حمل است که چون آفتاب بآن
نقطه رسد ابتدای فصل بهار است و نقطه دیگر مقابل او که چون آفتاب بسیر خاصه
خود ازو بگذرد جنوبی شود از معدل النهار اعتدال نقطه خریفی می نامند و آن
نقطه اول میزانست که چون آفتاب بآن نقطه رسد ابتدای فصل خریف است و این
دایرة البروج را که بسبب سیر آفتاب مفروض میشود و آفتاب آن دایره را
بسیر خاصه خود در مدت یکسال تمام میکند بدوازده قسم قسمت مساوی کرده اند
مانند قاشهای خربوزه و هر یکی را برجی نام نهاده اند و در جمیع افلاک کلیه بسبب
محاذات ایشان با فلک البروج بروج اثنا عشر معتبر است وجه تقسیم آن بدوازده
قسم مساوی بلا زیاده و نقصان که از جناب آلهی در اذهان بنی آدم القا
شده و سایر طوایف ناس چون عرب و یونانیان و فارسیان و فرنگیان و یهود
وغیره بران متفق اند آنست که چون مدت ماندن آفتاب در هر ربعی از ارباع
فلک را فصلی مقرر کرده اند که هوا و خاصیت آن فصول مخالف یکدیگر است

که هشتاد هزار سال و کسری راه بیک شبانروز قطع میکند چنانکه در روایت آمده
که روزی حضرت جبرئیل علیه السلام تشریف آوردند بملازمت حضرت سرور انبیا
شد آنحضرت از وی پرسیدند که وقت صلوة ظهر رسیده است یا نه در جواب باین دو لفظ
لا و نعم متکلم شد حضرت خیر البشر سوال فرمودند که یا اخی جبرئیل لا و نعم چه
معنی دارد فرمود که چون شما سوال فرمودید هنوز وقت نماز پیشین نرسیده بود
گفتم لا و درینقدار زمان که بلفظ لا تکلم کردم آفتاب پانصد ساله راه قطع کرده
وقت پیشین شد گفتم نعم انتهی و نیز بدان چنانکه حرکت اصلی فلک اعظم از
مشرق است بجانب مغرب حرکات اصلیه افلاک ثمانیه کلیه دیگر بر خلاف فلک
اعظم است یعنی حرکات غربیه است که از مغرب بجانب مشرق حرکت میکنند پس با
هر یکی ازین افلاک ثمانیه را دو حرکت باشد یکی عرضی که بحرکت فلک اعظم
از مشرق بمغرب میروند و یکی حرکت ارادی که اصلی ایشانست که از مغرب
بمشرق بر خلاف حرکت عرضی میروند و بحرکت عرضی مثل فلک اعظم هر شبانروز
نظیر بیک دوره تمام میکنند فاما حرکت ارادی آنها چون مختلف افتاده است
مخالفة لاطناب متصدی ایراد آن نشد و فلک دوم که در تحت این فلک
اعظم است فلک هشتم است که آنرا فلک البروج و فلک ثوابت و کرسی گویند که
بروج اثنا عشر و کواکب ثابته دران اند و کواکب ثابته یکهزار و بیست و دو اند
واین کواکب با جمعها در سطحی و ثخن فلک هشتم مرکوز و مغرقند بحیثیتی که قطر
آنها مساوی فلک است بلا زیادت و نقصان واین کواکب مذکوره را ثابت

در افلاک سبعه خرق والتیام جایز است اما در عرش وکرسی که فلک هشتم و نهم
جایز نیست اما صحیح آنست که در افلاک تسعه خرق والتیام جایز است **فصل**
افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند اول فلک تاسع است که او را
فلک الافلاک اعظم و فلک اطلس و فلک غیر مکوکب و عرش مجید و فلک معدل
النهار گویند هیچ کوکبی ندارد و مشتمل بر قطبین که یکی قطب شمالیست که قریب
بنات النعش که درین افق ظاهر است دیگری در مقابل او قطب جنوبی است که
تحت الارض است و دایره که بمنطقه اینفلک مفروض میشود آنرا دایره معدل
النهار گویند جهه آن که چون آفتاب محاذی آن میرسد در تمام معموره شب و روز
مساوی میگردند **و زمان** عبارت از مقدار حرکت همین فلکست که اسرع
حرکات است چنانکه **دور** عبارت از حرکت فلک و کوکبست از مبدا معین بحرکت
خاصه و باز رسیدن بهمان مبدا و بسبب اختلاف سیر انجم و افلاک ادوار اختلاف
می پذیرند و یک دوره فلک الافلاک که عبارت از حرکت اوست از نقطه معین
تا باز رسیدن بهمان نقطه از یک شبانروز بمقدار معین کمتر است و یک شبانروز
از یک دوره عرش بهمان مقدار معین زیاده است و حرکت فلک الافلاک حرکت
شرقیه است یعنی از مشرق بمغرب حرکت میکند و بحرکت اولی ازینجهة مسمی
که اول حرکت که دریافته میشود انحرکت است و فلک الافلاک بانحرکت خود
افلاک دیگر و کواکب را متحرک میگرداند هر روز همه را گرد عالم بر می آرد و عرش
اگر ... ک بنوعی است که نزد هیات شناسان ثابت و متحقق

باب دوم در بیان اسامی کثیر بلاد مشهوره بترتیب اقالیم سبعه اجمالاً و ایجازاً موجب قرار داد مورخان ایران و توران باب ۳ سوم در بیان ساحت و تقسیم اربعه زمین ایشیا و یورپ و افریکا و امریکا است مطابق اخبارات انگریزی باب ۴ چهارم در ایراد بعض عجایبات بحور و جبال و وحوش و طیور جهان و من الله الاستعانة و علیه التکلان باب ۱ اول در بیان احوال افلاک تسعه و غیره موافق ایراد حکمای اسلام و فرنگستان بدانکه اعتقاد حکما آنست که مجموع افلاک تسعه یک کره است یعنی گو لهٔ یک فلک هستند مانند توی پیاز بر یکدیگر پیچیده و هر توی فلک علیحده است و سطوح آنها با هم متلاصق اند در میان فرجه نیست و از روایات شرعیه فرجه نیز ثابت است اما بنای تلاصق سطوح افلاک نزد اهل هیأت بر قاعده لا فصل فی الفلکیات است و آن قاعده ظنی است برهان قطعی ندارد و معهذا نزد اهل هیأت حاجت بفرجه بین السمائین متحقق نشد از آن جهت اثبات فرجه نکردند و ارباب شرع راسیر و دور ملایکه ما بین هر دو آسمان معلوم شد اثبات فرجه نمودند پس باقی نماند مگر مخالفت مجموعه آنچه براهین هندسه در بیان ابعاد فلکیات است که بغیر فرجه دریافته اند و آنچه ثابت است بروایت شرعیه اما این مخالفت لفظی است زیرا که مقدار یرا که اهل هیات داخل ثخن آسمان داشته اند شاید بعض آنرا در نظر ارباب شرع فرجه اعتبار کرده باشند و باقی را ثخن سطری فلیرتفع النزاع و افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند تمامه کواکب ثوابت و سیاره درین افلاک کلی اند و کره نار درون فلک واقع

در سنه ۱۲۶۳ع یکهزار و هشتصد و چهل و هفت مطابق چهارم ماه جنوری انگلیسی آمد که
این قطعه از آن خبر میدهد قطعه باخرد گفته ام که شعری کرده؛ خوب تصنیفی از نکو خالی؛
سال تاریخ و حال آن تصنیف؛ تا بیگانه است بازگو حالی؛ بهر تاریخ عیسوی گفتا
دادر ترتیب نسخهٔ عالی؛ بخاطر فاتر آمد که مختصری در بیان طول و عرض کرهٔ ارض و
ما یتعلق بها که قدری از روی اخبارات کتابان کوک انگریزی که بالفعل سیاحت اکثر
ربع مسکون کرده و پاره از زمره های آن فرقه و دیگر اقوام معلوم شد بقلم آورده
شود چون علماء فرنگ تمام روی زمین را بر چهار قسم مختلف المساحت که عبارت
از آسیا و یوروپ و افریکا و امریکا ست منقسم ساخته اند و علمای فارس و هند
ربع مسکون را بهفت قسم که اقالیم سبعه گویند تقسیم رسانیده و لکل وجهة
هو مولیها بناء علی هذا ترتیب این نسخهٔ عجیبه که مسمی بزبدة الاخبار است
بر چهار باب اتفاق افتاد والله ملهم السداد و هر گاه جهة تزئین کلام فقره
یا رباعی یا بیتی چند زیب سخن گردیده زادهٔ طبع راقم حروف اند و سوای مصرع
تاریخی که قدما بتقریبات موزون کرده بودند و آن در ایضاح مرام تمنا مینمود
جا بشعر کسی تمسک واقع نشده نظم از گل و لاله باغ پردارم؛ رو بباغ کسان چرا
آرم؛ پیش من هر چه جنس نیک و بد است؛ نیست زان کسی از آن خود است؛ گل
ز بس ویش عیان شده جیب؛ بوی از موی مستعار چه زیب باب اول
در بیان احوال افلاک تسعه و کواکب سبعه و بروج اثنا عشر و منازل قمر و غیره
و مساحت کرهٔ ارض بالاجمال موافق آراء حکمای اسلام و فرنگستان بالک

باضمیمه گشته بود اشعار موزون ضنایع شعری بی تکلفانه از خاطرم سرمیزد
اقسام اشعار چون قصاید و مثنوی و غزلیات وغیره که تعداد آن جمله از شمار
وف گذشته مشاقی بهم میرسید و اکثر آن در نعت و منقبت واقعش بحمد الله والمنة
هی بان بمدح اغنیای زمان و قدح سفهای دوران ملوث نگشت و مدام پای قناعت
در دامن خورسندی بگوشه نوشته خود راضی میبودم نظم دایه من ز مایه هنر است
دستم از آبله پر از گهر است ؛ نان من از خود است بدر مثال ؛ نشوم خم به پیش کس چو هلال
نان نمکین خود خورم بخوشی ؛ میزنم دست رد به پنجه کشی ؛ حامی خود خداشناسم و بس
نیست پروای ریش و سبلت کس ؛ لیک با نیک و بد با آسانی ؛ صبح وارم کشاده پیشانی
هر که آید رضای او جویم ؛ هر که بینم دعای او گویم ؛ تا آنکه بفحوای قل سیروا فی الارض
بتقریب تجارت سیر سواد اعظم هندوستان دست داد اکثر اوقات و اغلب ساعات با فصحا
و بلغای آنجا و فضلای اطراف و اکناف که وارد آن سرزمین بودند طرح مجالس و محاو
و مشاعره اتفاق افتاد و صحبت افاده و استفاده دست داد و احیانا با دانایان
فرنگ و دقیقه شناسان صلح و جنگ بقصد اطلاع و آثار و اخبار آن قوم آمد و شد اتفا
می افتاد و آن گروه نیز چون قدردان فضلا و خصوصا ضیا و لایات و کتب خود مطا
میساختند درین ایام که سنه ۱۲۶۳ هجری علی صاحبها السلام بیک هزار و دوصد و
موافق یازدهم ماه محرم الحرام یوم دوشنبه رسیدن این قطعه از ان مخبرات
دوش از بن نکته ها راندم ؛ باخرد از کمال استعداد ؛ گوش پر در چو کر
آنکه ... و زبان بگشاد ؛ بهر تاریخ هجری نبوی ؛ گفت تالیف نو

عقول نارسا فرو ماند جائی که فرازنده لوای کُنْتُ نَبِیًّا وَآدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَالطِّیْنِ
نوای لَا اُحْصِیْ ثَنَاءً عَلَیْکَ اَنْتَ کَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِکَ نوازد و لرزند خلعت لولاک
لِمَا اَظْهَرْتُ الرُّبُوْبِیَّة صدای سُبْحَانَکَ مَا شَکَرْنَاکَ حَقَّ شُکْرِکَ آغاز و سرنگون
ظلمکده امکان را چه امکان که قدم در راه حمدش چنانکه باید و ماه بمنزل سپاس چنانکه شاید
حمدی که سزاوار عظمت او ست خود تواند گفت و گوهر ثنائی که لایق جلال او ست خود تواند سفت که
تنک مایگان بی بضاعت را جز دست تهی وسیله نسبت گرفتاران سلاسل طبیعت غیر از اظهار
عجز دست آویزی نه رباعی یا رب بثنای خود راه نما؛ از نور یقین دلم منور فرما
پیش تو حبیب تو شفیع آوردم؛ بر عاجز و ضعیفی من بخشا؛ و درود نامعدود بر سرور
مقام محمود که ذله خواران مائده جود طفیلی وجود ویند صلوات الله و سلامه علیه و علی
آله الطیبین الطاهرین و اصحابه الراشدین المهدیین و اتباعه الی یوم الدین
اما بعد ابجدخوان مکتب نادانی گرفتار بند کمند نفسانی متوثق بالطاف کارسازی باطنی
و ظاهری ابو محمد حسن قادری المتخلص بشری غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیهم
بنظر خوان الصفا و خلان الوفا میرساند که چون در ایام صبا نشو و نمای نهال طبیعت با بیان
سحاب تربیت جد بادر فیض حقایق پناه معارف دستگاه خواجه خلیل داد او صله الله الی
النهایة المراد روز افزون بوده و ایشان بغیر از والد فقیر اولادی نداشتند و از وجود حقیر
یادگاری نمانده و بسبب قضا در طفولیت گوهر آب یتیمی بر چهره ام نشسته بهذا این کمترین را
در حجر عنایت و شفقت پرورده و مطمح انظار فیض بار و مطرح الطاف بیشمار داشتند
همیشه در ظاهر و باطن متوجه احوال این شکسته بال میبودند در هنگامیکه قلم بلوغ رقم تکلیف

میبذ ذ بدو می دهند تولد ایشان صبح پنجشنبه غره رجب المرجب واقع شده چنانکه خود
ز تاریخ تولد خود خبر می دهند فرد چو من زادم پی تاریخ آن سال شه پدر گفتا
نهال باغ اقبال ؛ اینوقت که در سن کهولت اند شب شباب ایشان را آغاز تا شیر صبح
شیب ثبت تخمیناً زیاده بر پنجاه هزار بیت از سواد و بیاض رسانیده باشند فکر
بلند و شعوری تند و حافظه قوی و استحضاری وافر قدرتی وقاد و طبیعتی نقاد و ذکا
مفرط و ذهنی صافی و جودتی کافی دارند سبا و قات این شد که در یکساعت کاغذ
طویل و عریض را اشعار هدایت شعار مملو از لآلی آبدار میسازند که دیگری با وجود فکر
رسا و سعی موفا در عرصه یک روز بلکه یکهفته از عهده یکدو بیت مثل آن نتواند بر آید
در جمیع اقسام شعر از قصاید و مثنویات و ترجیعات و ترکیبات و تسمیط و قطعه و رباعی و معما
و لغز و صنایع و بدائع و نثر مرجز و مسجع و مدح و هجا و تهنیه و تعزیه و مخترعات
دیگر از چابک سواران این فن قصب السبق ربوده اند و مثنویات متعدد دارند
بطرز خاص که متانت و عذوبت و سلاست متقدمین با نزاکت و لطافت متأخرین
معجونی ممزوج قرار داده اند معانی بیگانه را در مبانی الفاظ آشنا
بجلوه آورده در غزل شیوه نازک خیالی و مضمون سنجی با لطافت عبارات
شوخی اشارات و تازگی تشبیهات و سنجیدگی استعارات بکار برده اند فرد
ز فکر معنی باریک چون موی شدم شعری که زین تاب کمر آموختم نازک خیالی
و رقعات و مکتوبات و دیباجه های کتب و سفاین و رسایل و نسخه لطائف
و ظرائف منسوب برسانیده اند چون نمک خوان عشق مجازی سینه

حقایق آگاه و معارف دستگاه جناب خواجه محمد خلیل قادری تخلص که عظم شان
آنحضرت از غایت شهرت و وضوح محتاج باظهار نیست چنانکه احوال ایشان در گلزار
خلیل نوشته اند نموده باستعداد خداداد در فنون علم و ادب سرنمایان بهم رسانیده
در صغر سن که هنوز عمر ایشان بمدارج بلوغ ترقی نکرده اشعار موزون لطافت مشحون
بنظم میرسانید چون ورزش فنون علم و ادب ملکه و محاوره نظم و نثر و خط و تحریر
و فنون متفاوته درین خاندان والاشان موروثی است چنانکه مولوی حافظ محمد
القاب شیوه برادر بزرگ ایشان که در اول سن شباب وفات یافته با وجود آنکه از مادر
اعمی متولد شده کتاب بادشاه نامه در احوال سلاطین ماضی و احوال کشمیر در
بحر تقارب بنظم آورده خیلی فصیح و ملیح گفته و دیوان غزلیات هم مرتب ساخته و خواجه
حبیب الله غنا تخلص که از اعمام ایشانست دیوان فصاحت بیان بیادگار
گذاشته بین الجمهور مشهور است و این مولانا ابو محمد حسن زیاده بر اسلاف وا
خود در شیوه اقسام فنون فصاحت و بلاغت علم استادی افراخته و کوس بلند
آوازگی نواخته از ابتدای سن تمیز و شعور تا حال مورد تحسین و آفرین اهل کمال
در جمیع اقسام سخن شعرهای بلند و فکرهای دلپسند و مضامین رنگین دارد
بتقریب تجارت سیر لاهور و هندوستان نموده چنانکه خود فرموده نظم
دست بزلف بتان کنم سیر کنم هندوستان کنم باستعداد روزگار
محاوره انداخته مقبول طبایع خاص و عام شده برکی از لطایف صحبت
... دانشمندی تن توانی
... عامائه او در مدارج

فصاحت شعار و اعظم فصحای بلاغت دثار است لطافت اشعارش چون
نسیم گلزار نعیم و سلاست و عذوبت عباراتش مانند زلال تسنیم پدر بزرگوارش
عوالی نشان خواجه صدر الدین محمد از اعیان کشمیر بوده قریات و مواضع متعدد
از سلاطین ماضی بصیغه مدد معاش در جاگیر و سیورغال داشته بمناصب ارجمند
و مدارج بلند فائز بوده او از قوم بج است ببای موحده مفتوحه ابجد و جیم فارسی
که آن قبیله ایست از نجیب ترین قبایل و رؤسای کشمیر در نجابت و شرافت بانان
زد و ضرب المثل آن دیار [illegible] اکثر مردم آن قبیله حکام و امرا و صدور و وزرا
گذشته اند مثل نواب عنایت الله خان وزیر عالمگیر بادشاه و هدایت الله خان
نواب عبد الاحد خان اکبرآبادی و نواب ابو البرکات خان صفدر جنگ و محتشم خان
و قاضی حیدر قاضی خان و خواجه عبد الله صدارت خان و امیر نجابت الله خان
مشرف دیوان و نسب این قبیله بمیر محمد علی بخاری میرسد و او از احفاد خانان
ترکستان است در ایام فترت سلاطین مغول در عهد سلطان زین العابدین بکشمیر
رسیده عمر در امارت گذرانید در محله گوجواره شمال رویه مسجد جامع در مقبره
سنگین مکلف مدفون شد که تا حال آن عمارت باقیست فرد
از نقش و نگار در و دیوار شکسته : آثار پدید است صنادید عجم را : حق سبحانه
تعالی در اولاد و احفاد او برکت نمایان علمی و عملی و فضلی و عمری و مالی عطا کرده بود چنانکه
تواریخ و رسایل فضلای کشمیر بآن ناطق اند بالجمله خدمت مولوی ابو محمد حسن
شهیر در عنفوان جوانی تحصیل کمالات انسانی و فضایل نفسانی از جد با ورع خود

فصاحت شعار و اعظم فصحای بلاغت دثار است لطافت اشعارش چون
نسیم گلزار نعیم و سلاست و عذوبت عبارتش مانند زلال تسنیم پدر بزرگوارش
عالی نشان خواجه صدر الدین محمد از اعیان کشمیر بوده قصبات و مواضع متعدده
از سلاطین ماضی بصیغه مدد معاش در جاگیر و سیور غال داشته بمناصب ارجمند
و مدارج بلند فایز بوده او از قوم پنج ناست بیای موحده مفتوحه ابجد و جیم فارسی
که آن قبیله ایست از نجیب‌ترین قبایل و رؤسای کشمیر در نجابت و شرافت بامثال
زد و ضرب المثل آن دیار شده‌اند اکثر مردم آن قبیله حکام و امرا و صدور و وزرا بوده
گذشته‌اند مثل نواب عنایت الله خان وزیر عالمگیر بادشاه و هدایت الله خان
نواب عبد الاحد خان اکبرآبادی و نواب ابو البرکات خان صفدر جنگ و محتشم خان
و قاضی حیدر قاضی خان و خواجه عبد الله صدارت‌خان و امیر نجابت علیخان
مشرف دیوان و نسب این قبیله بمیر محمد علی بخاری میرسد و او از احفاد خانان
ترکستانست در ایام فترت سلاطین مغول در عهد سلطان زین العابدین بکشمیر
رسیده عمر در امارت گذرانید در محله گوجواره شمال روبه مسجد جامع در مقبره
سنگین مکلف مدفون شد که تا حال آن عمارت باقیست فقره
از نقش و نگار در و دیوار شکسته: آثار پدیدست صنادید عجم را: حق سبحانه
تعالی در اولاد و احفاد او برکت نمایان عطا کرده بود و علمی و عمر و مالی عطا کرده بوده
تواریخ و رسایل فضلای کشمیر بآن ناطق اند بالجمله خدمت مولوی ابو محمد حسن
در عنفوان جوانی تحصیل کمالات انسانی و فضایل نفسانی از جد مادری خود

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد سواد افسر ادراک و بیاض دیدهٔ اولی الابصار که مطلع لمعات آفتاب آرایش دیباچهٔ سحر ساز و ختم
بسر [illegible] شگافندهٔ معمای ماه که بآرایش غزا سلسله بند گیسوی مشکبوی تفسیر و اللیل اذا
سجی بتوضیح معانی پرداخته فقیر الراجی بالطاف الله الصمد عبد الاحد عبید الله الموسوی الاندرابی
القادری متخلص به زیرک عفی الله عنه ابن سیادت و مشیخت مرتبت سید جمال الدین اندرابی
تغمده الله بغفرانه بعرض اخوان الصفا و خلان الوفا می‌رساند که کتاب بی‌نظیر از تالیفات و
تحقیقات افصح الفصحا ابلغ البلغا علامهٔ زمان فهامهٔ دوران اعجوبهٔ عصر نادر دهر شرافت و
نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه ذخر الفضلا فخر الشعرا جناب مولانا ابو محمد حسن
قادری شعری متخلص مد ظله کتابیست دلکشا و مجموعه‌ایست روح افزا در علم سالکین و
جامع اقوال و احوال ملل متضاده و تحقیق و تبیین مقاصد دیار در غایت جامعیت و نهایت
جزالت با سلاست عبارات و لطافت اشارات که اگر آنرا از سواد دیدهٔ حور بقلم نور بر صفحهٔ
اوراق شجر طور مسطور نمایند اولی است این داعی بملاحظهٔ فیض عام و خیر تام خواست که از زیور طبع
در نظر اعیان جلوه گری نماید و لا بد است که از احوال مؤلف موصوف که بمقام دیباچه
مرقوم نمودن لازم نمود مخفی نماند که جناب مولانا ابو محمد حسن شعری از فحول [illegible]

از مولفات علامۂ روزگار قدوۂ فصحائے بلاغت شعار فخر الشعراء جناب مولوی ابو محمد حسن